C.

142

Jāmiʿ-i-ʿAbbāsī

(Shiʿite law).

تکلیفه ... تصحیح ... [illegible]

حساب بیاض صاحب

مولانا الکلام حرم
طلب الشارع من المکلف
الفعل او ترکه مع استحقاق الذم
بمخالفته او بدونه او تسوية بينهما

عام ... ١٠٤٢

تواریخ ...

دیمه سال

تمت

... [illegible] ...

واجب فعلیست که شارع طلب کرده باشد با وجود
منع از ترک آن و حرام فعلیست
که شارع ترک آن طلب کرده باشد با وجود
منع از فعل آن و فاعل آن مستحق مذمت است بر فعل آن و تارک آن
و مستحب فعلیست که شارع طلب کرده باشد با وجود عدم
استحقاق مذمت بر ترک آن و مکروه فعلیست که شارع از مکلف
ترک آن طلب کرده باشد با وجود عدم استحقاق مذمت بر فعل آن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الاولین والاخرین محمد سید
المرسلین وعلی ابن ابیطالب امیر المومنین وافضل الوصیین واولادهما
الائمة الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وبعد چون
خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی ابن ابیطالب علیه السلام
شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرفش از بنیان
خلد الله ملکه هویدا وظاهر است بانتشار مسائل دینی واشتهار معارف
یقینی مصروف ومعطوفست واراده خاطر اقدس انست که جمیع شیعیان
وغلامان امیر المومنین علی علیه السلام عارف بمسائل دین مبین
وواقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
باشند بهذا امر اشرف عز صدور یافته که این بنده دعاگو بهاء الدین
محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروریه از وضو وغسل
وتیمم ونماز وزکوة وروزه وحج وجهاد وزیارت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المومنین علیه وحضرات ائمه معصومین صلو

علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان و مسایلی که اغلب اوقات بان احتیاج
واقع میشود مثل مسایل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر
و کفارة دادن و بنده آزاد کردن و مقدار خون بهای آدمی و خون بهای
زخمی که شخصی بکسی زند و آدابی که از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
نقل شد در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن
و شکار کردن و امثال آن امتثالا للامر الاقدس الاشرف این کتاب
سمت تحریر یافت و مسایل آن بعبارات واضح نزدیک بفهم مودی ساخت
تا جمیع خلایق از خاص و عام از مطالعه آن نفع یابند و بهره مند گردند
و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملکه
عاید گردد و این کتاب بجامع عباسی موسوم ساخت والله تعالی الموفق
و ابواب آن باین تفصیل است باب اول در بیان طهارت یعنی وضو
و غسل و تیمم و توابع آن باب دوم در نمازهای واجبی و سنتی باب سوم در زکات
و خمس واجبی و سنتی باب چهارم در روزه واجب و سنت باب پنجم در حج
گذاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده
آزاد کردن و با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین و باقی حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در بیان نذر و
عهد کردن و سوگند خوردن و کفارت دادن باب نهم در بیع کردن
و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن باب دهم در اجاره دادن
و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدهم در نکاح کردن

بدل وام ومتعه وتحلیل وملک **باب دوازدهم** در طلاق وخلع وعده
داشتن زنان **باب سیزدهم** در شکار کردن وشروط آن **باب چهاردهم**
ذبح حیوانات وحلال وحرام آن **باب پانزدهم** در آداب طعام خوردن
وآب نوشیدن ورخت پوشیدن **باب شانزدهم** در قضا نشیدن
وشروط آن **باب هفدهم** در اقرار کردن ووصیت نمودن **باب هژدهم**
در قسمت کردن ترکه **باب نوزدهم** در حدودی که در شرع مقرر است
بجهة دزدی ولواطه وغیر آن **باب بیستم** در بیان خون بهای
قتل آدمی وخون بهای قطع اعضای او وخون بهای زخمی که بر آدمی
زنند وخون بهای سگ شکاری وسگ گله وسگی که محافظت باغ یا
زراعت کند **باب اول** در مسایلی که تعلق بطهارت دارد ودر آن
دو مطلب است **مطلب اول** در بیان طهارتی که احتیاج بنیت دارد
واین طهارت یا بست یا بخاک تیمم است ودر نماز گذاردن گاهی و
کافیست واحتیاج بغسل نیست وگاهی غسل کافی است واحتیاج بو
نیست وگاهی وضو تنها وغسل تنها کافی نیست بلکه [illegible] وغسل
دو باید تا نماز صحیح باشد وگاهی وضو باید وهم تیمم وگاهی هم غسل و
هم تیمم باید تا نماز صحیح باشد وگاهی در نماز گذاردن بهیچ یک از وضو
وتیمم وغسل احتیاج نیست اما جایی که در نماز گذاردن وضو کافی است
واحتیاج بغسل نیست آن وقتیست که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوش
شده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد او بیرون آمده باشد
[illegible] داشته باشد [illegible]

لقنی حجتی یوم القاك واطلق لسانی بذكرك وشكرك چهارم
بن داستنشاق کردن این دعا بخواند اللهم لا تحرمنی طیبات
الجنة الجنان واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وریحانها
پانزدهم انکه نزد شستن روی این دعا بخواند اللهم بیض
وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه
ششم انکه نزد شستن دست راست این دعا بخواند اللهم
اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و
حاسبنی حسابا یسیرا هفتم انکه نزد شستن دست چپ
این دعا بخواند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء
ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بك من مقطعات
النیران نوزدهم انکه نزد مسح پای این دعا بخواند اللهم ثبت
قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیك
عنی یا ذا الجلال والاکرام بیستم چون از وضو فارغ شود
این دعا بخواند اللهم انی اسالك تمام الوضوء وتمام الصلاة
وتمام رضوانك والجنة ومغفرتك فائده بدانکه
در وضو سنتست جمعی از مجتهدین را مذهب انست که روی
و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اول واجب
و نوبت دویم سنت اما شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
و شیخ محمد بابویه را مذهب انست که نوبت دویم سنت نیست
بلکه ... کتاب مشرق الشمسین و کتاب

[illegible]

جبل المتین بیان شده بنابرین باید که روی و دستهارا از
بر یکنوبت نشویند که اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دویم آب
وضو نخواهد بود پس مسح سر و پای با آب تازه خواهد شد
باطل است خواهد بود اما آن امریکه بفعل آوردن در وضو
مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف
اینکس بریزد که اینکس روی و دستهای خود را بشوید اما اگر
آب وضو را بر روی و دست اینکس بریزند بی ضرورت آن
وضو صحیح نیست دویم وضو ساختن با آبی که در آفتاب گرم
شده باشد سیم وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت
حیوانی نقش شده باشد چهارم وضو ساختن بظرفی که
نقره کوب یا طلا کوب کرده بوده باشد پنجم وضو ساختن
در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد اما از حدث
و خواب در مسجد وضو کردن مکروه نیست ششم وضو ساختن
با آبی که رنگ و بوی آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم تمند
یعنی پاک کردن تری آب وضو و خشک کردن بر و پاک و آفتاب وله
آن هشتم وضو کردن با آبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت
آن حرام است هرگاه آن حیوان (یعنی خورده) طاهر باشد مثل باز و گربه و
میمون نهم وضو کردن با آبی که سؤر حیوانی باشد که گوشت
آن مکروه است خواه کراهیت شدیده مثل استر خواه کراهیة
قلیله مثل اسب فصل وضو جهة سه چیز واجبست وجهة

وضو

بدست

بیست چیز سنت است اما آن سه چیز که جهة آنها واجب است
اول نماز که بی وضو که درست نیست مگر نماز جنازه میت که
آنرا بی وضو می توان گذارد و بلکه جنب و زن حیض دار نیز
نماز میت میتوان کرد هر چند قدرت بر غسل داشته باشد
دوم طواف خانه کعبه هرگاه طواف واجب باشد نه طواف
سنت که بی وضو میتوان کرد سیم عضوی از اعضا با خط مصحف
مجید رسانیدن یعنی بحرفهای آن و آنچه قایم مقام حرف است
مثل تشدید و همزه بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد
پس ناخن و موی خود را بی وضو بخط مصحف توان رسانید اما
بیست چیز که وضو ساختن جهة آنها سنت است اول
قرآن خواندن دوم مصحف برداشتن سیم در آمدن بمسجد
چهارم گذاردن نماز میت پنجم سعی در حاجت خود یا در حاجت
مومنان نمودن ششم جهة زیارت قبر مومنان کردن
هفتم اگر خواهد که خواب کند سنت است که اول وضو سازد
بتخصیص اگر جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده باشد و
خواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو سازد تا ایمن شود
از دیوانه بودن فرزندی که از ین جماع بهم رسد نهم اگر
خواهد که زن آبستن را مجامعت کند تا ایمن باشد از آنکه
فرزندی که بعد از ین جماع بهم رسد سفیه و بخیل باشد دهم اگر شخصی
میت را غسل داده باشد و خواهد که با زن خود مجامعت .

کند وضو سازد یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است
که در هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر الهی باشد دوازدهم اگر
شخصی از روی میل زن خود را ببوسد سیزدهم اگر از شخصی آب
مزی بیرون می آید و آن آبیست چسبنده که از ملاعبت زنان
بیرون می آید چهاردهم اگر از شخصی ودی بیرون می آید و آن آبی
غلیظ است که بعد از بول بیرون می آید پانزدهم اگر مرد دست
بفرج زن رساند شانزدهم اگر شخصی را رعاف بهم رسیده باشد
هفدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن قی مضرتی و کراهیتی بهم
رسیده باشد هجدهم اگر دندان خود را خلال کند و از آن
خلال کردن خون بیرون آید و از آن کراهیتی بهم رسد نوزدهم
اگر شخصی وضو ناقص بواسطهٔ ضرورتی کرده مثل وضو بر جبیرهٔ
زخم یا تقیه یا بجهة بیماری شخص دیگر او را وضو داده باشد
یا بتعجیل قافله بر موزه یا جای جوراب مسح پای کرده باشد و بعد از
وضو ساختن عذر برطرف شود سنت است که نوبت دیگر وضو
سازد بیستم اگر شخصی زیاده از چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است
که وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی
بصفتی چند که در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو و ذم
مومنی یا بر غیبت و ذم در حرام و امثال آن فصل اگر شخصی میداند
که وضو ساخته اما شك دارد که بعد این وضو حدث کرده یا نه
وضو لازم نیست و بهمان وضو نماز میتواند کرد و اگر داند که حدث

یو فیتن ان ... رسد

کرده

5

غسل

کرده امّا شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه در این صورت
وضو لازم است که بسازد و اگر شخصی داند که از وی هم وضو واقع
شده و هم حدث امّا نداند که کدام یکی بیشتر است برین شخص
نیز لازم است که وضو بسازد **فصل** در بیان احکام
غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش غسل است از انجمله
شش غسل واجب و چهل غسل سنّت است امّا شش غسل که واجب است
اول غسل جنابت **دویم** غسل حیض **سیم** غسل استحاضه کثیره
و متوسطه که بعد ازین مذکور خواهد شد **چهارم** غسل نفاس
پنجم غسل مس میت **ششم** غسل دادن میّت امّا آن چهل
غسل سنّت است **اول** غسل روز جمعه و اول وقت آن از طلوع فجر روز
جمعه تا پیشین به نیت ادا باید کرد و از پیشین جمعه تا وقت
شام روز شنبه به نیت قضا و اگر شخصی ترسد که روز
جمعه مانعی از غسل بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه به نیت
تقدیم بجا باید آورد و شبهای اینها او قضا و تقدیم هر چند به پیشین
جمعه نزدیکتر باشد ثواب بیشتر است **دویم** غسل شبهای
افراد ماه رمضان یعنی شبهائی که در شماره طاق است مثل
اول و سیوم و پنجم و علی هذا القیاس و در شب بیست و سیوم دو
غسل سنّت است یکی اول شب و دویم آخر شب **سیوم** غسل شب عید
ماه رمضان **چهارم** غسل روز عید ماه رمضان **پنجم** غسل روز
عید قربان **ششم** غسل شب نیمه ماه رجب **هفتم** غسل شب نیمه ماه شعبان

هشتم غسل روز مبعث وآن بیست وهفتم ماه رجب است نهم
غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وآن
هفدهم ماه ربیع الاول است دهم غسل روز مباهله وآن بیست و
چهارم ماه ذی الحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض وآن بیست و
پنجم ماه ذی قعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر وآن هژدهم ماه
ذی حجه است سیزدهم غسل روز عرفه است چهاردهم غسل روز ترویه
وان هشتم ماه ذی حجه است پانزدهم غسل روز نوروز شانزدهم
غسل احرام حج هفدهم غسل احرام عمره هژدهم غسل طواف خانه
کعبه نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام
بیستم غسل توبه چه هر گاه شخصی از گناه توبه نماید سنت است
که بعد از توبه غسل کند بیست و یکم غسل جهة داخل شدن مدینه طیبه
بیست و دوم غسل جهة داخل شدن مسجد الحرام بیست و سیم
غسل جهة داخل شدن مسجد مدینه بیست و چهارم غسل جهة داخل
شدن خانه کعبه بیست و پنجم غسل جهة طلب حاجت بیست و ششم
غسل جهة استخاره کردن بیست و هفتم غسل جهة غسل دادن
فرزند در ان وقت که زائیده شود بیست و هشتم سی ام غسل جهة نماز
طلب باران که بیرون روند بیست و نهم سی یکم غسل نمودن شخصی که عمد
ترک نماز کسوف و خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص
افتاب و ماه گرفته باشد سی و دوم غسل شخصی را از خلق بر کشیده
باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او رود واو را ببیند

بیست و یکم غسل داخل شدن حرم مکه
بیست و دوم غسل داخل شدن مکه

سنت است

سنت است که غسل کند سی سیم اگر شخصی مس میت کند بعد از انکه
اورا غسل داده باشند سنت است که غسل کند سی چهارم وزغه یعنی
جلپاسه را بکشند سنت است که غسل کند سی پنجم اگر شخصی غسل
ناقص کرده باشد بواسطهٔ ضرورة جبیره یا تقیه یا دیگری اورا غسل
داده باشد سنت است و امثال آنها کرده باشد چون ضرورت
برطرف شود سنت است که نوبت دیگر غسل کند سی ششم اگر شخصی غسل
رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از ان امریکه موجب
غسل است از و صادر شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند
سی هفتم غسل جهة رمی جمرات حج که خواهد آمد سی هشتم اگر شخصی
دیوانه بوده باشد و بهوش باز آید سنتست که غسل کند سی نهم غسل
جهة کفن کردن میت چهلم اگر شخصی جنب بمیرد سنتست که اورا غسل
جنابت دهند قبل از غسل میت فصل سی و دو چیز که در غسل
معتبر است از انجمله هفده چیز واجبست و پانزده چیز سنت
اما هفده چیز که واجبست اول انکه مکان غسل غصبی نباشد دویم
آب غسل طاهر باشد سیم آب مضاف نباشد مثل گلاب و امثال
آن چهارم آب غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است و بآن
آب غسل کند آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر ندارد پنجم
هر عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از انکه آب غسل بآن رسد
ششم نیت و آن چنین کند که غسل واجب میکنم از برای مباح بودن
نماز واجب تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید

واجبات غسل

هم صحیح است اما بشرطی که زن استحاضهٔ کثیره یا متوسطه نداشته باشد
که اگر داشته باشد که بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید
~~واکتفا بمباح بودن نماز نماید~~ هفتم اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن
دارد بشستن جزوی از سر یا جزوی از گردن ساقط و اگر غسل ارتماسی
کند نیت را مقارن شستن هر جزوی از اجزای بدن کند و بی فاصله
باقی بدن را تابع آن کند هشتم شستن سر و گردن و هر یکی را بر دیگر
مقدم داشتن جایز است نهم شستن جانب راست دهم
شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین
که بشوید رواست یازدهم در غسل ترتیبی اول سر و گردن را بشوید
و بعد از آن جانب راست و بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی
از دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد بالاجماع آن غسل باطل است
اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد بعضی از مجتهدین
صحیح میدانند و اکثر بر آنند که باطل است دوازدهم خود افعال غسل را
بجا آرد مگر آنکه مریض و عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد سیزدهم
آب بر هر یک از اعضا روان شود لاجرم نه آنکه در غسل ترتیبی دست را
تر سازد و بر اعضا بمالد که غسل باطل خواهد بود و همچنین در غسل
ارتماسی اگر در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند بهر دو
صورت غسل باطل خواهد بود چهاردهم تخلیل کردن آنچه مانع
باشد از رسیدن آب مثل انگشترین و دهلکین و امثال آنها پانزدهم
در غسل ارتماسی وقتی که در آب فرو رود پایها را از زمین قلبه

انکه مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب از کف پایها بگذرد پس اگر هر دو پای
با یک پای بر زمین قلتین چسبیده باشد و آب بران نگذرد غسل باطل
خواهد بود شانزدهم حکم نیت بودن از اول غسل تا اخر غسل یعنی قصد
امریکه منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا قصد خنک ساختن
بدن یا چرک بر طرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای
آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین
باطل است چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم
انکه غسل ارتماسی نکند هرگاه احرام [حج] یا روزه داشته باشد و افطار
برو حرام باشد که آن غسل باطل است چه سر در آب فرو بردن در احرام و روزه
واجب حرام است اما اگر روزه سنت داشته باشد غسل ارتماسی صحیح است
و همچنین اگر در روزه واجب [بسهو] غسل ارتماسی کند صحیح است و هرگاه شخصی
باب غوطه خورد و در زیر آب بیادش آید که روزه واجبی دارد و خواهد
که در آنوقت غسل ارتماسی کند باید که در وقتی که خواهد که از زیر آب بیرون
آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند که آن غسل
صحیح است فصل و اما آن پانزده چیز که در غسل سنت است اول
انکه اگر مرد را انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی
با بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا کند بطریقی که در اداب طهارة
خانه رفتن مذکور شد دویم انکه چون دست در آب گذارد این دعا
بخواند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوّابِينَ
وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ سیم انکه هر دو دست را تا مرفق سه نوبت

پیش از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه
نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن هفتم انکه هر یک
از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم دست
بر بدن مالیدن نهم اعضا را پی در پی شستن بی انکه مکثی در میان
شستن اعضا واقع شود دهم شستن سر و کردن بدست راست
یازدهم در اثنای غسل این دعا بخواند اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی وَاشْرَحْ لِی
صَدْرِی وَاجْرِ عَلَی لِسَانِی مِدْحَتَکَ وَالثَّنَاءَ عَلَیْکَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ
لِی طَهُوراً وَشِفَاءً وَنُوراً إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ دوازدهم انکه
غسل ترتیبی بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم انکه در وقت
غسل فوطه داشته باشد چهاردهم انکه هر گاه غسل مس میّت
نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم
دارد پانزدهم انکه چون از غسل فارغ گردد این دعا بخواند
اللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی وَزَکِّ عَمَلِی وَاجْعَلْ مَا عِنْدَکَ خَیْراً لِی اللّٰهُمَّ
اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ اما اگر شخصی را
در اثنای غسلی از غسلهای واجب حدثی واقع شود مثل بول یا باد
پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را اتمام کند و وضو بسازد
و بر وی چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را
در ان سه قولست بعضی بر انند که غسل را تمام کند و بعد از ان
وضو سازد و بعضی بر انند که غسل را اتمام کند و وضو بر وی لازم
نیست و بعضی بر انند که غسل را از سر گیرد از این سه قول قول اول

وقوع حدث در اثنای غسل

بهتر است

8

انچه بر جنب حرام است

بهتر است واگر شخصی را انزال شده باشد وغسل جنابت کند وبعد از
غسل رطوبتی بیرون آید ونداند که آن رطوبت منی است یا غیر
منی پس اگر قبل از غسل بول کرده باشد واستبرا از بول نیز کرده
بآن غسل نماز میتواند کرد ووضو لازم نیست واگر بول کرده
اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد واگر نه بول
کرده باشد ونه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد
واگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن
نبوده بآن غسل نماز میتواند کرد ووضو لازم نیست واگر بر بول
کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد **فصل** بر جنب هشت امر حرام است
وهفت امر مکروه است اما هشت امر حرام **اول** نماز واجب وسنت مگر
نماز میت چنانکه گذشت **دویم** طواف خانه کعبه **سیم** عضوی از
اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدا تعالی یا بنام یکی
از چهارده معصوم علیهم السلام بشرطی که در وضو مذکور شد **چهارم**
قرآن نوشتن **پنجم** در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن **ششم**
در باقی مساجد درنگ کردن **هفتم** سوره عزیمه خواندن خواه کل
خواه بعضی اگرچه یک کلمه باشد وسورهای عزیمه چهار است سوره
اقرأ باسم ربك وسوره والنجم اذا هوی وسوره حم تنزیل من الرحمن الرحیم
وسوره الم تنزیل الکتاب **هشتم** چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر
مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن آن جایز است **اما** آن هفت
امر که جنب را مکروه است **اول** عضوی از اعضای خود بجلد مصحف مجید

یا بحاشیه او رسانیدن دویم زیاده بر هفت آیت از سوره ها
غیر عزیمه خواندن بعضی از مجتهدین مطلق قران خواندن را بر جنب
حرام میدانند سیم مصحف برداشتن خواه در دست خواه در بغل
خواه در بغل کردن چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما
اگر قبل از این هر دو مضمضه واستنشاق کند کراهیت برطرف
میشود ششم خضاب کردن هفتم روغن مالیدن فصل
خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبوست و اندک
سوزشی دارد و از جانب چپ می آید و تا زن نه ساله نشود خونی
که می بیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و آن زن
از طایفه قریشی یا طایفه نبط نباشد خون او اگر خون حیض نخواهد
بود اما اگر یکی از این دو طایفه باشد تا شصت سال ممکن است که
خون حیض باشد و هرگاه دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون
از و بر اید و معلوم نشود که خون بکارتست یا غیر آن پنبه بخود بر دارد
و بعد از ان بیرون آورد ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را
سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود اگر سرخی آن بر دور پنبه
بطریق طوق باشد خون بکارتست و میانه مجتهدین خلافست در انکه
زن آبستن خون حیض می بیند یا نه بعضی بر انند که نمی بیند بجهة
آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم میشود قسمی بپستانها میرود
و شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او
میشود و چیزی زیاده نمی ماند که بیرون آید و بعضی از مجتهدین

احکام حیض

براند

9

آنچه در حیض حرام است

براند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذاهائی که مولّد خون باشد
بسیار تناول نماید می تواند بود که آنچه از شیر و غذائی طفل
زیاده باشد بحیض بیرون آید **فصل** مادام که زن
حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی
چند که انشاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور خواهد
شد و مجامعت او نیز در قبل حرامست باجماع اما وقتی که از حیض
پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست
بعضی از مجتهدین حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط آنست
که قبل از غسل مجامعت نکند امّا اگر شخصی در وقت حیض مجامعت
کند جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود
واجبست که یک مثقال شرعی طلا کفارة دهد و اگر در وسط حیض
واقع شود نیم مثقال و اگر در آخر حیض واقع شود چهار یک مثقال
و بعضی بر آنند که کفارت دادن سنتست و واجب نیست **فصل**
حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمیباشد
و مدت میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمیباشد پس هر خونی
که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین
هر خونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن زیادتی خون حیض
نیست بدانکه زن یا عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد
یا نوبت اولست که خون حیض می بیند یا نه پس اگر خون از ده روز
بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او حیض است

و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقی
که بعد ازین مذکور خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده
و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات بحیض
شبیه است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس بر وی
لازم است که در اوقاتی که خون شبیه بحیض است نماز و روزه را
ترک کند و در اوقاتی که شبیه بحیض نیست عمل مستحاضه نماید
بشرط آنکه اوقاتی که خون او شبیه بحیض است از سه شبانه
روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد یعنی بداند که خون حیض است
یا غیر آن باشد و اگر خون او بیک طریق باشد در صورت ایام حیض خود را
بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر
باشد خواه اقوام پدری خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و
دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه داند و اگر اوقات ایشان
مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر معلوم نباشد
یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط آنکه
هم شهری او باشند و اگر عادت ایشان نیز مختلف باشد و اکثر
معلوم نباشد در هر ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا
در هر ماهی هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کنند **فصل** اگر
زن عادت مقرر داشته باشد اما فراموش کرده که عادت او چند روز بود
پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه اول ایام
عادت او بود یقین خواهد دانست که روز اول ماه و دوم و سیوم

ایام

استحاضه

ایام حیض اوست پس بر و واجبست که درین سه روز نماز و روزه
ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه وسط
عادت او بود یک روز قبل از اول ماه و دو روز بعد از آن حیض خواهد
بود بیقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر آخر
وقت عادت را داند مثل آنکه داند که آخر هر ماه آخر عادت او بود
پس روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض است و ترک نماز و
روزه در آن سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه
در حیض میبود اما نداند که آن روز اول حیض او بود یا وسط یا
آخر درین صورت همین یک روز حیض است بیقین پس در همین روز
ترک نماز و روزه کند و درین چهار صورت در ایامی که احتمال
حیض دارد پس بر و لازم است که عمل استحاضه کند و روزه و نماز
را ترک نکند **فصل** خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ
نیست و بزردی مایل است و در وقت آمدن سوزش او کمتر از سوزش
خون حیض است و گرمی آن نیز کمتر است و استحاضه سه قسم است
قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که خون بطرف پنبه که بجانب
بیرون فرج است نرسد و درین صورت واجبست که آن پنبه را بیندازد
و پنبه دیگر بجای آن پنبه بر دارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه
آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لته که در کمربند میکنند
نگذرد و درین صورت آنچه در قلیله واجبست با تغییر دادن آن لته و
یک نوبت غسل کردن از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته

بکند و در این صورت آنچه در قلیله و متوسطه واجبست نیز بر او واجبست
باد و غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و نماز پسین و یکی از برای
نماز شام و خفتن و مادام که وضو و غسل را بطریقی که مذکور شد
بفعل نیاورد نماز او صحیح نخواهد بود و مجامعت کردن با او در قبل
نیز حرام خواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که مجامعت با زن
مستحاضه بی آنکه غسلهای مذکوره را بفعل آورد مکروه است و حرام
نیست **فصل** نفاس خونیست با زاییدن یا بعد از زاییدن پس اگر
قبل از زاییدن آید نفاس نیست و هرچه بر حایض حرام است مثل نماز
و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیر آن بر صاحب نفاس نیز حرام است
و مجامعت با او و کفاره مجامعت بطریقی است که مذکور شد در حیض
و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام عادت حیض است اگر صاحب
عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید
و خون مطلقا نه بیند غسل بر او واجب نیست و میانه مجتهدین خلافست
در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است
و اگر بعد از زاییدن یک لحظه خون بیند و دیگر مطلقا خون نه بیند تا
روز دهم و در روز دهم یک لحظه خون بیند و فی الحال منقطع شود
در این صورت کل آن ده روز ایام نفاس اوست پس اگر این ده روز از
رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز
و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و بر
او قضای آن نمازها واجب نیست و اما قضای روزه ها واجب است **فصل**

نفاس

غسل میت

در غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن بدانکه یکصد و بیست و شش
امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتی که او را
در قبر سپارند از انجمله بیست و هفت امر واجبست و هفتاد و یک امر سنت
و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر بتفصیل
مذکور میشود اما آنچه از وقت احتضار تا وقتی که شروع در شستن
کنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر واجب و یازده امر سنت و سه
امر مکروه اما امر واجب آنست که او را بقبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند
که کف پایهای او بجانب قبله باشد اما یازده امر سنت اول آنست که او را
تلقین بکلمه اسلام و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نمایند باین
طریق یا عَبْدَ اللهِ اذْكُرِ الْعَهْدَ الَّذِی فارَقْتَنا عَلَيْهِ فِی دارِ الدُّنْیا
شَهادَةَ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
اَرْسَلَهُ بِالْهُدیٰ وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
وَاَنَّ خَلِیفَتَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَسَیِّدُ الْوَصِیِّینَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طالِبٍ
ثُمَّ وَلَدُهُ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْباقِرِ ثُمَّ
جَعْفَرُ بْنُ الصّادِقِ ثُمَّ مُوسَی الْكاظِمُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الرِّضا ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ التَّقِیِّ
ثُمَّ عَلِیُّ النَّقِیُّ ثُمَّ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِیُّ ثُمَّ الْخَلَفُ الْمُنْتَظَرُ مُحَمَّدُ بْنُ الْمَهْدِیُّ
صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ عَلیٰ هٰذا حَیِیتَ وَعَلیٰ هٰذا مِتَّ وَعَلیٰ
هٰذا تُبْعَثُ اِنْشاءَ اللهُ تَعالیٰ و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله
یا اَمَةَ اللهِ اذْكُرِی الْعَهْدَ بگوید **دویم** آنکه سوره والصافات و سوره
یس نزد او بخوانند **سیم** آنکه اگر جان بدشواری دهد او را نقل کنند

پائی که همیشه انجا نماز میکذارد تا جان باسانی سپارد چهارم آنکه
چون اجابت حق نماید چشم و دهان او را بهم آورند پنجم انکه او را
تحت الحنك به بندند تا دهانش باز نشود ششم انکه هر دو دست او را
به پهلو بکشند هفتم انکه او را بچادر شبی یا جامه بپوشانند هشتم
انکه بعد از صافات و یس آنچه میسر شود از قران نزد او بخوانند
نهم انکه اگر شب باشد چراغ پیش او روشن کنند دهم انکه مومنان را
خبر کنند تا تشییع عقب جنازه او حاضر شوند یازدهم انکه چون جان
سپارد در برداشتن او تعجیل نمایند اما آن سه امر که مکروه است اول
انکه جنب یا حایض نزد او حاضر شوند دویم انکه بر شکم او اهن بگذارند
سیم انکه او را تنها گذارند فصل سی و پنج امر که تعلق بمیت دارد از آن
وقتی که اراده نمایند که او را غسل دهند تا وقتی که او را کفن کنند اما
دوازده امر واجبست و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام است
اما دوازده امر که واجب است اول انکه در وقت غسل دادن عورتین
میت را بپوشانند دویم انکه مرد را مرد بشوید و زن را زن بشوید
مگر شوهر زن زن خود را و زن شوهر خود را بشوید که هر یك میتوانند که
دیگری را غسل دهند و اقاکنین خود را می تواند غسل داد اما در غسل دادن
کنیز اقا را بعضی توقف کرده اند بجهة انکه بملك وارث انتقال یافته
و مرد دختر سه ساله و زن پسر سه ساله را میتواند غسل دادن و حد
پوشیدن عورتین نیست و هر گاه زن یافت نشود که زن را غسل دهد
شخصی از اقوام انمیت زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد

و مرده نیز همین طریق **سیم** انکه بعد از ازاله نجاست او را باب سدره غسل
دهند و نیت چنین کنند که غسل میدهم این میت را باب سدره برای
انکه واجبست تقرب بخدا و مقارن نیت سر و گردن میت را بشویند
بعد از ان جانب راست او را و بعد از ان جانب چپ او را بطریق غسل جنابت
چهارم انکه او را بعد از اب سدره باب کافور بهمان طریق بشویند
پنجم انکه او را بعد از کافور باب خالص بهمان طریق بشویند
ششم انکه در وقت غسل دادن میت روی او بجانب قبله باشد
بطریق وقت احتضار **هفتم** آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود
عوض آن دو نوبت باب خالی بشویند **هشتم** آنکه اگر آب متعذر باشد
او را سه تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند
که تیمم میدهم این میت را عوض آب سدر واجب تقرب بخدا و در نیت تیمم
دوم بجای عوض اب سدره اب کافور و در سیوم عوض آب خالی آورد
و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زنند و پیشانی میت را بان
مسح کنند و نوبت دیگر هر دو کف دست خود را بر خاک زنند بشت کف دست راست
او را و بعد از ان بشت کف دست چپ او را مسح نمایند **نهم** انکه اب غسل
طاهر باشد **دهم** آنکه اب مضاف نباشد **یازدهم** انکه اب غصبی نباشد
دوازدهم انکه زمین و تخته که بر ان غسل میدهند غصبی نباشد
امّا واما آن یازده امر که سنت است **اول** انکه چون خواهند که میت را
غسل دهند پیراهن او را تا زهار بدرند اما برخصت وارث اگر وارث
عاقل و بالغ باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن میت جایز

نیست دویم انکه در وقت پیراهن کندن او را به پهلو نکردانند بلکه
بر پشت چنان خوابیده پیراهن را از زیر او بکشند سیم انکه انکشتان
او را بنرمی بمالند چهارم انکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار
رو بقبله باشد پنجم انکه بجهة آبی که از غسل جدا شود کوی علیحده
بکنند ششم انکه در وقت غسل دادن میان میت و آسمان حایلی باشد
مثل سقف یا سایه بان و یا غیر آن هفتم انکه میت را قبل از غسل یا بعد از
غسل وضو دهند و درین وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست
هشتم انکه غسال در وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد
نهم انکه غاسل قبل از هر یک سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید
دهم انکه آب سدر را بر هم زنند تا کف کند و بکف آن سر میت را بشوید
یازدهم انکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت با اشنان
بشویند دوازدهم انکه در هر غسلی از آن سه غسل هر یک از سر و جانب
راست و جانب چپ را سه نوبت بشویند سیزدهم انکه در غسل اول
و دوم آهسته دستی بر شکم میت بکشند چهاردهم انکه اگر میت جنب
باشد او را بعد از سه غسل واجب یا قبل از آن غسل جنابت دهند چنانچه
قبل ازین گذشت و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را
سنت تقرب بخدای تعالی پانزدهم انکه چون از غسلها فارغ شوند
بدن میت را خشک کنند فصل و اما آن شش امر که مکروه است
اول باب گرم میت را غسل دادن دویم ناخن او را چیدن سیم موی
او را شانه کردن چهارم سر او را شانه کردن پنجم موی زهار او را تراشیدن

چیزی

ششم

چیزی از آب غسل میت سرد دادن اما آن دو امر حرام است که اگر میت احرام
حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را بکافور غسل دهند و
همچنین حرام است که او را حنوط کنند فصل بیست و نه امر که تعلق بمیت دارد
از وقتی از غسل او فارغ شوند تا وقتی که نماز بر و گذارند نه چیز
واجبست و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن نه چیز
که واجبست اول حنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن
بهفت عضوی که بر آن سجده نماز واقع میشود و آن هفت عضو
پیشانی و هر دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پایهاست
دویم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که میت را
سر تا پا فرا گیرد و آنرا لفافه گویند سیم آنکه هیچ یک ازین سه پارچه
حریر نباشد خواه میت مرد باشد خواه زن چهارم آنکه طلاباف
یا طلادوز نباشد پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد هفتم
آنکه بسیار تنک نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان است هشتم
آنکه قماشی باشد لایق بحال میت پس نسبت بحال بعضی کرباس واجب
و نسبت به بعضی قماش باریک بلند قیمت اما اگر قرض میت مساوی
ترکه او باشد یا کمتر از قرض خواهان امید که مانع شوند از کفن
کردن او در قماش بلند قیمت نهم آنکه هر چند کفن زن مالدار باشد
کفن او بر شوهر واجبست بسه شرط اول آنکه زن دایمی باشد نه متعه
دویم آنکه ناشزه نباشد سیم آنکه مرد را قدرت بر کفن بوده باشد
پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد اما اگر مرد بمیرد

بر زن کفن او واجب نیست **فصل** واما آن دوازده چیز که سنتست
اول انکه کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانک
درهم واگر این مقدار نباشد چهار درهم واگر چهار درهم نباشد
یک درهم **دویم** انکه کافور را در کف دست نرم نمایند نه در هاون
نه در غیر آن **سیم** انکه آنچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینه
میت بنهند **چهارم** انکه جریدتین با میت گذارند یعنی دو چوب
تر از نخل خرما واگر نباشد از کنار اگر نباشد از درخت انار واگر نباشد
از درخت بید واگر نباشد از درختهای دیگر و میباید که هر یک از این
دو چوب برابر ساق میت باشد یکی را بر پهلوی راست میت گذارند
و دیگری را بر پهلوی چپ گذارند و آنکه بر پهلوی راست است
می باید که میان آن و بدن میت کفن حایل نباشد و آنکه بر پهلوی
چپ است می باید که میان ان و بدن میت پیراهن حایل باشد و
میباید که سر جریدتین بچنبر گردن میت برسد **پنجم** انکه کفن از پنبه
باشد نه از جنس دیگر **ششم** انکه سفید باشد نه رنگین **هفتم**
انکه ریسمانی که بان کفن بدوزند از کفن بیرون آورده باشند
هشتم انکه مرد را عمامه بر سر بپیچند که تحت الحنک داشته باشد
و دو سر عمامه از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند
نهم آنکه پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشد بذرع دست
بر رانهای میت باین طریق بپیچند که اول سر آن پارچه را شق کنند
آنقدر که بدو جانب شق بر کمر میت توان بستن بطریق کمر بندد

پارچه را

14

پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون آورند و از زیر کمر بند
او بیرون کنند و بر رانهای او بپیچند دهم آنکه زن را بجای عمامه
مقنعه بر سر کنند یازدهم آنکه لته یمنی بر سینه آن بندند که
که پستانهای او بکیرد و دو طرف آن دو لته را بر پشت او کره زنند
دوازدهم آنکه پنبه بسیار بر عورتین میت کذارند و اکر چیزی
بیرون آید که موجب نقض وضوی زندکان باشد لازم نیست
که نوبت دیکر او را غسل دهند و همچنین او را اکر وضو داده باشد
لازم نیست که نوبت دیکر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین
برانند که هر کاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیکر او را غسل
باید داد و این قول ضعیف است ۵ و اما آن هشت امر که مکروه است
اول کفن را با آهن یا فولاد بریدن دویم پیراهنی را که جهة
کفن میت قطع کنند آستین کذاشتن سیم اکر میت را در پیراهن
خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست
چهارم مکروه است که تکمه داشته باشد سیم ریسمانی را که
بآن کفن میدوزند بآب دهن تر ساختن پنجم کفن را بخور
کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب مثل قطنی
کفن کردن و غیر آن هفتم بسیاهی چیزی بر کفن نوشتن هشتم
کافور در چشم و کوش میت کذاشتن و بدانکه اکر زن آبستن
بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجب است
که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را بیرون آورند

زن مرده

وشکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم مادر بهمین دو مادر زنده
باشد نتوانند او را درست بیرون آورد زنی دیگر دست بشکم
او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد پس اگر طفل چهار ماهه
باشد او را بطریق مقرر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستو
که گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه با
در پارچه بپیچند و بی غسل دفن کنند فصل آنچه بمیت متعلق از و
که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را بخاک سپار
چهل و هفت امر است پنج امر واجبست سی سه امر سنت است و
امر مکروه اما آن پنج امر که واجب است اول نماز کردن بر میت
بطریقی که در کتاب نماز مذکور خواهد شد دویم نقل کردن
او بجانب قبر و اگر در دریا میرد و خشکی متعذر باشد در خ
یا صندوق گذارند و سر آن را محکم سازند و اگر خم و صندوق
نباشد چیزی سنگینی بر و بندند و درین دو صورت بطر
که در لحد میگذارند و بقبله کرده در دریا اندازند سیم ان
او را در قبر بر جانب راست رو بقبله نهاده باشند نه بطریقی که
در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرز
از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد
که چون او را دفن نمایند پشت او را بقبله کنند بجهة آ
روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم قبر را نو
بپوشانند ۰ که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بو

عفو

عفونت او بیرون نیاید **پنجم** انکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظا
شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نشود
واجب است که میت را بجای دیگر نقل نماید **وظائف** آن سی و سه امر که سنت است
اول انکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند یا از
دو جانب آن و در پیش جنازه نروند **دویم** برداشتن جنازه بتربیع
یعنی دوش راست میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن
و بعد از آن پای راست او را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن
و بعد از آن بهمان طریق پای چپ او را بدوش چپ و دوش چپ او را
بدوش چپ برداشتن **سیوم** آنکه جنازه را ببینند این دعا بخوانند
اَللّٰهُ اَکْبَرُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِیمَاناً وَتَسْلِیماً اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ
وَقَهَرَ الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْنِی مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ
چهارم آنکه مقبره نزدیک را بترجیح دهند بر مقبره دور مگر آنکه
در مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشند **پنجم**
آنکه عمق قبر مقدار قد آدمی باشد تا چنبر گردن باشد سنت بعمل
می آید **ششم** لحد در قبر کنند مگر آنکه زمین بسیار نرم باشد
و بترسند که فرو ریزند **هفتم** انکه لحد بجانب قبله باشد **هشتم**
انکه فراخ باشد آنقدر که در آن توان نشست **نهم** انکه میت را
در جانب پای قبر لحظه بگذارند بعد از آن دو قدم بجانب قبر نقل
نمایند و لحظه بگذارند باز نوبت دیگر نقل کنند و لحظه بگذارند

و بعد از آن بقبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این نقل سه نوبت بد
دهم اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از
باقی بدن را و اگر زن باشد بیک نوبت در قبر نهند یازدهم آنکه وقتی
که زن را در قبر می نهند روی قبر بچادر شبی یا پرده یا امثال آن
بپوشند دوازدهم آنکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر
میگذارد سر برهنه و پا برهنه باشد سیزدهم آنکه اگر میت زن
باشد آن شخص که داخل قبر میشود و او را بخاک میسپارد باید که محر
او باشد و شوهر او اولیست از جمیع محارم و اگر مرد باشد باید
که آن شخص بیگانه باشد چهاردهم آنکه در وقتی که میت را در لحد گذ
این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ
بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَأَلْحِقْهُ
بِنَبِيِّهِ اللّٰهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا و اگر
زن باشد بجای عبدک و ابن عبدک امتک و بنت عبدک
و بجای نزل بک نزلت بک بگوید و بجای افسح له فی قبره و الحقه
بنبیه افسح لها فی قبرها و الحقها بنبیها بگوید و بجای الا
منه لا نعلم منها و انت اعلم منا انت اعلم بها منا بگوید پانزدهم
خاک زیر سر میت را بطریق بالینی بلند سازند شانزدهم آنکه
زیر رخ میت خاک کربلا گذارند هفدهم آنکه گرههای کفن
بگشایند هجدهم آنکه روی میت را باز کنند نوزدهم آنکه د

بدل ... افسح

میت

حرام فعلیست که شارع از مکلف ترک آن طلب کرده با وجود استحقاق مذمت بر فعل آن کذا فی الزبده

واجب فعلیست که شارع از مکلف طلب کرده باشد با وجود استحقاق مذمت بر ترک آن کذا فی الزبده

جای که غسل کافی نیست و احتیاج بوضو نیست آن وقتیست که آدمی جنب
باشد چون غسل جنابت بجا آورد نماز می تواند کرد و احتیاج بوضو نیست
بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است
اما جائی که در نماز کذاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل آن وقتی است
که زن از حیض پاک شود یا از نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته
باشد یا عضوی از اعضای آدمی بعضوی از اعضای میّت آدمی برسد بعد
پنج شرط یکی آنکه میّت سرد شده باشد دویم آنکه او را غسل نداده باشند
سیوم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست چه اگر بدن
کسی ببدن او برسد بر آن کس غسل واجب نمی شود چهارم آنکه دو عضو که
بهم رسند حیات داشته باشند یعنی مثل ناخن و استخوان و مو نباشد
پنجم آنکه میّت در حال حیات واجب القتل نباشد و خود را غسل میّت نداده
باشد که اگر واجب القتل باشد بحسب شرع برو واجب است که خود را غسل
میّت بدهد و چون او را بکشند غسل دادن او لازم نیست اگر بدن شخصی
ببدن او برسد بر آن شخص غسل واجب نشود و اما جائی که هم وضو باید
ساختن و هم تیمم باید کردن تا نماز صحیح باشد آن وقتی است که زن از حیض
یا نفاس پاک شده باشد یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا
شخصی مس میّت کرده باشد و آن قدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد
پس درین صورت تیمم بدل غسل باید کرد و وضو بجا آورد تا نماز صحیح باشد
اما جائی که هم غسل باید کرد و هم تیمم آن وقتی است که یکی ازان جماعت آن قدر
آب یابد که غسل را کافی باشد پس درین صورت غسل باید کرد و تیمم بدل از

وضو تا نماز صحیح باشد و اما جائی که احتیاج بهیچ یک از وضو و غسل
و تیمم نیست آن نماز میت است که احتیاج بآنها ندارد و بلکه جنب و زن
حیض و امثال آنها نماز میت می تواند گذارد در باب غصبی وضو و غسل درست نیست
و بخاک غصبی تیمم نیز درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و
تیمم صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی دارد پس در کفش وضو و
تیمم باطل است و هر چند زمین مباح باشد لیکن اگر کفش غصبی در پای
بوده باشد و بر آن قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بکفش نباشد
وضو و تیمم در آن کفش صحیح است اما اگر شخصی را در مکان غصبی حبس
کرده باشد وضو و غسل و تیمم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح است

فصل در آداب طهارت خانه رفتن و آن بیست و یک ادب است سه
چیز واجب است و پنج چیز حرام است و پنج چیز سنت و هشت چیز
مکروه اما آن سه چیز واجب است اول پوشانیدن عورتین از
نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز نداشته باشد لازم نیست دویم
آنکه از قبله منحرف بنشیند یعنی روی و پشت بقبله نه نشیند سیوم
مخرج بول را باب مطلق طهارت دادن نه باب مضاف مثل گلاب
و امثال آن و نه بکلوخ که آن مذهب مخالفانست اما مخرج غایط را
که حوالی موضع بآن آلوده نشده باشد بکلوخ و لته و پنبه و امثال
آن طاهر میتوان کرد هرچند که آب میسر باشد اما لازم است
که از سه نوبت کمتر نباشد اگرچه بدو نوبت یا کمتر از آن پاک شود و
حوالی موضع را آلوده کرده باشد پاک کردن حوالی آن بآب می باید و بس

غایط

فصل

اول

اما آن پنج

اما پنج چیز که حرام است اول مخرج غایط را بسرکین پاک کردن هرچند
سرکین از حیوانی باشد که گوشت آن حلال است دویم بچیزی پاک
کردن که خوردنی باشد مثل میوه وغیره سوم باستخوان پاک کردن
که آن نیز حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که آن محترم باشد
مثل کاغذ که علم دین بران نوشته شده باشد واگر یکی از ین سه
چیز اول پاک کند طاهر میشود اما آن فعل حرام است اما اگر باجزو
پاک کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم بدستی که استنجا کردن
که در آن دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن نقش کرده
باشد مثل نام یکی از ایمه هدا علیهم السلام هرگاه گمان آن باشد
که نجس شود **فصل** واما پنج چیز که سنت است اول آنست
که در جایی نشیند که هیچ کس او را نه بیند مثل کوچه یا پس دیوار
دویم آنکه در وقت داخل شدن در طهارت خانه پای چپ خود را
پیش کند و در وقت بر آمدن پای راست سوم آنکه در وقت
طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم
آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید و همچنین از بیخ ذکر
تا حشفه و بعد از ان سه نوبت ذکر بیفشارد پنجم آنکه اول
مقعد را طهارت دهد و بعد از ان ذکر را **فصل** اما ان هشت
چیز که در وقت طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروه است اول
روی خود یا پشت خود بجانب آفتاب یا ماهتاب کردن
بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بر عورتین بتابد یا بول بجا

بسرکین یا میوه پاک

باد کردن دوم بدست راست استنجا کردن سیوم بول کردن در زمین سخت که
بیم آن باشد که قطرات بول بر گردد چهارم بول کردن در سوراخهای
حیوانات مثل موریچه و مار و امثال آن پنجم طهارت گرفتن در شارع
و در جائی که مردم آنجا آب بر میدارند و در جائی که مردم آنجا جمع میشوند
ششم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد
داد هفتم طهارت کردن در آب خواه روان باشد خواه ایستاده هشتم حرف
زدن در وقت طهارت گرفتن مگر یکی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی
دویم آیة الکرسی سیوم حکایت اذان یعنی هر چه موذن میگوید
اینکس هم بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن
امر فوت شود **فصل** بدانکه طهارت یا موقوفست بر نیت قربت و یا
آن صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بی آن صحیح است نوع
اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است نوع دویم ازاله
نجاسات است و احکام نوع اول در سه مقصد مبین می شود
مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز است که تعلق بوضو
ساختن دارد از انجمله بیست و یک امر واجب است و بیست امر سنت
و نه امر مکروه اما بیست و یک امر که واجب است اول آنکه مکان وضو
یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی نباشد پس
اگر در زمین غصبی وضو بسازد وضو باطل است همچنین اگر بر فرش
غصبی وضو بسازد باطل است اگرچه زمین غصبی نباشد و اما در
غصبی درستست اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی جایز نیست

اگر بر آن

اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتابهٔ نقره یا طلا درست است
اگر در دست بریزد اما آن فعل یعنی ریختن آب از آن آفتابه بر روی
دست که روی یا دستها را بآن بشویند حرام است دویم میباید که آب
وضو طاهر باشد و مشتبه بآب نجس نباشد پس اگر دو کاسهٔ آب
بوده باشد که یکی از آنها نجس باشد و ندانیم که نجس کدام است
از هیچ کدام وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر باب یک
کاسه ازین دو کاسه وضو سازند و باب کاسه دیگر اولا اعضای
خود را طهارت دهد و بعد از آن به تتمه آن آب وضو سازد
وبعضی گمان برده اند که ازین دو وضو یکی درست خواهد بود اگر چه
آن شخص دست و روی و پای خود را طهارت ندهد نماز نمیتواند کرد
اما این گمان باطل است و حق آنست که هیچ یک ازین دو وضو درست نیست
بجهة آنکه مشتبه بنجس حکم نجس دارد و وضو بآن درست نیست و حدیث
باین معنی از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام منقولست سیوم می باید
که آب وضو مضاف نباشد پس بمثل گلاب یا عرق بیدمشک وضو ساختن
درست نیست و این مذهب کل علما است مگر ابن بابویه که او وضو بگلاب
جایز میداند و این مذهب بغایت ضعیف است اما اگر دو کاسه باشد
یکی آب و یکی گلاب بوده و بیکدیگر مشتبه باشند و آب دیگر نباشد
درین وقت واجبست که از هر یک یک مرتبه وضو بسازد که ازین دو وضو یکی صحیح
خواهد بود چهارم می باید که آب وضو غصبی نباشد که وضو باب غصبی
جایز نیست اگر داند که غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است

و از آن وضو سازد وضوی او درست است و احتیاج بوضوی دیگر نیست
اما بر وی لازم است که اگر آن آب قیمتی داشته باشد قیمت آن را بصاحب
برساند و اگر داند آب غصبی است اما نداند که با آب غصبی وضو جایز
نیست و وضو بآن آب نسازد و آن وضو باطل است پنجم میباید که اعضای
وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد
ید شستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازاله
نجاست باید کرد بعد از آن بجهة وضو باید شست ششم نیت وضو چنین
کند که وضوی واجب میسازم از برای مباح بودن نماز قربة الی الله اگر
بجای مباح بودن نماز دفع حدث گوید هم درست است و این نیت از دل زبانی
که گوید جایز است و اگر بزبان در نیاورد و بر دل این معنی را درگذراند وضو
صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است با ابتدای شستن روی
هشتم شستن رویست و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ در طول
و آنچه انگشت مهین و میانین از آن فرا گیرند در عرض و آنچه از روی
در زیر محاسن باشد و بهیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته
شود و شستن موی کافیست اما آنچه در بعضی اوقات می نماید شستن
آن واجب است و آنچه از محاسن از زنخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست
نهم شستن دست راست است از مرفق تا بسر انگشتان و اگر شخصی دستی
زیاده داشته باشد و اصلی از زاید معلوم باشد پس اگر زیر مرفق است
باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست
چپ است بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر که بالای از پیشانیست

یا جای

یا جای آن اگرچه موی آنجا نباشد و این مسح از آب تازه نباشد دوازدهم مسح پای راست
از سر انگشتان تا بندهای سیزدهم مسح پای چپ بهمان طریق چهاردهم آنکه
هر سه مسح بتری بقیه وضو باشد نه باب تازه پس اگر بر دست تری
وضو نباشد از موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید پانزدهم
موالاتست یعنی پی در پی بجای آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید
و بعد از لحظه دست راست خود را بشوید فعل حرام کرده اما وضوی او
درست است اما اگر آنقدر صبر کند که روی خشک شود و بعد از آن دست
راست را بشوید وضوی او باطل است و همچنین در باقی اعضای
شانزدهم ترتیب وضو بطریقی که مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از
دست راست بشوید واجبست که دست راست را نوبتی دیگر بشوید
بعد از آن دست چپ را و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز داشته اند
که اول پای چپ را مسح کند و بعد از آن پای راست را هفدهم آنکه با نیت
قربت دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک از دست و پای
برطرف کردن هجدهم آنکه در شستن روی و دستها از بالای گرفته بزیر
آید پس اگر بعکس کند وضو باطل است و میر سید مرتضی عکس را جایز
میدانند و باقی مجتهدین موافقت نکردند نوزدهم خود افعال وضو
بجا آرد پس اگر شخصی بر روی او آب بریزد آن وضو باطل است مگر آنکه
شل باشد یا بیمار بی قوت و قوت آن نداشته باشد که افعال وضو را
بجا آورد دیگر معذور است [?] واجبست که شخصی را خدمت فرماید اگر مزد خواهد
واجبست که مزد دهد اگر قادر باشد بیستم آب وضو بر دست و روی روان

شود نه آنکه دست را تر ساخته بر روی بمالد که وضو باطل است بیست و یکم
تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مانند انگشترین و زهگیر
کشتنک باشد باید که از او حرکت دهد تا آب بر آن رسد اما آن بیست
امریکه در وضو سنت است اول چون خواهد که شروع در وضو نماید این دعا
بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي
مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ دوم هرگاه از ظرف سرگشاده مثل کاسه و طاس و امثال
آن وضو سازد باید که قبل از آنکه دست در آن ظرف کند هر دو دست را
از بند دست یکنوبت بشوید اگر خواب یا بول کرده باشد و اگر بعد از
غایط باشد دو نوبت بشوید سیوم آن ظرف سرگشاده را جانب راست
خود نهد چهارم آب را از آن ظرف بدست راست بردارد پنجم سه
نوبت مضمضه کند یعنی آب بدهن گرداند ششم همچنین سه نوبت استنشاق
کند یعنی آب در بینی کند هفتم مسواک کند اگرچه انگشت باشد هشتم
در وقت وضو کردن روی بجانب قبله کند نهم روی خود را بدست راست
بشوید دهم مسح سر بمقدار سه انگشت باشد یازدهم بکل کف دست مسح
پای نماید دوازدهم آب وضو بمقدار یک مُدّ باشد و آن چهار یک
مَنْ تبریز است و بیست مثقال تخمیناً و آن بوزن چهارده هزار
و چهل جو میانه است و مُدّ چهار یک صاع است و صاع بوزن پنجاه
و شش هزار و یکصد و شصت جو متوسط است پس مُدّ بوزن چهارده
هزار و چهل جو میانه است که چهار یک من تبریز است و بیست مثقال
تخمیناً سیزدهم آنکه نزد مضمضه کردن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ

لَقِّنِي

میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد **بسم** تلقین کردن میت در
قبر باین طریق که باشد یا عبد الله اذکر العهد الذی علیه
خرجت من دار الدنیا شهادت ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیا قیوما
دایما ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا صلی الله علیه
وآله خاتم انبیائه وسید رسله ارسله بالهدی ودین الحق
لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وان علیا صلوات الله
علیه ولی الله ووصی رسوله خلیفته من بعده القایم بامره
وان الاوصیاء من ولده الحسن والحسین وعلیا ومحمدا
وجعفر وموسی وعلیا ومحمدا وعلیا والحسن والخلف المنتظر
محمد المهدی صلوات الله والسلام علیه وعلیهم حجج الله
علی الخلق اجمعین یا عبد الله اذا جاءک الملکان الرسولان
المقربان
الکریمان من عند الله یسئلانک عن ربک ودینک وکتابک
وقبلتک
ونبیک وامامک فقل ولا تخف ولا تحزن الله ربی ومحمد
نبی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی وعلی امامی
والاوصیاء المذکورون من بعده ایمتی وحجج واشهد ان الموت
حق
حق والقبر حق والسؤال المنکر والنکیر فی القبر والبعث
حق والنشور حق والحساب حق والمیزان حق والصراط
حق والجنة حق والنار حق وان الوقوف بین یدی الله
حق
تعالی هذا اعتقادی علیه حییت وعلیه مت وعلیه ابعث انشاء الله

و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله العهد یا امة الله اذکری
العهد بگوید و بجای یا عبد الله اذا جاءک یا امة الله اذا جاءکِ
گوید و کاف جاءک و باقی کافهای خطاب را مکسور بخواند و بجای
فقل فلا تخف و لا تحزن فقولی و لا تخافی و لا تحزنی بگوید بیست و یکم
لحد را بخشت خام و گل پوشیدن بیست و دویم در وقت لحد پوشیدن
این دعا بخواند اللهم صل وحدته و آنس وحشته و آمن
روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمة یغنیها عن رحمة من
سواک فانما رحمتک للظالمین و اگر میت زن باشد ضمیر
مونث بجای ضمیر مذکر بیاورد بیست و سیوم آنکه حاضران غیر
اقوام میت خاک را به پشت دست در قبر ریزند بیست و چهارم آنکه
در وقت خاک ریختن بگویند گویند انا لله و انا الیه راجعون
بیست و پنجم آنکه قبر را مقدار چهار انگشت از زمین دور
گردانیده تا یک وجب بلند سازند بیست و ششم آنکه بر روی
قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثواب آن بیشتر است
بیست و هفتم آنکه نشانه بر سر میت نصب نمایند بیست و هشتم
آنکه آبی بر روی قبر بریزند با یطریق که از سر گرفته بجانب
پا آیند و از جانب پای بجانب سر باز گردانند و آنچه از آب بماند در
وسط ریزند و باید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود
بیست و نهم آنکه شخصی که این آب را میریزد در وقت ریختن
رو بقبله باشد سیم آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست

۱۷ اذکره

مستحبه

بر قبر

بر قبر کذارند بحیثیتی که نشان بماند سی و یکم آنکه در وقت
دست بر قبر نهادن رو بقبله کند سی و دوم آنکه در آن وقت سورهٔ
انا انزلناه فی لیلة القدر هفت نوبت بخوانند بعد از ان این دعا
را یک نوبت بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک
روحه ولقه منک رضوانک واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه
عن رحمة غیرک واگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر
مونث بیاورد سی و سیوم آنکه ولی میت یا شخصی برخصت او بعد از
رفتن حاضران باواز بلند تلقین میت بطریق تلقین در قبر . فصل
واما آنچه که مکروه است اول رفتن عورات با جنازهٔ میت
دویم دو میت بر یک جنازه برداشتن سیوم دو میت در یک
قبر دفن کردن چهارم تمیز قبر بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم
ریختن خویشان میت خاک در قبر میت ششم خاک بیگانه یعنی غیر
خاکی که از قبر کنده اند بهم میرسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورهٔ
قبر را مسنم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید قبر نمودن
بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و یا نهادن
و نشستن و این همه وقت مکروه است و بدانکه میت هرگاه در مقبرهٔ
عام دفن شده باشد و انقدر وقت کذشته باشد که معلوم شود
که میت خاک شده درین صورت واجبست که صورهٔ قبر او را بر طرف
سازند وحرام است که نمایان کذارند بلکه باید که با زمین برابر سازند
تا هر کس خواهد میت را در انجا خود دفن نماید اگر آن میت از بزرگان

دین باشد درین صورت باید که صورت قبر او را نمایان کذارند تا بعضی
از زیارت او فیض و بهره کان از جوار قبر او نفعی برسد و سنت است
تعزیه کردن اقوام میت را یعنی ایشان را پرسش نمودن و تسلی دادن
و در وقت تعزیه این دعا جهة ایشان کردن که جبر الله و هنکم
واحسن عزاکم ورحم موتاکم و نیز سنت که تا سه روز جهة ایشان طعام
فرستادن و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن مقصد بیم در بیان
احکام تیمم بدانکه بیست و یک امر است که تعلق به تیمم کردن دارد و از ان دوازده
امر واجبست و هفت امر سنتست و دو امر مکروه اما آن دوازده امر که واجب است
اول انکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی که در وضو مذکور شد دویم
انکه آنچه بان تیمم کنند خاک باشد چه اصح انست که تیمم بسنک
و آجر و مانند ان درست نیست سیوم انکه خاک تیمم طاهر باشد
چهارم انکه غصبی نباشد پنجم انکه ممزوج نباشد بحیثیتی که نام خاک
بران اطلاق نشود تیمم برو درست نیست ششم انکه اعضای تیمم
قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم نیت کردن باین طریق که تیمم
میکنم تیمم واجب بدل وضو برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و در تیمم
عوض غسل بجای بدل وضو بدل غسل کوید هشتم انکه انکشتری
و زهکیر و هرچه حایل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن
نیت دو کف دست بخاک زدن دهم مسح کردن بهر دو کف از رستنکاه
موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح کردن پشت دست راست بکف دست
چپ دوازدهم مسح کردن پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه مجتهدین

تیمم

خالص باشد

خلا نیست

22

کافیست

خلافست بعضی گفته اند در تیمّمی که بدل وضو است یکنوبت دستها را بر خاک
زدن و اگر بدل غسل است دو نوبت یکی از برای مسح روی و یکی از برای مسح
دستها و بعضی بر آنند که در تیمّم که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک
باید زدن بطریق تیمّمی که بدل غسل است و این مذهب اصح است و امّا
آن هفت امر که در تیمّم سنت است اول آنکه خاک تیمّم خالص باشد یعنی ممزوج
بغیر خاک نباشد هر چند اطلاق اسم خاک بر آن توان کرد دوم آنکه خاک
تیمّم از زمین مرتفع باشد مثل تلهای صحرا سیوم آنکه وقت زدن کف دست
بر خاک انگشتان از یکدیگر دور سازد چهارم آنکه بعد از دستها بر زمین
زدن هر دو دست را از خاک بتکاند پنجم اگر کف دست کسی را قطع کرده
باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم آنکه تیمّم را باخر وقت اندازد
هر چند معلوم باشد که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد هفتم آنکه
جهة هر نماز تیمّم علیحده کند هر چند تیمّم سابق نقض نشده
باشد امّا دو امر که در تیمّم مکروه است اوّل بر ریگ تیمّم کردن
دویم بر زمین شوره تیمّم کردن مقصد سیوم در بیان مسایل
طهارتی که احتیاج بهنیت کردن ندارد و این طهارت را ازاله نجاست گویند
نجاسات بدوازده چیز پاک میشود که آنها را در شرع مطهرات گویند
اول آب دویم زمین سیوم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال
هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مسح
بطاهر دوازدهم بتعیت و احکام مطهرات دوازده گانه بتفصیل
مذکور میشود احکام آب که اول پاک کننده هاست بدانکه آب یا مطلق است

طهارت بی‌نیت

وازاله

مطهرات

یا مضاف آب مطلق آنست که آنرا در عرف و عادت آب گویند بی آنکه
قیدی با او باشد و مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب گل و آب
غوره و آب مطلق یا جاریست یا عین جاری و آب عین جاری چهار
قسم است آب مساوی کر و آب زیاده از کر و آب چاه پس آب مطلق
به پنج قسم منقسم شد اما آب جاری در شرع آبیست که از زمین بجوشد
یعنی آب چاه و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر
باشد مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن تغییر یابد و آب باران مادام که
میبارد حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل
بماده باشد که آن ماده کر یا زیاده از کر باشد ۵ واما آب کر
آبیست که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن
وجب باشد بوجب مستوی الخلقه و این بوزن یکهزار و دویست
رطل عراقیست و هر رطلی یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی
چهل و هشت جو متوسطه است پس رطل عراق عرب شش هزار و
دویست و چهل جو متوسطه است پس کر هفت هزار و یکصد و چهل هزار
جو متوسطه است و این آب نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر آنکه
رنگ یا بوی یا طعم آن متغیر شود پس بنابراین اگر شخصی دست او بخون
آلوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد یا زیاده و کم آب آن
حوض بالتمام نجس میشود بجهة آنکه معلوم نیست که اندکی از رنگ آن
آب بخون تغییر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کل آن آب نجس است اما اگر
دست شخصی به بول آلوده شده باشد و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن

اقسام میاه

و آب کم از کر

آب جاری

باران

حمام

آب کر

حوض

حوض که مساوی کر است فرو برد الحوض نجس نمیشود و دست انشخص پاك
میشود بجهة انکه چیزی از آن آب بنجاست تغیر نیافته اما اگر آب حوض
زیاده بر کر باشد و قطره خونی در آن افتد و بعضی از آن آب برنك خون
تغیر یابد درین صورت بهمین قیاس باید کرد اگر چنانچه از آب الحوض که تغیر
نیافته مقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است نجس و اگر در آبی
که یك کر است یا زیاده و کم موئی مثلا از سگی افتد و شخص بکاسه
مثلا آن مو را بیك دفعه از روی آب بر دارد اندرون کاسه با آبی
که درو در آمده نجس خواهد بود و بیرون کاسه یا آبی که مانده باشد
طاهر است و اگر آن مو در کاسه نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی
اندرون کاسه که درو در آمده طاهر است و بیرون انکاسه با
آبی که مانده باشد نجس است و اما آب کم اگر نجس میشود بملاقات
نجاست هر چند هیچ یك از رنك و بوی و طعم آن تغیر نیابد فصل

حکم چاه

بدانکه در آب چاه میان مجتهدین خلافست بعضی بر انند که مادام
رنك یا بوی یا طعم آن بنجاست تغیر نیابد نجس نمیشود و بعضی بر انند که اگر مقدار
یك کر است یا زیاده نجس نمیشود مگر بتغیر و اگر کمتر است نجس میشود
اگر چه تغیر نیابد و مذهب اول اقوی است و واجبست نزد
آن مجتهدین که قایلند بنجاست آب چاه انکه کل آب ازان نزح
بر [illegible] نمایند اگر شتری دران بمیرد یا گاوی یا مسکر مایع بالاصالة
دران افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس
دران ریخته شود پس اگر نزح کل آن آب متعذر باشد واجب است

چهار مرد بنوبة آب بکشند باین طریق که دو مرد آب بکشند و چون
مانده شوند آن دو مرد دیگر آب بکشند و همچنین از طلوع فجر تا
غروب آفتاب و اگر اسبی یا خری یا گاوی ماده در چاه بمیرد مقدار
یک کر از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند
خواه مرد باشد خواه زن و خواه بالغ باشد خواه طفل اما اگر
کافر باشد در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن
کل آب را واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب
میدانند و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل آنقدر
خونی که از ذبح کردن گوسفندی بیرون می آید پنجاه دلو بکشند
و اگر خون اندک ریخته شود مثل آنقدر خونی که از ذبح کبوتر بیرون
آید ده دلو باید کشید و همچنین اگر غایط خشک در چاه افتد
و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم بپاشد یا سگ افتد و
زنده بیرون آید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم نپاشیده
باشد سه دلو باید کشید و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا
خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند و همچنین اگر بول
مرد در چاه ریزد و اگر گنجشک در چاه بمیرد یک دلو باید کشید و هر
آبی که مضافست مثل گلاب و عرق بید مشک و غیره بمجرد
رسیدن نجاست بان نجس میشود و اگرچه ده کر باشد و وضو و غسل
بان صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز
وضو ساختن و غسل کردن کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند

بگلاب

24

مطهرات

دوم از پاک کنندها زمین است که زیر کفش و ته پارا طاهر میسازد
و اگر پای شخصی را بریده باشد و بجای پای از چوب چیزی ساخته
باشد زیر آن چوب طاهر میسازد سیوم از پاک کنندها آفتابست
که طاهر میسازد زمین نجس و حصیر و بوریا را هرگاه آنرا خشک
سازد و همچنین طاهر میسازد هرچه قابل نقل و تحویل نباشد
مثل درخت و میوه که بر درخت بوده باشد و درها و پنجرها که
داخل عمارت شده باشد و اگر از گل نجس دیواری بطریق چینه
ساخته باشد و آفتاب بر یک روی آن بتابد و گل آن دیوار را
خشک کند روی دیگر آن دیوار را که روانده و نه همه پاک میشود چهارم
از پاک کنندها آتش است و آن طاهر میسازد چیزی را که انگشت زغال
یا خاکستر شود اما اگر از گل نجس خشت بزنند و خشت را آجر سازند
در طاهر شدن خلافست و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند شیخ
طوسی علیه الرحمة بر آنست که این هر دو طاهر میشود و این قول
قوة دارد پنجم از پاک کنندها استحالست یعنی تغیر صورت
و نام شی نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار
افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی نجس از جای بجای نقل شود
مثل خون آدمی که بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل آنکه خمر سرکه شود هشتم
نقص مثل شیره انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون
دو دانگ آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام و آن پاک میسازد
کافر را از نجاست کفر دهم زوال العین یعنی برطرف شدن عین نجاست

مثل انکه دهن اسب یا بعضی از اعضای آن آلوده بخون شود پس بچرد
انکه خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح به طاهر واین در تکا
استنجا از غایط است که چون مخرج را بسه سنگ یا بسه کلوخ
یا بسه لته یا غیر آن بشرط انکه طاهر باشند پاک کند طاهر میشود
دوازدهم بتبعیت مثل انکه شخصی مسلمان طفلی را از کافر
حربی اسیر کند آن طفل به بتبعیت آن مسلمان طاهر میشود و
همچنین شیرهٔ انگور که چون بجوشد نجس میشود وچون دو جه
آن برطرف شود دیگ وچمچهٔ آن ورخت وبدن پزنده آن به تبعیت
طاهر شدن آن طاهر میشود فصل نجاسات یازده است اول
بول دویم غایط بشرط انکه این هر دو از حیوانی باشد که کوشت
آن حرام باشد وخون جهنده داشته باشد سیوم خون از
حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه کوشت آن حلال
باشد وخواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضاء حیوان
بماند بشرط انکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد
پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضاء
آن حیوان بماند طاهر است وخوردن آن خون حلال است چهارم
منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه کوشت آن حلال
باشد وخواه حرام پنجم سگ وغیر سگ آبی که آن طاهر است
امّا حرام است ششم خوک غیر آبی که آن حکم سگ آبی دارد واگر سگی
بر گوسفندی بجهد وبچه از ایشان حاصل شود پس اگر بسگ

نجاست

شبیه باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ کدام
از حیوان شبیه نباشد طاهر است اما اگر سگی بر خوکی بجهد و بچه
حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه
مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه
کافر ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما
قلیلی از مجتهدین را مذهب آنست که یهود و نصاری طاهر اند
و این مذهب ضعیف است هشتم هر چه مست کننده باشد بشرط
آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه تجویز کرده نماز کردن
در جامه که آلوده بخمر باشد و حرام میداند نماز کردن بخانه که در آن
خمر بوده باشد نهم شیره انگور هر گاه که بجوشد و چهار دانگ
آن کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست
کننده نیست یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال حیوة
خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام
و جمیع اجزاء آن نجس است مگر اجزائی که حس ندارد مثل موی و استخوان
و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سید مرتضی بر آنست که اجزاء
نجس العین که حس نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است
و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند مسئله اگر سگ ظرفی را بزبان
بلیسد و خواهند که بآب قلیل آن ظرف را طهارة دهند باید که اول
آنرا بخاک بمالند و بعد از آن دو نوبت بآب بشویند و اگر خاک متعذر
باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که هر چه شبیه بخاک باشد مثل اشنان

مسائل التطهیر

وسبوس عوض خاک میشود وبعضی بر آنند که عوض خاک یکنوبت باب
بشویند واگر آن ظرف را باب کثیر مثل کر واب روان طهارة دهند
یکنوبت در آب فرو بردن کافیست بعد از انکه باب کثیر مثل کر واب
روان طهارة دهند یکنوبت در آب فرو بردن کافیست بعد از انکه
اورا بخاک مالیده باشد وبعضی بر آنند که اگر آب کثیر طهارة دهند
خاک مالیدن لازم نیست واول اصح است واگر خوک ظرفی را بلیسد
بعضی از مجتهدین بر آنند که ان ظرف را هفت نوبت باب باید شستن
وبعضی بر آنند که بطریق بلیسیدن سگ است مسئله اگر جامه
مثلا ببول نجس شده باشد وخواهد که انرا باب قلیل طهارت
دهند پس اگر ببول طفل شیر خواره نجس شده باشد وبمجرد ریختن
آب بر آن طاهر میشود واحتیاج بافشردن نیست اما بسه شرط اول
انکه پسر باشد نه دختر دویم انکه اکثر غذا او شیر باشد سیوم انکه
سن او کمتر از دو ساله باشد واگر ببول غیر طفل شیر خواره نجس شده
باشد باید که بعد از ان که آب بر آن ریزند یکنوبت بیفشرند وباز
آب بر آن بریزند ونوبت دیگر بیفشرند واگر بغیر بول نجس شده
باشد بیک نوبت آب ریختن ویک افشردن پاک میشود بعد از ازالهٔ
عین نجاست واحتیاج بدو نوبت نیست اما اگر در آب کر یا اب روان غسل
دهند یکنوبت فرو بردن ان کافیست بعد از انکه عین نجاست
از آن ازاله شده باشد وافشردن لازم نیست واگر پوست یا دوشک
وبالشت ومانند آنها را باب قلیل طهارة دهند واحتیاج بافشردن

آن نیست

آن نیست و مالیدن آن کافیست **اما** هرگاه جامه مثلا نجس شود
بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آن را بشویند و رنگ
آن نجاسة در جامه بماند آن رنگ پاکست و ازاله آن لازم نیست

تطهیر ظروف

فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که بآب قلیل
طهارة دهند قدری آب ~~دادن آب~~ در آن کنند و حرکت دهند تا آب
بهمه جای آن برسد و آن آب را بریزند باز نوبت دیگر آب کنند و حرکة
دهند و بریزند آن ظرف طاهر می شود و اگر آن ظرف نجس را در زمین
محکم کرده باشند مثل دیگدان کندن آن لازم نیست و بهمین طریق طهارت
میتوان دادن و اگر اندکی آب در ته آن بماند آن را بلته یا بپنبه بردارند

ظروف طلا نقره

بدانکه از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در آن گذاشتن
حرام است بر مرد و زن آن آب و میوه و طعام که در آن ظرفست حرام
نمیشود لیکن از آن ظرف بیرون آوردن بقصد خوردن حرام است
و بقصد آنکه بر جای گذارند و بعد از آن بخورند حلالست و از آفتابه
طلا یا نقره دست شستن حرام است و همچنین بطاس طلا و نقره
آب برخود یا دیگری بر جائی ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره
چیزی نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن اما بقلم
و میل طلا و نقره حلالست و اگر از طاس یا کوزه نقره کوب یا طلا کوب
آب خورند واجبست که لب خود را بطلا یا نقره آن نرسانند و اگر ظرف
مس مطلا را بر آتش گذارند پس اگر از آن طلا حاصل شود حکم ظرف
طلا خواهد داشت و اگر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین در آن

خلافست واصح انست که حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره
صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه ارتماسی امّا اگر زمین آن
حوض از غیر طلا و نقره باشد غسل در آن صحیح است باتمام رسید باب

اوّل بتوفیق الله تعالی سبحانه باب دویم از کتاب جامع عبّاسی در بیان
مسائل نماز واجبی و سنّتی و در آن مقدّمه و سه مطلب و خاتمه است

احکام نماز

مقدّمه بدانکه نماز واجبی دوازده است اوّل نماز شبان روزی
که انرا یومیّه گویند دویم نماز جمعه سیوم نماز عید ماه رمضان
چهارم نماز عید قربان پنجم نماز طواف خانه کعبه ششم نماز آیات
یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر اسمانی که موجب خوف باشد
مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن هفتم نماز میّت هشتم نمازی
که بنذر واجب شود نهم نمازی که بسوگند واجب میشود دهم
نمازی که بعهد واجب شود یازدهم نمازیکه با جاره واجب
شود دوازدهم نمازی که از پدر فوت شود و بر پسر بزرگتر واجب شود
امّا نمازهای سنّتی بسیار است و آنچه درین کتاب مذکور میشود
بیست و چهار نماز است اوّل نماز نوافل یومیّه که در هر شبانروز
سنت است که گزارده شود دویم نمازی که بحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم منسوبست سیوم نمازیکه به حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم منسوبست چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه علیها السّلام
منسوبست پنجم نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران
که انرا نماز استسقا گویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز اول هر ماه دهم

نماز

نماز نافله رمضان **یازدهم** نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی
علیه وآله **دوازدهم** نماز روز مباهله نماز شب مبعث حضرت صلی الله
علیه وآله **سیزدهم** نماز روز مباهله **چهاردهم** نماز زیارت **پانزدهم**
نماز غایب **شانزدهم** نماز شب نصف ماه رجب **هفدهم** نماز شب نصف
ماه شعبان **هژدهم** نماز شب عید ماه رمضان **نوزدهم** نماز
ساعت غفلت **بیستم** نماز وقت اراده سفر **بیست و یکم** نماز توبه
بیست و دوم نماز هدیه میت **بیست و سیم** نماز عاشورا **بیست و**
چهارم نماز روز نوروز **مطلب اول** در نماز یومیه یعنی نماز

نماز یومیه

پنجگانه که در هر شبانه روزی بر واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنی
که حایض باشد یا نفسا **بدانکه** مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از
شروع در نماز بفعل باید آورد شش است **اول** طهارت از حدث **دویم**
نجاست برطرف کردن از بدن و جامه **سیوم** پوشیدن عورة **چهارم**
ملاحظه نمودن مکان غصبی و نجس نباشد **پنجم** ملاحظه نمودن وقت
نماز **ششم** تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز دو چیز اول در باب اول
این کتاب بتفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار مبحث مذکور
میشود **مبحث اول** در پوشیدن عورة و آن در نماز واجبست خواه
کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد
مثل زن و کنیز اینکس و خواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانه تاریک
خالی نماز کند و عورة خود را نپوشد نماز او باطل است و بر مرد همین
پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن

پوشیدن کل بدن غیر روکف دستها وقدمها امّا اگر زن بنده باشد
پوشیدن سر وموی بر و واجب نیست بدانکه برختی که بر در آن نماز گذارند
بیست وهفت امر متعلق است پنج امر واجبست وهفت امر سنت وپانزده
امر مکروه امّا پنج امر واجب اوّل انکه غصبی نباشد دویم انکه حریر
محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه
را انست که زن را نیز در حریر محض صحیح نیست امّا این قول ضعیف است
مرد را حریر پوشیدن در نماز بواسطه ضرورة مثل سرما یا دفع شپش
و در روز جنگ نیز حریر پوشیدن جایز است مرد را سیوم انکه طلا
نباشد که نماز مرد در طلا باطل است چهارم انکه طاهر باشد مگر
در شش جا اوّل انکه جراحتی یا دنبلی داشته باشد که خون از و روان
باشد پس با آن خون نماز صحیح است تا وقتی که آن دنبل یا جراحة به شود
دویم انکه اگر بول شخصی متواتر آید وجامهٔ او بان بول نجس شود
در آنحال در آنجامه نجس ببول نماز او صحیح است بشرط انکه هر روز یکنوبت
آن جامه را طهارة سیوم اگر زنی طفلی را تربیت کند خواه آن طفل
پسر باشد وخواه دختر وغیر از یک جامه نداشته باشد هر چند آن
جامه ببول وغایط آن طفل نجس باشد نماز او در آن جامه صحیح است
بشرط انکه هر شبانروزی یکنوبت از جامه را طهارة دهد وافضل
انست که نماز ظهر وعصر بعد از طهارة دادن جامه بی فاصله در آخر
وقت گذارد وشام وخفتن را در اول وقت گذارد تا چهار نماز را
در جامهٔ طاهر دریافته باشد چهارم انکه خونی باشد کمتر از مقدار

درهم

درهم بغلی و آن بقدر بند بالای انگشت ذهکیر است پس اگر در جامه
یا بدن در آن مقدار خون باشد نماز صحیح است و برطرف کردن آن
لازم نیست مگر آنکه از مکان خود بجامه یا بر بدن سرایت کند یا
خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون
کافر باشد پس در این هفت جا برطرف کردن آن از بدن و جامه واجب است
و اگر کمتر از مقدار درهم بغلی باشد چهارم آنکه نجاست در پوششی
باشد که ستر عورة بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند جاقشو و بند
زیر جامه و هر چند نجاست آن مغلظه باشد یعنی یکی از آن
شش چیز که قبل ازین مذکور شد ششم هر نجاستی که نماز گذارنده
قادر بر ازاله آن نباشد مثل آنکه جامه نجس بالجهة شده
سرما نتواند کندن پس در آن جامه نماز جایز است اما در غیر
مسجد پنجم از واجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد
که خوردن گوشت آن حرام است مثل سمور و روباه و همچنین
موی و پشم آن اما دو حیوان هست که گوشت آنها حرام است
و با وجود این نماز بپوست و پشم آن صحیح است یکی از آن دو حیوان
خز است و آن حیوانیست آبی که در خشکی زنده نمیتواند بود
و دیگری سنجابست و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست
و پشم سنجاب و اما آن هفت امر سنت که تعلق بجامه مصلی دارد
اول آنکه پوشش نماز سفید باشد دویم آنکه بهترین و پاکترین
پوشیدنیهای اینکس باشد سیم آنکه ممزوج با بریشم نباشد

چهارم انکه اگر سفید نباشد رنك سیاه نداشته باشد پنجم انکه
مصلی دستار بر سر داشته باشد ششم انکه دستاری که در ان نماز
کند از دو تحت الحنك داشته باشد هفتم در بغل عربی نماز کردن
اما آن پانزده امر که مکروه است اول در جامهٔ مصور نماز کردن
دویم بر جای نماز ابریشم نماز کردن سیوم در لباس سیاه مگر
دستار و مسحی که نماز در ین نهرد و اگر سیاه باشد مکروه نیست
چهارم در رختی که کافر بافته باشد یا دوخته نماز کردن پنجم
در تنگی که بر بالای پیرهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن
در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه ندارد هفتم نماز کردن
در رخت شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه ندارد هشتم
نماز کردن در دستی که در آن انگشتری آهن باشد نهم بدون [یا کمر ابند ه را]
ردا نماز کردن دهم انکه بدون کردن بند یا قلاده نماز کند
یازدهم انکه خلخال در پا داشته باشد که صدا کند دوازدهم
در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر با خود داشته
چهاردهم نماز کردن مرد در جامهٔ زرد یا سرخ پانزدهم اشتمال
صما یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یك دوش
انداختن بحث دویم در بیان مکان نماز بدانکه سی و سه امر است
که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و هفت
امر مکروه و اما دو امر واجب اول انکه مکان نماز غصبی نباشد
که نماز در مکان غصبی باطل است مگر انکه مالك رخصت دهد

وهمچنین

همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت چهار
نوع است اول رخصت صریح مثل انکه مالک بکوید که در منزل من
نماز بکذار دویم رخصت ضمنی مثل انکه بکوید امروز در منزل من باش
سیوم رخصت فحوی مثل انکه مهمانی را در خانه خود آورد چهارم
رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروان سرا است که حال
شاهد است بانکه بنماز کردن راضی است دویم انکه مکان نماز
نجس نباشد بحیثیتی که نجاست آن ببدن مصلی یا لباس او سرایت
کند اگرچه خون کمتر از درهم بغلی باشد اما اگر مکان خشک باشد و
نجاسة آن سرایة نکند نماز در آن صحیح است مکر جای سجده که اگر آن
نجس باشد صحیح نیست هر چند آن خشک باشد و نجاست آن ببدن
و رخت مصلی نرسد اما چهار چیز سنت که تعلق بمکان نماز دارد
اول انکه کل مکان نماز طاهر باشد دویم انکه پیشانی در بلندی و پستی
با مکان ایستادن برابر باشد یا انکه مکان پیشانی از مکان ایستادن
پست تر باشد سیوم انکه در برابر مصلی ستره باشد و مراد از ستره
انست که دیواری یا حایلی در برابر مصلی باشد که میانه مصلی و آن بیش از
دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصا در برابر باشد کافیست
چهارم انکه نماز واجب در مسجد کذارده شود خصوصا در مسجد
الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث امده که ثواب
یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز
در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برابر ثواب ده هزار نماز است

ودر هر یک از نماز اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است ودر مسجد
جامع برابر صد نماز است ودر مسجد بازار برابر ثواب دوازده نماز است
اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانه
اندرونی افضل است از نماز او در خانه بیرونی و نماز او در ایوان
منزل افضل است از نماز او در صحن منزل ودر صحن افضل است از نما
بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضل است از بامی که فصیل ندارد
واما بیست وهفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز در اند
حمام گذاردن اما در جامه کن حمام و بر بام حمام مکروه نیست دوم
در کشتی نماز کردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن داشته باشد سیوم
در خانه کعبه نماز واجب گذاردن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم
در جای نماز گذاردن که برابر مصحفی گشاده باشد یا کتابی یا کاغذ
نوشته بشرط انکه خط آن نمایان باشد پنجم درجاییکه در برابر چراغ
باشد یا آتش افروخته ششم درجاییکه در برابر عورتی که در خواب
باشد هر چند محرم باشد و پشت او بجانب مصلی باشد هفتم درجای
که شخصی رو برو باشد هشتم درجائی که سلاح بی غلاف در برا
باشد نهم در خانه که مجوسی در آنجا باشد اما در خانه که در او
یهودی یا نصرانی باشد نماز گذاردن مکروه نیست دهم در خ
که در ان سگ باشد یازدهم درجائی که دری گشاده در برابر
دوازدهم در گورستان نماز گذاردن سیزدهم درجائی ک
جهاد یا یان در ان باشند چهاردهم در خانه مست کنند

باشند

30

باشند **پانزدهم** بر روی خرمن گندم نماز کردن هر چند از بکل اندود
کرده باشند **شانزدهم** در خانه که اکثر اوقات در آنجا آتش میشود
هفدهم مثل تنور و حمام و مطبخ هر چند که در وقت نماز از آتش خالی باشد
هژدهم آنکه مرد جائی که نماز گذارد که در پهلوی او یا مقدم بر و زنی
نماز گذارد خواه محرم باشد و خواه نامحرم هرگاه میانه ایشان حایلی
نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشند اما اگر زن در پس
سر مرد باشد کراهت برطرف شود و احتیاج بحایلی یا دوری ده ذرع نیست
و بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن هم
تکبیر احرام گویند و الا نماز آن که تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل
میدانند بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز گذارد
و حایل یا دوری ده ذرع نباشد **نوزدهم** نماز گذاردن بر آن خاکی
موی چها از سوراخهای خود بیرون می آورند **بیستم** در جائی که حیوانات
در آنجا ذبح میشوند **بیست و یکم** در شورزار نماز کردن **بیست و دوم** بر روی
برف نماز کردن **بیست و سوم** در کنه گاه آب هر چند آنجا آب نباشد
بیست و چهارم بدروی یک دوان نماز گذاردن **بیست و پنجم**
در جاده راه نماز گذاردن **بیست و ششم** در زمینی که شقایق در آن
روئیده باشد **بیست و هفتم** در خانه که مصور باشد **فصل** در احکام
مساجد بدانکه مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از
حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام **منقولست** که هر کس مسجدی بنا کند
خدا تعالی جهة او خانه در بهشت بنا کند و احادیث در ثواب بنا کردن

احکام مساجد

مسجد بسیار است **بدانکه** چهل امر بمسجد تعلق دارد و دوازده امر سنت

و هفده امر مکروه و یازده امر حرام **اما** دوازده امر سنت **اول** انکه بناء

مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد **دویم** آنکه طهارة خانه

مسجد را نزدیک در مسجد نسازند **سیوم** انکه شخصی که داخل مسجد میشود

اول پای راست را پیش کند و وقتی از مسجد بیرون میرود پای چپ را **چهارم**

آنکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش کند که نجس نباشد **پنجم** انکه

در وقت داخل شدن مسجد این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله

وَالسَّلَامُ عَلَیٰ رَسُولِ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ اللّٰهِ وصلوة ملایکته علی محمد و آل

محمد والسلام علیهم وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَافْتَحْ لِی

اَبْوَابَ فَضْلِکَ **ششم** انکه در وقت بیرون آمدن نیز همین دعا بخواند

هفتم با وضو بودن در وقت داخل شدن **هشتم** چون داخل شود دو

رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد **نهم** انکه اکثر اوقات بمسجد تردد

کردن و مسجد را خوشبوی گردانیدن **دهم** در مسجد رو بقبله نشستن

و حمد خدا بجا آوردن و صلواة فرستادن و حاجت از خدای طلبیدن

یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

منقولست که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع ملایک و حاملان

عرش از جهة او استغفار میکنند مادام که آن چراغ روشن باشد

دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا روز پنجشنبه و شب جمعه

که از حضرت امام کاظم علیه السلام **منقولست** که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله فرمود که هر کس که روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجد را جاروب

کند

کنند و بمقدار سرمه که در چشم میکشند خاک روبه از مسجد بیرون کنند
خدایتعالی جمیع گناهان او را بیامرزد اما آن هفده امر مکروه که بمسجد
تعلق دارد اول آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد دویم آواز در مسجد
بلند کردن سیوم شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم شعر خواندن
پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا
کردن هشتم اطفال و دیوانهارا گذاشتن که داخل مسجد شوند
نهم وضو در مسجد از حدث بول یا حدث غایط دهم برهنه کردن
عورت بین یا ناف تا ران یا زانو یازدهم شخصی را ختنه کردن دوازدهم
بر دیوار مسجد صورة چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل
درخت و غیره سیزدهم آب دهن یا بلغم در مسجد انداختن چهاردهم
داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز یا
امثال آن آید پانزدهم مسجد را مکتب کردن شانزدهم بفعل آوردن
اهل حرفت خود را در مسجد بتخصیص تیر تراشی هفدهم در مسجد
بفارسی یا ترکی حرف زدن یا بزبان دیگر غیر زبان عربی اما آن یازده
امر که حرام است اول آنکه مسجد را بطلا نقاشی کردن دویم سنگ
ریزه که فرش مسجد باشد از مسجد بیرون کردن سیوم در مسجد
چیزی نجس داخل کردن هر چند سرایت بمسجد نکند چهارم درنگ
نمودن جنب و حایض و نفسا در مسجد پنجم فروشی که وقف مسجد
باشد در غیر مسجد انداختن ششم چیزیرا در مسجد طهارة دادن
اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد هفتم چیزی از زمین مسجد داخل

ملک خود یا داخل کوچه کردن هشتم میت در مسجد دفن کردن
نهم صورة جاندار در دیوار مسجد کشیدن دهم مصالح مسجد که
منهدم شود وقابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن
یازدهم در مسجد درخت نشاندن فصل در ملاحظه نمودن اول
وقت نماز صبح بر آمدن صبح صادقست ووقت آن میکشد تا
بر آمدن آفتاب واول وقت پیشین زیاده شدن سایه
شخص است بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه
در بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه
برطرف شده باشد چنانچه در مکه مشرفه واقع میشود واین
وقت زوال میگویند واول عصر وقتیست که از زوال مقدار
نماز ظهر گذشته باشد بنظر بحال مصلی پس اگر متطهر ومقیم باشد
ومقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده واگر
محدث باشد مقدار طهارة وچهار رکعت گذشته باشد واگر
مسافر متطهر باشد ومقدار دو رکعت واگر محدث باشد مقدار
طهارت ودو رکعت گذشته باشد وآخر ظهر وقتیست که تا غروب
آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانکه
معلوم شد واین مقدار وقت مخصوص عصر است ومقدار اداء
ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است وما بین دو وقت مخصوص
مشترکست میان ظهر وعصر وآخر وقت عصر غروب آفتابست
وآن اول نماز شام است وعلامت آن برطرف شدن سرخیست که در جانب

وقابل تعمیر نباشد در غیر مسجد صرف کردن صح

اوقات نمازها

مشرق

مشرق ظاهر میشود **و اول** وقت نماز خفتن وقتی که از غروب آفتاب بمقدار
سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت
اگر محدث باشد پس وقت مشترک میشود میان شام و خفتن تا آنکه
باقی ماند بنصف شب بمقدار وقت که نماز خفتن را در آن ادا تواند
کردن و آنچه خاصه نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشته و جمعی
از مجتهدین برانند که تا سرخی مغرب بر طرف نشود وقت نماز خفتن
داخل نمیشود **بدانکه** نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد
بتخصیص نماز صبح و نماز مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بغایت مکروه است
مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است و اما از الجمله
دوازده جا که مشهورتر است مذکور میسازیم **اول** تاخیر نماز
خفتن تا وقتی که سرخی مغرب بر طرف شود و بعضی این تاخیر را واجب
میدانند **دویم** تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت گرم میشود
تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود **سیوم** تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایه
که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود **چهارم** تاخیر
زنی که استحاضه دارد هر یک از نماز ظهر و عصر و مغرب را باخر وقت
تا چهار نماز را بیک غسل دریابد **پنجم** تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهة
گذاردن نافله آن **ششم** تاخیر پیش نماز تا وقتی که ماموین جمع
شوند **هفتم** تاخیر ماموین نماز را تا وقتی که پیش نماز حاضر شود
هشتم تاخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن هر گاه آداب نماز را در منزل
بهتر بجای تواند آورد **نهم** تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام

چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی را
که جمعی انتظار او میکشند که با او افطار کنند یا خود روزه بوده و بغایت
گرسنه شده باشد یازدهم تاخیر مربیه طفل ظهر و عصر را بآخر وقت
تا چهار نماز را در جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسة دریابد
چنانچه در کتاب الطهارة مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی که
بقضای نمازهای گذشته مشغولست نماز حاضر را تا آخر وقت و
سید مرتضی تاخیر نماز حاضر را درین صورة واجب میداند و مذهب
او آنست که هر کس را که نماز قضا بر ذمه او باشد واجبست که
علی الفور بجای آورد و او را جایز نیست که بهیج امر مباح یا سنت اشتغال
نماید تا وقتی که ذمه خود را از همه آن نمازها فارغ سازد اما جمع
کثیر از مجتهدین درین مسئله با سید مرتضی موافقت نکرده اند بدانکه
در احکام اذان گفتن چون هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان
گفتن سنت موکد است خصوصا از برای نمازی که قراة آن بلند باید
خواند و بعضی از مجتهدین اذان از برای آن واجب میدانند و بعضی
مخصوص آن نمیدانند بلکه اذان از برای هر یک از نمازهای پنجگا[نه]
میدانند و بعضی از برای نماز صبح و نماز مغرب واجب میدانند و پس
اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست بلکه حرام است اما
سنت که سه نوبت الصلوة گفته شود و در اذان گفتن جهة نماز
یومیه ثواب عظیم است و احادیث درین باب از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه

علیهم

احکام اذان

علیهم اجمعین بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری
از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت از برای او واجب میشود
فبدانکه موذن لازم نیست که بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان
بگوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم
او باشند جایز است بشرط آنکه نامحرم آواز او نشنود اما اگر پیر باشد
و از شنیدن او خطری نباشد جایز است که آواز او را نامحرم بشنوند
تتمه آنچه باذان متعلق است سی امر است نوزده سنت و نه
مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذان در اول
وقت گوید دویم آنکه موذن در وقت اذان رو بقبله باشد سیوم
آنکه اذان را بلند بگوید چهارم آنکه اذان ایستاده بگوید پنجم
آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم آنکه بر جای بلند
بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود را در دو گوش کند هشتم آنکه
اذان را بتانی بگوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصلی سکون قلیل
نماید دهم آنکه اختیار موذنی کنند که عدالت داشته باشد
یازدهم آنکه موذن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز
باشد سیزدهم آنکه حرف نزدن در وقت اذان شنیدن چهاردهم
دانستن موذن مسایل اذان را بطریقی که مذکور شد پانزدهم صلوات
فرستادن موذن و کسی که اذان میشنود در وقت نام بردن حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را
مطلقا واجب میداند بر هر کس که نام آنحضرت را ببرد یا بشنود و این

صوت
قول کمال دارد شانزدهم اظهار نمودن موذن حرف هارا در لفظ الله
والله واشهد والصلوة هفدهم آنکه اظهار کردن حارا در وقت لفظ
الفلاح هژدهم آنکه هر موذن از فصول اذان گوید شنونده آنرا
نیز بگوید نوزدهم اعادة نمودن اذان صبح اگر پیش از طلوع
فجر بفعل آورده باشد اما آن نماز که در آن اذان مکروه است اول
حرف زدن موذن در اثنای اذان دویم سکوت طویل در اثنای اذان
سیوم نگاه کردن موذن در حال اذان بجانب راست وچپ چهارم
هر یک از شهادتین را زیاده بر دو نوبت گفتن چنانچه مخالفان
میگویند پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان
گفتن هفتم اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هرگاه نماز جمعه
گذارند هشتم اذان گفتن جهة عصر روز عرفه شخصی را که حج
میگذارد نهم اذان گفتن جهة عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج
میگذارد وبعضی از مجتهدین اذانرا درین سه جا حرام میدانند
واما دو امر که حرام است اول اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز
داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است دویم
گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مگر بواسطه تقیه کنند
مخالفان گفتن آن سنت است اما اقامت بعد از اذان سنت موکده است
وبا آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از آنست و سنت است
که آواز را در اقامت بلند نکند وثانی در آن سنت نیست بلکه ترک
ترک ثانی سنت است وسید مرتضی علیه الرحمة اقامت را در همه نمازهای

اقامت

پنجگانه

پنجگانه واجب میدانند وبی وضو اقامت گفتن را حرام میدانند وایستا
مرآنرا واجب میدانند وجمعی از مجتهدین حرف زدن را بعد از گفتن
قد قامة الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که بنماز تعلق داشته باشد
مثل التماس کردن حاضران از شخص عادل که پیش نمازی ایشان
کند یا امر کردن ماموین را بانکه صفهای خود را راست بدارند وصاند
این وبدانکه هرگاه شخصی اذان واقامت را بجا نیاورده داخل نماز شود
سنت است که نماز را قطع کند وهر دو را بجای آورده نماز را از سر گیرد
واین مشروط به پنج شرط است اول بسهو ترک اذان واقامة کرده
باشد نه بعمد دویم انکه هنوز در رکعت اول باشد سیوم انکه رکوع
نکرده باشد چهارم انکه نماز وقت انقدر تنگ نشده باشد اگر
تلافی اذان واقامة نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود
پنجم انکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان یا در جامهٔ غیر مباح
واقع شود مثل انکه صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت است
که دو رکعت نماز در خانهٔ من یا در جامهٔ من بگذاری و زیاده بر دو رکعت
رخصت نیست درین صورت جایز نیست که نماز را قطع کند وبعد از گفتن
اذان واقامة از سر گیرد بجهة انکه آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامهٔ
غیر مباح واقع خواهد شد و واجبست که چون خواهد که بواسطهٔ
تلافی اذان واقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وهرگاه در اثنای اذان از موذن
حدثی واقع شود سنت است که اذان را قطع کند ووضو بسازد واذان را

از انجا که قطع کرده باتمام رسانند ولازم نیست که اذان از سر گیرد اما

در اثنای اقامت از و حدثی واقع شود اقامه از سر گیرد و سنت است

که مابین اذان و اقامه فاصله واقع شود بدو رکعت یا بیك سجده

یا بیك نشستن یا بیك گام بر داشتن یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله

و اگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند اللهم اجعل

قلبی بارا وعیشی قارا ورزقی دارا واجعل لی عند قبر رسولك محمد صلی الله

علیه واله وسلم مستقرا وقرارا برحمتك یا ارحم الراحمین و در وقت نشستن

این دعا نیز بخواند سبحان من لا یبید معالمه سبحان من لا ینسی ذکره سبحان

من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یرشی ولا ترجمان یناجی سبحان

من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا یزداد

علی کثرة العطاء الا کرما وجودا سبحان من هو کذا ولا هکذا غیره و بعد از

اقامت این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة

القائمة بلغ محمدا صلی الله علیه واله الدرجة والوسیلة والفضل

والفضیلة بالله استفتح وبالله استنجح وبمحمد صلی الله علیه واله اتوجه

اللهم صل علی محمد وال محمد واجعلنی بهم عندك وجیها فی الدنیا والاخرة

ومن المقربین **فصل چهارم** در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که

نماز میکند از دو جهت خالی نیست یا در اندرون خانه کعبه است

یا بر بام خانه کعبه یا بیرون خانه کعبه است یا نزدیك است که اگر خواهد که خانه کعبه را

تواند دید یا از شهر مکه انقدر دور است که دیدن خانه او را میسر نیست پس

اگر اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بکند نماز او صحیح است بلکه در نما

در قبله

چهار رکعتی

چهار رکعتی میتوانند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای کعبه کنند بشرط
آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد اما واجبست
که آنچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد
و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه رو بجانب در کعبه نماز واجبست که قدری
از آستانه کعبه در قبله او باشد **اما** شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد
بحیثیتی که خانه کعبه را تواند دید مثلا مردمی که در مکه اند بر و لازم نیست که
در وقت نماز کعبه را به بیند اما بر و واجبست که بطریقی نماز کند که اگر از
میان دو قدم او تا بمیان پیشانی او در وقت سجود خطی راست بکشند آن خط
راست بخانه کعبه بخورد و باید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زمین
زمین تمام حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است
یا در جای عمیق نماز کند از برای او صحیح است اگر چه خطی که از میان دو
قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بر عین خانه کعبه نخورد اما
بانچه در حکم خانه کعبه است میرسد کافی است نماز درست است و اما
شخصی که از مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست
مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبله او عین کعبه نیست بلکه جهة کعبه است
یعنی جانبی که خانه کعبه در آنست نه همه آن جانب بلکه آن مقدار از آن جانب
که مظنه در هر جزوی از اجزاء آن بجوید کند که خانه کعبه بوده باشد
و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست و از آن قبله مساجد و قبرهای
مسلمانان معلوم می تواند کرد و بعلامتی چند که در میانه فقها مشهور است
نیز معلوم می توان کرد مثل علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد

انست که جدی را پس دوش راست بگیرند و علامة بعضی دیگر از آن بلاد مثل
شهر موصل انست که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامة
قبله بعضی از بلاد شام انست که جدی را بر دوش چپ گیرند و علامة بعضی
از آن بلاد انست که سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد در مابین چشمها
گیرند و علامة بلاد یمن انست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر مابین
دوشها گیرند و اکثر این علامات از علم هیئة معلوم شده ملتبس نیز در دانستن
قبله اعتماد بر آن علم جایز است و اما اگر شخصی در صحرا باشد و از علامات
قبله ظاهر نباشد و شخصی یافته نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد بر
آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت بچهار جهة بگذارد اگر وقت وسیع
باشد و اگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز بگذارد اگر چه
یکنوبت باشد بهر جانب که خواهد اما اگر شخصی که بعد از انکه نماز گذارده
باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله نبود بلکه پشت او
بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت
باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ
او بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته
باشد نمازی که گذارده کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر ظاهر
شود که قبله در پس پشت او نبوده و در یکی از دو جانب او نبوده در بعضی
از چهار حال بیرون نیست یا قبله در مابین پیش روی و جانب
راست بوده یا در مابین پیش رو و جانب چپ یا در مابین پس پشت
و جانب راست یا در مابین پس پشت و جانب چپ پس در صورة

در انحراف قبله

اول

مسئله در سقوط استقبال قبله

ابد اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر باقی نباشد قضا لازم
نیست و در صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد خواه
نباشد بدانکه گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط میشود
میشود مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت
نماز تنگ باشد پس بر آن شخص واجبست که در اثنای گریختن پشت
بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانه
من بیرون رو و بیرون خانه در جهة قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد
نماز بگذارد و امّا اگر وقت تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و
بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر بر طرف
شود فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است یا فعل است
یا ترک فعل و هر یک از این دو یا واجبست یا سنت و هر یک از این چهار
یا بزبانست یا بدلست یا باعضا و جمیع آنچه بنماز تعلق دارد
ازین دوازده نوع بیرون نیست اول آنکه بزبان بجا آوردن
آن واجبست مثل تکبیر احرام دویم آنچه بدل بجا آوردن آن واجبست
مثل نیت نماز سیوم آنچه باعضا بجا آوردن آن واجبست
مثل سجود چهارم آنچه بزبان بجا آوردن آن سنتست مثل قنوت
خواندن پنجم آنچه بدل بجا آوردن آن سنتست مثل بخاطر گذرانیدن
معنی آنچه در نماز خوانده میشود ششم آنچه باعضا بجا آوردن
آن سنت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم آنچه
بزبان ترک کردن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن و دعا

ترک

نباشد هشتم آنچه ببدن کردن و آن واجبست مثل قصد کردن با بعضی
افعال نهم آنچه باعضا ترک کردن آن واجبست مثل دست بستن در نماز
چنانکه مذهب سنیاست دهم آنچه بزبان ترک کردن آن سنت است مثل
قرات کردن ماموم با وجود شنیدن قرات امام یازدهم آنچه ببدن ترک کردن
آن سنت است مثل فکر در کار دنیا دوازدهم آنچه باعضا ترک کردن
آن سنت است مثل دست در کمر زدن مثل متکبران و ما در رساله
اثنی عشریه که حسب الامر اشرف ارفع بفارسی ترجمه شده بیان کردیم
که هر یک ازین دوازده نوع دوازده قسم است و همه اقسام آنرا بتفصیل
در آن رساله مذکور ساختیم فصل بدانکه در جمع نمازهای پنجگانه زی متی
سیصد و شصت و دو فعل واجبست باین تفصیل در رکعت اول بیست و
یک فعل واجبست اول ایستادن دویم رو بقبله کردن سیوم نیت کردن
چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر ششم قرات
کردن هفتم درنگ نمودن بقدر قرات هشتم خم شدن بجهة رکوع
نهم درنگ نمودن بقدر ذکر دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع بر داشتن
دوازدهم لحظه درنگ نمودن سیزدهم خم شدن بجهة سجود چهاردهم
درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن شانزدهم
سر از سجود بر داشتن هفدهم نشستن در میان دو سجده هژدهم
لحظه درنگ نمودن نوزدهم خم شدن بجهة سجده دویم بیستم درنگ
نمودن بقدر ذکر بیست و یکم ذکر گفتن و باین بیست و یک فعل رکعت
اول تمام است و در رکعت دویم ازین بیست و یک فعل سه فعل کم می شود

واجبات نماز

نیت

نیت وتکبیر احرام پس افعالی که واجبست در رکعت دویم هجده است
وبعد از ان چهار فعل دیگر واجبست که آنها را داخل رکعت نمیشمارند
اول سر از سجده برداشتن دویم نشستن سیوم تشهد خواندن چهارم
درنگ نمودن در تشهد واگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است
اول نشستن بجهة سلام گفتن پس در نماز صبح چهل وشش فعل واجب است
ودر نماز شام شصت وهشت فعل واجبست ودر هر یک از نماز ظهر
وعصر وخفتن هشتاد وشش فعل واجب است اینست جمع سیصد و
جمع شصت ودو فعل واجب است در نمازهای پنجگانه شبانروزی
بفعل آوردن بدانکه از جملهٔ این افعال هشت فعل است که احتیاج
به بیان دارد وآن نیت وتکبیر احرام وقیام وقرائت ورکوع وسجود
وتشهد وتسلیم است وبیان این هشت فعل در هشت فصل بتفصیل
می یابد فصل اول در بیان آنچه تعلق به نیت دارد بدانکه نیت هر یک
از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدای
ودر نیت اولا تعیین نماز باید کرد که کدام نماز است ادا است یا قضا واجب است
یا سنت بعد از آن قصد کند که آنرا بجا می آورم از برای رضای خدای تعالی
در نهایت آسانیست وهیچ اشکال ندارد ووسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند
از فعل شیطانست وباین مضمون حدیثی از حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام منقولست وآنکه بعضی گمان برده اند که نیت نماز مرکب است
از چندین مثل تعیین نماز وآنکه واجبست یا سنت وادا است
یا قضا است این گمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت

دوم درنگ کردن در تکبیر احرام صح

دوم سلام گفتن سیوم درنگ کردن بقدر سلام گفتن صح

نیت

تکبیر احرام

بر اینها واقع میشود **فصل دویم** در بیان تکبیر احرام دارد و آن چهارده
امر است هفت امر واجب ست و هفت امر سنت اما هفت امر واجب **اول**
آنکه بلفظ عربی بگوید پس اگر بجای الله اکبر خدای بزرگست مثلا بخواند
باطل خواهد بود **دویم** آنکه حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون
آرد بطریقی که مقرر است **سیوم** آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک
فاصله در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی
یا لفظی در میانه آخر نیت و اول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید
قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطل است **چهارم** آنکه در میان
لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیاید خواه سکوت و خواه لفظ دیگر
پس اگر در میان الله و لفظ اکبر سکوت کند یا لفظ دیگر در آورد مثل
آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز او باطل است **پنجم** آنکه همزه الله و همزه
اکبر قطع نماید پس اگر وصل سازد همزه الله را باخر نیت یا همزه اکبر بها الله
نماز باطل است **ششم** آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگر چه بتقدیر باشد
مثل آنکه کر باشد یا در آشنا[ی] فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بر تقدیر
آنکه کر نمی بود یا فریاد مردم نمی بود تکبیر را می شنید نماز او صحیح است و الا
باطل است **هفتم** آنکه اگر گنگ باشد بدل قصد کند و بانگشت اشاره
کند و زبان را حرکت دهد اما هفت امر یکه در هفت تکبیر احرام بجای اورده
آن سنت است **اول** دستها بر داشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوش
دویم آنکه ابتدا[ء] تکبیر گفتن با ابتدا[ء] دست بر داشتن باشد و انتها
با انتها[ء] آن **سیوم** آنکه کف ها در وقت دست بر داشتن بجانب قبله

باشد

باشد چهارم انکه انکشتان بهم چسبیده باشد مکر دو انکشت بزرک
که از انکشتان دیکر میباید که دور باشد و انکشت بزرک که
ابهام کویند پنجم آهسته کفتن تکبیر است اکر ماموم باشد و بلند کفتن
آن اکر پیش نماز باشد یا منفرد باشد ششم انکه تکبیر احرام را بعد از
شش تکبیری که در اول نماز سنت است بجا آورده یا در اثنای آنها یا بر آنها
مقدم هفتم انکه شش سنت را و تکبیر احرام را با دعاهای مقرره بفعل آورده
باین طریق که سه تکبیر بکوید و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی ذَنْبِی اِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ
اِلَّا اَنْتَ بعد از ان دو تکبیر بکوید و این دعا بخواند لَبَّیْکَ وَسَعْدَیْکَ
وَالْخَیْرُ فِی یَدَیْکَ وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْکَ وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لَا مَلْجَأَ
منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت
الحرام و بعد از ان دو تکبیر بکوید این دعا بخواند اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ
لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ حَنِیفًا مُسْلِمًا
وَمَا اَنَا مِنَ ~~المسلمین~~ اِنَّ صَلٰوتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ فصل سیوم
در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن هژده امر است پنج امر واجب است
و ده امر سنت و سه امر مکروه اما پنج امر واجب اول ایستادنست پس
اکر بضرورت پشت را خم کرده ایستد نماز باطل است هر چند که برکوع
نرسد دویم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن بحیثیتی که اکر آن چیز برداشته
شود مصلی افتد اما اکر بیمار باشد تکیه کردن مقدمه است بر نشسته

المشرکین

قیام

بجده
اکر

نماز کذا کردن سیوم استقرار یعنی حرکة بسیار کردن پس اگر در وقتی که
یاد شده باشد نماز بکذارد و بادا و را بسیار بجنباند و تواند که جای
دیگر نماز کذارد آن نماز باطل است چهارم بر هر دو پای ایستادن پس
اگر بی ضرورت بر یک پای بسیار ایستد آن نماز باطل است پنجم انکه قدمها
از یکدیگر دور نکند بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود و اما
آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول بخضوع و خشوع ایستادن
بطریقی که غلامان با خلاص در خدمت آقای خود ایستند دویم نظر موضع
سجود افکندن نه بجای دیگر سیوم قدمها را از یکدیگر دور کردن بمقدار
سه انگشت از هم دور شده تا یک وجب چهارم انکه قدمها با یکدیگر
محاذی باشند نه انکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان هر دو پا را
بجانب قبله داشتن ششم هر دو کف دست را بر دو ران کذاشتن هفتم
انگشتان دست را ملاصق داشتن هشتم انکه زن قدمها را با یکدیگر
جفت سازد و از هم دور نکند نهم انکه زن کفهای دست خود را بر پستان
خود کذارد دهم قنوت کردن مرد و زن را در رکعت دوم بعد از قرائت
و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دوم آن را بعد از
رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت سنت
موکده است و معنی آن دعاست خواه دست خود را در اثنای آن
بردارد خواه بر ندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند
و نماز بی قنوت را باطل میداند و اگر فراموش شود آن بعد از سر
بر داشتن از رکوع سنت است نیت قضا بجا آورد و اگر بجا این فراموش

شود

شود بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش
شود و در وقت راه رفتن بخاطر رسد هم آنجا رو بقبله کند
و بجا آورد و در وقت قنوت هفت امر سنت است اول
الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا برابر
گوش در وقت تکبیر سوم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا
بردارد برابر روی و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان ابهام بچسبانند
مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم
تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن
و آن اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ سُبْحَانَ
اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ
وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا فَوْقَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا
وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنَّكَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هفتم بلند خواندن امام و منفرد قنوت
را و آهسته خواندن ماموم از او و اما از سه امر که در قیام
مکروه است اول دست بر کمر زدن دوم تورک نمودن یعنی
سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن
سوم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن و در قنوت کردن
بفارسی میان علما خلاف هست و اصح آنست که جایز نیست و در کتاب

قرات

حبل المتین بیان آن شده **فصل چهاردهم** در بیان آنچه تعلق د[ارد]
فاتحه و سوره دارد واجبست قراة فاتحه و سوره در رکعت اول و دو[م]
از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سوم و چهارم مصلی مخیر است اگر
خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربعه چنانچه بتفص[یل]
مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقراة فاتحه و سوره دارد سی دو امر است
یازده امر واجبست و ده امر سنت و پنج امر و شش امر حرام و مکروه اما آن
امر که واجبست **اول** انکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود و ا[گر]
بزبان دیگر ترجمهٔ آن بخوانند نماز باطل است **دوم** حرفها را از مخا[رج]
مقرره بیرون آوردن **سیوم** ملاحظه اعراب الفاظ و تشدید
کردن **چهارم** موافق یکی از هفت قراة مشهوره خواندن و لازم نی[ست]
که از اول تا آخر بیک قراة بخواند پس اگر بعضی را مثلا بقراة عاصم و
بقراة حمزه و بعضی را بقراة باقی قرا بخوانند جایز است بلکه سنت است
که در قراة خواندن التزام یک قراة نکنند **پنجم** مقدم داشتن فاتحه
سوره پس اگر بسهو سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سو[ره]
بخواند و اگر عمداً سوره را مقدم دارد نماز باطل است **ششم** انکه
الفاظ قراة فاتحه فاصله واقع نشود خواه بسکوت طویل و
بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد اما فاصله هر یک از قرآن و دعا
جایز است بشرط انکه انتظام قرآن فوت نشود **هفتم** انکه اگ[ر]
مرد باشد نماز صبح ~~و دو رکعت نماز صبح~~ و دو رکعت اول شام
بلند بخواند و باقی را آهسته **هشتم** انکه در اول فاتحه و سو[ره]

خو

بخواند و ترك نكند كه آن مذهب بعضی سنیاست نهم انكه فاتحه و
سوره را از بر نخواند پس اگر از روی نوشته بخواند یا انكه از بر تواند
خواند نماز باطل است دهم انكه در وقت ارادهٔ سوره خواندن قصد
سوره معین كند قبل از انكه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله
خواندن سورهٔ تعیین كند نماز باطل است یازدهم انكه چون سورهٔ
الم تر كیف بخواند سورهٔ لایلاف در عقب آن بخواند و چون سورهٔ والضحی
بخواند سورهٔ الم نشرح لك در عقب آن بخواند واما آن ده امر كه در خواندن
فاتحه و سوره سنت است اوّل انكه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بگوید دویم ملاحظه نمودن
صفات حروف بطریقی كه در علم قراءة مقرر شده مثل جهر و همس و غنه
ضمه
و غیر آن سیوم اشباع كسرهٔ كاف مالك یوم الدین چهارم اشباع
دال ایاك نعبد كردن پنجم وقف تام و وقف حسن را بجا آوردن و در
آخر
فاتحه چهار وقف تام هست و ده وقف حسن اما چهار وقف تام در
بسمله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر ولا الضالین و اما ده
لمین
وقف حسن بر بسم الله است و بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب العا
و بر الرحمن الرحیم و بر ایاك نعبد و بر المستقیم و بر انعمت علیهم و بر
را
غیر المغضوب علیهم ششم انكه پیش نماز قرات فاتحه و سوره
بمامومان در نماز جهریه بشنواند بشرط انكه بسیار بلند نه بطریقی
از آن نخواند هفتم بلند خواندن پیش نماز و منفرد بسم الله را در
ركعتی كه فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم بعد از خواندن

ویك از فاتحه و سوره بمقدار یك نفس ساكت شدن ششم انكه چون سوره

والشمس بخواند بعد از تمام كردن آن صدق الله العظیم دو بار بخواند

چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام كردن آن كذلك الله ربی

سه نوبت بكوید دهم انكه در نماز صبح سوره بخواند كه دراز

مثل سوره عم و سوره قیامة باشد و در نماز ظهر مثل سوره والشمس

اعلی بخواند و در نماز شام و خفتن مثل سوره انا انزلناه و سوره

اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین

بخواند اما انچ امر كه در خواندن فاتحه و سوره مكروه است

اول ادغام كردن میم الرحیم در میم مالك دویم بعد از فاتحه دو

سوره خواندن و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند سیوم

مكرر خواندن یك سوره در هر ركعت مكر سوره اخلاص كه مكرر خواند

آن مكروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیكر قبل از

نصف سوره بیكی اولی خواننده شود و بعد از ان حرام است چنانچه

مذكور خواهد شد پنجم بسیار كشیدن مد الف خواه مد متصل

خواه منفصل و اما آن شش امر كه در خواندن فاتحه و سوره

بفعل آوردن آن حرام است اول امین كفتن بعد از خواندن

فاتحه دویم سوره طویل خواندن كه موجب آن شود كه بعضی

از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیوم سوره

از سوره های عزائم خواندن و سوره های عزائم قبل ازین

بتفصیل مذكور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق

در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین

نفس

نفس وصوت پنجم عدول نمودن از سوره بسورهٔ دیکر بعد از خواندن
سورهٔ دیکر بعد از خواندن نصف سوره نه قبل از آن مکر عدول
کردن از سورهٔ اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا
حرام است خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد وخواه بعد از
آن الا عدول نمودن از این دو سوره بسورهٔ جمعه وسوره منافقین
در نماز جمعه وظهر روز جمعه که آن جایز است اما بدو شرط اول
آنکه اختیار دو سوره از روی عمد نکرده باشد دویم آنکه بنصف
نرسیده باشد وهر کاه از سوره بسورهٔ دیکر عدول نماید واجبست
که بسمله را اعاده نماید واکتفا به بسمله که در سوره اول خوانده
شده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را بنوعی که مرد
نامحرم بشنود اما اکر زن بسیار پیر باشد که مرد را میل بآن نباشد
جایز است که نامحرم او آواز او را بشنود بدانکه در رکعت سیم و چهارم
اکر بجای فاتحه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
بخواند واجبست که آهسته بخواند واولی آنست که استغفر الله
در آخر آن بکوید واکر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد
بود واکر در رکعت اول ودوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی
آنست که در رکعت سیوم یا چهارم بجای تسبیحات بخواند فصل پنجم
در بیان آنچه تعلق برکوع دارد وآن بیست وشش امر است شش امر واجب است
وشانزده امر سنت وچهار امر مکروه واما آن شش امر که واجبست اول
آنکه آنقدر خم شود که کف دستها بزانو برسد اما بزانو کذاشتن واجب

فاتحه ص ركوع

وسنت ص

نیست دویم سبحان ربی العظیم وبحمده گفتن یا سه نوبت سبحان الله
واگر ضرورتی داشته باشد یکنوبت سبحان الله کافیست سیوم
درنگ نمودن بمقدار ذکر چهارم انکه چنان گوید که خود بشنود
واگر چه بتقدیر باشد چنانچه در فصل قرات مذکور شد پنجم
سر بر داشتن از ان ششم لحظه درنگ نمودن بعد از سر بر داشتن
اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است اول انکه چون خواهد که خم شود
الله اکبر بگوید دویم انکه در حال رکوع زانوها را به پس برد و پشت
نیارد سیوم انکه پشت خود را است بدارد بنوعی که اگر قطرهٔ آبی
بر آن ریخته شود بجای خود ایستد چهارم انکه گردن را موازی
پشت بکشد پنجم انکه نظر ما بین قدم خود اندازد ششم انکه
دو دست خود را از دو پهلوی خود دور کند هفتم انکه دو کف را بر
دو زانو گذارد هشتم انکه انگشتان را از هم دور کند نهم انکه دست
راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم انکه زن دو کف دست
خود را بالاتر از زانو گذارد یازدهم انکه مکرر گفتن سبحان ربی العظیم
وبحمده تا سه نوبت شود و پنج نوبت فاضلتر است وافضل از ان
هفت نوبت است دوازدهم انکه پیش از گفتن سبحان ربی العظیم وبحمده
این دعا بخواند اللهم لك ركعت وبك اسلمت وبك امنت وعليك
توكلت وانت ربي خشع لك سمعي وبصري وشعري وبشري ولحمي ودمي
ومخي وعصبي وعظامي وما اقلته قدماي غير مستنكف ولا مستكبر ولا
مستحسر سیزدهم انکه اگر پیش نماز باشد ذکر رکوع بلند بگوید چهاردهم

الرمام وم

42

اگر ماموم باشد آهسته گوید یازدهم انکه اگر منفرد باشد ذکر گوید بطریق
قرائة خواندن در جهر واخفات شانزدهم انکه چون سر از رکوع بردارد
بگوید سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین اهل الجود والکبریاء
والجبروت واما آن چهار امر که در رکوع مکروه است اول دستها در
وقت رکوع بدو پهلوی خود چسبانیدن دویم سر بزیر افکندن بر وجهی
که سر و گردن موازی پشت نباشد سیوم انکه بیش از ذکر رکوع
زیاده از سه نوبت بگوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از
ماموین بواسطه ضرورتی تعجیل دارند چهارم دو کف دست را
در وقت رکوع در مابین زانوها گذاشتن و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند فصل ششم در بیان آنچه تعلق بسجود دارد و آن
سی و هفت امر است ده امر واجب است و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه
اما ده امر واجب اول انکه بر مجموع هفت عضو سجود نماید که آن
پیشانیست و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها
دویم انکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی
خاص مطلقا نیندازد نماز باطل است اما لازم نیست که سنگینی اندازد
بر همه اعضا برابر باشد سیوم انکه هر یک از این هفت عضو
مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر بالای برف
نرم یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی مستقر نباشد نماز باطل است
چهارم انکه پیشانی را بر خاک گذارد یا بر چیزی که از خاک روییده
باشد بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادة پنجم گفتن

سبحان ربی الاعلی وبحمده یا سه نوبت سبحان الله ودر وقت ضرورة
یک نوبت سبحان الله کافیست ششم درنگ کردن بقدر ذکر هفتم
انکه ذکر را چنان کوید که خود بشنود همچنانکه در رکوع کذشت هشتم
سر از سجدهٔ اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لحظه درنگ
نمودن دهم توبه دیکر سجده کردن بطریق سجدهٔ اول واما آن بیست و
پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنتست اول الله اکبر
کفتن بعد از سر برداشتن از رکوع وقبل از خم شدن بجهة سجود
دویم درنگ نمودن بقدر الله اکبر کفتن سیوم در وقت الله اکبر
کفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک کوشها چهارم انکه چون
خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بزمین برساند وبعد ازان
دو زانو را واکر زن باشد اول زانو را بر زمین برساند بعد ازان
کف دستها را پنجم انکه در وقت سجود انکشتان دستها را بهم
چسبیده از یکدیکر دور نکنند ششم انکه سرهای انکشتان بجانب
قبله باشد هفتم انکه هیچ یک دستها بپهلو چسبیده نباشد
هشتم انکه از پیشانی مقداریکه هم بسجده کاه برسانند
کمتر از آن وبعضی از مجتهدین را مذهب اینست که رسانیدن
مقدار یکدرهم واجبست نهم انکه بر خاک سجده کنند نه بر سنک
وجوب وامثال ان وافضل اینست که خاک یکی از چهارده معصوم
علیهم السلام باشد خصوصاً خاک کربلا علی ساکنها السلام دهم
قبل از ذکر سجود ایندعا بخواند اللهم لک سجدت وبک امنت ولک

اسلمت

اسلمت وعلیک توکلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه
وبصره والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین یازدهم
انکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد دوازدهم انکه میان
هر یک از هفت عضو و زمین حایلی نباشد بلکه همه این هفت عضو
برهنه بر زمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هشتم اعضای
سجود گردانیدن چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن پانزدهم
زانوها را از یکدیگر دور داشتن اگر مصلی مرد باشد نه زن شانزدهم
آنکه چون سر از سجده بر دارد الله اکبر بگوید هفدهم انکه در وقت
الله اکبر گفتن دستها را بالا بدارد بطریقی که قبل از این گفته شد هژدهم
گفتن استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم
درنگ نمودن بمقدار الله اکبر گفتن واستغفار کردن بیستم انکه در
ما بین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت قدم پای
راست بر شکم پای چپ گذارد واگر زن باشد بر کفل خود بنشیند و زانوها
بالا بدارد و کف پایها بر زمین نهد بیست و یکم انکه در وقت سجود
ساقها و دستها را بالا گیرد و بر زمین نگذارد واگر زن باشد بر
زمین گذارد بیست و دویم انکه چون در رکعت اول یا سیم در نمازهای چهار
رکعتی سر از سجده دوم بردارد لحظه بنشیند واین را جلسه استراحت
گویند وسید مرتضی علیه الرحمه آنرا واجب میداند بیست و سیوم در
جلسه استراحت تورک کند بیست و چهارم انکه زن در وقت سجده
اگر موی از سر او فاصله شود میان پیشانی او و سجده گاه هر چند از پیشانی

او آنچه واجبست بسجده گاه رسیده باشد بیست وپنجم آنکه از موضع
هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند بعضی پست نباشد اما
تفاوت در بلندی وپستی بمقدار چهار انگشت جایز است وزیاده از آن
جایز نیست واما آن دو چیز که در سجده بفعل آوردن آن مکروه است
اول پف کردن در موضع سجده بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل نشود
که اگر دو حرف حاصل شود حرام است ونماز باطل است دویم اقعا
کردن میان دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن وسرهای انگشتان
پایها بر زمین گذاشتن اینست جمع آنچه تعلق بر ~~رکعت اول دارد~~ تتمه بسیار

بر رکعت اول دارد

احکام سجده تلاوة قران سجدهای تلاوة قرآن پانزده است اول
سورهٔ اعراف دویم سوره رعد سیوم در سورهٔ نحل چهارم در سوره
بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره حج که انجا دو سجده است
هفتم در سورهٔ فرقان هشتم در سوره نمل نهم الم تنزیل دهم در سوره ص
یازدهم در سوره حم فصلت دوازدهم در سورهٔ والنجم سیزدهم در سوره
انشقت چهاردهم در سورهٔ اقرا و ازین پانزده سجده چهار
واجبست وآن در سوره الم تنزیل است وفصلت والنجم واقرا وباقی یازده
باقی سنت است وسجده وقتیست که آیه تمام خوانده شود ودر حال
سجده پاک بودن از حدث وخبث وروبقبله کردن وستر عورة
نمودن هیچ یک لازم نیست اما اولی آنست که بر هفت عضو سجده
کند واکتفا به پیشانی بر زمین گذاشتن نکند وبر چیزی که سجده
نماز بر آن جایز نیست سجده نکند ودر چهار واجب سنت است که این ذ

بگوید

44

حقاً حقاً لا اله الا الله

بگوید لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیة و رقاً
سجدت لک یا رب تعبداً و رقاً لا مستنکفاً و لا مستکبراً بل انا عبد ذلیل
خائف مستجیر من الحضرة الغنیه بدانکه هرگاه که بخوانند سجده
عزائم سجود واجبست بر شنونده واجبست و تاخیر آن از وقت خواندن
یا شنیدن جایز نیست و اگر تاخیر شود به نیت قضا بجا باید آورد و بعضی
از مجتهدین بر آنند که همیشه اداست پس اگر تاخیر شود نیت قضا
لازم نیست فصل هفتم در بیان آنچه تعلق بتشهد دارد و آن هژده

تشهد

امر است نه امر واجبست و هشت امر سنت و یک امر مکروه اما آن
نه امر واجب اول نشستن بقدر تشهد خواندن دویم درنگ نمودن
سیوم تشهد خواندن باینطریق که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد
و آل محمد و جایز است که با اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از مخارج
مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام
اجنبی میان در نیاوردن هشتم بقدر تشهد الحمد لله مکرر گفتن اگر
تشهد را نداند و وقت یاد گرفتن تنگ باشد نهم تشهد را بلند خواندن
اگر پیش نماز باشد آهسته خواندن اگر ماموم باشد و اما آن هشت
امر که سنت است اول تورک نمودن بطریقی که در نشستن بین دو سجده
مذکور شد دویم دستها را بر رانها گذاشتن سیوم انگشتان
بهم چسبانیدن چهارم نظر بکنار خود کردن پنجم پیش از شروع در تشهد

وبالله

بسم الله وخير الاسماء كلها لله كفتن **ششم** انكه بعد از كفتن واشهد ان
محمدا عبده ورسوله بگويد ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدى الساعة
واشهد ان ربى نعم الرب وان محمدا نعم الرسول **هفتم** انكه بعد از كفتن
اللهم صل على محمد وال محمد بگويد وتقبل شفاعته فى امته وارفع درجته
الحمد لله رب العالمين **هشتم** انكه در تشهد دوم بعد از كفتن
وان محمدا نعم الرسول بگويد التحيات لله والصلوات الطاهرات
الطيبات الزاكيات العاديات الرائحات السابغات الناعمات
لله ما طاب وطهر وزكى وخلص وصفى قل الله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا
ونذيرا بين يدى الساعة واشهد ان ربى نعم الرب وان محمدا نعم
الرسول واشهد ان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث
من فى القبور الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدينا الله
الحمد لله رب العالمين اللهم صل على محمد وال محمد وبارك على محمد
وال محمد وسلم على محمد وال محمد وترحم على محمد وال محمد كما صليت وباركت
وترحمت على ابراهيم وال ابراهيم انك حميد مجيد **واما** انچه امر كه
مكروه است اقعاء است در تشهد ومعنى اقعاء در بحث سجود مذكور
فصل هشتم در انچه تعلق بتسليم دارد وان هفده امر است پنج امر واجب
دوازده امر سنت **واما** ان پنج امر واجب **اول** نشستن بمقدار تسليم
دويم درنگ نمودن باطمينان بمقدار **سيوم** كفتن السلام عليكم ورحمة الله
وبركاته **چهارم** انكه تسليم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا

تسليم حالا

آورد

آورد پنجم انکه چنان بکوید که خود بشنود و اکرچه تقدیر باشد و اما آن
دوازده امر که سنت است اول تورك نمودن بطریق تشهد دویم کفهارا
بر رانها کذاشتن سیوم انکشتان ابهم چسبانیدن در چهارم قصد بیرون
رفتن از نماز پنجم قصد سلام بر انبیا و ایمه و ملایکه و جمیع مومنین
انس و جن ششم قصد کردن پیش نماز سلام با ماموم مین در ضمن
مامومنین هفتم قصد کردن ماموم مین سلام بر پیشنماز در ضمن
مامومنین هشتم بلند کفتن پیش نماز سلام را نهم آهسته کفتن
ماموم انرا و منفرد مخیر است دهم انکه پیش نماز و ماموم در وقت سلام
دادن بجانب راست بروی خود اشارت کنند یازدهم انکه ماموم
نوبت دیکر بجانب چپ سلام دهد اکر در جانب چپ او کسی [?] باشد و بعضی دیوار را
درین سلام قایم مقام شخصی دانسته اند دوازدهم انکه منفرد در وقت
سلام دادن بکوشه چشم بجانب راست اشارت کند تتمه چون
مصلی از سلام دادن فارغ شود سنت است که بتعقیب اشتغال نماید
و اول تعقیب سه نوبت الله اکبر کفتن است و در هر نوبت دستهارا
نزدیک کوش برساند و بعد از ان بکوید لا اله الا الله الها واحدا و نحن
له مسلمون لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو
کره المشرکون لا اله الا الله ربنا و رب ابائنا الاولین لا اله الا الله و
حده وحده وحده و صدق وعده و انجز وعده و نصر عبده و اعز
جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد یحیی و یمیت
و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شئ قدیر اللهم اهدنی من عندك

تورك

کردن

کردن

تعقیب

وافض علیّ من فضلك وانشر علیّ من رحمتك وانزل علیّ من برکاتك
سبحانك لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب
کلها جمیعا الا انت اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به علمك واعوذ
به من کل شر احاط به علمك اللهم انی اسئلك عافیتك فی اموری
کلها واعوذ بك من خزی الدنیا وعذاب الاخرة واعوذ بك بوجهك
الکریم وسلطانك القدیم وعزتك التی لا ترام وقدرتك التی لا یمتنع
منها شیء من شر الدنیا وعذاب الاخرة ومن شر الاوجاع کلها لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحیّ الذی لا یموت والحمد لله
الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له من الذل
وکبره تکبیرا بعد از ان تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
سوره توحید دوازده نوبت بخواند و بعد از ان آن دستها کشو
این دعا بخواند اللهم انی اسئلك باسمك المکنون المخزون الطهر
الطاهر المبارك واسئلك باسمك العظیم وسلطانك القدیم یا
واهب العطایا ویا مطلق الاساری یا فکاك الرقاب من النار
ولکن تخرجنی اسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعتق رقبتی من النار
وان تخرجنی من الدنیا سالما وتدخلنی الجنة امنا وان تجعل دعائی
اوله فلاحا واوسطه نجاحا واخره صلاحا صل علی محمد وآل محمد انك
وآل انت العلام الغیوب بعد از ان سجده شکر بجا آورد و ثواب
آن بسیار است واز حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقول است
که شخصی که سجدهٔ شکر کند وضو داشته باشد خدا تعالی ثواب ده نما

باو

وحیه

[illegible] آورد و آن سی و چهار بار الله
[illegible] اکبر سی و سه نوبت
الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست در شبانروزی بعد از
[illegible] قرائت [illegible]
هزار رکعت نماز که گذارده شود
ابد [illegible] بعد از تسبیح فاطمه زهرا
علیها السلام سوره توحید

46

بلو میدهد و ده کناه عظیم باو میبخشد و باید که پیشانی را در وقت سجده
کردن بر خاک کذارد و اکر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و
سینه و شکم را بر زمین برساند و این دعا بخواند اللهم انی اشهدک و
اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک الله ربی و الاسلام
دینی و محمدا نبیی و علی ابن ابیطالب علیه السلام و الحسن و الحسین و علیا
و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و محمد صلوات الله علیهم
ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرا، بعد از ان سه نوبت دیکر بکوید
اللهم انی انشدک دم المظلوم بعد از ان بکوید اللهم انی انشدک
بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک و عدوهم
ان تصلی علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه و آله
بعد از ان سه نوبت بکوید اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر بعد از ان
جانب راست روی خود را بر زمین کذارد و بکوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب
و تضیق علی الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمة بی و کان عن خلقی غنیا صل
علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه و آله بعد از ان
جانب چپ روی خود را بر سجده کاه کذارد و سه نوبت بکوید یا مذل کل
جبار و یا معز کل ذلیل قد و عزتک بلغ بی مجهودی بعد از ان سه نوبت
بکوید یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام بعد از ان نوبت دیکر
پیشانی را بر زمین سجده کاه کذارد صد نوبت شکرا شکرا بکوید
بعد از ان حاجة خود را از خدای عز و جل بخواهد و چون سر از سجده
بر دارد دست راست را سه نوبت بر سجده کاه کذارد و هر نوبت جانب چپ روی

و پیشانی و جانب راست روی بمالد و بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم
الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن
والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها و ما بطن
فصل دوم نماز جمعه است بدانکه مجتهدین را در وجوب نماز جمعه
در زمان غیبت حضرت امام علیه السلام خلافست و اصح آنست که مکلف
مخیر است میان گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز
جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر
نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهة احتیاط ظهر را
بعد از آن بگذارد جایز است و از آن منعی نیست و نماز جمعه دو
رکعتست مثل نماز صبح و از هشت کس ساقطاست اول زن دویم
بنده سیوم مسافر چهارم کور پنجم پیر ششم عاجز از راه رفتن (بیمار) هفتم شلی که
از راه رفتن عاجز باشد هشتم کسی که از و تا جائی که نماز جمعه
گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر کسی از این جماعة
غیر از زن (بجز زن) حاضر شود نماز جمعه ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه
تعلق دارد سی امر است نه امر واجب و بیست و یك امر سنت اما
نه امر واجب اول ملاحظهٔ وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال
آفتابست تا وقتی که سایه که بعد از زوال بهم میرسد مساوی شاخص
شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقت نماز جمعه مثل وقت
نماز ظهر است دویم آنکه بجماعة گذارند چه فرادا گذاردن نماز جمعه
حرام است سیوم آنکه جماعتی که نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر

نباشد

نباشد که یکی از ایشان پیش نماز باشد چهارم انکه پیش نماز یا غیر او
قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک ازین دو خطبه مشتمل باشد
بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل و وعظ و خواندن یک سوره
کوتاه یا یک آیه تام الفایده پنجم انکه خطیب در وقت خطبه
خواندن ایستاده باشد ششم انکه وضو داشته باشد هفتم انکه
خطبه هر دو را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند هشتم انکه
در میان دو خطبه لحظه بنشیند نهم هرگاه در جمعه در دو جای
نماز جمعه گذارند واجبست که میان ایشان یک فرسخ یا فاصله بود
پس اگر کمتر از یک فرسخ باشد
باشد و هر دو یکبار شروع در نماز کرده باطل است و الا نماز سابق
صحیح است و نماز لاحق باطل است و اما آن بیست و یک امر سنت که تعلق
بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور
شد دویم سر تراشیدن و سدر و خطمی شستن سیوم محاسن شانه
کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم پاکترین رخت
خود پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از
زوال پیاده بمسجد رفتن نهم انکه ~~جماعتی را که~~ حاکم جماعتی را که
در زندان محبوس سند رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن
اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان باز گردانیدن
دهم انکه خطیب عادل باشد یازدهم انکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم
انکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر و عصا یا کمان تکیه کند سیزدهم
انکه چون بر سر منبر بر آید سلام حاضران کند چهاردهم انکه بعد از سلام

زیاده ص
نماز هر دو

انقدر بر منبر بنشیند که موذن اذان را بگوید و بعد از آن شروع در خطبه
کند پانزدهم انکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند شانزدهم
انکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را
واجب میدانند هفدهم انکه پیش نماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند
ودر رکعت دوم سوره منافقین هژدهم انکه در رکعت اول قبل از
رکوع قنوت بخواند ودر رکعت دوم بعد از رکوع چنانکه در بحث قنوت
مذکور شد نوزدهم انکه جهر نماید در قرات و قنوت و ذکر رکوع
و سجود و تشهد و تسلیم بیستم آنکه نافله جمعه بگذارد قبل از نماز
بیست و یکم نافله جمعه وآن بیست رکعتست هر وقت از روز جمعه
که خواهد میتواند کرد و افضل انست که شش رکعت را بعد از
طلوع آفتاب باندک زمانی بگذارد و شش رکعت را بعد ازان باندک
زمانی بگذارد و دو رکعت بعد از زوال فصل در نماز عیدین یعنی
نماز عید ماه رمضان و عید قربان وآن نماز واجبست بر جماعتی
که نماز جمعه بر ایشان واجبست هرگاه امام علیه السلام ظاهر باشد
ودر زمان غیبت سنتست حتی بر جماعتی که نماز جمعه ایشان ساقط
وافضل انست که بجماعت گذارده شود وآن دو رکعتست بطریق
نماز صبح ودر رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر
قنوت کند ودر رکعت دوم چهار تکبیر بهمان طریق بجا آورد و آنچه
باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده امر سنت است
و پنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول ملاحظه نمودن وقت است

... نماید در قرائت و قنوت و ذکر
رکوع و سجده و تشهد و تسلیم

... و شش رکعت قبل از زوال
بگذارد ... نماز عیدین

وآن

وآن از طلوع افتاب روز عید است تا زوال دویم غسل کردن
سیوم خود را معطر کردن چهارم پیاده و پا برهنه رفتن پنجم و
ذکر کویان بمصلی رفتن ششم زنها یان امصلی بردن بطریقی که در نماز
جمعه کذشت هفتم نماز بجماعة کذاردن هشتم خواندن سورهٔ
سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول و سورهٔ والشمس در رکعهٔ دویم
نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم این دعا در وقت قنوت خواندن
اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو
والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی
جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله کرامةً وذخرًا و
مزیدًا ان تصلی علی محمدٍ وآل محمدٍ وان تدخلنا فی کل خیر ادخلت
فیه محمدًا وآل محمدٍ وان تخرجنی من کل سوءٍ اخرجت منه محمدًا وآل
محمدٍ صلواتک علیه وعلیهم اجمعین اللهم انی اسئلک خیر ما
سئالک به عبادک الصالحون ونعوذ بک مما استعاذ منه
عبادک الصالحون یازدهم انکه نماز بر روی زمین بی حایل
واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقی که در نماز
کذشت سیزدهم انکه اکر عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه
آداب فطره دادن را بمردم بیان کند واکر عید قربان باشد آداب
قربان دادن بیان نماید چهاردهم انکه خطیب خطبه ایستاده بخواند
پانزدهم انکه این نماز در صحرا واقع شود مکر در مکه معظمه شانزدهم
انکه در وقت برکشتن از مصلی از راه دیکر بر کردند اما آن پنج امر که مکروه است

انت

خطبه

اوّل حرف زدن در اثنای خطبه دیم سفر کردن بعد از طلوع فجر و قبل از نماز عید بگذاردن سیوم سلاح بسته بمصلی رفتن چهارم نافله گذاردن پیش از نماز حتی تحیة مسجد مگر تحیة مسجد رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن و سنت است که اگر عید رمضان باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن مقصد نهم در نماز طواف خانه کعبه و آنچه بآن متعلق است چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنت امّا دو امر واجب اوّل آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم علیه السلام گذارند یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهند بگذارند دویم آنکه نماز را بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند و دو امر سنت اوّل خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعة اوّل و سوره توحید در رکعة دویم دویم آنکه بی فاصله بعد از طواف نماز بگذارند مقصد دهم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و مانند آن و این نماز دو رکعتست و در هر رکعت اول پنج رکوع واجبست بابن طریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره را بخواند برکوع رود چون سر از رکوع بر دارد دو نوبة دیگر سوره فاتحه را بخواند و باز برکوع رود تا پنج نوبة و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجای آورد و رکعة دوم را نیز بابن طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد و این نماز

ولیعد از نماز

نماز طواف

اوّل

نماز آیات

باینطریق

49

بخوانند

بانیت طریق بجای آوردن افضل است وجایز است که در هر رکعت بعد از
فاتحه یک آیة از سوره بخواند و برکوع رود و چون از رکوع سر بر دارد از موضع قطع
یک آیه دیگر یا زیادتی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین کند تا رکوع
پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای گرفتن
آفتاب و ماه و آخر وقت شروع در انجلاست و سید مرتضی رحمه الله
تعالی آخر وقت را آخر انجلا میدانند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک
کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضا
بر او واجب است و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین
قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته باشد و خواه بعضی و نماز زلزله
در تمام عمر اداست و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین
بر آنند که اگر وقت نماز را نمیگنجد نماز ساقط میشود و بعضی برآنند
که ساقط نمیشود و بعضی برآنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک
رکعت دیگر داشته باشد نماز واجب است و الا ساقط است تتمه هشت
نماز با این نماز متعلق است اول جهر نمودن مصلی در قرائت خواه در روز این
واقع شود و خواه در شب دویم خواندن سورهای طویل مثل سوره
انبیا و سوره کهف هرگاه داند که وقت گنجایش آن دارد سیوم الله اکبر
گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر رکوع پنجم و دهم که آنجا
سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم
پنجم آنکه این نماز را در مسجد بگذارند جائی که سقف ندارد ششم آنکه
مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قرائت باشد

هفتم انکه بجماعة کذارده خواه همه قرص کرفته باشد وخواه بعضی و شیخ
ابن بابویه بر انست که اکر همه قرص نکرفته باشد بجماعة کذاردن
جایز نیست هشتم انکه اکر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را
اعاده نماید کند و سید مرتضی بر انست که اعاده نماز درین صورت
واجب است بدانکه اکر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه
جمع شود و وقت کنجایش هر دو داشته باشد درین صورت مکلف
مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اکر وقت یکی مضیق باشد
و وقت دیکر موسع تقدیم انکه وقتش مضیق است و اکر وقت بسبب
بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه و همچنین اکر این
نماز جمع شود با نماز میت یا با نماز طواف خانه کعبه اکر واجب باشد
و اکر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز است
که این نماز را قطع کند اکر وقت تنک باشد و بنماز یومیه مشغول
شود و چون سلام دهد این نماز را از انجا که قطع کرده با تمام رساند
مقصد در نماز میت این نماز واجب کفایتست یعنی هر کاه یک شخص بکذارد
از همه کس ساقط میشود و نماز کردن بر میت وقتی واجب است که آن
میت مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمانان بشرط
شش سال تمام کرده باشد و اکر کمتر از شش سال داشته باشد نماز برایشان
سنت است و کیفیت این نماز انست که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجا
آورد و بکوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد
عبده و رسوله بار دیکر تکبیر بجای آورد و بکوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و با

نماز میت

علی محمد

على محمد وآل محمد وترحم على محمد وآل محمد كافضل ما صليت وباركت وترحمت على
ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد **بازتكبير سيم** بجا آورد اگر میت مومن باشد
د بگوید اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء
منهم والاموات تابع بيننا وبينهم بالخيرات انك مجيب الدعوات يا قاضي
الحاجات انك على كل شيء قدير **بازتكبير چهارم** بجای آورد پس اگر میت
مومن باشد بگوید اللهم هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك
نزل بك وانت خير منزول به منا اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا
وانت اعلم به اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وان كان مسيئا
فتجاوز عنه واحشره مع من كان يتولاه من الائمة الطاهرين واگر میت
مخالف و معاند باشد بجای او این بگوید اللهم احش جوفه نارا و
قبره نارا وسلط عليه الحيات والعقارب واگر میت مستضعف باشد
یعنی مذهب حق را نداند و عناد نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید
اللهم اغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم واگر اعتقاد
میت را نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم هذه النفس
انت احييتها وانت امتها ولها ما تولت واحشرها مع من احببت
واگر میت زن باشد تکبیر چهارم بگوید اللهم امتك وبنت عبدك
وبنت امتك نزلت بك وانت خير منزول بها منا اللهم انا
لا نعلم منها الا خيرا وانت اعلم بها منا اللهم انا لا نعلم منها
الا خيرا اللهم ان كانت محسنة فزد في احسانها وان كانت محسنة
مسيئة فتجاوز عنها واحشرها مع من كانت تتولاه من الائمة الطاهرين

اگر میت طفل باشد در تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا و فرطا و اجرا

واخر نماز میت تکبیر پنجم است و بان ختم میشود **تتمه** آنچه باین نماز
تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها نوزده امر است چهار
امر واجب و دوازده امر سنت و سه امر مکروه اما چهار امر واجب
اول انکه در وقت نماز کردن سر میت بجانب دست راست مصلی باشد
پس اکر خلاف این ظاهر شود اعادهٔ نماز واجبست **دویم** انکه میت
در آنوقت بر پشت خوابانده باشند نه بر پهلو و اکر خلاف این ظاهر شود اعاده
نماز واجبست **سیوم** انکه مصلی از تابوت میت بسیار دور نباشد
چهارم انکه نماز نکزاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد **پنجم** آنچه
درین نماز تعین نیست و کمتر از ان مجزی نیست انست که بعد از نیت و
تکبیر احرام أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
بکوید و بعد از تکبیر دویم بکوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد
تکبیر سیوم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بکوید و بعد از
تکبیر چهارم دعای میت بجای آورد و بتکبیر پنجم نماز را ختم کند
اما آن دوازده امر که درین نماز سنت است **اول** انکه
مصلی متطهر باشد **دویم** انکه پیش نماز محاذی کمر میت بایستد
اکر میت مذکر باشد و محاذی سینه میت بایستد اکر میت مونث
باشد **سیوم** کفش از پا بیرون کردن **چهارم** نزدیک ایستادن
بحیثیتی که اکر بادی وزد دامن مصلی بتابوت رسد **پنجم** آنکه مصلی
در هر یک از پنج تکبیر دستها را بنزدیک کوش برساند **ششم** آنکه
این نماز را بجماعت کذارند **هفتم** آنکه اکر ماموم یک کس باشد در پس

سر پیش

سر پیش نماز ایستد اما در غیر این نماز سنت است که در جانب راست پیش
نماز ایستد هشتم ایستادن در صف آخر که ثواب آن بیشتر است نهم
نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش ماه داشته باشد بشرط آنکه زنده
از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بود و مرده جدا شده باشد
نماز بر وی سنت نیست دهم آنکه نماز میت را در روز گذارند اگر عذری
نباشد یازدهم آنکه مرد را بجانب مصلی گذارند و زن را بجانب قبله
اگر جمع شوند اما بنوعی که سینه زن محاذی کمر مرد باشد و اگر طفلی که
کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود از زن مؤخر گذارند
و بر هر سه یک نماز جایز است و دعا جهة هر یک بطریقی که مذکور شد
بفعل آورد و اگر هر سه در یک دعا شریک کند هم جایز است مثل آنکه بگوید
اللهم ارحم هؤلاء الاموات دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ
شوند پیش نماز در مکان خود بایستد تا تابوت را بردارند اما آن سه
امر که مکروه است اول نماز بر میت گذاردن در مسجد دویم فاتحه یا سوره
در این نماز خواندن هرگاه تقیه نباشد سیوم سلام دادن در آخر این
نماز در وقتی که تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را
مکروه نمیدانند و این نماز را زن حایض و جنب میتوانند گذارد چنانچه
در باب طهارت گذشت مقصد هفتم در نمازهائی که بنذر یا بعهد یا بسوگند
واجب شود شرط نمازی که بیکی از این سه امر واجب میشود آنست که
کیفیت آن مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر نذر
کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بگذارد و در صحت این نذر خلافست

نماز نذر

واصح صحت است و اگر شخصی نماز واجب را مثل یکی از نمازهای یومیّه
نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکّد میشود پس اگر بجا نیاورد
کفاره بر او لازم است و مقدار کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی و چون کفاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف می یابد امّا گناه ترک
ترک نماز بحال خود باقیست و بکفارة دادن تخفیف نمی یابد و اگر شخصی
نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب
آنست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند هر چند در نافله
سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز بگذارد
مثلا و یک روز عمدا ترک کند نذر او برطرف میشود و لازم نیست که
دیگر بگذارد امّا کفارة نذر لازم است و اگر شخصی نذر کند که سجده بجای
آورد نذر او صحیح است و امّا اگر نذر کند که رکوع یا تکبیر احرامی بجای آورد
آن نذر باطل است **مقصد هشتم** در نمازی که باجاره واجب شود هرگاه بر ذمه
شخصی نماز واجب باشد واجبست که وصیّت کند که شخصی را اجاره
کند که نمازی که در ذمه اوست بگذارد و این وقتیست که آن شخص
پسر نداشته باشد که اگر پسر داشته قضاء نماز پدر بر وست چنانچه بعد
خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بر آن مطلع سازد و چون شخصی را
بجهة قضاء نماز میّت اجاره کنند وجه اجاره را از ثلث متروکات
او اخراج باید کرد و اگر وصیّت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و
بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجارهٔ نماز بطریق وجه اجاره حج
از اصل ترکه باید داد خواه میّت وصیّت کرده باشد و خواه نکرده باشد

و اگر نذر کند که نماز عید یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بگذارد ولی عدم صحت است

مقصد هشتم از اجاره

وشخصی

وشخصی را که باجاره میگیرند که نماز بجهة میت بگذارد میباید که مسایل
ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام
وغیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بآن
اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن مشغول باشد بلکه همین قدر کافیست
که بعضی اوقات بجای آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند که بآن اشتغال
داده و کاهلی میکند و جایز است که دو شخص یا زیاده بجهة نماز یک
شخص اجاره گیرند اما وقت نماز هر یک از آن جماعت میباید که معین
باشد تا دیگری **مقصد ۹ نهم** در نمازی که از پدر فوت شده باشد بر پسر واجبست
که آن را بجای آورد بدانکه بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر نمازهای
که از او فوت شده قضا کند بدو شرط **اول** آنکه میت را پسر بزرگتر از او
نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر داشته
باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه
قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر بماند و پنج نماز
از او فوت شده باشد در اینصورت قضاء آن یک نماز بر ایشان واجب
کفاییست یعنی هر کدام که بجای آورد از دیگری ساقط میشود **دویم**
آنکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر از پسر بزرگتر جهة نماز
استجاره کنند که اگر وصیت کرده باشد در اینصورت قضاء نماز پدر
از پسر بزرگتر ساقط است و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند
و آن آنست که نماز بواسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد
پس اگر عمدا بی عذری از او فوت شده باشد بر پسر قضاء آن لازم نمیدانند

نماز پدر که فوت شده باشد

در آن وقت بقضاء نماز ا
میت اشتغال نماید
و نماز آن بتوسط قضا
شود و چون مرد خود
بجهة نماز قضای زن
باجاره دهد مخیر است
میانه جهر و اخفا
و همچنین اگر زن خود را
قضای نماز مرد باجاره
دهد بشرط آنکه نامحرم
و آواز او را نشنود بتفصیلی
که قبلا از این مذکور شد

وبعضی دیگر شرط رابع کرده اند وان انست که پسر بزرکتر در وقت فوت
پدر بالغ وعاقل باشد واکر طفل یا مجنون باشد قضاء نمازِ پدر را بعد از
بلوغ وعقل بر و واجب نمیدانند **مطلب نهم** در نمازهای سنتی وانواع
آن بسیار است ودرین کتاب از آنجمله بیست وچهار نماز مذکور میشود
چنانکه قبل ازین مذکور شد اول نوافل نمازِ یومیه است که هر شبانروز
کذاردن آن سنت است وآن سی وچهار رکعت است هشت رکعت نافلهٔ ظهر است
مقدم بر ظهر وهشت رکعة نافله عصر است مقدم بر عصر وچهار رکعت
نافله مغربست بعد از مغرب ودو رکعت نشسته که بیك رکعه حساب است
وآنرا وتیره کویند نافله خفتن است بعد از خفتن وهشت رکعة نماز
شب است ودو رکعت نماز شفع است ویك رکعت نماز وتر است ودو رکعت
نافله صبح است واول وقت نافله ظهر زوال آفتابست وآخر آن وقتی است که سایه
وقت زوال افزاید در جائیکه وقت زوال شخص را سایه باشد ودر جائی که
زوال
سایه در وقت معدوم شود وآن اخر وقتیست که سایه بعد از عدم بدو قدم
یك
برسد ومراد از قدم هفت شاخص است واول وقت نافله عصر فارغ
شدنست از ظهر که در اوایل وقت کذارده میشود وآخر آن وقتیست که
سایه شخص بمقدار چهار قدم برسد واول وقت نافله مغرب فارغ شدن
از نماز مغربست که در اول وقت کذارده شود وآخر آن بطرف شدن سرخیست
که در جانب مغرب بهم میرسد واول وقت نافله خفتن فارغ شدنست
مختص
از نماز خفتن که در اول کذارده شود وآخر آن بنصف شبست ووقت
نماز شب از نصف شبست تا طلوع صبح دوم وهر چند بفجر دوم نزدیکتر باشد

نمازهای سنتی

تشخص مقدار وقت
بر سایه

افضل است

افضل است و اگر بعد از گزاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار
رکعت باقی را مخفف بگذارد و اگر قبل از تمام چهار رکعت طالع شود
نافله را قطع کند و بنماز صبح مشغول شود و جایز است که نماز شب را در
اول شب بگذارد هرگاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود و وقت نماز
شفع و وتر فارغ شدن از نماز شب است و افضل آنست که شفع و وتر را
در ما بین فجر اول و فجر ثانی بجای آورند و وقت نافلهٔ صبح بعد از فارغ
شدن است از شفع و وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن حمرهٔ مشرق
و ادعیه و آداب نوافل یومیه بسیار است اما آنها را در کتاب مفتاح الفلاح
مذکور ساختیم و درین کتاب آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه
چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا را
بخوانند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده
و فرمود که محافظت کن بر آن چنانکه محافظت میکنی بر چشمهای خود
و آن اینست سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَالْحَمْدُ لِلهِ
الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ
الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا بعد از آن وضو سازد و شروع در نافلهٔ ظهر کند
و در رکعت اول تکبیرات سبعه افتتاحیه را با ادعیه بطریقی که در فصل
تکبیر احرام مذکور شد بجای آورد و بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله بخواند
و در رکعت دویم بعد از فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون بخواند پس سلام
دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
بجای آورد پس این دعا بخواند اللّٰهُمَّ إِنِّي ضَعِيفٌ فَقَوِّ فِي رِضَاكَ ضَعْفِي

اهم

نافلهٔ ظهر

وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضاك وبارك لی فیما
قسمت لی وبلغنی برحمتك کل الذی ارجو منك واجعلنی وداً و
سروراً للمؤمنین وعهداً عندك پس دو رکعت نافله دیکر ظهر را بکذارد
بطریقی که ذکر کرده شد سوای شش تکبیر افتتاحیه وادعیه آن ودو
رکعت دیکر را بطریق بجا آورد وبعد از هر دو رکعت از این شش رکعت
آنچه میسر باشد از تعقیب بجای آورد وبعد از آن اذان ظهر بکوید وبعد از ان
دو رکعت دیکر نافله ظهر را بطریق بجا آورد وبعد از فارغ شدن از نماز
ظهر ومتعلقات آن شروع در نافله عصر کند ودر هر رکعت بعد از فاتحه
هر سوره که خواهد بخواند وچون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا
بخواند اللهم انه لا اله الا انت الحی القیوم العلی العظیم الحلیم
الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدی البدیع لك الحمد ولك
المن ولك الکرم ولك الجود ولك الامر وحدك لا شریك لك
یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد
ولم یتخذ صاحبة ولا ولداً صل علی محمد وآل محمد پس هر حاجت که خواهد
وبعد از ان دو رکعت دیکر نافله عصر را بکذارد بطریق دو رکعت
اول پس این دعا بخواند اللهم رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم
ورب جبرئیل ورب میکائیل واسرافیل ورب السبع المثانی والقرآن
العظیم ورب محمد خاتم النبیین صل علی محمد وآله واسئلك باسمك الاعظم
الذی به تقوم السموات والارض وبه تحیی الموتی وترزق الاحیاء وتفرق

نافلهٔ عصر

بین

بين المجتمع وبين المتفرق وبه احصيت عدد الاجال ووزن الجبال و
كيد البحار اسئلك يا من هو كذلك ان تصلى على محمد وال محمد پس حاجة
خود بخواهد پس دو ركعة نافلة عصر را بگذارد بابن طريق وبعد از ان اين
دعا بخواند اللهم انى ادعوك بما دعاك به عبدك يونس اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى فى الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانك انى كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجيناه من الغم وكذلك ننجي المؤمنين
فانه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسالك وهو عبدك
وانا اسئلك وانا عبدك ان تصلى على محمد وال محمد وان تستجيب لي كما استجبت
له وادعوك بما دعاك به عبدك ايوب اذ مسه الضر فنادى ربه انى مسنى
الضر وانت ارحم الراحمين فاستجبت له وكشفت ما به من ضر واتيته
اهله ومثلهم معهم فانه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك
واسئلك وهو عبدك وانا اسئلك وانا عبدك ان تصلى على محمد وال محمد
وان تفرج عنى كما فرجت عنه وان تستجيب لي كما استجبت له وادعوك بما
دعاك به يوسف اذ فرقت بينه وبين اهله واذ هو فى السجن فانه دعاك
وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسالك وهو عبدك وانا اسئلك
وانا عبدك ان تصلى على محمد وال محمد وان تفرج عنى كما فرجت وان تستجيب لي
كما استجبت له تصل على محمد وال محمد پس حاجت خود بخواهد وبعد از ان
دو ركعت ديگر نافله عصر را بگذارد پس اين دعا بخواند يا من اظهر الجميل
وستر القبيح يا من لم يواخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا كريم الصفح
يا عظيم المن يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة

و نجیناه

یا سامع کل و یا منتهی کل شکوی یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها یا رباه
یا رباه یا رباه یا سیداه یا سیداه یا سیداه یا غایة رغبتاه یا
ذی الجلال والاکرام اسئلك بحق محمد وعلی وفاطمة والحسن
والحسین وعلی وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی والحسن ومحمد
صاحب الزمان سلام الله علیهم اجمعین ان تصلی علی محمد وآل
محمد وان تکشف کربی وتغفر ذنبی وتنفس همی وتفرج
غمی وتصلح شأنی فی دینی ودنیای وان تدخلنی الجنة ولا تشوه
خلقی بالنار ولا تفعل بی ما انا اهله برحمتك یا ارحم الراحمین
پس اذان و اقامت بگوید از برای نماز عصر و بعد از گذاردن
نماز عصر تعقیب بجا آورد و بعد از آن بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام و
اسئلك ان تتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس
مسکین مستجیر لا یملك لنفسه ضرا ولا نفعا ولا موتا
ولا حیوة ولا نشورا اللهم انی اعوذ بك من نفس لا تشبع
ومن قلب لا یخشع ومن علم لا ینفع ومن صلوة لا ترفع ومن
دعاء لا یسمع اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر والفرج
بعد الکرب والرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمة فمنك
وحدك لا شریك لك لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك
و سنت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر ده نوبت بخواند و بعد از آن دو سجده

ومحمد ح

شکر

شکر بجا آورد بطریقی که قبل ازین مذکور شد و باید که آخر دعاهای که بعد از
نماز عصر میخوانند این دعا باشد اَللّٰهُمَّ اِنّی وَجَّهْتُ وَجْهی اِلَیْکَ وَاَقْبَلْتُ
بِدُعائی عَلَیْکَ راجِیاً اِجابَتَکَ طامِعاً فی مَغْفِرَتِکَ طالِباً ما اَدَّیْتَ
بِهِ عَلی نَفْسِکَ مُنْتَجِزاً وَعْدَکَ اِذْ تَقُولُ اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ فَصَلِّ
عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَقْبِلْ اِلَیَّ بِوَجْهِکَ وَارْحَمْنی وَاسْتَجِبْ دُعائی یا اِلٰهَ
الْعالَمینَ **فصل** چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی تاخیر
متوجه نماز مغرب شود بجهة آنکه وقت او مضیق است چنانکه قبل ازین
مذکور شد و بعد از آنکه نماز مغرب را میگذارد و تعقیب را بطریقی که
مذکور شد بجا آورد سه نوبت بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی یَفْعَلُ ما یَشاءُ
وَلا یَفْعَلُ ما یَشاءُ غَیْرُهُ پس نافله مغرب را بگذارد و از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین مبالغه و تاکید در گذاردن نافله نماز مغرب
بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت آمده
که آنحضرت فرمود بحارث ابن مغیره ترک مکن چهار رکعت نافله بعد از
مغرب را در سفر و در حضر اگرچه گریخته باشی از اعدا و ایشان در عقب تو باشند
و مکروه است حرف زدن میانه مغرب و نافله مغرب و هرگاه فوت شود
وقت نافله مغرب قضا کند آنرا همچو سایر فوایت و چون شروع در نافله
مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه با ادعیه ثلثه بجا آورد و در دو رکعت اول
بعد از حمد سوره قل هو الله احد را سه نوبت بخواند و در رکعت دویم سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بخواند و اگر خواهد در رکعت اول قل یا
ایها الکافرون بخواند و در رکعت دویم سوره قل هو الله و اگر در هر دو رکعه

نافله مغرب

اکتفا بالحمد کند جایز است همچنانکه در سایر نوافل و بایدکه قرائت را در نافلهٔ

مغرب و در جمیع نوافل شب بلند بخوانند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت

اول این دعا بخوانند اللهم انک تری ولا تری وانت بالمنظر الاعلی وان

الیک الرجعی والمنتهی وان لک الممات والمحیا وان لک الآخرة والاولی

اللهم انا نعوذ بک ان نذل ونخزی ونأتی بما عنه نهی اللهم

انی اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد واسئلک الجنة برحمتک

واستعیذ بک من النار بقدرتک واسئلک من الحور العین

بعزتک وان تجعل اوسع رزقی عند کبر سنی واحسن عملی عند

اقتراب اجلی واطل فی طاعتک وما یقرب منک ویحظی عندک

ویزلف لدیک عمری واحسن فی جمیع احوالی واموری معرفتی ولا

تکلنی الی احد من خلقک وتطول علی بقضاء جمیع حوائجی فی الدنیا

والآخرة وابدأ بوالدی وولدی وجمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع

ما سئلتک لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین پس شروع کند در دو رکعت

دیگر نافلهٔ مغرب و در رکعت اول ازین دو رکعت این چند آیه را از

سورهٔ حدید بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله

ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک السموات

والارض یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الذی خلق

السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج

فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم

اینما کنتم والله بما تعملون بصیر له ملک السموات والارض والی الله

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم منه

ترجع

ترجع الامور يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل وهو عليم
بذات الصدور ودر ركعة دويم آخر سورة حشر بخواند لو انزلنا هذا
القرآن على جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله وتلك
الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذي لا اله
الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو
الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر
سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء
الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم و در سجده
آخر ازين دو ركعت هفت نوبت بگويد اللهم اني اسئلك بوجهك الكريم
واسمك العظيم وملكك القديم ان تصلي على محمد وآل محمد وان
تغفر لي ذنبي العظيم انه لا يغفر الذنب العظيم الا العظيم پس دو سجده شكر بجا آورد
بگويد آنچه قبل ازين مذكور شد و اگر در هر يك شكر اسكر ا بگويد كافيست
و بعد از آن دو ركعت نماز غفيله بگذارد و كيفيت آن عنقريب مذكور خواهد
و چون سرخي از جانب مغرب برطرف شود از براي نماز خفتن اذان و اقامت بگويد
و ادعيه پيش از قامت و بعد از اقامت را بجا آورد و چون از نماز خفتن
فارغ شود تعقيب بجاي آورد و اين دعا بخواند اللهم بحق محمد وآل محمد
صل على محمد وآل محمد ولا تؤمنا مكرك ولا تنسنا ذكرك ولا تكشف
عنا سترك ولا تحرمنا فضلك ولا تحل علينا غضبك ولا تباعدنا
من جوارك ولا تنقصنا من رحمتك ولا تنزع عنا بركاتك ولا تمنعنا
عافيتك واصلح لنا ما اعطيتنا وزدنا من فضلك المبارك الطيب

در سجده آخر ازين

العظيم

الحسن الجميل ولا تغيّر ما بنا من نعمتك ولا تؤيسنا من روحك
ولا تهنّا بعد كرامتك ولا تضلّنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من
لدنك رحمة انّك انت الوهّاب پس هر یک از فاتحه وقل هو الله
احد وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق ده نوبت
بخواند و ده نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر و ده نوبت اللهم صل علی محمد وآل محمد و بعد از ان این دعا
بخواند اللهم افتح لی ابواب رحمتك واسبغ علیّ من حلال رزقك
ومتّعنی بالعافية ما ابقيتنی فی سمعی وبصری وجميع جوارحی
اللهم ما بنا من نعمة فمنك لا اله الا انت استغفرك واتوب
اليك يا ارحم الراحمين پس دو سجده شکر بجا آورد و بعد از ان دو
رکعت وتیره نشسته بگذارد و ایستاده نیز جایز است و هفت
تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلثه بجا آورد و در رکعت اول بعد از فاتحه
سورهٔ تبارك یا سورهٔ واقعه بخواند و در رکعهٔ دوم بعد از فاتحه
سورهٔ توحید و بعد از فارغ شدن تسبیح خود را بخواند **فصل** در بیان
آداب نماز شب چون شب بخوابید از خواب بیدار شود اول چیزی که باید بجا آورد
بکند انست که سجده کند پس بگوید در سجده یا بعد از سر برداشتن
از سجود الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور
الحمد لله الذی ردّ علیّ روحی لاحمده واعبده پس چون خواهد
که شروع در نماز شب کند باید که بخواند اللهم انّی اتوجّه
الیك بنبیك نبی الرحمة وآله واقدّمهم بین یدی حوائجی فجعلنی

نماز شب

سجدهٔ مومن

بهم

بهم وجيهاً في الدنيا والآخرة ومن المقربين اللهم ارحمني بهم
ولا تعذبني بهم واهدني بهم ولا تضلني بهم وارزقني بهم واقض
حوائج الدنيا والآخرة انك على كل شيء قدير وبكل شيء عليم پس
افتتاح کند هر رکعت اول را از نماز شب بتکبیرات سبعه وادعیه
ثلثه وافضل آنست که در رکعة اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد را
سی نوبت بخواند ودر رکعة دویم قل یا ایها الکافرون را وشش رکعة
دیگر از نماز شب سورهای دراز مثل سوره انعام وکهف وانبیا و
یس واگر وقت تنگ باشد از خواندن سورهای دراز کافیست
خواندن الحمد لله و قل هو الله ودر هر رکعت وجایز است که اختصار کند
بالحمد تنها کند همچو سایر نوافل وبدانکه اتفاق کرده اند علماء ما قدس الله
روحهم برانکه قنوت همچنانکه سنت است در نمازهای واجبی سنت است
در نمازهای سنتی در هر رکعت دویم از نوافل مگر در رکعت دویم نماز
شفع که در وی قنوت نیست بلکه قنوت در رکعت سیم است که از او تر گویند
چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد وکافیست از قنوت اینکه بگوید
اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا في الدنيا والآخرة انك
على كل شيء قدير وسنت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز
باشد وهمچنین سنت است تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت
آن همچنین وسیع است واز قنوتهای مختصر که سزاوار است که در نماز
واجب وسنت خوانده شود این دعاست الهي كيف ادعوك وقد
عصيتك وكيف لا ادعوك وقد عرفت حبك في قلبي وان كنت

ولا تحرمني بهم

عاصیا مددت الیک یدا بالذنوب مملوة و عینا بالرجاء ممدودة
مولای انت اعظم العظماء وانا اسیر الاسراء بذنبی لم تهن بجرمی
الهی لئن طالبتنی بذنبی لاطالبنک بکرمک ولئن طالبتنی بجریرتی
لاطالبنک بعفوک ولئن امرت بی الی النار لاخبرن اهلها
انی کنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان الطاعة
تسرک والمعصیة لا تضرک فهب لی ما یسرک واغفر لی ما لا یضرک
یا ارحم الراحمین و سنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعة
نماز شب این دعا بخواند اللهم انی اسئلک و لم یسئل مثلک انت
موضع مسئلة السائلین و منتهی رغبة الراغبین ادعوک
ولم یدع مثلک وارغب الیک ولم یرغب الی مثلک وانت
مجیب الدعوات وللمضطرین وارحم الراحمین واسئلک بافضل
المسائل وانجحها واعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم وباسمائک
الحسنی وامثالک العلیا ونعمک التی لا تحصی وبکرم اسمائک
واحبها الیک واقربها منک وسیلة واشرفها عندک منزلة
واجزلها لدیک ثوابا واسرعها فی الامور اجابة وباسمک
المکنون الاکبر الاعز الاجل الاکرم الذی تحبه وتهواه
وترضی به عمن دعاک واستجبت له دعاءه وحق علیک ان لا
تحرم سائلک وبکل اسم هو فی التوریة والانجیل والزبور والقران
العظیم وبکل اسم دعاک به حملة عرشک وملائکتک وانبیائک
ورسلک واهل طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد وال محمد

وان

وأن تعجل فرج وليك وابن وليك وتعجل خزي أعدائه بعد از آن
حاجة خود را بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام بجای آورد
و بعد از آن دو سجده شکر کند و در هر یکی از آن دو سجده این دعا را
که منسوبست بحضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه بخواند
إلهي وجلالك وعظمتك لو أني منذ بدعت فطرتي من أول الدهر
عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة في كل طرفة عين سرمد
الأبد بحمد الخلائق وشكرهم أجمعين لكنت مقصرا في بلوغ
أداء شكر خفي نعمة من نعمك علي ولو أني كربت معادن حديد الدنيا
بأنيابي وحرثت أرضيها بأشفار عيني وبكيت من خشيتك مثل السموات
والأرضين دما وصديدا لكان ذلك قليلا في كثير ما يجب من
حقك علي إلهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق أجمعين و
عظمت للنار خلقي وجسمي وملأت طبقات جهنم مني حتى لا يكون
في النار معذب غيري ولا يكون لجهنم حطب سواي لكان ذلك بعدلك
علي قليلا في كثير ما استوجبته من عقوبتك پس صد نوبت بگوید یا الله
یا الله پس این دعا بخواند صل على محمد وآل محمد وارحمني وثبتني على
دينك ودين نبيك ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا وهب لنا
من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب ٥ و بعد از فارغ شدن
از هشت رکعت نماز شب و آداب ادعیه آن شروع کند در دو رکعت
نماز شفع و مفرده وتر افضل اوقات آن ما بین فجر اول و دوم است و
در هر رکعتی از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد

در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دویم قل اعوذ برب الناس
بخواند و بعد از سلام دادن این دعا بخواند الهی تعرض لک فی
هذا اللیل المتعرضون و قصدک فیه القاصدون و لعل فضلک (اهل)
و معروفک الطالبون لک فی هذا اللیل نفحات و جوائز و عطایا
و مواهب تمن بها علی من تشاء و تمنعها من تسبق له العنایة
منک و ما انا ذا عبدک الفقیر الیک المؤمل فضلک و معروفک
فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من خلقک و
عدت علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد و آل محمد الطیبین
الطاهرین الخیرین الفاضلین و جد علی بطولک و معروفک
یا رب العالمین و صلی الله علی محمد خاتم النبیین و آله الطاهرین
الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ان الله
حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرت فاستجب لی کما
وعدت انک لا تخلف المیعاد پس اشتغال نماید بگذاردن نماز
وتر و افتتاح کند بتکبیرات سبعه و ادعیه ثلثه و بخواند سوره
توحید را بعد از الحمد سه نوبت و معوذتین را پس بردارد دستها
برو و قنوت کند در حالتی که بگرید یا بکی یابد این دعا لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و هو
رب العرش العظیم اللهم انت الله نور السموات و الارض
و انت الله زین السموات و الارض و انت الله جمال المستغیثین

الله تحنن

جمال

وله

وانت الله قوام السموات والارض وانت الله صريخ المستصرخين
وانت الله غياث المستغيثين وانت الله المفرج عن المكروبين
وانت الله المروح عن المغمومين وانت الله مجيب دعوة
المضطرين وانت الله اله العالمين وانت الله الرحمن
الرحيم وانت الله كاشف السوء وانت الله بك تنزل
كل حاجة يا الله ليس يرد يا الله غضبك الا حلمك
ولا ينجي من عقابك الا رحمتك ولا ينجي منك الا التضرع
اليك فهب لي من لدنك يا الهي تغنيني بها عن رحمة
من سواك بالقدرة التي بها احييت جميع ما في البلاد
وما تنشر ميت العباد ولا تهلكني غما حتى تغفر لي و
ترحمني وتعرفني الاستجابة في دعائي وارزقني العافية
الى منتهى اجلي واقلني عثرتي ولا تشمت بي عدوي ولا
تمكنه من رقبتي اللهم ان رفعتني فمن ذا الذي يضعني
وان وضعتني فمن ذا الذي يرفعني وان اهلكتني فمن
ذا الذي يحول بينك وبيني او يتعرض لك في شيء من
امري وقد علمت ان ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة
فانما يعجل من يخاف الفوت وانما يحتاج الى الظلم الضعيف
وقد تعاليت عن ذلك يا الهي فلا تجعلني للبلاء غرضا ولا
لنقمتك نصبا ومهلني ونفسي واقلني عثرتي ولا تتبعني
ببلاء اثر بلاء فقد ترى ضعفي وقلة حيلتي استعيذ بك

الليلة فاعذني واستجير بك من النار فاجرني واسئلك
الجنة فلا تحرمني پس بخواند در قنوت هر دعائی که خواهد
و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق استغفر الله
واتوب اليه و بعد از ان دعا کند از برای چهل شخص یا بیش
از برادران مومن باین طریق اللهم اغفر لفلان و فلان
و اسم ایشانرا ذکر کند تا اخر و اگر صد نوبت استغفار کند
افضل است و ثواب ان بیشتر پس هفت نوبت بگوید استغفر الله
الذي لا اله الا هو الحي القيوم لجميع ظلمي وجرمي واسرافي
على نفسي واتوب اليه پس بگوید رب اساءت وظلمت
نفسي وبئس ما صنعت وهذه يداي يا رب جزاء بما
كسبت وهذه رقبتي خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين
يديك فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى لك
العتبى لا اعود پس سیصد نوبت بگوید العفو العفو
پس بگوید رب اغفر لي وارحمني وتب علي انك انت
التواب الرحيم و بدانکه قنوت در نماز وتر در رکعت
سیم است پس در رکعت دویم شفع قنوت بخواند و اگر
باشد از تطویل قنوت اختصار کند بر انچه وقت و
ان داشته باشد و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا علیها
کند و بعد از ان سجده کند و این دعا بخواند اللهم صل
على محمد وال محمد وارحم ذلي بين يديك وتضرعي اليك

وقت

علیها

و وحشتي

و وحشتی من الناس وآنسنی بک یا کریم یا کائنا قبل کل شی
یا مکون کل شی یا کائنا بعد کل شی ولا تفضحنی فانک
عالم ولا تعذبنی فانک علی قادر اللهم انی اعوذ بک
من کرب الموت ومن سوء المرجع فی القبور ومن الندامة
یوم القیمة اسئلک عیشة هنیة ومیتة سویة ومنقلبا
کریما غیر مخز ولا فاضح اللهم مغفرتک اوسع من
ذنوبی ورحمتک ارجی عندی من عملی فصل علی محمد وآل
محمد واغفر لی یا حیا لا یموت وبعد از فارغ شدن از مفروضه
وتر و آنچه متعلق است بآن واز ادعیه و آداب دو رکعت
نافلۀ صبح بگذارد ودر رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا
ایها الکافرون بخواند ودر رکعت دویم بعد از حمد سوره
قل هو الله احد پس چون سلام دهد بپهلوی راست
بخوابد رو بقبله وجانب راست رو را در دست راست بگذارد
واین دعا را بخواند فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام
واعتصمت بحبل الله المتین واعوذ بالله من شر فسقة
العرب والعجم وشر فسقة الجن والانس ربی الله ربی الله
ربی الله آمنت بالله توکلت علی الله لا حول ولا قوة
الا بالله ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ
امره قد جعل الله لکل شی قدرا حسبی الله ونعم الوکیل اللهم
من اصبح وله حاجة الی مخلوق فان حاجتی ورغبتی الیک

وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الصَّبَاحِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَالِقِ الْاِصْبَاحِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاسِمِ الْمَعَاشِ الْحَمْدُ لِلَّهِ جَاعِلِ اللَّيْلِ سَكَنًا وَالشَّمْسِ
وَالْقَمَرِ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا وَعَلٰى
لِسَانِي نُورًا وَمِنْ بَيْنِ يَدَيَّ نُورًا وَمِنْ خَلْفِي نُورًا وَعَنْ
يَمِينِي نُورًا وَعَنْ شِمَالِي نُورًا وَمِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا
وَاَعْظِمْ لِيَ النُّورَ وَاجْعَلْنِي نُورًا اَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَلَا
تَحْرِمْنِي نُورَكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بس بخواند آية الكرسى وقل اعوذ
برب الناس وقل اعوذ برب الفلق وپنج آيه از آخر سوره
آل عمران اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِاُولِي الْاَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا
وَقُعُودًا وَعَلٰى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا
اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ
رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيمَانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ
فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا
مَعَ الْاَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ بس تسبيح فاطمه زهرا عليها السلام
بجاى آورد وبعد از آن صد نوبه بگويد سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي وَاَتُوبُ اِلَيْهِ بعد از آن هفت نوبه بگويد

بسم

61

بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
پس سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل ازین مذکور شد واین دعا
را نیز بخواند اللهم رب الفجر واللیالی العشر والشفع والوتر
واللیل اذا یسر ورب کل شی واله کل شی وخالق کل شی وملیک
کل شی صل علی محمد وآل محمد وافعل بی وبفلان وفلان یعنی نام
برادران ببرد ومانت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله فانک
اهل التقوی واهل المغفرة دویم از نمازهای سنتی نمازیست که بحضرت
رسالت پناه محمد صلی الله علیه وآله وسلم منسوبست وآن دو رکعتست
در هر رکعتی فاتحه یکنوبت وانا انزلناه پانزده نوبت بخواند ودر رکوع
نیز انا انزلناه پانزده نوبت بخواند وهمچنین در هر سر برداشتن
از رکوع ودر هر سجود سیوم نمازیکه بحضرت امیر المومنین علیه السلام
منسوبست وآن چهار رکعتست در هر رکعتی یکنوبت فاتحه بخواند
وقل هو الله پنجاه نوبت بخواند چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه زهرا
علیها السلام منسوبست وآن دو رکعتست در رکعة اول فاتحه یکبار
وانا انزلناه ودر رکعة دویم فاتحه یکبار وقل هو الله احد صد بار
بخواند پنجم نمازیکه منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه وآن چهار رکعتست
در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض بخواند ودر رکعة دویم
وبعد از فاتحه والعادیات ودر رکعة سیوم بعد از فاتحه اذا جاء
ودر رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله احد وقبل از هر رکوع سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده نوبت بخواند ودر هر رکوع

نماز پیغمبر ص
نماز امیر المؤمنین ع
نماز فاطمه زهرا ع
صدبار
ید و سلام
نماز جعفر طیار ع

و در رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت
پس این تسبیح درین نماز سیصد نوبة گفته میشود و این نماز را اگر هر شب
گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته یکنوبت گذارند و الا
هر ماه یکنوبت و الا هر سال یکنوبت و اگر شخصی نوافل یومیه را باین طریق
گذارد ثواب هر دو را دریابد و بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز
واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد و مصلی ثواب هر دو را
خواهد یافت و سنت است که در رکعة چهارم در سجده آخر این دعا
بخواند سُبحانَ مَن لَبِسَ العِزَّ وَالوَقارَ سُبحانَ مَن تَعَطَّفَ بِالمَجدِ
وَالتَّکَرُّمِ بِهِ سُبحانَ مَن لا یَنبَغی التَّسبیحُ اِلّا لَه سُبحانَ مَن اَحصی کُلَّ شَیءٍ
عِلمُه سُبحانَ ذِی المَنِّ وَالنِّعَمِ سُبحانَ ذِی القُدرَةِ وَالکَرَمِ اَللّٰهُمَّ
بِمَعاقِدِ العِزِّ مِن عَرشِکَ وَمُنتَهَی الرَّحمَةِ مِن کِتابِکَ وَبِاسمِکَ الاَعظَمِ
وَکَلِماتِکَ التّامَّةِ الَّتی تَمَّت صِدقًا وَعَدلًا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَبارِک وَسَلِّم و بعد از آن حاجة خود را بخواهد ششم نماز اعرابیست
و آن ده رکعتست دو رکعت اول بیک سلام بعد از آن هشت رکعت
دیگر بجا آورد هر چهار رکعت بیک سلام و وقت آن چاشت روز
جمعه است و در رکعة اول بعد از فاتحه سورة قل اعوذ برب الفلق
هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس
هفت نوبة بخواند و چون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبة بخواند
بعد از آن هشت رکعة باقی را بدو سلام بگذارد در هر رکعة بعد از
فاتحه سورة اذا جاء یکنوبت بخواند و قل هو الله احد بیست و پنج نوبت

نماز اعرابی

وچون

62

نماز طلب باران

وچون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سبحان ربّ العرش الکریم لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم **هفتم** نماز طلب باران ونماز استسقا گویند
وگذاردن آن بجماعت افضل است وسنت است که امام در خطبه روز
جمعه مردم را امر کند بتوبه وانکه سه روز بعد از روز جمعه روزه
بدارند ودر روز سیم که در روز دوشنبه است بصحرا روند واگر در مکه
نباشد واگر در مکه باشند این نماز را در مسجد الحرام گذارند وسنت است
که پای برهنه بخضوع وخشوع استغفار کنان بصحرا روند ومردان پیر
وزنان پیر واطفال وچهارپایان را با خود ببرند واطفال را از
مادران جدا سازند وزنان جوانان ومخالفان ملت را همراه نبرند
ومؤذنان پیش باشند ودر وقت نماز بجای اذان سه نوبت الصلوة
بگویند وقت این نماز وقت نماز عید است واین دو رکعت است بطریق
نماز عید مگر دعاء قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخوانند اللّهمّ اسقِ
عبادَكَ وبهائِمَكَ وانشُر رحمتَكَ واحیِ بلادَكَ المیتةَ وچون از نماز
فارغ شوند پیش نماز بر منبر رود وردای خود بگرداند یعنی آنچه بر دوش
راست است بر دوش چپ اندازد وبر عکس ودو خطبه بخواند وچون از
خطبه فارغ شود رو بقبله کند وصد نوبت الله اکبر بگوید وبعد از آن
رو بجانب راست کند وصد نوبت سبحان الله بگوید وبعد از آن
رو بجانب چپ کند وصد نوبت لا اله الا الله بخواند وبعد از آن رو
بجانب حاضران کند وصد نوبت الحمد لله بگوید وهمه حاضران
با او این ذکرها باواز بلند بگویند **هشتم** از نمازهای سنتی نماز عید غدیر است

نماز عید غدیر

وآن دو رکعتست در هر رکعتی فاتحه یکنوبت بخوانند و هر یک از آیة الکرسی
و انا انزلناه و قل هو الله ده نوبت بخوانند و اول وقت قبل از
زوال است به نیم ساعت و سنت است که بعد از نماز دعاء طویل که در
مصباح مذکور است بخوانند و بعد از نماز دعای حاجت خود را بطلبند
وخطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت
امیر المومنین علیه السلام از دور و نزدیک درین روز سنت است
و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است
و ثواب تصدق درین روز یک درهم برابر ثواب تصدق
هزار درهم است و غسل کردن و روزه داشتن و روزه داران را
درین روز ضیافت کردن ثواب عظیم دارد **نهم** نماز روز اول هر ماه
و آن دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخوانند و قل هو الله احد
سی بار بخوانند و در رکعة دویم فاتحه یکبار و انا انزلناه سی بار **دهم**
نافله ماه رمضان هزار رکعت است و گذاردن آن بدو طریق است
اول انکه در شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعة گذارند هشت
جائزه رکعت
رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزایند و باقی صد
رکعة که باقی می ماند در ده شب آخر هر شب سی رکعة گذارند هشت رکعة
میانه شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم
صد رکعت افزایند و همچنین در شب بیست و سیوم **دویم** انکه در هر یک از
شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم بصد رکعة اکتفا نمایند
و آن هشتاد رکعت که میماند چهل رکعة در چهار روز جمعه بگذارد و هر روز

نماز اول هر ماه

نوافل ماه رمضان

63

ده رکعت چهار رکعة نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دو رکعت نماز
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و چهار رکعت نماز جعفر طیار و اگر
پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در این جمعه
هیچ نگذارد و اگر خواهد چند رکعت از آنجمله در پنجم جمعه بکند و آن
چهل رکعة باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب
جمعه آخر بگذارد و بیست رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلام
در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان سی
کبر باشد
نماز شب سی ام ساقط است و قضاء آن شرعی نیست و هر چه
غیر از آن گذارده نشود قضاء آن سنت است یازدهم روز مبعث
روز مبعث
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه رجب است
و این نماز دوازده رکعتست در هر وقت از آن روز که بگذارد
در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند
و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و بعد از ان چهار نوبة بگوید الله اکبر ربی
لا شریک به شیئا و بعد از ان حاجة خود بطلبد دوازدهم نماز
شب مبعث
شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعتاست در هر وقت از شب که
خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر دو رکعت بیکبار سلام
بدهند و هر یک از سوره ناس و سوره فلق و سوره قل هو الله احد چهار
و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبة بگوید

لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بعد از آن حاجت خود بخواهد **بیستم** نماز روز مباهله است و آن
بیست و چهارم ذی الحجه است و آن روز تصدق دادن حضرت امیر المومنین
علیه السلام بخاتم است و این نماز مثل نماز غدیر است **چهاردهم** نماز
زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و باقی حضرات ائمه
معصومین است علیهم السلام و این دو رکعتست بعد از زیارة کردن
و چون زیارة حضرت امیر المومنین علیه السلام کند دو رکعت زیارة
آدم علیه السلام و دو رکعت زیارة نوح علیه السلام بکند چون هر دو
دران مکان مقدس مدفونند و سنت است که نماز زیارة را در
بالای سر بگذارند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور
زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اولا دو رکعت نماز زیارت بجا
آورد و بعد از آن زیارت کند **پانزدهم** در نماز رغایب و آن
در شب جمعه اول ماه رجب باید کرد بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارد
و این نماز دوازده رکعتست هر دو رکعت بیک سلام در هر رکعت
الحمد یکبار و انا انزلناه سه بار و قل هو الله احد دوازده بار و چون
سلام دهد هفتاد نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
و بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت بگوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا
رَبُّ الْمَلٰئِکَةِ وَالرُّوحِ و چون سر از سجده بر دارد بگوید رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ
وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْاَعْظَمُ باز بسجده رود و آنچه
بسجده اول گفته بهمان طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را

نماز مباهله

نماز رغایب

64

نماز شب نصفه رجب

از خدا تعالی بطلبد **شانزدهم** نماز شب نصف ماه رجب وآن سی رکعتست

در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و قل هو الله احد پانزده نوبت

نصفه شعبان

هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان وآن چهار رکعتست در رکعت

اوّل فاتحه یکبار و قل هو الله احد هزار بار ودر رکعة دویم فاتحه یکبار

نماز ساعت غفلت

و قل هو الله احد یکبار **هژدهم** ۲ نماز ساعة غفلت وآن ما بین شام

وخفتن است واین نمازرا غفیله گویند وآن دو رکعتست در رکعت

اوّل بعد از فاتحه این آیه بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا

فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ

اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ

نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ودر رکعت دویم بعد از فاتحه این آیه بخواند وَعِنْدَهُ

مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ

مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ

اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بعد از آن دست بر دارد واین قنوت بخواند

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى

مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي بعد از آن حاجت خودرا بطلبد

نماز سفر

نماز نیست که در وقت اراده سفر بجای باید آورد وآن دو رکعتست

در هر رکعت فاتحه وسوره یکبار بخوانند وچون فارغ شود این دعا

بخوانند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي

نماز توبه

وَخَوَاتِمَ عَمَلِي **بیست یکم** ۲۱ نماز توبه است وآن دو رکعتست در هر رکعت فاتحه

و هر سوره که خواهد بخوانند واین نمازرا بعد از توبه و غسل توبه باید

نماز شب عید رمضان وآن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله احد هزار بار ودر رکعت دویم فاتحه یکبار و قل هو الله احد یک بار

نوزدهم

نمازهدیه

نماز روز عاشورا

نماز نوروز

ند اردو چون از نماز فارغ شود دعاء توبه را که در صحیفهٔ کامل
مذکور است بخواند **بیست و دوم** نماز هدیه میت است و آن دو رکعتست
و در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند و آیة الکرسی یکنوبت و در رکعت
دوم فاتحه یکنوبت انا انزلناه دو نوبت و چون سلام دهد بگوید
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَ هَاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ اِلٰی قَبْرِ فُلَانٍ
و نام میت ببرد و وقت این نماز شب اول دفن میت است **بیست و سوم**
نماز روز عاشورا و آن چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت
بخواند و قل یا ایها الکافرون یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت
و قل هو الله احد یکنوبت و در رکعة سوم فاتحه یکنوبت و سوره احزاب
یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یکنوبت و سورهٔ منافقین یکنوبت
بعد از آن زیارت حضرت امام حسین کند علیه السلام بیست و چهارم نماز
روز نوروز است و آن چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اول فاتحه
یکنوبت و انا انزلناه ده نوبت و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون
ده نوبت بخواند و در رکعت سیوم بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص ده نوبت
بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک از قل اعوذ برب
الفلق و قل اعوذ برب الناس ده نوبت بخواند و بعد از سلام دادن
بسجده رود و در سجده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
الاوصیاء المرضیین وعلی جمیع انبیائک و رسلک بافضل صلواتک و
علیهم بافضل برکاتک و صل علی ارواحهم و اجسادهم اللهم بارک علی محمد
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِکْ لَنَا فِی یَوْمِنَا هٰذَا الَّذِی فَضَّلْتَهُ وَکَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ

وعظمت

65

و وقت این نماز بعد از
فارغ شدن از نماز ظهر و عصر
و نافله ان که اول وقت گذارد شد

در خلل نمازها که مبطل ا[ند]

وعظمت خطره اللهم بارک لی فیما انت به علی حتی لا استکره احد غیرک
ووسع علی فی رزقی یاذا الجلال والاکرام مطلب سیم در بیان احکام
خللی که در نماز واقع میشود و در ان سه مقصد است مقصد اول
در بیان خللی که موجب بطلان نماز است و این بیست و سه امر است اول
حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از
روی سهو و خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه
قبل از سر برداشتن از سجده اخر نماز و خواه بعد از ان و شیخ ابن بابویه
بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجده اخر واقع
شود نماز باطل نمیشود و واجبست که وضو بسازد و نماز را باتمام
رساند دویم عمدا پشت بقبله کردن بی ضرورة اگر ضرورة باشد مثل
وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز باطل
نمیشود و اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در بعضی
شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج
وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح است همچنانکه
در بحث قبله مذکور شد سیوم انکه انحراف از قبله بجانب یمین یا
یسار از روی عمد بی ضرورة اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز
باطل خواهد بود که هنوز وقت آن نماز باقی باشد همچنانکه سابقا
مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی دا[شته]
مثل انکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو
یا غسل یا خاک تیمم مغصوب بوده یا مشتبه بمغصوب یا نجس بوده یا مشتبه

نجس بوده یا باب یا بخاک غصبی یا مشتبه بغصبی داشته وضو یا غسل یا
کرده باشد
تیمم عالم بغصبیت یا اشتباه نباشد و بعد از نماز اطلاع یابد که غصبی
بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نماز بکه کرده صحیح است پنجم
هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت گذارده ششم هرگاه
در نماز مغرب شک در عدد رکعات کند هفتم هرگاه رکنی از
ارکان خمسه نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است
زیاده کند یا کم کند اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای
نماز بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگرچه سهو باشد امّا اگر فعل
قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب بیک ضرب کشتن یا یک قدم
پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن بطریقی
فعل کثیری که در عرف او را مصلی نگویند دهم اگر یک رکعت یا زیاده فراموش
کند و بخاطر برسد مگر وقتی که در مابین امری از و صادر شده باشد
که نماز باو باطل شود عمداً و سهواً مثل حدث یا پشت بقبله دادن
امّا اگر در مابین امری از و صادر شده باشد که اگر عمداً صادر شود
نماز باطل میشود و اگر سهواً صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم
بدو حرف در این صورت نماز باطل نمیشود و با تمام باید رسانید یا
هرگاه در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده کند بشرط آنکه
بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد نشسته باشد که اگر بقدر تشهد
نشسته باشد نماز او صحیح است هرچند تشهد نکرده باشد دوازدهم
هرگاه کل نماز قبل از وقت واقع شده باشد خواه عمداً و خواه سهواً

اما اگر وقت وضو یا غسل یا تیمم

ارکان نماز

امّا

۱۲ اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت
داخل شود نماز صحیح است ۱۳ سیزدهم هرگاه دانسته باشد که مکان
غصبی است یا جامهٔ غصبی یا فرش غصبی و نماز کند ۱۴ چهاردهم
در جامه یا در بدن نجس که پیش از نماز نسیده است که نجس است و
بعد از آن فراموش کرده نماز کرده نجاست بدن نیز این حکم دارد
۱۵ پانزدهم بی تقیه عمدا بطریق سنیان دست در نماز بستن ۱۶ شانزدهم
در اثنای نماز عمدا چیزی خوردن هر چند اندک باشد ۱۷ هفدهم
عمدا بدو حرف تکلم کردن ۱۸ هیجدهم عمدا بقهقهه خندیدن ۱۹ نوزدهم
از برای امور دنیا بعمد گریه کردن ۲۰ بیستم عمدا ترک واجبی از واجبات
نماز کردن اگرچه رکن نباشد اما اگر بجهة جهل مسئله ترک کند
جهر را در جائی که جهر واجبست یا اخفات را در جائی که اخفات
واجبست آن نماز صحیح است ۲۱ بیست و یکم عمدا زیاده کردن واجبی از واجبات
نماز اگرچه رکن نباشد ۲۲ بیست و دویم عمدا انحراف از قبله کردن
که بحد یمین یا یسار رسد ۲۳ بیست و سیوم عمدا کشف عورة خود کردن

مقصد دویم در بیان احکام خللی که بر نوع آن نماز باطل نمیشود و آن
دو نوع است نوع اول خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجبست و احکام
این دو نوع در دو فصل تفصیل می یابد فصل اول در بیان خللی که بواسطهٔ
آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی
نماز است که قبل از فوت محل از بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را
فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید

خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ
سهو واجب نمیشود نوع دویم
نوع دویم

شك امام

پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از
رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را اعادة کند و اگر رکوع را
فراموش کند و بعد از خم شدن به قصد سجود و قبل از سجود بیادش
اید راست ایستد و رکوع را بجای آورد و جایز نیست که اکتفا بان
خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه
کم از حد رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر هر دو سجده را یا تشهد
اول فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید دو
سجده و تشهد را بجای آورد و نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده
فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمانینه را بجای
آورده احتیاج به نشستن و طمانینه دیگر نیست و الا بنشیند و
طمانینه را بجای آورد و سجده فراموش شده را بجای آورد و احتیاج
بسجدهٔ سهو نیست و اگر پیش نماز در فعلی از افعال نماز شک کند و
ماموم از این فعل آن یا عدم فعل آن واقف باشد بر پیش نماز واجبست
که عمل بقول ماموم نماید و اگرچه ماموم یک شخص باشد و عادل نباشد
و در بعضی از پیش نماز سجدهٔ سهو واجب نیست و واقف ساختن
ماموم پیش نماز را جایز است که باشارهٔ دست یا انگشتان باشد و اگر نز
به پیش نماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیش نماز شک کرده باشد
در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه و یا میانه سه و چهار و ماموم
داند که سه رکعت گذارده پس از آیهٔ سورهٔ کهف سیقولون ثلثة
بخواند و اگر شخصی سهو بسیار نماید کند بحیثیتی که او را دهر فلکه

کثرت شک نماز متوالی

السهو گویند و درین صورت تلافی آنچه نکرده بود واجب نیست هر
چند محلش باقی باشد و سجدهٔ سهو نیز بر و واجب نیست و بعضی
از مجتهدین او را وقتی کثیر السهو گویند که در یک نماز سه سهو
کند و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر الشک گویند ملتفت
نشود هر چند محل باقی باشد و نماز او صحیح است و سجدهٔ سهو برو
واجب نیست پس اگر مثلا شک کند در خواندن سورهٔ قبل از رکوع
برو واجب است که بان ملتفت نشده برکوع رود و سورهٔ را نخواند
و اگر سوره را درین صورة بخواند آن نماز باطل است هر چند بعد از
خواندن ظاهر شود که نخوانده بود **فصل دویم** در بیان خللی که

فصل (۲)

دو سجدهٔ سهو بسبب آن واجب است و آن در هفت موضع است **اول**
فراموش کردن یک سجده **دویم** فراموش کردن تشهد اول یا دویم در تشهد
سیوم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل او بشرطی آنکه محل
هر یک ازین سه گذشته باشد پس درین صورت واجب است
که آنرا بعد از سلام دادن بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو کند
و اگر دو چیز اول ازین سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد
واجبست که اول بعد از سلام دادن هر دو را با آن ترتیب که فوت

مطلب

شده باشد بجای آورد و بعد از آن از برای آن دو سجدهٔ سهو
کند اما لازم نیست که قصد بکند که دو سجدهٔ اول از جهة خلل اول است
و دو سجده ثانی از برای خلل دویم است پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد
اول را با یک سجده را از رکعة سیوم فراموش کرده باشد اول تشهد

را بجای آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز
ظهر بجای آورم ادا واجب قربة الی الله و اگر وقت گذشته باشد
بجای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجدهٔ فراموش شده را بهمین
طریق بکند و سجدهای سهو را بعد از آن بجای آورد و اگر دو
سجدهٔ سهو را بر تشهد مقدم دارد بهتر است امّا واجب
نیست و نیت چنین کند که دو سجدهٔ سهو از برای سهوی که
در نماز ظهر کرده ام بجای آورم واجب قربة الی الله و ذکر ادا
و قضا لازم نیست و اگر در نمازیکه بالجماعه یا بجهة بدل میگذارد
مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که نیابة فلان تشهد
فراموش کرده را بجای آورم بجهة آنکه واجب است بر وی بالصلوة
و بر من بنیابة ادا قربة الی الله امّا در نیت سجدهٔ سهو نام
آن شخص بردن واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب میدانند
در نیت سجدهٔ فراموش شده و سجدهٔ اول دو سجدهٔ سهو را واجب
که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر دو
سجدهٔ سهو اینست بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ و چون سر از سجدهٔ سهو دوم بردارد تشهد بایستی
بخواند اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُوْلُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن
سلام دهد و واجب است در این استقبال قبله و طهارت
از حدث و خبث **چهارم** از هفت موضعی که دو سجده در آن

واجبست

مقصد سیم
شکیات نماز

واجب است شک کردن است میانهٔ چهار رکعت و پنج رکعت
چنانکه در مبحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن
از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر
محل هفتم حرف زدن بزیاده از دو حرف غیر قرآن و دعا
و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو واجب میدانند از برای
هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود نماز را باطل نسازد
و این قول احوط است و وقت آن بعد از سلام دادنست خواه
از برای زیاده باشد و خواه از برای نقص و بعضی از مجتهدین
آنچه از برای نقص است مقدم بر سلام می دانند و اولی آنست
که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن
بی فاصله بجای آورند مقصد سوم در بیان احکام شک
مصلی شک در نماز یا در غیر عدد رکعاتست یا در عدد رکعات
و احکام هر یک در بحث مذکور میشود بحث اول در شک در غیر
عدد رکعات بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز
شک کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر
محل آن فعل نگذشته باشد واجبست که آن را بجا آرد مثل
آنکه قبل از رکوع شک کند که قرات کرده یا نه یا در اثنای قرات
شک کند که تکبیر احرام را بجای آورده یا نه یا در اثنای
خم شدن برای سجده شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای
تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام

شك كند كه سجود كرده يا نه اما درين دو صورت اخير بعضى ا
مجتهدين بر آنند كه سجود را بجا بايد آورد و بدانكه هر كا
فعلى از افعال مشكوكفيه را در محل تلافى كند و بعد از
ظاهر شود كه آنرا بجا آورده بود پس اگر آن فعل ركن است
نماز باطل ميشود و اگر ركن نيست نماز صحيح است و اگر بعد از
فوت محل تلافى كند نماز باطل است خواه آن فعل از ركن
باشد خواه غير ركن بحث دويم در شك در عدد ركعات بد
شك در عدد ركعات نماز مغرب موجب بطلانست وچه
شك ميانه يك ركعت و دو ركعت و هر گاه در نماز چهار
ركعتى شك در عدد ركعات واقع شود مشهور آنست
دوازده صورتست اول شك ميانه دو ركعت و سه ب
اتمام سجدتين واتمام آن بفارغ شدن ذكر سجده اخر
اگرچه سر از سجده بر نداشته باشد پس واجبست كه
سه نهد و نماز را تمام كند و بعد از سلام يك ركعت
نماز احتياط ايستاده بكذارد يا دو ركعت نشسته شد
~~كردن ميانه دو و پنج از اكمال سجدتين شك كردن ميانه~~ د
شك ميانه سه چهار خواه سجدتين را باتمام رسانيده
و خواه نرسانيده باشد بنا بر چهار نهد و احتياط را ب
سابق را بجا آورد سيوم شك كردن ميانه دو و چهار د
اكمال سجدتين پس بنا بر چهار نهد و دو ركعت ايستاد

بجهة احتیاط بکذارد و شیخ ابن بابویه شك میانه دو و چهار
مبطل نماز میدانند چهارم شك میانه دو و سه و چهار بعد از
اکمال سجدتین بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بکذارد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر کدام
که خواهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم
باید داشت پنجم شك کردن میانه دو و پنج بعد از اکمال سجدتین
ششم شك کردن میانه سه و پنج بعد از رکوع اما قبل از رکوع
اما قبل از رکوع این شك واقع شود آن رکعة شکسته را منهدم
سازد تا شك او میانه دو و چهار واقع شود و حکم آن مذکور
شد اما بر دو سجده سهو واجب است بواسطه زیاد کردن
قیام هفتم شك کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین
هشتم شك کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
درین چهار صورة مجتهدین را دو وجه است یکی آنکه بنا بر
کمتر بکذارد و نماز را تمام کند و وجه دیگر آنکه نماز را تمام
کند و وجه دیگر آنکه نماز باطل است و در صورة آخر وجهی
دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهادن است و دو رکعت
احتیاط ایستاده بجای آوردن و دو سجده کردن نهم شك
کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد اکمال سجدتین و این
حکم صورة هشتم دارد بیان زیادتی و دو رکعت احتیاط
نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده بکذارد

سهو

دهم شك كردن ميانهٔ چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد
و دو سجدهٔ سهو بجای آورد و اگر قبل از رکوع است آن رکعت را منی
سازد تا شك ميانه سه و چهار شود پس مخير است در گذاردن
يك ركعت احتياط ايستاده يا دو ركعت نشسته و دو سجدهٔ
سهو بجای آورد و اگر بعد از ركوع است بعضی از مجتهدين نماز
باطل ميدانند و بعضی مثل شك قبل از ركوع می دانند يازدهم
شك كردن ميانه سه و چهار و پنج درين صورة بعضی از مجتهدين
بر آنند كه بنا بر سه نهد و نماز را تمام كند و نماز احتياط
و بعضی بر آنند كه بنا بر چهار نهد و يك ركعت نماز احتياط
ايستاده بگذارد و دو سجدهٔ سهو بجای آورد دوازدهم
آنكه اگر تعلق شك بركعت ششم گيرد درين صورت بعضی از مجتهدين
بر آنند كه نماز باطل است و بعضی بر آنند كه بنا بر كمتر نهد و
حكم آن مثل حكم تعلق شك بركعت پنجم است و هر گاه در عدد
ركعات نماز سنتی شك واقع شود مصلی مخير است بر بناء او
و بناء بر اكثر و بناء بر اقل افضل است فصل در بيان نماز
احتياط بدانكه انچه در اصل نماز واجب است در نماز احتياط
واجب است مثل طاهر بودن از حدث و جنب و استقبال قبله و ستر
عورة و نية قربة و تكبير احرام و تشهد و تسليم و چهار
كه در نيت آن واجب است كه در نماز اصل واجب نيست اول
قصد نماز احتياط دويم تعيين يك ركعت يا دو ركعت سيوم

فصل
نماز احتياط

تعيين

تعیین انکه ایستاده کذارده میشود یا نشسته چهارم تعیین
نمازی که احتیاط بجهة اوست ودرین نماز بعد از فاتحه سوره
نمی باید خواند وفاتحه را بلند خواندن جایز نیست وتسبیحات اربع
قایم مقام فاتحه نمی شود ونیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده
میکذارم جهة احتیاط فلان نماز از برای انکه واجبست ادا
تقرب بخدا واکر نشسته میکذارد قصد نشستی بکند واکر بعد از
وقت است قصد قضا بکند وهر کاه میانه نماز اصل ونماز احتیاط
منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا فعل یا حدث کثیر درین
صورت بعضی از مجتهدین بر انند که نماز اصل باطل میشود واولی
بطلان انست وهر کاه در میان نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل
کم بوده بعضی از مجتهدین باشند که نماز احتیاط را تمام کند وچیزی
دیکر برو لازم نیست وبعضی بر انند که نماز اصل باطل میشود واعاده
آن باید کرد وقول دوم احوط است واکر بعد از فارغ شدن
از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بان التفات نکند
ونماز صحیح است واکر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل
درست بوده درینصورت نماز احتیاط نافله میشود ومصلی مخیر است
میان قطع واتمام آن وبدانکه هر کاه شخصی که نماز احتیاط برو واجب
شده باشد ترک آن کند ونماز را از سر کیرد آن نماز از ذمه
او ساقط نمیشود وواجبست برو که احتیاط را که شارع فرموده
بجای آورد واکر نماز احتیاط را بعد از اعاده نماز اصل بجا آورد درین

صورت نیز در ذمه او باقیست بجهة آنکه نقل منافی در ما بین
نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نماز نیست که از آن بخلاف نش
فصل در بیان احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جم
و در این چهار فصل است **فصل اول** در بیان احکام نماز قضا
هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص در وقت
نماز بالغ و عاقل باشد و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر
اصلی نبوده باشد قضاء آن نماز بر و واجبست پس اگر نماز در وق
جنون یا در وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد همچنین
هرگاه که کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر را قضا ندارد و اما
کافر مرتد هرگاه مسلمان شود واجبست بر و قضای نمازهای ایا
ارتداد در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود قضا آ
نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب شود بحیثی
که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر نمی دانست که خوردن آن مو
این چنین خوابیست بر و قضاء آن نماز لازم نیست و اما اگر می
که موجب آنچنان خوابیست اما آنرا بواسطه معالجه مرض تناول نمو
و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در این صورت نیز قضا ا
لازم نیست و همچنین قضا ندارد اگر باکراه آنرا بخورد او داده باش
اما اگر نه بواسطه معالجه مرض تناول نموده باشد یا بقول طبیب غ
حاذق خورده باشد یا علاج در آن منحصر نبوده باشد در این
صورت قضا بر و واجبست و هرگاه شخصی سنی شیعه شود بر و لا

بفعل آورده صح

نماز قضا و سفر و غیره

و همچنین نمازیکه

نیست

نیافتن آب وخاک

نیست که نماز را قضا کند اما واجبست که در نمازی که بر وی واجب بوده
و از وی فوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت
نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز او ساقط
میشود و اما در وجوب قضاء آن میان مجتهدین خلافست و اولی
قضاست اما اگر از اول وقت امتداد زمان گذشته باشد که
طهارة و نماز را در آنوقت بجا تواند آورد و عمدا نماز نکرده باشد
و بعد از ان آن آب و خاک نیابد درین صورت قضاء آن نماز بر وی
واجبست و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت شده باشد و آن شخص
در آنوقت صحیح باشد و قادر بر قیام و بر همه افعال المتعلقه بنماز
بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت
بر قیام و بعضی افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا کند و لازم
نیست که منتظر ایام صحة قدرة بر همه افعال باشد پس بیماری که
قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه

صلوة مریض

قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز
کند و اگر ازان عاجز شود بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار

واگر ازان عاجز شود جانب چپ

و رکوع و سجود را باشارة سر بجا آورد و اگر اشارة بسر عاجز باشد
بچشم اشارة کند و اگر درین دو صورت سجود را از رکوع منخفض تر
نسازد و قرات و باقی اذکار را بجای آورد و اگر ازین همه اینها عاجز
آید افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته
نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد

و قرائت کند و اگر قرائت تمام کرده باشد و این ایستادن بجهة
رکوع باشد درنگ کردن درین قیام واجب است و اگر از قیام عاجز
شود بنشیند اما اگر در حال انتقال از قعود بقیام قراءة نکند و در یا از قیام بقعود
انتقال از قیام بقعود قراءة بکند و اگر بیماری که نشسته رکوع میکند
بعد از رکوع و قبل از سجود قدرة بر قیام بیدا کند باید که بایستد
بعد از ایستادن بجهة سجود خم شود و درنگ درین قیام لازم نیست
و در همه این احکام میان ادا و قضا فرق نیست **تتمه** ترتیب
در نماز قضا بیش جمعی از مجتهدین واجب است پس هرگاه از شخصی
ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شده درین
صورت سه نماز بگذارد یک عصر ما بین دو ظهر و یا یک ظهر ما
بین دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شده باشد درین
صورت نه نماز بگذاردن ذمة او بری میشود باین طریق که
ظهری بگذارد باز عصری باز مغربی باز ظهری باز عصری باز مغربی
باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز عصری و احضر
ازین آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد
پس بهفت نماز ذمة او بری میشود و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشا
فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی ازین چهار را بکند و سه
دیگر را بعد از آن باز یکی دیگر را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن باز دیگر
و سه دیگر بعد از آن و احضر از آن این است که آن هفت نماز را که مذکور
شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس به پانزده نماز ذمة او بری

میشود

میشود واگر بآن چهار صبح فوت شده باشد و بیست و پنج نماز بکند یکی
ازین پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن بآن
دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت و احضر ازین انست
که چهار روزه نماز را بترتیب بگذارد بعد از آن صبح بجا آورد
اگر از شخصی یک نماز از نمازهای یومیه فوت شود و نداند که کدام نماز است
پس اگر در حضر فوت شده باشد صبح و مغرب و چهار رکعتی را اطلاق
کند میانهٔ ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و همچنین
مخیر است میان جهر و اخفات در نماز یکه اطلاق کند میانهٔ نماز
جهری و اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغرب بگذارد و دو رکعتی
مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی و اگر مشتبه
باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق
میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا
و مغرب بگذارد و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده
باشد چهار نماز بگذارد صبح و دو چهار رکعتی و چهار رکعت اول
اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و چهار رکعتی دویم را میانهٔ عصر و عشا
و مغرب میانهٔ دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر
در سفر فوت شده باشد سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ
صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغرب و بعد از مغرب دو رکعت مطلق
میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه شده باشد و نداند که آن دو نماز در

سفر فوت شده ویا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح
وظهر وعصر و بعد از ان چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعصر وعشا
بعد از ان مغربی بعد از ان دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر وعشا بعد از ان
چهار رکعتی مطلق میانهٔ عصر وعشا واگر سه نماز فوت شده باشند
پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز یومیه را بترتیب بگذارد واگر
در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح وظهر ودو
رکعتی دیگر مطلق میانهٔ ظهر وعصر بعد از ان مغربی بعد از ان دو رکعتی
مطلق میانهٔ عصر وعشا واگر نداند که آن سه نماز در سفر فوت شده با
یا در حضر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح وظهر بعد از آن
ظهری وعصری تمام بعد از ان دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر وعصر بعد از ان
مغربی و بعد از ان دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر وعشا بعد از ان عشا
تمام بگذارد واگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر بگذارد
واگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شد با
واگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز
بگذارد صبحی بعد از ان ظهری تمام بعد از ان ظهری قصر بعد از ان عصری
تمام بعد از ان عصری قصر بعد از ان مغربی بعد از ان عشائی تمام
بعد از ان عشا قصر وهمچنین اگر پنج نماز شبانروزی فوت شود ونداند
که در سفر فوت شده یا در حضر پس هفت نماز بهمین طریق بگذارد
وبدانکه سه نماز است از نماز های واجبی که قضا ندارند اول نماز

نماز واجب قضا

ونماز

73

ونماز عید قربان ونماز عید ماه رمضان واما نماز آیات عنی زلزله
پس اگر بعض قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد قضا ندارد واگر قبل از خروج
وقت بر آن مطلع نشده باشد ~~قضا ندارد~~ واگر قبل از خروج وقت مطلع
شده عمدا بجا نیاورده ویا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضاء
آنرا واجب میدانند وبعضی نمیدانند واولی وجوبست واگر همه قرص آفتاب
یا ماه گرفته باشد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت
بر آن مطلع شده باشد وخواه قبل از آن وخواه عمدا بجا نیاورده باشد
وخواه فراموش شده باشد اما نماز زلزله دایم اداست در بیان

نماز سفر

احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر وعصر وعشا را
دو رکعت گذارد بهشت شرط **شرط اول** قصد مسافت وآن هشت
فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بقصد اراده باز گشتن در همان روز
یا در همان شب وهر فرسخی سه میل است ومیل چهار هزار گز است بگز دست
وگز بیست وچهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشد وانگشتی
هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد وجو هفت مو از موهای
یال یابو که بعرض در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده
هزار گز است وبانگشت دویست وهشتاد وهشت هزار انگشت است
وبجو یکهزار هزار وشش صد وشانزده هزار جو است وبموی یابو یازده
هزار هزار وسیصد ودوازده هزار موست واین هشت فرسخ را در شرع برابر
میدانند بیک روزه راهی که شتر باردار آنرا برود وشرط آنکه آن روز معتدل
باشد در درازی وکوتاهی وآن راه معتدل باشد در آسانی ودشواری واگر

موضعی باشد که دو راه داشته باشد در آسانی و دشواری یکی هشت فرسخ
و دیگری کمتر درین صورت جایز است از راه دورتر رفتن بقصد نماز
قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیک رفتن و نماز تمام کردن و بدانکه
اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه بطلب غلام گریخته خود از
شهر بیرون رود بقصد آنکه هرجا که غلام را یابد برگردد درین
صورت این شخص را نماز قصر کردن جایز نیست هرچند از هشت
فرسخ بیشتر رود و اما اگر در وقت برگشتن بشهر قصد کند اگر میانه
او و شهر هشت فرسخ باشد [illegible] شرط دوم آنکه از موضع اقامت
آنقدر برود که اذان را نشنود و دیوارهای شهر را نبیند و این مقدار را
حد ترخص گویند شرط سیم آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته
و زن ناشزه و شکار کننده که بجهت لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او
از سفر حرام باشد هیچ یک ازینها را قصر نماز جایز نیست شرط چهارم
سفر
آنکه همه وقت نماز را فرو گرفته باشد پس اگر بسفر رود بعد از آنکه از
اول وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد درین صورت
این نماز را تمام بگذارد و قصر جایز نیست و همچنین هرگاه از سفر بوطن آید
و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد
شرط پنجم آنکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نگویند مثل
مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین برآنند که کثیر السفر وقتی می‌شود که
سه سفر کند و در ما بین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف
نکند و ده روز در غیر وطن خود بی قصد توقف نباشد پس نماز

کثیر السفر نشود او را قصر کردن نماز جایز نیست شرط ششم آنکه در اثنای سفر
بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را
تمام کند هر چند قصد اقامهٔ ده روز ننماید شرط هفتم آنکه در اثنای
سفر بموضعی نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد
و شش ماه در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی
باشد و خواه متفرق پس هرگاه مسافر بچنین موضعی برسد واجبست
که نماز را تمام کند اگر چه قصدش این باشد که زیاده بر یکروز یا کمتر
در آنجا نباشد شرط هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که
آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد
و مراد از حایر آن زمین است که متوکل آب فرات را در آن سر داده بود
تا مرقد مقدس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود پس آب
بر دور آن زمین بر بالای هم ایستاده یک قطره داخل آن نشد و آنرا
حایر بجهة آن گفتند که آب حیران وار بر گرد آن ایستاده و اقوی آنست
که داخل آن موضع شود و آن صحن آستانه مقدس است با عماراتی که در آنست
پس هرگاه مسافر بیکی از آن چهار موضع رسد و قصد اقامت ده روز
نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر و اتمام
و اگر نماز را اتمام کند ثواب آن بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنست
که تخییر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربعه است و سید مرتضی
یا بعضی از مجتهدین بر آنند که فرقی میانه این چهار موضع و مشاهد
مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست و ظاهر کلام ایشان

اتمام صلوة در مواضع اربعه

انست که اتمام نماز در همه این مواضع بر مسافر واجبست وقصر جایز
نیست و ابن بابویه بر انست که در چهار موضع مذکور قصر واجبست
و اتمام جایز نیست و اصح قول مشهور است و واجب نیست در نیت نماز قصر
قصر یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از
نیت اتمام و عدول کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت اولی وقتی
عدول بقصر جایز است که برکعت سیوم شروع نکرده باشد و هرگاه نماز
در یکی از چهار مواضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضاء
آن سه احتمال است اول انکه همچنانکه مکلف در ادا مخیر است اگرچه
قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد دویم انکه اگر مکلف قضا را در
یکی از آن چهار موضع بجای آورد مخیر است اما در غیر آن مخیر نیست
بلکه قصر لازم است سیوم انکه مطلقا قصر لازم است خواه قضا
در یکی از آن موضع واقع شود و خواه در غیر آن و اصح احتمال اولست

هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی رسد
که از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در این موضع انتظار قافله کند
و قافله دیر بهم رسد در این صورت بر آن شخص واجبست که از روزی که باین
موضع رسیده تا روز ۳۰ نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام
بگذارد هر چند بداند که قافله ساعتی دیگر میرسد و همچنین هر مسافر
که در اثنای سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردد
باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از
سی روز نماز را تمام بگذارد اگرچه یک نماز و بر انکه هرگاه مسافری به موضع

انتظار قافله

سی روز بگذرد

قصد

حرکت در بین توقف

قصد توقف ده روز کند و در اثنای آن ده روز از آن موضع بیرون رود
بموضعی که حد ترخص است و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد
پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشت که معاودت
کند و ده روز دیگر در آنجا توقف نماید در این صورت در وقت رفتن بموضع
دویم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز تمام همه جا بگذارد و اگر
در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه
بعزم آنکه بعد از عود ده روز آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف
باقی باشد در این صورت نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص رسد

عدول از اقامت بسفر

و در وقت برگشتن و توقف قصر کند و هرگاه مسافر در موضعی
عزم اقامه ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد
سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامه یک نماز را تمام گذارده باشد باقی
نمازها را که در آن موضع میگذارد تمام گذارد و الا قصر کند و جایز است
مسافر را که در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید پس
در این حال لازم است که آن نماز را که شروع در آن کرده تمام بگذارد و
سنت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبه بگوید سبحان الله و الحمد لله

فصل سوم صلوة خوف

و لا اله الا الله و الله اکبر **فصل سوم** بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود
خواه در سفر و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مکرر نماز خوف را با جماعت گذارده اند پس هرگاه خوف حاصل شود
و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت
گذارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند

اگر احتیاج بزیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را بجماعة بگذارند
و فرقهٔ دیگر حراسة ایشان نمایند و پیش نماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد
و چون برکعت دویم برخیزد فرقهٔ که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند
و رکعت دویم را منفردا بگذارند و چون فارغ شوند بحراسة اشتغال
نمایند و فرقه دیگر آیند و در رکعة اول خود برکعت دویم پیش نماز اقتدا
کنند و چون پیش نماز بتشهد بنشیند ایشان برخیزند و رکعت دویم را
بانفراد بگذارند و پیش نماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد
بفعل آورده باشد و سلام دهد و اگر نماز مغرب باشد پیش نماز مخیر است
بهر یک از این دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و بفرقهٔ دیگر دو رکعت
و جایز است که پیش نماز را با یک فرقه بالجزء رساند و بنوبة دیگر آن نماز را
با فرقهٔ دیگر بگذارد و این نماز دویم پیش نماز نافله خواهد بود و اگر
اعدا در جهة قبله باشند و نمایان باشند پیش نماز اهل اسلام را
دو صف سازد صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون
او بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دویم با او سجود نکنند بلکه
صف دویم ایستاده بحراسة مشغول باشند و چون پیش نماز برکعة
دویم شروع نماید صف دویم بسجود روند و صف اول بحراسة اشتغال
نمایند و چون برکوع رود هر دو صف با او رکوع کنند و چون بسجود رود
صف اول با او سجود کنند و صف دویم حراسة نمایند و چون با صف
اول بتشهد مشغول شود صف دویم بسجود روند و بعد از تشهد هر دو
صف با پیش نماز سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورت است

سلاح

76

سلاح با خود داشتن واجب است هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود
پیشانی را بپوشد و در وقت سجود نتوان دور کردن آن لازم نیست
و نماز صحیح است هرگاه جنگ در گیرد در آن وقت بهر طریق که
ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد
پس اگر رو بقبله نماز کردن در کل متعذر باشد در هر بعضی که
تواند بکند اگر چه تکبیر احرام باشد و پیش سجده بر یال اسب یا کوه
زین کند و اگر از رکوع و سجود متعذر باشد اشارت بسر کافیست
و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجایی رسد که اشارت نیز ممکن
نباشد عوض هر رکعت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید
پس عوض نماز مغرب به سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار
نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد

نماز جماعت

در بیان احکام نماز جماعة از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که نماز جماعة افضل است از نماز منفرد به
بیست و چهار درجه و جماعة در نمازهای پنجگانه یومیه مستحب است
استحبابا مؤکدا و در نماز جمعه واجب است خواه سنت گذارده شود
و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب باشد
و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز سنتی جماعت
حرام است مگر در شش جا اول نماز در طلب باران دوم نماز عید قربان
سیوم نماز عید ماه رمضان وقتی که سنت است چهارم نماز عید غدیر
پنجم نماز بر میتی که بشش سال نرسیده باشد ششم نمازی که یکنوبت

پیش نماز نگذارده باشد وجمعی حاضر شوند وخواهند که آن نماز با او
کنند پس جایز است که پیش نماز آن نماز را بنوبت دیگر به نیت سنت بـ
وجمعی که با او آن نماز را کرده بودند نیز جایز است که آن نماز را نو
دیگر با او بنیت سنت بگذارند وبر آنکه مشروع بودن نماز جما
مشروط است بچهارده شرط اول آنکه پیش نماز بالغ باشد
وبعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل نزدیک ببلوغ
نمازی کند واین مذهب ضعیف است دویم آنکه شیعهٔ اثنا
باشد سیوم آنکه عادل باشد اگرچه بنده باشد وبعضی از مج
تجویز نکرده اند که بنده پیش نمازی غیر بنده کند وهرگاه
نماز جماعت ظاهر شود که پیش نماز عادل نبوده مأمومین
نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز باقی باشد وخو
نباشد واگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند وآنچه
به نیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم پیش نماز ایستاد
نماز نگذارد پس اگر بجهة بیماری نشسته نماز نگذارد جایز نیست
شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند اما کسی را که
قدرة بر ایستادن ندارد جایز است پنجم از اخراج بعضی حرو
فاتحه وسورهٔ واذکار واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد
او را جایز نیست که پیش نمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد
وجایز است که پیش نمازی مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد
هرگاه پیش نمازی مردان کند چه زنان پیش نمازی مردان

کردن

۶۶

کردن جایز نیست امّا پیش نمازی زنان کردن جایز است مردرا
و زنان را و خنثی را جایز است که پیش نمازی زنان کنند امّا
پیش نمازی مردان و مثل خود جایز نیست هفتم آنکه ماموم
تقدیم بر پیش نمازی نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر بقبله
نباشد امّا در پهلوی پیش نماز ایستادن او جایز است
۱۰ و بعضی از مجتهدین آنرا نیز جایز نمیدانند و اگر سجده گاه
ماموم بواسطهٔ درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد
از سجده گاه پیش نماز امّا جای ایستادن او نزدیکتر
نباشد بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جایز میدانند
و همچنین هرگاه ماموم در قبلهٔ ماموم کعبه نماز گذارند
جایز نیست که احدی از ایشان نزدیکتر بکعبه باشد از
پیش نماز و اگر در اندرون خانهٔ کعبه هم نماز گذارند جایز است
که یکصف در پس سر پیش نماز و یکصف در پیش ایستد دو
بروی پیش نماز و جایز است که بر دور پیش نماز ایستد و او
نماز کشتی در میان دایره ایستد و اگر کشتی که در آن مامومین نماز گذارند
بر زبر بند باد مقدم بر کشتی پیش نماز شود واجب است که مامومین
نیت انفراد کنند و اگر بر نیت جماعة بمانند باطل است هشتم
آنکه ماموم از پیش نماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که بخلاف
عادت رسد امّا اگر بعضی از مامومین بواسطهٔ تعدد
صفها بسیار دور باشد قصوری ندارند نهم آنکه مکان پیشنماز

پستی و بلندی زمین

از مکان نماز مومنین امقدار بلند نباشد که نتوان آنرا کام زد
و جایز است که مکان ماموم بلندتر باشد از مکان پیشنما
زیاده تا از یک کام اما هرکاه زمین سرپالا یا سراشیب باشد
نماز جماعت در ان جایز است هرچند که ماموم بلندتر باشد و خوا
پیش نماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از انکه پیش نماز تکبیر
بکوید و اکر بی نیت اقتدا متابعت کند وامر یکه بر منفرد
مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاورد نماز او باطل است اما
بر پیش نماز نیت پیشنمازی واجب نیست مکر در نمازیکه
جماعة در ان واجب باشد مثل نماز جمعه که در ان بر پیش
نیت نماز جماعة واجبست یازدهم انکه پیش نماز نزد
ماموین معین باشد پس اکر دو پیش نماز نماز کنند
و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است دو
انکه پیش نماز زیاده از یک شخص نباشد پس اکر اقتدا
شخص کند نماز باطل است اما اکر پیش نماز را سهو شئ یا
واقع شود در ین صورت بواسطه این عذر ماموم را با
که در باقی نماز اقتدا به پیش نماز دیکر کنند و بعضی از مجته
بر آنند که بعینه نیز جایز است در تتمه نماز اقتدا
پیشنمازی که عدول به پیشنماز دیکر کردن خصوصا اکر
دویم افضل و اتقی باشد سیزدهم انکه ماموم پیشنماز
ببیند یا شخصی از ماموین را که پیش نماز را بواسطه ببیند یا

یا بوسایط

78

یا بوسایط پس اگر پرده یا دیواری حایل باشد بحیثیتی که نه ماموم
پیش نماز را ببیند باطل است و اگر حایل باشد چنانچه پیش نماز
در وقت تشهد دیده نشود اما اگر در وقت قیام دیده شود
در بینصورت نماز جماعة صحیح است اما اگر زنی بمرد اقتدا کند
و حایلی در میان باشد نماز آن زن صحیح است **چهاردهم** آنکه
صورة نماز پیش نماز مخالف صورة نماز ماموم نباشد پس
در وقتی که مثلا پیشنماز نماز کسوف میگذارد جایز نیست
که شخصی در نماز ظهر یا صبح با او اقتدا کند و جایز است در
نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنت میگذارد مگر
در شش صورة که قبل ازین مذکور شد و همچنین جایز است
اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس و در نماز ادا
بنماز قضا و عکس و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار
رکعتی و عکس و چون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است اگر
خواهد انتظار پیش نماز کشد تا وقتی که سلام او با نیز سلام
دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد اما انتظار
افضل است و اگر نماز ماموم اطول باشد مخیر است
و اگر خواهد قبل از انکه پیش نماز سلام دهد برخیزد
و تتمه نماز خود را بجای آورد و اگر خواهد انتظار سلام
دادن او بکشد و بعد از ان نماز خود را تمام کند و انتظار
افضل است **بر ماموم واجب است متابعت کردن**

کسی را که بواسطه یا بوسایط
پیشنماز را ببیند نماز باطل است

متابعت ماموم

بپیش نماز یعنی هیچ یک از اقوال و افعال نماز را قبل از پیش نماز
بفعل نیاورد امّا با هم بجا آوردن جایز است مگر تکبیر احرام
که آنرا واجب است که ماموم بعد از پیش نماز بفعل آورد پس اگر با هم
تکبیر احرام را بجا آورد نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از
مجتهدین بر آنند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام
واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال این قبل از
پیش نماز بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح است و هر گاه
بعضی از افعال را پیش از پیشنماز عمداً بجای آورد نماز او باطل
نمیشود پس اگر قبل از پیشنماز رکوع کند واجبست که در رکوع
توقف کند تا پیشنماز رکوع را بجای آورد و نماز او صحیح است
مگر در یکصورة و آن اینست که عمداً برکوع رود قبل از آنکه پیشنماز
قرائت را تمام کند امّا اگر از روی سهو قبل از پیشنماز رکوع کند
درینصورة واجب است که سر از رکوع بردارد و بمتابعت پیشنماز
در رکوع رود و جایز است ماموم را سلام دادن قبل از آنکه
پیشنماز سلام دهد خواه ضرورة داشته خواه نی امّا بعد از آن
نیت انفراد کند و همچنین جایز است که در اثنای نماز نیت انفراد
نماید و تتمه نماز را منفرداً بگذارد مگر در نمازیکه در آن جماعت
واجبست مثل نماز جمعه و نماز عیدین وقتی که واجب شود و هر گاه
ماموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر انفراد و قبل از آنست
که پیش نماز حمد خوانده لازم است که او حمد و سوره را بخواند اگر پیش

سوره

واجبات ماموم

سوره را باقی باشد و اگر بعد از نخواندن پیشنماز حمد را منفرد شده باشد
اکتفا بخواندن پیشنماز کند در خواندن حمد و سوره را بخواند اگر محل
سوره باقی باشد و اگر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا تسبیح را نیت
انفراد کند لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده بخواند و از ماموم غیر از
قراة حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قراة
پیشنماز را بشنود و خواه نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و
سجود و تشهد و سلام دادن بر ماموم واجب است و بفعل آوردن
پیشنماز از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قراة کردن
ماموم را حرام میدانند و بعضی مکروه میدانند مگر آنکه ماموم
قراة پیشنماز را بهیچ وجه نشنود که در این صورت قراة او را مکروه
نمیدانند و بدانکه هرگاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد
در خیال نیت اقتدا کند و برکوع رود حکم آن دارد که کل رکعة دریافته
باشد هر چند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد
و اگر برسد که تا بصف مامومین رسیدن پیشنماز از رکوع سر بر دارد
در این صورت مخیر است اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند
تکبیر احرام گوید و برکوع رود و در رکوع کرده خود را بصف برساند
و اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا بجای آورد و بعد از آن خود را بصف
رساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای خود را بر روی
زمین بکشد و گام بر ندارد و اگر وقتی رسد که پیشنماز سر از رکوع
برداشته و بسجود رفته باشد در وقتی که در سجده اول باشد در این دو صور

سنت است که به نیت اقتدا کند و تکبیر احرام را بجا آورد و با پیشنماز
سجده کند و چون پیشنماز برکعت دویم برخیزد با او برخیزد و نیت
کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برآنند که نیت اول کافی
و احتیاج به نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده
دویم برداشته بتشهد نشسته باشد سنتست که بعد از نیت و
تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدای بجای آورد پس اگر تشهد آخر
باشد ماموم انقدر صبر نماید که پیشنماز سلام دهد و بعد از
برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدا سابق تمام کند و اگر تشهد اول
باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت با تمام رساند و
هرگاه ماموم دو رکعت نماز آخر با پیشنماز دریافته باشد که
در دو رکعت باقی که منفرد است بگذارد و میانه حمد و تسبیح اگرچه بد
در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و بعضی از مجتهدین برآ
که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا
به تسبیح کرده باشد بر ماموم واجبست که در یکی از آن دو رکعت
فاتحه بخواند و اکتفا به تسبیح نکند و اگر شخصی بواسطه تقیه
به پیشنماز سنی اظهار اقتدا نماید واجبست که آهسته قراءت
نماید و اگر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافیست و اگر مطلق
قراءت نکند نماز او باطل است و اگر در اثنای قراءت کردن او پیشنماز
برکوع رود او نیز برکوع رود از قراءت آنچه نتواند بجا آوردن در
وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از ذکر بجا آورد تتمه سنتست که

صفهای نماز جماعت را راست بدارند وصف اول را مخصوص اهل فضل
وتقوی کردانند واکر ماموم یکشخص باشد در جانب راست پیشنماز
بایستد اکر مرد باشد واکر زن یا خنثی باشد در پس سر پیشنماز بایستد

امامت زن

واکر زنی پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان بایستد وتقدم
برایشان نکند ونیز سنتست که پیشنماز در ذکر رکوع وسجود وقنوت
جهر نماید ونماز را تطویل ننماید بسورهای طویل خواندن یا تطویل
قنوت یا ذکر رکوع وسجود وامثال آن وهرکاه پیشنماز در اثنای نماز
واقف شود که شخصی داخل مسجد شده واراده نماز جماعة دارد انتظار
او بکند بتطویل ذکر یا قرات تا آن شخص رکعت اولی را دریابد
ونمیباید که مدة انتظار زیادة از مقدار ذکر رکوع نباشد وهرکاه
داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن
ایشان بکشد آنقدر که فضیلت نماز فوت نشود ومکروهست

کراهت امامت بعضی اصناف

پیشنماز جولاه باشد اکرچه عالم باشد یا حجام باشد اکرچه زاهد
باشد یا دباغ باشد اکرچه عابد باشد وهمچنین مکروهست که کور
باشد یا فلج یا جذام یا برص داشته باشد مکر آنکه پیشنمازی جماعتی
کند که در این جماعت علتها مثل او باشد وهمچنین مکروهست اقتدا
کردن شخصی که وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطه ضرورة بتیمم میکذارد

در بیان احکام زکوة واجبی وسنتی

باب سیوم در بیان زکوة وخمس واجبی وسنتی است ودر آن
چهار مطلبست **مطلب اول** در بیان زکوة واجبی ودر آن شش
فصلست **فصل اول** بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار

درحدیث وارداست ازانجمله ازحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
منقولست که فرموده ازکوا اموالکم تقبل صلوتکم یعنی زکوة مال خ
بدهید تانماز شما قبول شود ونیز ازانحضرت منقولست که فرمود
که مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده زکوة درآتش خواهد سوخ
ودرحدیث نبی این مضمون وارداست که شخصی که زکوة مال خود ند
خداتعالی درقیامت ماری افعی برو میگمارد که دست او میکند دوطو
کردن او باشد وهرشتر وگاو وگوسفند راکه زکوتش رانداده باش
شخص را درزیر دست وپای خود میکند وشاخ میزند تاوقتی که ح
خلایق بآخر رسد فصل دویم درانکه زکوة درنه چیز واجبست ،
ونقره وگندم وجو وخرما ومویز وشتر وگاو وگوسفند وشخصی را
که بالغ وعاقل باشد وبنده نباشد ومال او بنصاب باشد بتفصیلی ک
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد وقدرة داشته باشد که مال
تصرف نماید پس درمالی که غصب شده باشد زکوة نیست وزکوة
ونقره وادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط انکه
داشته باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد وکسی بان مع
نکند پس درشمش طلا ونقره وطلاالات ونقره الات زکوة واجب
وهمچنین درزرطلس اگرچه مردم بان معامله کنند شرط دویم اد
هریک ازطلا ونقره بنصاب رسیده باشد ونصاب طلا بیست
شرعیست ودرکمتر ازبیست مثقال زکوة نیست واگر بربیست
یکمثقال یادومثقال یاسه مثقال زیاده شود ودرآن زیاده ز

نیست

بیست تا وقتی که بچهل مثقال رسد و برین قیاس و نصاب نقره دویست
درهم است و در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین بر دویست درهم چیزی
زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهل درهم رسد و
برین قیاس و زکوة طلا و نقره یکدانک و نیم ده یکیست پس زکوة بیست
مثقال طلا نیم مثقال طلا است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست
مثقال بهم رسد یکدهم است شرط سیوم حولست یعنی آنکه نصاب مدت
یازده ماه در ملک اینکس باشد پس به اول ماه دوازدهم زکوة واجب
میشود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا
بقرض شخصی داده شود یا بعضی از طلا آلات یا نقره آلات یا مطلس سازد
زکوة ساقط میشود هر چند بعمد کرده باشد تا زکوة برو واجب نشود
و بدانکه قرض داری مانع زکوة نمی شود پس اگر شخصی مالک دویست
درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن
برو واجب است هر چند مالک چیزی دیگر نباشد فصل سیوم در زکوة گندم
و جو و خرما و مویز است زکوة درین اجناس اربعه واجب میشود بدو
شرط شرط اول آنکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه
جو و گندم و انگور دانه بندد و خرما زرد یا سرخ شود بملک او در آید
پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آنکه سرخ یا
زرد شود بملک شخصی در آید زکوة برو نیست شرط دویم آنکه بنصاب
رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعی است و صاع یکهزار و صد و هفتاد
درهم شرعیست و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع

بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شش جو میانه است چنانچه در بحث
وضو مذکور شد و هرچه بر نصاب زیاده باشد اگرچه آن یکمن کمتر باشد
زکوة دادن آن واجبست و زکوة این اجناس ده یک است اگر باب باران
یا باب روان یا بی احتیاج آب دادن حاصل شده باشد و نصف ده
یک است اگر باب چاه یا بکاریز و امثال آن حاصل شده باشد حکم بر اغلب
و اگر برابر باشد چهار دانک و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت
خروار گندم بهر دو آب بالسویه حاصل شود زکوة آن چهار خروار
و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع اخراج و تخم
و حصه برزگر و نفقه گاو و مصالح الاملاک است و اگر آب یا زراعت
قبل از دانه بستن خریده باشد قیمة از این بیرون نکنند بعد از
بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجبست و اگر
کمتر بماند ساقط است و انگور یکه عادت نیست که انرا مویز کنند و رطبی
که عادت نیست که انرا خرما گویند تخمین باید کرد که اگر مویز یا خرما باشد
بنصاب میرساند یا نه اگر بنصاب رسد زکوة واجبست و الا ساقط است
و تا وقت دادن زکوة هرچه صاحب مال از این اجناس تصرف نماید از
انگور و رطب و غیره واجبست که مقدار زکوة آنرا معلوم خود سازد تا در
دادن زکوة عوض آن بمستحق ساند و هرگاه زکوة این اجناس را یکنوبت
داده باشد دیگر دادن زکوة اینها واجب نیست اگرچه چند سال بر آن بگذرد
فصل چهارم در بیان زکوة شتر و گاو و گوسفند زکوة اینها واجبست به
شرط اول آنکه مدت یازده ماه در ملک اینکس باشد دوم آنکه در مدت

منکور

82

مذکور قوت اینها از جو بید باشد نه از مال صاحب ششم انکه در مدت
مذکور شتر و گاو وگاو نر همانند مثل بار کردن و زمین را شیار کردن
هفتم انکه بنصاب برسد پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و تا
بیست و پنج شتر برسد زکوة هر پنج شتر یکراس گوسفند است و چون
بیست و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که یکسال تمام کرده
باشد و داخل سال دویم شده باشد و چون بسی و شش رسد زکوة او
یکنفر شتر ماده است که داخل سیم شده باشد و چون بچهل و شش رسد
زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون ب
بشصت و یک رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل
شده باشد و چون بهفتاد و شش رسد زکوة آن دو نفر شتر ماده است
که داخل در سال سوم شده باشد و چون بنود و یک رسد زکوة دو نفر
شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بصد و بیست
و یک رسد زکوة آن در هر چهل نفر یکنفر شتر ماده است که در سال سوم
داخل شده باشد و در هر پنجاه نفر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم
داخل شده باشد و گاو و تا بسی نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة
آن یکراس گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دویم داخل شده
باشد و چون بچهل رسد زکوة آن یکراس گوساله است که در سال سیوم داخل
شده باشد و گوسفند تا بچهل راس نرسد و چون بصد و بیست و یک
رسد زکوة آن دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک رسد زکوة
آن سه راس گوسفند است و چون بسیصد و یک رسد زکوة چهار راس گوسفند است

چون بچهار صد رسد زکوة در هر صد یک اسب است و در هر عددی
که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنرا در شرع گویند و هر چه در ما بین
دو نصاب واقع شود زکوة ندارد و گوسفندی که بزکوة داده میشود
واجبست که کمتر از هفت ماهه نباشد و بیمار و عیبناک و لاغر و
آبستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد
بزکوة نمیتوان داد **فصل پنجم** در بیان مستحقان زکوتست و ایشان
هشت فرقه اند اول و دوم فقرا و مساکین اند یعنی کسانیکه مالک
قوتست یکساله خود نباشند و کسبی و صنعتی نداشته باشند که بآن
وفا کند بشرط آنکه سید نباشد مگر آنکه زکوة دهنده نیز سید باشد
چه زکوة سید بر سادات رواست **سوم** جماعتی اند که حاکم شرع
ایشانرا بجهة اخذ زکوة از مردم و ضبط و محاسبه و قسمت آن تعین
نموده باشد و شرط نیست که این جماعه فقرا و مساکین باشند پس هر چه
ما للّه را باشد آنچه حاکم شرع بجهة السعی ایشان تعین نماید بدیشان توان
گرفت **چهارم** جماعه کافر که در جهاد مدد اهل اسلام نمایند **پنجم**
هر بنده که در اقامه آقا خود مشقت و آزار کشد بسیار او را از زکوة
میتوان خریدن و آزاد کردن و همچنین بنده شرط کرده باشد که مبلغ
با آقا دهد و بعد از آن آزاد باشد هرگاه عاجز شود از تحصیل
آن مبلغ یا از بعض آن پس آن مبلغ را یا تتمه آنرا از زکوة باقا او
میتوان داد تا آزاد شود **ششم** جماعتی که قرض بسیار آورده باشند
و از دادن آن عاجز شوند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف

مستحقین زکات

نکرده

83

نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه
جهة طلب علمان ساختن که بعلم مشغول باشند که مر آخرت نفع از آن بایشان
برسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است امّا
بغربت افتاده باشد و بی نشان شده باشد باو زکوة میتوان داد
بشرط آنکه سفر او معصیة نباشد و تخجل نباشد که از او قرض بگیرد
یا چیزی از اموالی که در شهر خود دارد بفروشد فصل ششم در بیان زکوة
فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت یکساله خود
و عیال خود باشد خواه خود و خواه عیال او روزه ماه رمضان را
گرفته باشند و خواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از
هر یک از عیالان خود مقدار یکصاع یعنی یکمن و یک چهاریک بوزن
تبریز تخمیناً از گندم یا جو یا مویز یا برنج یا خرما یا کشک یا آنچه در
اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و وقت دادن فطره
بمستحق نیت چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکوة
فطره واجب تقرب بخدا و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است
و جایز است دادن قیمة آن جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان
مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر این کس واجبست خواه طعام
اینکس را خورده و خواه نخورده و همچنین هر غلام و کنیزک که نخته باشد
یا غایب باشد فطره ایشان جزم اینکس واجب است مادام که مردن
ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است
تا وقت ظهر روز عید و حرام است تاخیر آن بعد از آن پس اگر تاخیر

فطره

کند بنیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز نیز
بنیت ادا میتوان داد و بعد از آن قضا است سیوم در بیان
زکوة سنتی است بدانکه در هشت چیز سنت است اول اسب مادیان
و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا است اگر نر و ماده اش
هر دو اصیل باشند یکمثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد
نا یعنی یکی اصیل باشد بشرط آنکه تمام سال در صحرا می چرد یعنی علف
ایشان از مال مالک نباشد دوم آنچه زکوة در آن سنت است مالی
که مالک انکاری کرده باشد که بواسطه انکار زکوة در آن واجب نشده
باشد مثل آنکه در اثنای مال بقرض شخصی دهد یا در سکه دار [illegible]
سازد یا از نصاب اول کمتر باشد و یا کوسپند چیزی بشخصی بخشد که او
مثل اینها زکوة دادن سنت است سیوم از آنچه زکوة دادن در آن سنت
است حاصل مستغلات است مثل دکانی و حمامی و کاروانسرایی و امثال
آن پس سنت است یا چهل یک دانگ و نیم ده یک آن حاصل از زکوة بدهد
هر چند بنصاب نرسد و حول نکذرد چهارم از آنچه زکوة دادن
آن سنت است هر چیزی است که از زمین بروید و بکیل و وزن آید
مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق
نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و بیرون از عشر و نصف
عشر اینها در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنت نیست
پنجم از آنچه زکوة دادن آن سنت است که چند سال در دست مالک نباشد
باشد و بعد از چند سال بدست مالک آید سنت است که زکوة یک

ساله

سال آنرا بدهد ششم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مالیست که مالک
شک داشته باشد که بنصاب رسیده یا سنت است که مادام که شک داشته
باشد زکوة آنرا هر سال دهند هفتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است
مال التجارتست یعنی هرگاه شخصی متاعی چند بجهة تجارت بخرد یا ملکی را
اجاره کند بقصد آنکه باجاره دهد و فایده از آن حاصل کند پس هرگاه
رأس المال بنصاب طلا یا نقره برسد و در مدت یکسال نقصان نکند
زکوة دادن آن سنت است هشتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است
مال الطفل است هرگاه ولی طفل بآن تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة
تجارة بهم رسد سنت است که ولی از آن زکوة بدهد مطلب چهاردهم
در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجبست اول در غنیمت
که از کافر حربی بدست آید هر مقدار که باشد دویم هر کانیکه بهم
رسد مثل فیروزه و مس و گل ارمنی و مانند آن بشرط آنکه بعد از
اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن و قیمت آنچه بماند بیست
مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین را مذهب اینست که دادن خمس
آن واجبست هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد سیوم هر چه
از دریا بغواصی بیرون آید مثل مروارید و مرجان و غیر آن هرگاه قیمة
آن بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط
شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما اینقدر معلوم باشد
که پنج یک زیادة نیست در اینصورة خمس آنرا باید داد هر مقدار که باشد
و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاده است خمس را باید

داد و آن یا دیه تخمین باید نمود و بفقرا و مساکین تصدق باید کرد
زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واجب است که خمس آن زمین یا خمس قیمت
آن یا خمس حاصل هر سال از آن بدهد ششم دفینه که از زیر زمین یافت شود
پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است
خواه اثر اسلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است
که یافته است و اگر هم در بلاد اسلام یافته شده باشد و اثر اسلام
بر آن نباشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه است و احکام آن بعد
از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی هفتم فایده که از تجارت یا زراعت
یا حرفه بهم رساند که زیاده شود پس هرگاه آن فایده زیاده از کل
اخراجات یک ساله آن کس باشد خمس آن زیاده را باید داد پس
اگر شخصی از سود تجارت مثلا بیست تومان بهم رسانیده باشد
و اخراجات لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان بجهة اخراجات
بردارد و دوازده تومان که می ماند دو تومان بخمس بدهد و برین قیاس
است فایده که از زراعت و حرفه حاصل شود و اگر در آن بیست کسبی سال م
کسی بهم نرساند بخواهد با غلام یا کنیزک و یا اسب یا حیوان دیگر بیابد یا
جریمه کند از جمله اخراجات سال حساب است پس آنچه بعد از وضع کل اخراجات
بماند باید داد خمس آن و احتیاط آنست که باشد و باید که نصف خمس بحضرت
صاحب الزمان علیه السلم داد و نصف دیگر بسادات یعنی جمعی که اولاد هاشم
بن عبد مناف که جد پنجم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
اند و اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلم باشند بشرط آنکه سید

اثنی عشری باشند و یا ایتام یا مساکین یا ابناء سبیل باشند و نصفی که
بآنجماعت متعلق است صاحب مال میتواند که خود میانه ایشان قسمت
نماید و اما آن نصفی که تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد
در زمان غیبت بر صاحب مال واجبست که آنرا بمجتهدی رساند
تا مجتهد آنرا میانه آن جماعت قسمت نماید باب چهارم از کتاب
جامع در میان روزه و حج و سنته چهار مطلب است مطلب اول در بیان
محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن
آن در روزه واجبی حرام است و اگر بفعل آورند روزه باطل
میشود اول چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن
آن خلاف عادة باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که خوردن
آنچه خوردن آن خلاف عادتست مثل پوست و تخم مرغ و برگ
درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است
و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید و فرو برد آن روزه
باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخص غالب شود چنانچه تحمل
نتواند کرد در آن وقت بخورد اما زیاده بر آنچه دفع مضرت
کند نخورد و بر او واجبست که لقمه بزرگ کند و همچنین جرعه
آبرا تا مدت خوردن و آشامیدن دراز نشود دوم آنچه
روزه را باطل میسازد انزال منی است عمدا بهر طریق که باشد
اما اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود
و لازم نیست که در آن وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود

باب چهارم در روزه و حج و سنتی

مثل پوست و تخم مرغ

85

واگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن ا
روی عمدا و اختیارا حرام است سیوم از آنچه روزه را باطل
میسازد داخل کردن حشفه است عمدا در قبل یا در دبر زن
پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را
در روز روزه بزور جماع کند کفاره خود و آن زن را هر دو بر
واگر زن مرد را بزور بجماع آورد کفاره زن و مرد بر زن است چهارم
از آنچه روزه را باطل میسازد عمدا بر جنابت ماندن است
تا وقت صبح داخل شود پس قضا و کفاره لازم میشود
همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند
وقتی که صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب
غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر و لازم است و نه
واگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازم
واگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم
و نه کفاره و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت
بیدار شود بخواب رود بگمان آنکه بجهة غسل کردن از
بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است
واگر در این صورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفاره
نیز لازم میشود و اگر نوبت سیوم بخواب رود تا صبح
نشود قضا و کفاره بر و لازم است هر چند بقصد غسل
کردن خوابیده باشد و گمان داشته باشد که در شب بجهة

کردن

86

کردن بیدار خواهد شد **پنجم** از آنچه روزه را باطل میسازد رسانیدن گرد غلیظ است عمدا بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هرگاه یکی از این سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است اما کفاره ندارد **ششم** از آنچه روزه را باطل میکند قی کردنست از روی عمدا و آن موجب قضا است و کفاره لازم نیست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمی شود **هفتم** از آنچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست از روی عمدا و با آن قضا واجب میشود و بعضی از مجتهدین کفاره نیز واجب میدانند و اگر جنب روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است **هشتم** از آنچه روزه را باطل میکند دروغ بر خدا گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیز را خدای تعالی حرام کرده یا فلان چیز را خدای تعالی حلال کرده و آن قول بخلاف واقع شود و همچنین دروغ بر پیغمبر و بر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام و آن موجب قضاست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند **مطلب ۲** در بیان روزه واجب و سنت و مکروه و حرام و در آن چهار فصل است **فصل اول** در بیان روزهای واجبی و آن بر هشت قسم است **قسم اول** روزه ماه رمضانست و آن ثابت میشود بیکی از سه چیز **اول** اول آنکه

واقف شدن ماه رمضان م

معلوم شود کسی روز از ماه شعبان گذشته دویم شیاع یع
گیتی که از سخن ایشان ظن غالب شود واخبار نمایند که ماه را دید
سیوم انکه دو مرد گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر د
عادل یا انکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر که عادل باش
گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود
سرحد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه
نمیشود قسم دویم از روزهای واجبی روزه قضا ماه
و واجب است بجا آوردن آن پیش از انکه ماه رمضا
آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز مثلا از قض
ماه رمضان واجب باشد قضاء آن تاخیر میتواند
تا وقتی که بماه رمضان آینده ده روز نماند پس اگر ه
عازم بود که آن ده روز را قضا کند و چون بماه ر
ده روز نماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد م
انکه بیمار شود یا زن حیض بیند در خصوص همین ف
ده روزه واجب است پس اگر بعد از رمضان آیند
تاخیر کرده باشد آن ده روز را قضا کند و بجهة
یک مد گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند و
چهار و یک ساعه یعنی بوزن چهار هزار و د
جو میانه است و همچنین قضا و تصدق لازم اس
اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که بر مضان ا

مقدار مدة قضا نماند و در این مدة بیمار شود یا زن حیض بیند
و بدانکه قضا ماه رمضان را پیش از پیشین بخوردن و جماع کردن
و غیر آن فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین حرام است اگر بعد از
پیشین فاسد سازد بخوردن یا غیر آن قضا و کفاره لازم میشود
و کفارهٔ آن ده مسکین را طعام دادنست و اگر از آن عاجز شود
سه روز روزه دارد **قسم سیوم** از روزهای واجبی آنست که شخصی
خود را بشخصی اجاره دهد که قضاء روزه میت او کند پس بر و واجبست
که بسیار تاخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او
مشغولست بقضاء روزه **قسم چهارم** از روزهای روزه آنست
که بر پدر این کس واجب بوده و پدر در حال حیوة با وجود قدرة قضا
آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آن را قضا کند
و اگر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی
کمتر اما آنکه سال یکی کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین بر آنند
که قضا بر آن یکی است که بالغ است اما اصح آنست که قضا بر آنکس است
که سال او بیشتر است و اما اگر هر دو در سن برابر باشند هر یک نصفی
قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضاء یک
روز واجب کفاییست یعنی هر کدام که آن روز را قضا کند از دیگری
ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از
پیشین مقارن هم افطار کنند کفارهٔ آن بر بعضی از مجتهدین
واجب کفاییست بعضی بر آنند که هر دو بالسویة واجبست **قسم پنجم**

اندرونهای واجبی انست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود این
دو قسم است مطلق و معین مطلق انست که نذر کند که یک روزه
بدارد و تعیین زمان نکند مثل روز جمعه و تعیین مکان نیز
مثل در فلان موضع متبرک و تعیین بر سه قسم است **اول** انکه تعـ
زمان کند مثل انکه کوید روزه اول ماه رجب **دویم** انکه تعیـ
مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات **سیوم** تعیین زمان و مکـ
هر دو مثل روز اول ماه رجب در مکه معظمه پس هر گاه از رو
داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر
یا حیض بهم رسد قضا باید کرد **قسم ششم** از روزهای واجب
روزه دو ماه است بجهة کفارة فاسد کردن روزة ماه ر
پس هر گاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد روزه ماه رمضان
را بخوردن یا باشامیدن یا بجماع کردن یا مانند آن باطل سا
مخیر است در انکه دو ماه روزه دارد یا یک بنده آزاد کند
شصت مسکین را طعام بدهد هر مسکین را یکمد نیز و بعـ
از مجتهدین و دو مد نیز و بعضی دیگر و اگر روزه ماه رمض
بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا
کردن یا در حیض جماع کردن درین صورت سه کفارة بر و لازم
یعنی دو ماه روزه میدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسـ
طعام دهد **قسم هفتم** روزه اعتکاف که بتفصیل عنقریب
مذکور میشود **قسم هشتم** روزه کفارتست که در بحث کفار

انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل دویم** در بیان روزه سنتی
و انواع آن بسیار است و مراد درین کتاب بیست نوع از آن مشهور
ترست مذکور میسازیم **اوّل** روزه روز مولود حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاولست **دویم** روزه
روز مبعث آنحضرت و آن بیست و هفتم ماه رجب است **سیوم** روزه
عید غدیر و آن هژدهم ماه ذی الحجه است **چهارم** سه روز از هر ماه
یعنی پنجشنبه هفته اول و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول
از دهه دویم ماه **پنجم** روزه ایام بیض و آن نیز سه روز است سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه **ششم** روزه روز عرفه که نهم ماه ذی الحجه است
بدو شرط **اوّل** آنکه محقق باشد که نهم ماه است **دویم** آنست که از روزه
داشتن ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بدعا بفراغت اشتغال
نمود **هفتم** روزه روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذی
قعده است و این روز تصدق نمود حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
انکشتری خود را در اثنای رکوع **هشتم** روزه اول ماه ذی الحجه است
تا روز نهم **نهم** روزه کل ماه رجب **دهم** روزه کل ماه شعبان
یازدهم روزه دحو الارض و آن بیست و پنجم ذی قعده است
دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم **سیزدهم** روزه روز
عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار بآب
نماید یا بخاک کربلا به نیت شفا بشرط آنکه زیاده از یک نخود نباشد
چهاردهم روزه روز پنجشنبه و جمعه است **پانزدهم** روز

یوم ترویه وآن هشتم ماه ذی الحجه است شانزدهم روزهٔ ششروزه
بعد از عید ماه رمضان هفدهم روزهٔ این دهم ماه جمید الاوّل
هژدهم روزهٔ داود پیغمبر علیه السلام وآن همیشه یکروزنه میاد
روزه داشتن است نوزدهم روزهٔ یوم الشک به نیت سنت
وآن آخر شعبانست هرگاه احتمال اول روز رمضان داشته
باشد بیستم روزهٔ بیست ونهم ذی قعده است فصل سوم
در بیان روزهٔ حرام نه قسم است اوّل روز عید ماه رمضان
وعید قربان دویم روزهٔ یوم الشّک بقصد آنکه از ماه رمضان است
امّا بقصد قضا یا نذر حرام نیست سیوم روزهٔ صمت یعنی در
اثنا، نیت روزه قصد کنند که از اول روز تا شب حرف نزنند چهارم
روزهٔ وصال وآنرا دو تفسیر کرده اند اوّل آنکه در وقت
نیّت روزه قصد تاخیر افطار نماید وشام وسحر را یکی کند دویم
آنکه در دو روز متعالی روزه بدارد بی آنکه از هر شب روزه بکـ
پنجم روزهٔ زن بنیت سنت بی رخصت شوهر ششم روزهٔ غلام
وکنیز بنیت سنت بی رخصت آقا هفتم روزهٔ بیمار هرگاه از روزه
گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت میرساند
هر چند طبیب کافر باشد وهمچنین اگر طبیب حاذق گوید که بعد
این بیماری خطر عظیم دارد درین صورت مجامعت در روز رم
واجب میشود پس اگر زن یا کنیزک روزه واجب داشته باشد
وعورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود را

یا کنیزک

89

با کنیزان خود را بیرون مجامعت میتوان کرد و بر ایشان مما نعت آنقدر که توانند لازم است و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجب است که کفارهٔ ایشان را بدهد **هشتم** از روزهای حرام روزهٔ مسافر است و نیت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد مگر در سه حال که روزهٔ واجب در سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست **اول** روزهٔ نذری که سفر او حضر را قید شده باشد **دویم** روزهٔ سه روز در وقت حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانچه در باب حج مذکور میشود انشاء الله تعالی **سیوم** روزهٔ هژده روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانچه در باب حج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **نهم** از روزهای حرام روزهٔ ایام تشریق است و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است شخصی را که در منی باشد و اگر در غیر منی باشد روزهٔ حرام نیست بلکه ثواب دارد

فصل چهارم در بیان روزهٔ مکروه و آن چهار است **اول** روزهٔ سنتی در سفر **دویم** روزهٔ سنتی شخصی که او را دعوة کرده باشند بطعام سنت است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دارد **سیوم** روزهٔ یوم عرفه هرگاه شک در اول داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که بفراغت اشتغال بدعا نتواند نمود **چهارم** روزهٔ مهمان بنیت سنت بی رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین بر آنند که روزهٔ صاحب خانه نیز بی رخصت مهمان مکروه است

در بیان باقی ایام روزه و در آن چهار فصل است **فصل اول** در بیان

نیت روزه بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول نیت واقع شود قبل
از طلوع فجر بجا آوردن دویم قصد قربت سیوم قصد تعیین روزه
واجب است یا سنت چهارم تعیین انکه از ماه رمضان است یا نذر
یا کفاره پنجم تعیین انکه ادا است یا قضا و بعضی بر انند که در روزه
ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامه حکمی یعنی در اثناء
روزه قصد فعلی نکند که روزه را باطل میکند مثل خوردن و جماع
کردن و مانند آن پس اگر شخصی در اثناء روزه قصد چنین فعلی
کند گناه کار است اگرچه آن فعل را بعمل نیاورد و میانه مجتهدین خلافست
که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان
آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود در این نیز
خلافست و اصح آنست که قضا لازم است امّا کفاره لازم نیست
و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از تعیین
بیاد او آید و آن وقت نیت کند روزه او صحیح است و در روزه
سنتی هر وقت که بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزه آن روز را دارد
واگرچه پیش از شام بیک لحظه نیت کند فصل دویم در ذکر
جماعتی است که روزه ایشان صحیح نیست اول شخصی که از روزه
داشتن بواسطه پیری مشقه عظیم یابد پس عوض هر روز یک مد
گندم یا مانند آن تصدق نماید دویم شخصی که تشنگی بر او غالب
باشد و مشقه عظیم از روزه داشتن بکشد او نیز عوض هر روز
یک مد تصدق نماید و هر وقت که عذر او برطرف شود قضا کند سیوم

نیکه

زنیکه حامله باشد و گمان آن داشته باشد که از روزه داشتن باو
یا بحمل او ضرر میرسد حکم او حکم صاحب تشنگی است **چهارم** زنیکه
بطفل شیر میدهد خواه طفل خود او خواه طفل غیری را هرگاه از
روزه داشتن شیر او وفا بطفل نکند حکم او حکم حامله دارد **پنجم**
زنیکه حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشد
و غسل واجب را بفعل نیاورد **ششم** بیماری که از روزه داشتن
ضرر یابد **هفتم** مسافر چنانکه قبل ازین مذکور شد **هشتم** طفلی
که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزهٔ آن روز از و صحیح نیست بعضی
از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین بالغ شود روزهٔ آن روز
از و صحیح است **نهم** شخصی که مست باشد روزهٔ او صحیح نیست و قضا
آن روز برو واجب است **دهم** شخصی را که کافر اصلی بوده باشد و بعد از
طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن آن روز از و صحیح نیست و
بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه
آن روز صحیح است و قضای روزهای گذشته از و ساقط است امّا
هرگاه شخصی مرتد شود باز توبه کند برو لازم است قضای روزهٔ
واجبی که در ایام رده از و فوت شده امّا اگر سنّی شیعه شود حکم کافر
اصلی دارد که قضای روزه برو واجب نیست **فصل سیم** در بیان امری
که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنّت است و آن دوازده
امر است **اوّل** آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخوانند و بعضی از
مجتهدین خواندن این دعا در وقت دیدن هلال واجب میدانند

ومیباید که در وقت خواندن روی بجانب قبله کند بنجا ینه هلال ودعا

اینست الحمد لله الذی خلقنی وخلقک وقدر منازلک وجعلک

مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا اللهم ادخله

علینا بالسلامة والاسلام والیقین والایمان والبر والتقوی

والتوفیق لما تحب وترضی دویم مباشرة با حلال خود کردن در شب

اول ماه سیوم افطار کردن بشیرینی چهارم تعجیل افطار قبل

نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند پنجم سحر خوردن نز

چند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن

این دعا نزد افطار اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا

فتقبله منا ذهب الظماء وابتلت العروق وبقی الاجر اللهم

تقبله منا واعنا علیه وسلمنا فیه وتسلمه منا هفتم خواندن

دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم

گذاردن هزار رکعت نماز بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم

خواندن سورهٔ روم وعنکبوت در شب بیست وسیم دهم غسل کردن

در هر شبی که طاق است مثل سیوم وپنجم وپانزدهم وبیست ویکم

اما در شب بیست وسیوم دو غسل سنت است یکی در اول شب و

یکی در آخر شب چنانچه در بحث طهارة مذکور شد یازدهم آنکه

درین ماه تخفیف نماید بر غلام وکنیز خود در خدمة یعنی خدمت

دشوار ایشان را نفرماید دوازدهم وداع ماه رمضان در روز

آخر ماه مبارک رمضان غسل بجا آوردن فصل دوم در ذکر آنچه روز

را بفعل آوردن مکروه است و آن یازده امر است اول شعر خواندن
اگر چه مدح حضرات مقدسات علیهم السلام باشد دویم هر فعلی که موجب
ضعف باشد مثل مکث بسیار در حمام و خون گرفتن و مانند آن
سیوم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن یا ساق بر داشتن
خفته کردن و سعوط خایندن چهارم در گوش یا در بینی چکانیدن
هر گاه بحلق نرسد که اگر بحلق رسد روزه باطل میشود پنجم
شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس پیراهن بر خود تر کردن
ششم سرمه که مشک داشته باشد در چشم کشیدن هفتم زنان را
در آب مکث کردن هشتم در اعتکاف و آن مکث صائم است در مسجد
جامع سه روز یا زیاده روز بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است
خصوصاً اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف
میفرموده اند و بی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست و آن از
روز کمتر نباشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست و هر گاه شخصی
نیت سنت در دو روز اعتکاف نماید روز سیوم واجب میشود و اگر
پنج روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب
میشود و برین قیاس و جایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد
بیرون رود مگر از برای حاجة ضروری که در مسجد بر نیاید یا عیادة
مومنی یا رفتن بوداع او یا مشایعة جنازه آن و مانند آن و چون
از مسجد بیرون رود حرام است نشستن در میانه راه رفتن و نماز

گذاردن دیگری مسجدی که در آن اعتکاف کرده مگر بواسطهٔ ضرورت
مثل آنکه بجهة غلبه ضعف بنشینند یا راه تشیع مخصر در مشقت
باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گزارد و جایز است
که هرگاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هر جا که
خواهد بگذارد و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد
ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شنیدن و زن
بوسیدن یا دست ببدن ایشان رسانیدن و هر چه روزه را باطل
میسازد اعتکاف را باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز
ماه رمضان بجماع فاسد سازد و کفاره لازم میشود یکی بجهة ماه
رمضان و یکی بجهة اعتکاف و اگر معتکف زوجهٔ معتکفهٔ خود را
اعتکاف واجب باکراه مجامعة کند چهار کفارة بر و لازم میشود
و کفارة از جهة خود و کفارة از جهة زوجهٔ خود مقصد
مسئله
بدانکه حج کردن از اعظم ارکان
دین است و چون واجب شود تاخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث
این مضمون وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود و بحج نرود
یا آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن
مسلمان نخواهد مرد بلکه جهود خواهد مرد یا ارمنی و در روایات بسیار
در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه و حضرت ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین وارد شده از آنجمله منقولست که
شخصی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت ای رسول

[illegible]

خدای

خدای از خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم و چون بر ابحار رسیدم
وقت حج فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس امر فرمای که مال خود را
در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس پیغمبر
صلی الله علیه وآله روی مبارک خود با آنمرد کرد و فرمود که بکوه ابو قبیس نظر کن
اگر آن کوه تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن بثواب
حج نمیرسد بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که شخصی
اراده حج کند چون بمهیا ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید
هر نوبت که یک چیزی را از آن اسباب و یراق از زمین بردارد یا بر زمین
بگذارد حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد و ده گناه او را می بخشد
و ده درجه جای او را در بهشت بلند تر میسازد و شتری که آنشخص
بر او سوار است هر باری که پاشنه پا از زمین بر دارد یا بر زمین گذارد
مثل آن ثوابها خدا تعالی از برای آنشخص مینویسد **مطلب اول** در بیان
بعضی از آداب حج چون عزم جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم
خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از منزل بیرون آید
عیال و بازماندگان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد
و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انی استودعک الساعة هذه
نفسی واهلی ومالی ودینی ودنیای وآخرتی وخواتم عملی اللهم احفظ الشاهد
منا والغایب اللهم احفظنا واحفظ علینا اللهم اجعلنا فی
جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک ولا تغیر ما بنا عافیتک وفضلک
و بعد از آن وداع عیالان و اطفال خود کند و تحت الحنک بسته عصای

از بادام تلخ گرفته از منزل بیرون آید و در وقت بیرون بگوید بسم ا
امنت بالله وتوکلت علی الله الله اکبر الله اکبر الله اکبر بعد ا
سه نوبت بگوید بالله اخرج وبالله ادخل وعلی الله اتوکل بر
بگوید اللهم افتح لی فی وجهی هذا الخیر واختم لی بخیر وقنی شر
ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
وچون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و
الکرسی یکنوبت بپیش رو و یکنوبت بر دست راست و یکنوبت بر د
چپ بخواند و بعد از ان این دعا بخواند اللهم احفظنی واحف
ما معی وسلمنی وسلم ما معی وبلغنی وبلغ ما معی ببلاغك الحسن الجم
یا ارحم الراحمین بعد از ان بنتیح کند باسطریق که متوجه خانه خ
میشوم که حج اسلام را بجای آورم برای انکه بر من واجبست تقرب
و پای در رکاب کند و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله والله
وچون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند الحمد لله الذی ه
للاسلام ومن علینا بمحمد صلی الله علیه واله سبحان الذی سخر
هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون والحمد لله رب
العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر والمستعان علی الامر ال
بلغنا بلاغا الی الخیر وبلاغا تبلغ الی مغفرتك اللهم لا خیر
خیرك ولا خیر الا خیرك ولا حافظ غیرك وسنت است که در هر
که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند رب انزلنی منزل
مبارکا وانت خیر المنزلین و دو رکعة نماز بگذارد و بعد از انکه

رونها

93

مطلب دوم

روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز
دوشنبه سفر بغایت بد است و همچنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر
ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق بکند و متوجه
سفر گردد که تصدق تلافی بدی آن روز میکند و سنت است
فراخ در این سفر مبارک وسعت در خوبی توشه و بسیاری آن کند
و در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنت است
با هم راهان و ملازمان و مکاریان خشم فرو خوردن از ایشان
و از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقول است که هر کس
که براه خانه خدا میرود اگر سه خصلت در و نباشد حج او هیچ است
و آن خوش خلقیست و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی برخود
شعار کردن در بیان شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط
بهم نرسد حج واجب نمیشود شرط اول بلوغ است و طفل حج واجب نیست هر چند
که مالدار باشد و اما اگر ولی او در احج ببرد و احرام ببندد قبل از
وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج را بجا آورد
حج او صحیح است و از حج اسلام مجزی است شرط دوم عقل است پس
مجنونی که هیچ وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش بیاید بمدت هشیاری
او افعال حج را نکند بر و حج واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه
یا وقوف مشعر بیدار شود و باقی افعال حج را در زمان هشیاری
بجای آورد حکم او حکم طفل است بطریقی که مذکور شد شرط سوم
حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از و آزاد شود

واکر برخصت آقاح کند ثواب دارد امّا این از حج اسلام مجزی
نیست وهرکاه بعد ازان دارای استطاعة حج بهم رساند نوبت د
حج برو واجبست مکر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود
که درین صورت حکم طفل و مجنون دارد بطریقی که دانسته شده
چهارم استطاعة است یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن
و برکشتن از چهارپایان و خیمه و خدمتکار و باقی ضروریه
بحسب حال اینکس و اکر شخصی کوید که خرج راه تو در عهده منست
و بر سخن او اعتماد باشد درین صورة نیز واجبست و همچ
اکر خود بعضی از راه خرج داشته باشد و تتمه را شخصی که بر
اعتماد باشد متعهد شود و از جمله استطاعة است و نفقه
و بازماندکان واجب النفقه را از وقت رفتن تا رسیدن به
خود خواه خود قدرة بر آن داشته و خواه دیکری متعهد آن شو
نیز از جمله استطاعتست و قدرت بر وفاء دین مثل و مهر
زن و غیر آن پس مادام که قادر بر وفاء آن نباشد حج واجب نشو
واکر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم بجهة رفاه
او اجرتی خواهد قدرة بر اجرة آن محرم نیز از جمله استطاعة
پس اکر بر اجرة او قادر نباشد حج برو واجب نیست شرط پنجم
بدنست بحیثیتی که از رفتن بحج او را مشقة شدیده لازم نیاید
شرط ششم امنیت راه است پس مادام که کمان ناامنی باشد حج
واجب نیست شرط هفتم آنکه آنقدر وقت باشد که خود را بمکه
رساند

94

مطلب سوم

رساند و افعال حج را بفعل آورد پس اگر وقت تنگ باشد حج در آن
ساله ساقط است و هرگاه بر زن واجب شود می‌تواند که بی رخصت
شوهر بحج رود اما حج سنتی بی رخصت شوهر نمی‌تواند کرد
در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع
و حج قران و حج افراد و حج تمتع بر شخصی واجب می‌شود که منزل او از مکه
معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی
واجب می‌شود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری مکان او از آن مکان
مقدس کمتر از شانزده فرسخ باشد و اول افعال حج تمتع احرام
و عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله قرار داده‌اند که حاجیان از آنجا احرام
بندند و آن پنج موضع است که هر یکی از آن میقات عمره تمتع
جمعیست یکی ذو الحلیفه است و آن میقات جماعتی است که از
راه مدینه مقدسه می‌آیند دوم جحفه است آن میقات جماعتی
که از راه مدینه مقدسه می‌آیند دوم جحفه است و آن میقات
جمعی است که از راه شام می‌آیند سوم یلملم است و آن میقات
جمعی است که از راه یمن می‌آیند چهارم قرن المبارک و آن
میقات جمعی است که از راه طایف می‌آیند پنجم عقیق است
و آن میقات جمعی است که از راه عراق عرب می‌آیند بدانکه
احرام بستن قبل از رسیدن میقات صحیح نیست مگر
کسی نذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم سازد که قبل از رسیدن

بمیقات احرام ببندد و همچنین کذشتن حاجیان از میقات
احرام حرام است و اکر از میقات بی احرام بکذرند واجبست
که برکردند از میقات احرام ببندند مطلب چهارم در بیا
افعال حج تمتع است و بسبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع
هژده است باین ترتیب یعنی باید که هر یک ازین هژ
فعل را بترتیبی که مذکور میشود بجای آورد اول احرام
عمره بستن است دویم طواف خانهٔ کعبه است سیوم
دو رکعت نماز طواف کذاردنست چهارم در بیان او
بج سعی مابین صفا و مروه کردنست پنجم تقصیر است
یعنی چیزی از موی یا ناخن کرفتن و باین پنج فعل افعا
و عمرهٔ تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هـ
وقوف عرفات است هشتم وقوف مشعر است نهم جمره
عقبه را بهفت سنک ریزه زدن دهم قربانی کردن
یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن دوازده
طواف زیارة کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف کذا
چهاردهم سعی درمابین صفا و مروه کردن پانزدهم
طواف نسا کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نسا
کذاردن هفدهم سه شب ایام تشریق در منی بودن
هژدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از جمراة ثلث
بهفت سنک ریزه زدن و این اخر افعال حج واجبست و

از انها

مطلب تحجیم

از اینها فارغ شود سنت است که بمکه عود نماید جهة بجا
آوردن طواف وداع و باقی سنتهای که بعد ازین مذکور
خواهد انشاء الله تعالی   در بیان افعال تمتع است
بر سبیل تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه است مقصد اول
در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط ان و در آن دو
فصل است فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع احرام
بجا آوردن آن سنت است و آن هشت امر است اول انکه
از اول ماه ذی قعده از موی سر و موی محاسن مطلقا چیزی
نگیرد دویم بر طرف ساختن موی زهار و موی زیر بغل
بتراشیدن یا بنوره گرفتن و نوره افضل است سیوم
سبیل گرفتن چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک کردن
ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آن را واجب
میدانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود
یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا ببوید که بر محرم
پوشیدن و بوشیدن آن حرام باشد غسل را اعاده نماید
هفتم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعت است بسه سلام
و اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نماید نیز جایز است و سنت است
که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون
و در رکعت دویم بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند
هشتم انکه بعد از نماز این دعا بخواند الحمد لله رب العالمین

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين اللهم انى اسئل
ان تجعلنى ممن استجاب لك وامن بوعدك واتبع امرك فا
عبدك وفى قبضتك لا اوقى الا ما وقيت ولا اخذ الا م
اعطيت وقد ذكرت الحج فاسئلك ان تعزم لى عليه على كت
وسنت نبيك صلى الله عليه وآله وتقوينى على ما ضعفت
عنه وتسلم منى مناسكى فى يسر منك وعافية واجعلنى
وفدك الذى رضيت وارتضيت وسميت وكتبت اللهم
انى اريد التمتع بالعمرة الى الحج على كتابك وسنت نبيك
صلواتك عليه وآله فان عرض له عارض يحبسنى فحلنى
حبسنى تقديرك الذى قدرت على اللهم ان لم تكن حج
فعمرة احرم لك شعرى وبشرى ودمى وعظامى ومخى وعص
من النساء والثياب والطيب ابتغى بذلك وجهك و
الاخرت وبدانكه حيض مانع احرام نيست وهمچنين ما
غسل احرام نيست اما مانع نماز احرام است فصل د
دربيان باقى امورى كه متعلق باحرام وان چهل سه امر اس
سه امر واجب است وچهار امر سنت ودوازده امر مكروه
وچهار امر حرام اما سه امر واجب اول نيت است باي
كه احرام عمره تمتع مى بندم از براى انكه واجب است تقر
دويم مقارن كردن نيت است تلبيات اربع يعنى نو
نيت بى فصل واجب است كه بگويد لبيك اللهم لبيك لا

لك

96

لک لبیک سیوم پوشیدن دو جامه احرام است مردان از هر چه
باشد جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش انداز د
بشرط آنکه دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل کنک و ذره
و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و لیکن
چهار ام سنت اوّل آنکه مرد تلبیات را بلند بگوید دوم آنکه
تلبیاتی که مذکور میشود اضافه کند تلبیات واجب و آن اینست
ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لبیک لبیک ذا المعارج لبیک
لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام لبیک لبیک
تبدی و المعاد و الحمد ... الیک لبیک لبیک یشفی و تقنن الیک
لبیک لبیک مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک
لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکرب
لبیک لبیک عبدک و ابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم لبیک سیوم
از سنتهای احرام آنست که کل تلبیاترا که مذکور شد اکثر
اوقات بگوید خصوصا در هشت جا اوّل بعد از هر نماز خواه نماز واجب
خواه سنت دوم هر وقت که شتری بر آن سوار است از بر خیزد
سیوم هر گاه که در راه بلندی مثل پشته یا کوهی بر آید چهارم
هر گاه بسر اشیبی در آید پنجم هر گاه از خواب بیدار شود ششم در وقت
سحر هفتم هر گاه سوار شود یا پیاده فرود آید هشتم هر گاه شخصی بر خورد
چهارم از سنتهای احرام آنکه چون خانهای مکه معظمه را ببیند
تلبیاترا قطع کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت قطع

تلبیات واجب است و اما آن دوازده امر که در احرام مکروه است اول
حمام رفتن دوم شستن جامه احرام هر چند چرکین شود سوم
بو کردن میوه مثل سیب و به و غیر آن چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات
و قرآن و ذکر جز از حاجت ضروری پنجم در جواب لحدی لبیک گفتن
ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصی
که احرام نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام
هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن از جهة سنت
مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه میل جامه احرام از غیر پنبه
باشد دهم آنکه میل میل نباشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم
آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در ابتدا جامه احرام چرکین
باشد اما در اثنای احرام اگر چرکین شود پوشیدن آن مکروه
نیست و اما آن بیست و چهار امر که در حال احرام بجای آوردن آن
حرام است اول شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن یا گفتن
که فلان جا شکاری هست یا نمودن شکار مثل باز و سگ و دام و تیر
و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این امور حرام است بدو
اول آنکه جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانور آبی در حال ا
حرام و مراد از جانور آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کر
قاز و اردک و باقی حیوانات که در خشکی تخم کند حرام است دوم
آنکه خوردن آن جانور حلال باشد مثل آهو و کبک و غیر آن پ
شکار کردن حیوانیکه گوشت آن حرام است مثل خوک و پلنگ و

وباز

زیان در حال احرام حلال است امّا از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است
شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال احرام حرام است و آن شیر و روباه
و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است و اگر شخصی در حال احرام
شکار کند آن شکار در ملک او نمی‌شود و واجب است که آن را رها کند و خوردن
گوشت حلالی بر محرم حلال است اگرچه دیگری آن را شکار کرده باشد و هر
شکاری که محرم بکشد میتة است و خوردن گوشت بر محرم و غیر محرم
حرام است دویم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع
کردن است و مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال
و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند
آن عقد باطل است امّا رجوع در طلاق و کنیزک بقصد آنکه بعد از
احرام مباشرة کند جایز است سیوم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی
دادن بآن چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند
آن و در بو کردن گل و نرگس و بنفشه و مانند آن میان مجتهدین
خلافست و اصح آنست که بو کردن آنها نیز حرام است امّا شنیدن بوی
مشک و عنبر و مانند آن که بر خانه کعبه میمالند جایز است و همچنین
جایز است شنیدن بویهای خوش که در ما بین صفا و مروه میباشد
پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بدبو ششم روغن مالیدن بر بدن
خوشبو باشد خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رختی که دوخته باشد
یا شبیه بدوخته چنانچه قبل از این مذکور شد هشتم پوشیدن چیزی
که پشت پا را بپوشد نهم انگشتری بانگشت کردن بجهة زینت نه بجهة

سنت دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگرچه بار تماس باشد یازدهم
آنکه در وقت راه رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در
پهلوی او مثل سایه دیوار اما در سایه دیوار کجاوه و مانند آن راه
رفتن مرد را جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی براه رود
و بنشیند هر چند آن چیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوا
موی از سر یا از بدن بر طرف کردن سیزدهم ناخن چیدن اگرچه ناخن
انگشت زیادتی باشد چهاردهم کشتن شپش یا از بدن خود انداختن
پانزدهم سرمه سیاه در چشم کردن شانزدهم حنا بستن برای زینت
هفدهم در آینه نظر کردن هژدهم دندان کندن نوزدهم سلاح پوشیدن
بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه بمسواک کردن چه باش
اما اگر از خاریدن اگر بیرون آید قصوری ندارد بیست و یکم جدال است
یعنی لا والله و بلی والله گفتن بجهة اثبات حق یا نفی باطل بیست و دوم
پوشیدن زن طلا آلات یا نقره آلاتی که عادة آن نباشد که مثل آن را پوش
بیست و سیوم اظهار کردن زیور بر شوهر یا بر جمعی که محرم او باشند
بیست و چهارم روی خود را چیزی پوشیدن که بر روی او برسد
پس میباید که پوشش روی زن بنوعی باشد که مطلقا بر روی او نخورد
مقصد دویم در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بدانکه او
افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چهل امر بآن
متعلق است و مجموع در دو فصل تفصیل میباید فصل اول
در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و انشاء الله امرا

مقصد سیوم

چهار

چهار امر واجب و دوازده امر سنت اما چهار امر واجب **اول** طهارة از حدث
اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب باشد اما در طواف سنتی طهارة از حدث
اصغر است **دویم** ازالهٔ نجاسات از رخت و بدن کردن **سیوم** ستر
عورة بطریق نماز **چهارم** ختنه پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند
طواف او باطل است و اما آن دوازده امر که قبل از طواف سنت است
اول غسل است جهة داخل شدن حرم مکه معظمه **دویم** از خر خایندن
قبل از داخل شدن در حرم **سیوم** نعلین کندن و پا برهنه براه
رفتن و نعلین خود را بدست خود کردن **چهارم** در وقت داخل
شدن حرم این دعا بخواند اللهم انک قلت و کتابک واذن فی الناس
بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق اللهم
انی ارجو ان اکون ممن اجاب دعوتک وقد جئت من مشقة بعید
ومن فج عمیق سامعا لندائک ومستجیبا لک ومطیعا لامرک وکل ذلک
بفضلک علی واحسانک الی فلک الحمد علی ما وفقتنی له ابتغی بذلک
الزلفة عندک والقربة الیک والمنزلة لدیک والمغفرة لذنوبی
والتوبة علی منها بمنک اللهم صل علی محمد وآل محمد وحرم بدنی
علی النار وآمنی من عذابک وعقابک یا کریم **پنجم** غسل کردن جهة
داخل شدن مکه معظمه و این غسل زنان حیض دار را این سنت است
ششم غسل کردن جهة داخل شدن مسجد الحرام از دری که آن را
باب بنی شیبه گویند **هفتم** آنکه در بیرون مسجد الحرام باشند
و بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته بعد از آن

بگوید بسم الله وبالله ماشاء الله والسلام علی انبیاء الله ورسله
والسلام علی رسول الله والسلام علی ابراهیم خلیل الله والحمد لله
رب العالمین **هشتم** بخضوع وخشوع داخل مسجد الحرام شدن **نهم**
آنکه چون داخل شود روبجانب کعبهٔ مشرفه کند ودستها بر داشته این
دعا بخواند اللهم انی اسألك فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل
توبتی وان تجاوز عن خطیئتی وتضع عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی
الحرام اللهم انی اشهد ان هذا بیتك الحرام الذی جعلته مثابة للناس وامنا
مبارکا وهدی للعالمین اللهم انی عبدك والبلد بلدك والبیت بیتك جئت
اطلب رحمتك وطاعتك مطیعا لامرك راضیا بقدرك اسألك مسألة
الفقیر الیك الخائف لعقوبتك اللهم افتح لی ابواب رحمتك واستعملنی بطاعتك
ومرضاتك **دهم** آنکه نزدیک حجر اسود آید روبجانب حجر کند واین دعا
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الله و
ولا اله الا الله والله اکبر من خلقه واکبر مما اخاف واحذر لا اله الا ا
وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی وهو حی لا
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی جمیع الانبیاء
والمرسلین بعد از آن حجر را ببوسد واگر بواسطه کثرت ازدحام نت
بوسید دست خود را بآن رساند ودست خود را ببوسد واگر دست نتواند ر
بجانب حجر بدست اشاره کند واین دعا بخواند اللهم امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة الل
تصدیقا بکتابك وعلی سنة نبیك اشهد ان لا اله الا الله وحده لا

واشهد

واشهد ان محمدا عبده ورسوله امنت بالله وكفرت بالجبت والطاغوت
واللات والعزى وعبادة الشيطان وعبادة كل ندّ يدعى من دون
الله اللهم اليك بسطت يدى وفيما عندك عظمت رغبتى فاقبل
سعيى واغفر لى وارحمنى اللهم انى اعوذ بك من الكفر والفقر
ومواقف الخزى فى الدنيا والاخرة وچون از این دعا فارغ شود شروع
در طواف کند **فصل دوم** در بیان افعالی و اموری که تعلق بطواف دارد و آن
بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنت اما یازده
امر واجب **اوّل آنکه** نیت طواف بایستی بکند که طواف عمره تمتع میکنم از برای
اینکه واجب است تقرب بخدا و نیت را مقارن طواف بسازد بر وجهی که
اجزاء اول جانب چپ بدن را در ابتدای طواف محاذی جزو اول حجر اسود
باشد و این بدین طریق می شود یکی آنکه در مقابل حجر اسود بایستد و
مقارن نیت خود را بگرداند تا در ابتداء طواف کل بدن او محاذات کل
حجر اسود بکند دوم آنکه در مقابل حجر اسود بایستد بلکه اندکی بجانب
حجر خود بگیرد و بعضی از اجزاء بدن خود را پیش برد و محاذی اول حجر
نماید و شروع در طواف نماید تا کل بدن او بمحاذات کل حجر بگذرد
و طریق اول افضل است **دویم آنکه** باسلامت باشد یعنی در اثنای طواف امری
نکند که منافی طواف باشد مثل حدث و قصد آنکه طواف را باتمام نرساند
سیوم آنکه در حال طواف می باید که خانه کعبه بر دست چپ باشد **چهارم آنکه**
دوری طواف کننده از خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام
ابراهیم باشد از خانه کعبه **پنجم آنکه** گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از

هفت و زیاده بر هفت نوبت باشد و هر دو نوبت را یکشو
گویند و هر هفت شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن ش
کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا بیشتر التفات ننماید و
طواف او صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد
درین صورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند
میانه هفت شوط و کمتر دویم و سیوم آنکه یقین داند که هف
شوط نکرده و شک او در مابین هفت شوط باشد مثل آنکه
شک کند میانه چهار و پنج و شش در صورت اول اگر برکنی که
حجر اسود در وست رسیده باشد طواف او باطل است و
سر باید گرفت و در صورت دویم و سیوم مطلقا طواف او با
خواه برکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف او را
سر باید گرفت ششم آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد
فاصله در میانه واقع نشود اما در میانه شوط چهارم و پنجم و
سه شوط اخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که
آن تنگ شده باشد یا قضاء حاجت مومنی یا داخل شدن بخ
کعبه و همچنین جایز است در سه شوط اخر قطع شوط کردن بجهة ا
آن امور و واجب است که در وقت قطع طواف مکانی را که آنجا قطع شد
نشان تا چون بر سر اتمام آن آید زیاده و کم نشود هفتم آنکه حجر بکسر ح
مهمله و سکون جیم داخل طواف سازند و آن دیواریست کوتاه در جانب
خانه کعبه بنا شد پس اگر طواف کنان دست بر دیوار خانه کعبه گذارد

100

طواف باطل است نهم انکه در طواف بطریق متعارف راه رود پس اگر بر یک
یا بر چهار دست و پا خیز کنان طواف کند صحیح نخواهد بود دهم انکه آخر
شوط هفتم جایی باشد که ابتداء طواف از آن کرده بی زیاده و نقصان
یازدهم دو رکعت نماز طواف گذاردن در پس مقام ابراهیم علیه السلام
یا در پهلوی آن و مخیر است در قراءة این دو رکعت میانه جهر و اخفاء
و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو
رکعت را میتواند گذارد و سنت است در رکعت اول بعد از الحمد لله
سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت دویم سورهٔ قل یا ایها الکافرون
و اما آن دوازده امر سنت که تعلق بطواف دارد اول انکه چون داخل
مسجد الحرام شود بهیچ امری اشتغال ننماید الا بمقدمهٔ پانزدهم
و دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد و بعد از آن بی فاصله
شروع در طواف عمره کند مگر انکه وقت نماز واجب داخل شده باشد
یا برسد که نماز جماعة از و فوت شود دویم بوسیدن حجر اسود در
هر شوطی و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن سیوم بوسیدن هر دو رکن
از چهار رکن خانهٔ کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم
انکه یکطرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش
چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد پنجم انکه گام خود را
در حین طواف کوتاه گرداند تا چه بواسطهٔ هر گامی شش هزار حسنه
جهة اینکس مینویسند ششم نزدیک شادروان طواف کردن
هر چند گام کمتر شود که نزدیکی تلافی زیادتی گام میکند هفتم

انکه راه رفتن در اثنای طواف تند نه باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد

هشتم انکه در اثنای طواف این دعا بخواند اللهم انی اسالك باسمك

الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض واسالك باسمك

الذی یهتز له اقدام ملائکتك واسالك باسمك الذی دعاك به موسی

من جانب الطور فاستجبت له والقیت علیه محبة منی واسالك

باسمك الذی غفرت به محمد صلی الله علیه وآله ما تقدم من

ذنبك وما تاخر واتممت علیه نعمتك وبعد از ان حاجة خود را

از حق تعالی طلب نماید **نهم** انکه در اثنای طواف هر گاه محاذی در خانه

کعبه شود صلوات فرستد **دهم** انکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار

کوتاه که در طرف ناودان خانه کعبه است برسد این دعا بخواند

اللهم ادخلنی الجنة برحمتك وعافنی من السقم واوسع علی من الرزق

الحلال وادرا عنی شر فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم

یازدهم انکه چون در شوط هفتم بمستجار برسد و آن در زمان

سابق در خانه کعبه بود والحال بسته شده و علامة آن نمایانست

پس باید که رو بآن کند و خود را بآن بچسباند و این دعا بخواند

اللهم البیت بیتك والعبد عبدك وهذا مکان العائذ بك

من النار و در آن وقت بگناهان یکیك اقرار کند چه در حدیث

وارد است که هر مومنی که در آن مکان شریف اقرار بگناهان خود

کند البته خدا تعالی گناهان او را می بخشد **دوازدهم** انکه بعد از

اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اللهم من قبلك الروح والفرج والعافیة

اللهم

اللهم انّ عملی ضعیف فضاعفه لی واغفر لی ما اطلعت علیه منّی
وخفی علی خلقك استجیر بالله من النار اللهم قنعنی بما رزقتنی وبارك
لی فیما اتیتنی وبعد از انکه ادا کند دو رکعت نماز طواف سنت است
که نزد حجر اسود آید و آن را ببوسد و بجانب چاه زمزم آید و یک دلو
یا دو دلو آب بکشد و از ان آب بخورد و بر سر و تن خود بریزد و
در وقت ریختن بگوید اللهم اجعله علما نافعا و رزقا واسعا
وشفاء من کل داء وسقم وبعد از ان متوجه سعی ما بین صفا و مروه
شود

مقصد سوم ۳

در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط ان

بدانکه آنچه بسعی تعلق دارد هژده امر است ده امر
واجب و هشت امر سنت است امّا آن ده امر واجب اول نیت سعی است
باین طریق که سعی میکنم میانه صفا و مروه هفت شوط در عمره تمتع
برای انکه واجبست تقرب بخدا دویم انکه در وقت نیت پاشنه
پای او بر پله اول از صفا چسبیده باشد سیوم مقارن ساختن
نیت با ابتداء رفتن بجانب مروه چهارم استدامة حکمی یعنی قصد
امری که منافی نیت است نکند پنجم انکه از راه متعارف ما بین صفا
و مروه روانه شود از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم انکه سعی از هفت
شوط کمتر و بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر هفت شوط
از پی هم باشد بی فاصله بطریقی که در طواف مذکور شد و بعضی
از مجتهدین بر آنند که موالات شرط نیست هشتم انکه جمیع مسافه
ما بین صفا و مروه را قطع کند و خالی در میان نگذارد پس چون

از صفا بمروه رود و چنان نکند که سر انگشتان پا بر پشته اول بمروه برسد
و چون خواهد که از مروه بصفا رود پاشنه پا را بر پشته اول مروه
ملصق سازد پس بجانب صفا رود و این قاعده را منظور دارد
تا هفت شوط باتمام رسد نهم آنکه اگر طواف را بروز کرده باشد
سعی را بروز دیگر تاخیر نکند بلکه شب بجا آورد و اگر شب طواف کرد
سعی را در آن شب بجا آورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تاخیر بروز
دیگر جایز داشته‌اند دهم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر
قبل از طواف بفعل آید باطل خواهد بود و اما آن هشت امر که در سعی
سنت است اول آنکه چون از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود با
که از در صفا بیرون رود و بجای آن در آنحال داخل مسجد الحرام است اما
دو ستون بگذرد دویم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیوم ازاله
نجاست از بدن و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون
و بالای صفا رود و رو بکعبه بایستد در مقابل رکنی که حجر اسود
در وست و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت لا اله الا الله
و سه نوبت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر بعد از
صلوات بفرستد و سه نوبت بگوید الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا
والحمد لله علی ما اولانا والحمد لله الحی القیوم والحمد لله الحی الدائم
و سه نوبت بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو

المشرکون

102

المشرکون وسه نوبت بکوید اللّهم انی اسالک العفو والعافیة
والیقین فی الدنیا والاخرة وسه نوبت بکوید اللّهم اتنا فی
الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار بعد ازان الله اکبر
صد نوبت الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت بعد ازان
بکوید لا اله الا الله انجز وعده ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده
فله الملک وله الحمد وحده اللّهم بارک لی فی الموت وفیما بعد
الموت اللّهم انی اعوذ بک من الظلمة القبر ووحشته اللّهم
اظلنی فی عرشک یوم لا ظل الا ظلک استودع الله الرحمن الرحیم
الذی لا تضیع ودایعه دینی ونفسی واهلی اللّهم استعملنی علی
کتابک وسنة نبیک وتوفنی علی ملته واعذنی من المضلاة الفتن
اللّهم اغفرلی کل ذنب اذنبته فان عدت فعد علی بالمغفرت
انک انت غنی عن عذابی وانا محتاج الی رحمتک فیا من انا محتاج
الی رحمته ارحمنی اللّهم افعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انا
اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی ولن تظلمنی اصبحت
من عذابک ولا اخاف جورک فانت عدل لا تجور ارحمنی واکرمنی صبت
خواندن کل این دعاها وذکرها نداشته آنچه از الجمله میسر باشد
بخوانند چون فارغ شود از صفا بزیر آید وشروع در سعی نماید
وبدانکه بر بالای صفا رفتن وآنجا این دعاها خواندن واین سنت است
اما زنان را سنت نیست **بنجم** از سنتهای سعی انست که در آخر شوط
چون بمروه رسد بر بالای آن رود ومقابل خانه کعبه ایستد وادعیه

که بر بالای صفا خوانده لیکن اینجا نیز بخوانند ششم انکه سعی کند ممکن انکه ترسد
که بواسطه نوبت نتوانند بتوجه تمام بدعا مشغول شوند هفتم انکه
در اول هر شوط و اخر ان تند براه نرود و ممکن در ما بین مناره و کوچه
عطاران که انجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد و خواه سوار
و این تند رفتن مردان را سنت است و زنان را سنت نیست هشتم انکه
در اثنای سعی این دعا بخوانند اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم
انک انت الاعز الاجل الاکرم یا ذا المن والفضل والکرم والنعما
والجود واغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت فصل

مقصد چهارم

در بیان تقصیر و احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که
تقصیر کند یعنی چیزی از ناخن بگیرد خواه ناخن دست و خواه
ناخن پا یا از موی بدن چیزی ازالت کند اگرچه سهو باشد خواه
بمقراض و خواه بکندن خواه بنوره و خواه به تراشیدن همه سر جایز
نیست اما تراشیدن بعضی جایز است و نیت چنین کند که
تقصیر میکنم در عمره تمتع از برای انکه واجب است تقرب بخدا و
مقارن نیت تقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آید
جمیع انچه باحرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر اخر
افعال عمره است و سنت است که تقصیر بر مروه واقع شود و
مکروه است طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و
واجب است بعد از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع انچه
باحرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر ان در احرام حج معتبر است

ومیقات

103

و میقات این احرام حج شهر مکه است و نیت چنین کند که احرام
حج تمتع بجای می آورم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و نیت را
مقارن تلبیت سازد و سه امر درین احرام سنت است **اول**
آنکه در روز هشتم ذی الحجه واقع شود **دویم** آنکه در مسجد
الحرام باشد و افضل آنست که زیر ناودان کعبه واقع
شود **سیوم** بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته
اگر پیاده باشد و اگر سواره باشد در وقتی که شتری بر آن
سوار است از جا برخیزد و واجبست که بعد از احرام بستن
بعرفات رود از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف
نماید و چون شام شود بمشعر الحرام رود تا طلوع آفتاب آنجا توقف
کند بعد از آن بمنی رود و آنجا روز عید ملی را که آن جمره عقبه است
گویند بهفت سنگ ریزه بزند و بعد از آن قربانی کند و بعد از آن
سر بتراشد و بمکه مراجعت نماید بجهة طواف زیارة و سعی
و طواف نسا و بعد از آن بمنی عود کند بجهة بردن آنجا
شبهای تشریق و رمی جمرات ثلثه و این اعمال در چهار فصل
بتفصیل مذکور میشود **فصل اول** در بیان احکام وقوف
عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است
از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد و خواه نشسته خواه
تکیه کرده خواه پیاده و خواه سواره و پیش از داخل شدن
عرفات هفت امر سنت است **اول** رفتن از مکه بجانب عرفات

در روز هشتم ذی الحجه باشد نه قبل از ان و ان روز یوم الترویه
گویند اما اگر بیمار باشد یا از کثرت ازدحام مردم درد را
ملاحظه نماید قبل از یوم الترویه بیک روز یا دو روز
یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوم
انکه چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اللهم
الیک صمدت و ایاک اعتمدت و وجهک اردت اسالک
ان تبارک لی فی رحلی وان تقضی لی حاجتی وان تجعلنی
ممن تباهی به الیوم ممن هو افضل منی سوم انکه از عرفات
بمنی رسد این دعا بخواند اللهم هذه منی و هی مما مننت
به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی بما مننت به
علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک چهارم انکه
ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد پنجم انکه در شب
نهم ذی الحجه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف نماید
ششم انکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل انست که
تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید و بعد از ان از منی
متوجه عرفات شود هفتم انکه خیمه خود را بیرون
زمین عرفات بزنند مکانی که بعرفات متصل است
و انمکان را نمره گویند و واجب است که اول وقت پیشین
وقوف عرفات کند یا بنظر نیت که توقف میکنم در عرفات از
وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجب است قربة

وبرحکم

و بر حکم نیت بماند تا وقت شام و بعد از دخول در عرفات دوازده
امر سنت است که در اثنای وقوف بفعل آورد اوّل غسل جهة
وقوف و نیت چنین کند که غسل وقوف در عرفات میکنم
از برای آنکه سنّت است تقرب بخدا و باید این غسل بعد از
نماز ظهر در اول وقوف واقع شود دویم بوضو بودن
سیوم ظهر و عصر را در اول وقت باهم جمع کردن بیک اذان
و دو اقامت چهارم بر پا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام
پنجم رو بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت ششم خاطر خود را
در هیچ امر مشغول نساختن مگر توجه بدرگاه الهی هفتم
آنکه میانه او و میانه آسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر آن
هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن نهم
دعا کردن از برای برادران مؤمن باید که کمتر از چهل نفر
نباشد دهم آنکه صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله
الا الله و صد نوبت الله اکبر و صد نوبت سبحان الله
بگوید یازدهم آنکه صد نوبت قل هو الله احد بخواند
دوازدهم آنکه این دعا بخواند اللهم انی عبدک
فلا تجعلنی من اخیب وفدک وارحم مسیری الیک
من الفج العمیق اللهم رب المشارق کلها فک رقبتی
من النار واوسع علی ما رزقک الحلال وادرأ عنی شر
فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم اللهم

لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی اللهم انی اسئلک بحولک و قوتک
وجودک وکرمک ومنک وفضلک یا اسمع السامعین ویا
ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ان
تصلی علی محمد و آل محمد و حاجت خود را از حق تعالی طلب نماید و
بعد از ان رو بجانب آسمان کند و بگوید اللهم حاجتی الیک
التی ان اعطیتها لم یضرنی ما منعتنی و ان منعتیها لم ینفعنی
ما اعطیتنی اسالک خلاص رقبتی من النار اللهم انی عبدک
و ملک یدک ناصیتی بیدک و اجلی بعلمک اسئلک ان توفقنی
لما یرضیک عنی و ان تسلم منی مناسکی التی اریتها خلیلک ابراهیم
علیه السلم و دللت علیها نبیک محمد صلی الله علیه و آله اللهم
اجعلنی ممن رضیت عمله و اطلت عمره و احییته بعد الموت حیوة
طیبة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی
ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم
لک الحمد کالذی تقول وخیر مما نقول وفوق ما یقول القایل
اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن وسواس الصدور ومن شتات
الامر ومن عذاب القبر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا
وفی بصری نورا وفی لحمی نورا وفی دمی نورا وفی عظامی وعروقی
ومقامی ومقعدی ومدخلی ومخرجی نورا واعظم لی نورا یا رب
یوم القاک انک علی کل شیء قدیر و بدانکه دعاها روز عرفات
از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل

شده

شده بسیار است وافضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت امام حسین
علیه السلام که در صحیفهٔ کامله مذکور است و چون هر یک ازین دو دعا
بغایت طویل بود درین مختصر مذکور نشد فصل دویم در بیان وقوف
مشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات
متوجه مشعر الحرام شود و چون اراده بیرون آمدن از عرفات کند
این دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه
ابدا ما ابقیتنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا مرحوما مغفورا لی بافضل ما
ینقلب به الیوم احد من وفدک علیک واعطنی افضل ما اعطیت احدا
منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارک لی
فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر وبارک لهم فی و باید
که در وقت رفتن بجانب مشعر بتانی راه رود و در کمال خضوع و خشوع
و در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول
باشد و چون بمشعر الحرام رسد واجبست که نیت کند بدین طریق
که ازین وقت تا طلوع آفتاب توقف میکنم در مشعر الحرام در حج تمتع
از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و سنتست که در آنجا نه فعل
بفعل آوردن اول آنکه قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و
عشا را بیک اذان و دو اقامه بگذارد دویم آنکه نافلهٔ مغرب را
بعد از عشا بگذارد سیم آنکه آن شب را که شب عید قربانست احیا
بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوة قرآن مشغول
باشد و از جملهٔ دعاها این دعا بخواند اللهم هذه جمع اللهم

انی اسئلك ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللهم لا تؤیسنی من الخیر
الذی سئلتك ان تجمعه لی فی قلبی ثم اطلب به الیك ان تعرفنی
ما عرفت اولیائك فی منزلی هذا وان تقنی جوامع الشر پنجم
انکه اول شب غسل کند و نیت چنین کند که غسل بودن در مشعر الحرام
میکنم از برای انکه سنتست تقرب بخدا ششم انکه تا طلوع آفتاب
طاهر از حدث اکبر واصغر باشد هفتم انکه اگر حج اول او باشد
بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و انجا ذکر الهی
آورد هشتم انکه هفتاد سنگ ریزه را که بجهة رمی جمرات
مقرر است از مشعر الحرام بر دارد و واجبست که آن شب تا صبح
در مشعر الحرام باشد و چون فجر طالع شود اولی آنست که بقصد
علیحده بجهة وقوف مشعر کند باین طریق که وقوف میکنم در
مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای
واجبست تقرب بخدا وسنت است که بذکر الهی وصلوات فرستادن
و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها این دعا بخواند
اللهم رب المشعر الحرام فك رقبتی من النار واوسع علی
رزق الحلال وادرا عنی شر فسقة الانس والجن اللهم
انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعو وخیر مسئول ولکل وافد
جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی عثرتی وتقبل
معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا
وچون آفتاب بر کوه بجانب منی بود وجائیست زنان را وشخصی را

ضرورتی

106

ضرورتی باشد **نهم** آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب
منی رود **فصل سیوم** در رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان
افعال ثلثه مناسک منی که بروز عید قربان در منی واجبست که بعمل
آید چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در آنموضع رسد که از وادی
محسر گویند سنت است که در آنموضع موازی صد گام تندتر رود
و این دعا بخواند اللهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی
فیمن ترکت بعدی و چون بمنی رسد واجب است که افعال ثلثه مناسک
منی را در روز عید بترتیب بجا آورد فعل اول رمی جمرهٔ عقبه است
یعنی زدن میلی که آنرا جمرهٔ عقبه گویند هفت سنگ ریزه و در
رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجبست و سیزده امر سنت اما هشت
امر واجب **اول** آنکه نیت کردن باین طریق که این میل را میزنم
بهفت سنگ ریزه در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست
تقرب بخدا **دویم** نیت را مقارن شروع در رمی کردن **سیوم** استدامة
حکمی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی **چهارم** هفت سنگ ریزه را
یکیک انداختن پس اگر هر هفت را بیک دفعه اندازد یکی از آنها
حساب است باقی محسوب نیست **پنجم** هر یک از هفت سنگ ریزه را
بآن میل رسانیدن **ششم** مجموع هفت سنگ ریزه از زمین حرم
بر چینند **هفتم** همه سنگ ریزها بکر باشد یعنی بهیچ یک از آنها
رمی جمره نشده باشد **هشتم** آنکه بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان
باشد و اما آن سیزده امر سنت که در رمی جمرهٔ عقبه معتبر است **اول**

محمد

در وقت رمی وضو داشتن **دویم** پیاده بودن نسواره **سیوم** در
وقتی که هفت سنگ ریزه را در دست داشته باشد و خواهد که
بمیل زند این دعا بخواند اللهم هولاء حصیاتی فاحصهن لی
وارفعهن فی عملی **چهارم** انکه در وقت انداختن از آن سنگ ریز
الله اکبر بکوید و این دعا بخواند اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم
تصدیقاً بکتابک وعلی سنتک نبیک صلی الله علیه واله اللهم
اجعل حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا وذنبا مغفو
پنجم انکه در وقت رمی جمره عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله **شـ**
انکه دوری او از جمره در وقت رمی از ده ذرع یا پانزده ذرع
شرعی باشد **هفتم** انکه سنگ ریزه را بر شکم انگشت نهکین کند
و بپشته بند انگشت بیندازد **هشتم** انکه سنگ ریزه ها را چید
باشد نه انکه سنگی را بشکند و بسنگ ریزه های آن رمی کند **نهم**
انکه سنگ ریزه ها را از مشعر الحرام چیده باشد **دهم** انکه سنگ
ریزه ها را بشوید **یازدهم** انکه هر یک از سنگ ریزه ها بمقدار
بند انگشت باشد **دوازدهم** انکه هر یک از سنگ ریزه ها رنگه
مختلف داشته باشند **سیزدهم** آنکه رنگ هر یک مخالف رنگ د
باشد از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید در منی بجا آورد د
آن واجبست قربان کردنست و در آن ده امر واجبست و شش
سنت اما ده امر واجب **اول** قربانی کو سفند باشد یا بز یا گاو یا
و اگر غیر آنها مثل اسب و آهو و مانند آن قربانی کند صحیح نیست **د**

انکه

۲

107

انکه اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز
یا گاو باشد یکسال تمام کرده باشد و اگر در سال دوم داخل شده
باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده باشد و در سال ششم داخل
شده باشد سیوم انکه هر قربانی بیمار نباشد و کر نباشد و لاغر
و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ اندرونی نباشد چهارم
انکه کل آن از یکشخص باشد پس جایز نیست که شخصی دیگر در قربانی
او شریک باشد پنجم انکه در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند
که این قربانی میکشم در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا
انکه نیت را مقارن اول ذبح سازند اگر قربانی غیر شتر باشد
و مقارن اول نحر سازد و اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کارد
یا حربه در گودی که میانه بیخ گردن و سینه شتر واقع است بزنند
استدامت حکمی نیت تا اخر ذبح تا اخر نحر انکه خود مباشر کشتن
قربانی کرده یا شخصی را نایب خود سازد و نایب نیت چنین کند که
قربانی را میکشم بنیابت فلانی در حج اسلام حج تمتع برای انکه بر او
واجبست که تقرب بخدا و اولی آنستکه هر دو نیت کنند انکه
قربانی کردن در روز عید قربان واقع شود و اگر متعذر باشد
و در قربانی ایام ماه ذی الحجه جایز است انکه بعضی از ان گوشت
را تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند و اما
آن شش امر که در قربانی کردن سنت است انکه اگر قربانی بز
یا گوسفند باشد باید که نر باشد و اگر شتر یا گاو باشد ماده باشد

او شکسته

انکه فرزبهی آن نمایان باشد نه انکه در فربهی و لاغری میانه باشد

انکه انرا در عرفات حاضر کرده باشند   اگر قربانی شده

باشد دست چپ او را ما بین پاشنه و زانو ببندد   انکه اگر

شخصی را در کشتن قربانی خود نایب سازد دست خود را در فوق

کشتن بر دست او بگذارد   انکه در وقتی که خواهد کشتن قربانی

کند این دعا بخواند انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض

حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین قل ان صلوتی و نسکی و محیای

و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول

المسلمین اللهم منک و لک بسم الله و بالله و الله اکبر تقبل

منی و مقارن این بکشتن مشغول شود   از افعال ثلثه

مناسک منی که در روز عید بفعل آورده آن است که سی واجب است آنست

که بعد از قربان کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه تراشیدن

و خواه بغیر آن و زنان تراشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن

موسه امر واجب است و هفت امر سنت اما سه امر واجب بنیه

بایی طریق که ازاله میکنم از موی بدن در حج اسلام حج تمتع از برای

انکه واجب است تقرب بخدا   مقارن نیت بموازاله کردن تا

استدامة حکمی ولما ان هفت امر سنت   انکه در وقت مو

ازاله کردن رو بقبله کند   انکه در آن وقت بگوید بسم الله الرحمن

الرحیم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة   انکه در تراشیدن

سر شروع در جانب راست کند   انکه کل سر را تراشد   انکه ا…

بر سر موی نداشته باشد باکی را بر سر بگذارند ششم انکه موی را دفن کن
هفتم انکه بعد از نحر و ازالهٔ مو کرهت ناخن بچینند و سبیل بگیرند و بعد از
فارغ شدن از افعال ثلثه و مناسک منی حلال میشود جمیع آنچه
باحرام حرام شده بود مگر زن و بوی خوش   در بیان

فصل چهارم

باقی افعال حج چون مناسک منی را بجای آورد واجب است بمکه مراجعت
کردن بجهة بجا آوردن پنج امر و آن طواف حج است و دو رکعت
نماز آن و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن
و چون سه امر اول را بفعل آورد بوی خوش بر و حلال میشود اما زن
وقتی حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت آن بجا آورد و واجب است
که این پنج امر بترتیبی که مذکور شد بفعل آید و جمیع آنچه در طواف عمره و
سعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنتی در این دو طواف و سعی معتبر است
و فرق همین دو نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف
حج اسلام حج تمتع میکنم از برای انکه واجب است تقرب بخدا و در طواف
نسا نیت چنین کند که طواف نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای
انکه واجب است تقرب بخدا و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی ما بین
صفا و مروه بدین قیاس و چون از این پنج امر فارغ شود واجب است
که بمنی مراجعت کند بجهة چهار امر اول در منی بودن سه شب در ایام
تشریق و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و جایز است
شخصی را که در احرام در عمره و حج شکار و مباشرهٔ بزن نکرده باشد
انکه شب سیوم در منی نماند و انکه بعد از وقت ظهر روز دوازدهم

ازمنی بیرون رود بمکی آنکه دروقت مغرب شب سیزدهم درمنی
که درین صورت بودن آنشب درمنی واجبست وبیرون رفتن
جایز نیست ودر هریك ازین سه شب تاصباح ماندن درمنی که
نیست بلکه آنقدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد ازان بیر
میتوان رفت وجایز است بجای ماندن آن شب درمنی ماندن
شب درمکه بشرط آنکه تاصباح بعبادة مشغول باشد دوم ر
جمرهٔ اولی کردن درهریك از روزهای ایام تشریق بهفت سن
ریزه سوم رمی جمرهٔ وسطی ودران سه روز بهمان طریق چه
رمی جمرهٔ عقبه دران سه روز بهمان طریق واجبست که این
همه رمی داشتن ووقت رمی ازطلوع آفتابست تاوقت شام واگر شخ
عذری داشته باشد جایز است که شب رمی کند وبدانکه آداب سنتی این ر
بطریقی است که قبل ازین بتفصیل مذکور شد وفرقی نیست الا د
دوامر اول آنکه هریك از جمرهٔ اولی وجمرهٔ وسطی را دروقت ر
بردست راست بگیرد دویم آنکه بعد از رمی هریك ازین دو جمره ا
نزدیك ایستد وبحمد وصلواة ودعا اشتغال نماید اما بعد از
جمرهٔ عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست وبدانکه این رمی آخر افع
واجبه حج است وجایز است که از منی بوطن خود رود بی آنکه بمک
معاودت نماید اما معاودت جهة وداع خانهٔ کعبه سنت است
پس چون خواهد که بمکه معاودت نماید سنت است که در مسجد خیف
شش رکعت نماز بگذارد هر دو رکعت بیك سلام وبعد ازان متو

مکه

مکه شود وآداب دخول مکه و مسجد الحرام از غسل وغیر آن بطریقست
که قبل ازین گفته شد وبرانکه داخل شدن درخانهٔ کعبه سنت است
وواجب نیست وآداب آن نه امرست اوّل غسل کردن دویم حلقه در را در
وقت دخول بگیرد سوم انکه بکمال خضوع وخشوع در وقت داخل
شدن بجا آورد چهارم انکه چون داخل شود بگوید اللهمّ انک
قلت ومن دخله کان امنًا فامنی من عذابک عذاب النّار پنجم
انکه بر سنگ سرخی که مابین دو ستون خانهٔ کعبه فرش است
دو رکعت نماز بگذارد ودر رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ حم
سجده بخواند ودر رکعت دویم بعد از فاتحه از آیات قرآن بعدد
سورهٔ حم سجده بخواند وآن پنجاه وچهار آیه است ششم انکه در
هر کنجی از چهار کنج خانهٔ کعبه دو دو رکعت نماز بگذارد وبعد از آن
این دعا بخواند اللهمّ من تهیّأ وتعبّأ واعدّ واستعدّ لوفادة
الی مخلوق رجاء رفده وجوائزه ونوافله وفواضله فالیک
کان سیّدی تهیئتی وتعبئتی واستعدادی رجاء رفدک ونوافلک
وجوائزک فلا تخیب الیوم رجائی یا من لا یخیب سائله ولا ینقص
نائله فانی لم اتک الیوم بعمل صالح قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته
ولکن اتیتک مقرًّا بالذنوب والاساءة علی نفسی فانّه لا حجّة لی
ولا عذر فاسئلک یا من هو کذلک ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد وان
تعطینی مسئلتی وتقبلنی عثرتی وتقلبنی برغبتی ولا تردنی مجبوهًا
ولا ممنوعًا ولا خائبًا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک العظیم اسئلک

یا عظیم ان تغفرلی الذنب العظیم لا اله الا انت **هفتم** انکه در درون
خانهٔ کعبه سر بسجده نهد و این دعا بخواند لا یرد غضبک الا حلمک
ولا ینجی منک الا التضرع الیک فهب لی یا الهی من لدنک فرجًا بالقدرة
التی بها تحیی اموات العباد وبها تنشر میت البلاد ولا تهلکنی یا
الهی غمًا حتی تستجیب لی وتعرفنی الاجابة فی دعائی اللهم ارزقنی العافیة
الی منتهی اجلی ولا تشمت بی عدوی ولا تمکنه من عنقی من ذا الذی
یرفعنی ان وضعتنی ومن ذا الذی یضعنی ان رفعتنی وان اهلکتنی
فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک او یسالک عن امرک وقد علمت
یا الهی ان لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة وانما یعجل من یخاف
الفوت وانما یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت یا الهی عن
ذلک علوا کبیرا فلا تجعلنی للبلاء غرضًا ولا لنقمتک نصبًا ومهّل
ونفسی واقلنی عثرتی ولا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی
وقلة حیلتی وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک
اعوذبک الیوم فاعذنی واستجیر بک فاجرنی واستعین بک
علی الضراء فاعنی واستنصرک فانصرنی واتوکل علیک فاکفنی
واومن بک فامنی واستهدیک فاهدنی واسترحمک فارحمنی
واستغفرک مما تعلم فاغفرلی واسترزقک من فضلک الواسع
فارزقنی ولا حول ولا قوة الا بالله **هشتم** انکه در وقت انکه
کعبه حلقه درخانهٔ کعبه را بگیرد وبگوید الله اکبر الله اکبر
الله اکبر اللهم لا تجهد بلائی ولا تشمت بی اعدائی ظنّک

الضار

القضاء النافع نهم انکه چون از خانه کعبه بیرون اید دو رکعت نماز
بگذارد در نزدیکی کعبه بحیثیتی که در خانه کعبه در جانب دست چپ
او باشد

خاتمه در بیان آداب وداع خانه کعبه وآن ده امر است

اول انکه هفت شوط طواف وداع را بجا آورد و نیت چنین کند
که طواف وداع خانه کعبه میکنم سنت تقرب بخدا دویم انکه در هر
شوطی استلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوط نتواند در شوط
اول و دویم استلام نماید سیوم انکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام
مستجار کند بطریقی که مذکور شد چهارم انکه نزد حجر اسود آید و شکم را
خود را بکعبه بچسباند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد و دست
از جانب در خانه کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله وصلی الله علی
سیدنا و نبینا محمد واله اللهم صل علی محمد عبدك ورسولك و
امینك وحبیبك ونجیك وخیرتك من خلقك اللهم کما
بلغ رسالتك وجاهد فی سبیلك وصدع بامرك واوذی فیك حتی اتاه
الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع
به احد من وفدك من المغفرة والبرکة والرضوان والعافیة
مما یسعنی ان اطلب فاسالك ان تعطینی الذی اعطیته او فضلا (مثل)
من عندك تزیدنی علیه اللهم ان امتنی فاغفر لی وان احییتنی
فارزقنیه من قابل اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارة بیتك
اللهم انی عبدك وابن عبدك وابن امتك حملتنی علی دابتك
وسیرتنی فی بلادك حتی ادخلتنی حرمك وامنك وقد کان من ظنی

بك ان تغفر لي ذنوبي فازدد عني رضا وقربني اليك زلفا ولا تباعدني وان كنت لم تغفر لي فمن الان فاغفر لي قبل ان تنأى عن بيتك داري فهذا اوان انصرافي ان كنت اذنت لي غير راغب عنك ولا عن بيتك ولا مستبدل بك ولا به اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي و عن يميني وعن شمالي حتى تبلغني اهلي فاذا بلغتني اهلي فاكفني مؤنة عبادك وعيالي فانك ولي ذلك من خلقك ومني **پنجم** انكه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم آيد و قدري از ان آب بنوشد و بعد از متوجه بيرون رفتن از مسجد الحرام شود **ششم** انكه در اثناي بيرون رفتن بگويد ايبون تائبون عابدون لربنا حامدون الى ربنا راغبون الى الله راجعون ان شاء الله **هفتم** انكه در مسجد الحرام سجدهٔ طويل با كمال خضوع وخشوع بجا آورد **هشتم** انكه بر در مسجد الحرام ايستد اللهم اني انقلبت على لا اله الا الله **نهم** انكه بيك درهم شرعي خرما بخرد و تصدق كند **دهم** انكه قصد او هميشه اين باشد كه نوبت ديگر بحج آيد

در بيان احكام حج افراد و حج قران

قبل ازين مذكور شده بود كه حج قران و حج افراد بر شخصي واجب است كه از اهل مكه معظمه باشد يا انكه دوري او از مكان مقدس شانزده فرسخ شرعي باشد و اگر دوري اين كس از مكه معظمه زياده بر شانزده فرسخ باشد حج تمتع است و افعال حج تمتع را بتفصيل مذكور ساخته و افعال حج قران و حج افراد مثل افعال حج تمتع است ليكن عمرهٔ حج تمتع قبل از حج است و طواف نساندارد و عمرهٔ حج قران و افراد

حج است

فان كنت غفرت لي

حج است وطواف نسا بارد وافعال این دو نوع است بطریق است
لیکن در حج قران مخیر است میان انکه نیت احرام را مقارن تلبیات
یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید
مذکور خواهد شد واحرام هر یک از حج قران وافراد واجب است که از
میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه مسکن او بمکه نزدیک تر
باشد از میقات یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد و باقی افعال
بطریق افعال حج تمتع است پس چون احرام ببندد و متوجه
عرفات شود و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود
و بعد از وقوف مشعر بمنی رود و رمی جمرة و قربان و تقصیر
بجا آورد انکه بمکه باز گردد و طواف و دو رکعت آن و سعی میان
صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت آن بطریقی که قبل ازین مذکور
شد بعمل آورد و چون ازین افعال فارغ شود عمرهٔ مفرده بجا
آورد باین طریق که یکی ازین میقاتها یا نزدیکترین موضعی بحرم
احرام عمرهٔ مفرده ببندد و طواف عمره کند و دو رکعت آن و سعی
میان صفا و مروه و تقصیر و طواف نسا و دو رکعت آن بجا آورد
و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتر را که جهة
قربان میبرد که در منی قربان کند زخم زند و آنجانب را بخون
آن زخم آلوده کند و مراد از تقلید آنست که در گردن قربانی که میبرد
نعلین بیاویزد که در آن نعلین نماز کرده باشد
در بیان احکام حج نیابت و در آن دو فصل است فصل اول در نایب

گرفتن از جهة میت وحج بدانکه چون شخصی فوت شود وترکه وا
کذارد وحج اسلام بر او واجب شده باشد ودر ذمت او مستقر
شده باشد واجبست که در آن سال شخصی را باجاره بگیرند که
بنیابت او حج بجا آورد واکر وقت حج باقی باشد والا سال دیکر
خواه میت وصیت کرده باشد که جهة او حج کنند وخواه وصیت
نکرده باشد اما قبل از انکه حج در ذمة او مستقر شود فوت
شود نایب کرفتن واجب نیست وحج در ذمة وقتی مستقر میشود
که شخص با وجود استطاعة رفتن بحج حج را تاخیر کند تا انمقدار
مدت بگذرد که کنجایش جمع حج بجا اوردن داشته باشد پس اکر
بعد از استطاعت وقبل از نکذاشتن مدة مذکور فوت شود
حج ساقط است ونایب کرفتن لازم نیست واجرت حج مقدمست
بر میراث وحکم سایر قرض دارد پس هرکاه میت مشغول
الذمه باشد بحج وقرضی نیز داشته باشد واجبست که او
اجرت حج المثل وقرض را از متروکات وافیه او بیرون کنند
وانچه بعد از ان بماند بوارث میرسد واکر چیزی نماند از
متروکات او چیزی بوارث نمیرسد وهمچنین اکر همه متروکات
او را بعد اجرت حج المثل باشد کل متروکات او را باجرت حج باید
داد ووارث از متروکات او محروم است وهرکاه شخصی
نماید ولی اجرتی بنیابة میت حج بجا آورد درین صورت
حج از ذمة میت ساقط میشود ولازم نیست که نایب جهة

بگیرند

بکیرند و همچنین اکر شخصی را باجاره بکیرد که بنیابت میّت حج کند
وبدانکه میانه مجتهدین خلافست در اینکه نایب میّت از کجا
متوجّه حج شود وبعضی بر آنند که از آنجا فوت شده واجب است
که متوجّه شود وبعضی بر آنند که توجه از میقات کافیست
وبعضی بر آنند که اکر متّی وکات میّت وفا کند از محلّ فوت
محلّه متوجه شود واکر بآن وفا نکند از میقات واین قول
بصواب نزدیکتر است وظاهر قول دوم باینقول باز میکردد
واکر حج در ذمّهٔ شخصی مستقر شده باشد امّا بواسطهٔ مانعی
که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن
نتواند بحج رفتن واجبست که شخصی را باجاره بکیرد
که بنیابت او حج کند هرکاه امید آن نداشته باشد که مانع
برطرف شود واکر بعد از انکه نایب بنیابت او حج کرده
باشد ومانع برطرف شود برو واجبست که حج کند وحجی
که نایب کرده کافی نیست امّا اکر بعد از انکه حج کنا ردن
برو واجب شده باشد وقبل از انکه در ذمّهٔ او مستقر شود
اورا مانعی از حج رفتن بیش آید درینصورة در وجوب
نایب کرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی بر آنند
که حکم شخصی دارد که اورا بعد از استقرار حج مانعی بهم
رسد وبعضی بر آنند که از ین شخص حج ساقطاست مادام
که مانع باقی باشد ونایب کرفتن واجب نیست خواه امید

بر طرف شدن مانع داشته باشد وخواه نداشته واقو
قول اول است فصل دویم در بیان شرط چند از نیابت
معتبر است اول انکه نایب بالغ باشد وبعضی از مجته
نیابت غیر بالغ جایز داشته اند بشرط انکه تمیز داش
وبر سخن او اعتماد باشد دویم انکه عادل باشد بس
حرام است غیر عادل را نایب حج کرده باشد ودانند
حج را بفعل آورده درین صورت حج او کافیست واحتیاج بنا
عادل کرفتن نیست وبعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه
غالب باشد که نایب افعال حج را بجا می آورد نایب کردانید
او جایز است سیوم انکه در وقت نیابت نایب را حج واج
نباشد چهارم انکه نایب افعال حج را بالتمام داند یا شخصی
با او باشد که در وقت بجا آوردن هر فعل از و تعلیم کیرد پنجم
در نیة قصد کند که این فعل را بنیابت فلان بجا می آرم ششم
انکه انشخصی که نایب بنیابت او حج میکذارد شیعه اثنی
عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست م
انکه بدن نایب یا جد بدن وی باشد که درین دو صورت نا
کردن او جایز است با جو با انکه مخالف مذهب باشد وبعضی
مجتهدین این دو صورة را نیز جایز نداشته اند وجایز اس
کنند نایب مرد شود وبر عکس وهمچنین جایز است که غلام
که عادل باشد بی رخصت اقای خود نایب شود ولکن نایب د

راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود
نایب دیگری باید گرفت که از آنجا که او فوت شده روانهٔ حج شود و ورثه او را
از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد و پس و تتمه
بورثه صاحب میرسد و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن
حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد آنچه بفعل
آورده کافیست و احتیاج بنایب گرفتن دیگری نیست

اما میانهٔ مجتهدین خلافست

بعضی بر آنند که درین وقت

کل مبلغی که وجه اجاره

اوست بوارث

او دهند

تم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد
المصطفی وخیر الوصیین امیر المومنین علی المرتضی والهما الایمة
النجباء علیهم الصلوة العلی الاعلی اما بعد چون همگی همت عالی
نهمت بندگان همایون ارفع اقدس اعلی کلب استانه خیر البشر مروج
مذهب حق ایمه اثنا عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی
بهادر خان خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین عدله
وبره واحسانه بر احیاء معالم شریعت سید المرسلین واعلاء اعلام

مذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور
محصور است واراده خاطر ملکوت ناظرش معطوف است بر آنکه شیعیان امیر
امیر المومنین علیه السلام علی مذهب حق الحقه باشند لهذا است
بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین وخلاصه المتقدمین وزبد
المتاخرین بهاء الملة والشریعت والحقیقت والدین محمد عاملی ر
را مامور ساخته بود بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد بر مسا
وضو وغسل وتیمم ونماز وزکوة وروزه وحج وجهاد وزیار
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وحضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین وایام مولود ایشان ومسایل ضروریه
که بیشتر اوقات بآن احتیاج واقع شود چون بیع وتوابع آن ون
وطلاق وغیر آن وحضرت خاتم المجتهدین امتثالا للامر الاشرف
شروع در تالیف این کتاب نمود وآنرا موسوم بجامع عباسی ساخ
بر بیست باب وچون بعد از اتمام پنج باب آن دوازدهم ماه شوال
سی ویک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست ودر ثانی الحال امر اشرف
اعلی صدور یافت که پانزده باب تتمه آن کتاب سمت اتمام و
اختتام پذیرد وداعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی
لامر الاشرف المطاع لازال نافذا فی الاقطار والارباع شروع در
آن نمود والله الموفق للاتمام والمیسر للاختتام امید که منظور نظر
کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس گردد **باب ششم از کتاب جامع**
عباسی در وقف کردن وتصدق نمودن وقرض دادن وبنده

کردن

کردن و جهاد با کفار کردن و در این چهار مطلب است مطلب اول در بیان
وقف کردن و توابع آن و در وی سه فصل است فصل اول در شروط وقف
شروط وقف شانزده است اول اهلیت واقف پس وقف غیر
بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاهی
دیوانه باشد و گاهی نه در وقت غیر دیوانگی وقفش صحیح است و در وقف
طفلی که ده ساله داشته باشد میانه مجتهدین خلاف است و گویا
آن جماعتی که گفته اند که وقف او صحیح است مستند شده اند بحدیثی
که واقع شده در جواز صدقه او و حمل کرده اند صدقه را بر وقف
چه وقف نیز صدقه جاریه است و همچنین مست بیهوش و قرض
داری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست و همچنین
وقف غلام صحیح نیست دوم نیت واقف پس وقف غافل و کسی که
در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از
وقف کردن و بقبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع
شده آن دعوی مسموع نیست و خلافست میانه مجتهدین که آیا
قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرط است پس وقف
کافر صحیح نیست سیوم ملکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف
کند صحیح نیست اگرچه مالکش اجازت دهد بعد از وقف چهارم
ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم
قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر
قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که ممکن باشد در و قبول

واکر وقف بر طفلی باشد قبول ولی با صرفه و غبطه کافی است و شرط نیست قبول
در وقف بر فقرا چه درین صورت ممکن نیست و همچنین قبول شرط
نیست اکر وقف بر مصالح مسلمین باشد چون وقف بر مساجد و
مشاهد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که درین صورت نیز
قبول حاکم شرع لازم است ششم معلق نساختن وقف بشرطی یا صفتی
غیر واقع پس اکر وقف کنند و معلق سازد و بر شرط و صفت واقعی
و عالم باشد بوقوع آن صحیح است مثل آنکه کوید این را وقف کردم
اکر امروز روز جمعه باشد هفتم دوام وقف است پس اکر مقارن
مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آنرا حبس میکویند و بانقضا
آن مدت باطل میشود و همچنین است واکر شرط کند که هر وقت
خواهد رجوع کند و اکر وقف کند بر کسی که منقرض شود غالبا بعد از
انقراض او میانه فقها خلافست بعضی کفته اند که راجع بواقف
میشود در حالت حیوة او و بوارث منتقل میشود بعد از وفات
او و بعضی کفته اند که بورثه موقوف علیه راجع میشود و بعضی
کفته اند که در ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول اول است و اکر
منقطع شود در اول همچو وقف بر معدوم و آنکاه بر موجود واقوی
آنست که باطل است و اکر در وسط منقطع شود در اول چون وقف
بر زید آنکاه بر غلام شخصی آنکاه بر فقرا درین دو احتمال است
یکی صحت طرفین و بطلان در وسط و دوم حاصل او بواقف و
او و اکر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اولا اقوی بطلان است

قبض

قبض موقوف علیه در بطن اول از وقف اولادی چه در بطون دیکر قبض شرط
نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیست پس بنا بر این
شرط اکر واقف پیش از وقف بمیرد وقف باطل است و در قبض فوریه
شرط نیست و هر کاه قبض کند صحیح است و در قبض اذن واقف شرط است
و هر کاه واقف تولیت و آن چنین بر آنکه وقف بر فقرا کرده جهة خویش
شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقرا شرط نیست بلکه قبض او
کافیست نهم آنکه قبض خود بیرون کند پس اکر بر خود وقف کند
صحیح نیست و اکر بر خود وقف کند بعد از آن بر فقرا در این مجتهدین
را دو قول است اصح آنست که باطل است و اکر وقف بر خود و قف را
کند در خود دو احتمال است یکی آنکه نصفش صحیح باشد و نصف باطل
دوم آنکه تمام باطل باشد و اکر شرط کند که قرضهای خود را از وقف
بدهد یا نفقهٔ او در مدت حیوة از وقف باشد باطل است و اکر شرط
کند که نفقهٔ اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت
رسالت پناهی و فاطمه علیهم السلام این شرط کرده اند پس هر دو صورت
اکر ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند نفقهٔ ایشان
آیا ساقط میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین در نفقهٔ
زوجه خلافست دهم آنکه آنچه وقف کرده می باید که عینی باشد
و مختص و از آن منتفع شوند پس وقف این صحیح نیست و همچنین
وقف دین صحیح نیست و وقف هر چه خورند از ماکولات زیرا که اصل
آن باقی نمی ماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم

ودینار جایز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آن
جایز نیست واصح آنست که جایز است زیرا که جهة زینت از انها نفع
میتوان گرفت یازدهم آنکه صحیح باشد که آنرا مالک شوند پس اگر
شراب یا خوک را وقف کند صحیح نیست دوازدهم آنکه مصرف مصرف
کند پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست سیزدهم آنکه موقوف
علیه موجود باشد در ابتداء وقف پس اگر بر معدوم وقف کند
صحیح نیست واگرچه طفل در شکم باشد واگر بر موجود کند وبعد از
بر آنچه از او در وجود آمد صحیح است اما بر معدوم وقف کند و
بعد از آن بر موجود آیا صحیح است در حق موجود یا وقف باطل است
درین مسئله مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطل است
چهاردهم آنکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس
وقف بر ملک وجن ودواب وبنده واگرچه مدبر ومکاتب
مشروط باشد صحیح نیست اما اگر وقف بر مشاهد ومساجد
وجسرها وپلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقة راجع بمسلمانان
میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی
از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد وقف کنند صحیح نیست
شانزدهم آنکه وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اگر
وقف کند بر زنا کنندگان وقطاع الطریق باطل است وهمچنین
باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توریت و
وکتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف

بر عبادت

بر عبادت خانه یهود ونصاری و وقف کردن بر جهود جایز است نزد
بعضی از مجتهدین و درین مقام اشکال کرده اند که چون بر جهود
وقف جایز است و بر عبادت خانهٔ ایشان جایز نیست وجواب ازین
اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادت خانهٔ معصیت محض است
بخلاف جهود چه ازین حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است
واحتمال دارد که از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند و اما وقف
کردن جهود بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن
آتش پرستان را بر آتش که باطل میدانند وهرگاه شرطهای
وقف متحقق شود وموقوف علیه مالک میشود منافعی را که بعد از
وقف کردن حاصل شود در منافعی که در حالت وقف کردن موجود
باشد چون صوف و وبر و کوسفند خلافست میانهٔ مجتهدین واگر
وقف مشروط باشد بشرطی در آنچه واقف شرط کرده صرف باید کرد
وجایز نیست فروختن وقف واگر ترسند که ضایع شود یا آنکه
میانهٔ موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع واقع شود که منجر
بخراب شدن وقف شود میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست
که جایز است **فصل ششم** در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق
نمودن ثواب بسیار وارد شده وصدقه پنهانی افضل است
چنانکه در حدیث تصریح بآن واقع شده مگر آنکه توهم کنند
که تصدق نمیکند چه درین صورت آشکارا باید داد ودر تصدق
چهار چیز شرط است اول ایجاب چون تصدقت وآنچه بدان

مانند دوم قبول چون قبلت سیوم اقباض باذن مالک چه بدون
اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرام است تصدقات
واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة
شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلامی که بنی هاشم
آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بگیرد و جایز
بنی هاشم را که تصدقات سنتی بگیرند و واجبی نیز جایز است
هرگاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش و جایز است
تصدق بر جهود و اگرچه بیگانه باشد پس هرگاه تصدقات
واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدقات سنتی نیز
همین صورت دارد خواه فایض ذی رحم باشد خواه اجنبی بعضی
از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هرگاه اجنبی باشد و
قول اولست فصل سیوم در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری
گوید که درین خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز
شرط است اول ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک و رقبتک و آنچه
بدینها ماند دویم قبول سیوم قبض و هرگاه ساکن گرداند
معین بعمر خود یا عمر ساکن یا مدة معینی باشد لازم میشود و قبل
و بعد از موت هرکدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود
پس اگر گوید ترا است که درین ساکن باشی تا زنده باشی هرگاه
ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود و اگر درین صورت مالک بمیرد
ورثه مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید درین خ

ساکن

ساکن باشد تا وقت فوت من پس هرگاه بمیرد ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثه ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید بوفات نکرده باشد هرگاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کند و هر چیزی را وقف کردند آن جایز بود سکنی و عمری ان جایز است و باطل میشود سکنی و عمری بفروختن آن خانه و هرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و اهل و فرزندان او ساکن میشود و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر را سوای اینها جایز است و هرگاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدا ابقا حبس نماید یا گوید غلام خدمت خانه کعبه یا مسجد الحرام کند لازم است تا آنکه غلام و اسب زنده باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و معین نکند آن شخص را و بمیرد بورثه خودش منتقل میشود **مطلب** در بیان قرض دادن دو موقفست **موقف اول** در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت فرموده در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم نوشته بود که صدقه دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد و قرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن مثل ثواب قرض دادن و مراد از آن صدقه بر خویشان است

وعلما چه این صدقه بر ایشان افضل از قرض دادن است و
در قرض دادن سه چیز لابد است اوّل ایجاب چون اقرضتك
ما تصرّف فیه یا انتفع به وعلیك رد عوضه وآنچه بدین معنا ماند
دویم قبول چون قبلت وآنچه دلالت بر رضای ایجاب کند سیوم
آنکه واقع شود هر یك از ایجاب وقبول از جایز التصرف پس
از دیوانه و مست و مفلس که حاکم او را منع کرده باشد از مال
و طفلی که پانزده سال نداشته باشد معتبر نیست و قرض داد
بنده جایز است و فرقی نیست میانه ذکر و انثی و قرض دادن
آنچه مثل داشته باشد جایز است امّا آنچه مثل نداشته باشد
دو قول است و وعده در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال
قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام طلبید و اگر چه مهلت
داده باشد موقف دویم در اموری که بقرض دادن متعلق است
بدانکه بقرض دادن بیست و پنج امر متعلق است پنج امر واجب و ده
امر حرام و چهار امر سنّت و چهار امر مکروه امّا پنج امر واجب اوّل
رد کردن مثل آنچه گرفته دویم آنکه هرگاه قرض گیرنده همان
آنچه گرفته یا مثل آنرا رد کند قبول کردن قرض دهنده واجب
و اگر چه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر مثل نیز متعذر
باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته
باشد قیمت همان روزی که بقرض گرفته بدهد سیم آنکه
اگر قرض گیرنده بگذارد که سال بر آن بگذرد و طلا و نقره سکه

باشد

118

باشد وبنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجب است **چهارم** انکه
سعی کنند در دادن مال بقرض دهنده وآن هفت امر حرام **اول**
شرط زیاده کردن در مقدار و وصف خواه جنسی باشد که زیاده
ونقصان در وحرام باشد مثل طلا ونقره وکندم وجو وآنچه
بکیل و وزن در آید یا آنچنان نباشد پس اکر شرط کند که خانه خود را
باو باجاره بکمتر از اجرت واقعی دهد یا زیاده از اجرت واقعی
یا آنکه هدیه بیاورد یا جهة او کند جایز نیست اما اکر زیاده
بدهد بی شرط جایز است ودر بعضی احادیث وارد شده که جایز است
عوض دراهم غله دراهم صحاح بدهد یا بدل درهم کهنه درهم
تازه بدهد واکر شرط کند که عوض درست شکسته یا ناقص در
قیمت شرط نعوست واکر شرط کند که یا ضامنی کند جهة این قرض
یا آنکه در شهر دیکر رو کند جایز است واکر شرط کرد وضامنی جهة
قرض دیکر کند جایز نیست **دویم** قرض دادن آنچه بکیل و وزن
در آید بی آنکه بکشند **سیم** اسراف کردن قرض کیرنده در نفقه بلکه
باید که اکتفا بقلیلی کند **چهارم** طلب کردن قرض کیرنده مال خود را
از کسی که قادر بر دادن باشد بلکه می باید که با او مدارا کند **پنجم**
طلب کردن اوست مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد
مکر آنکه در حرم قرض داده باشد وبعضی از مجتهدین مدینه طیبه
ومشاهد مشرفه را نیز بکعبه ملحق ساخته اند **ششم** قرض کرفتن
کسی که قادر بر دادن آن نباشد **هفتم** نماز کردن قرض دار در اول

کارها

وقت واما آن چهار امر سنت اوّل قرض دادن دویم ظاهر ساختن
قرض گیرنده مالداری ومفلسی خود را بر قرض دهنده سیوم
وفا کردن بشرطی که کرده باشند چهارم آنکه اگر هدیه جهة
قرض گیرنده بیاورد با مال خود حساب کند واما آن چهار امر
مکروه اوّل مالدار را قرض کردن بی ضرورتی اما با ضرورت
مکروه نیست چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم وحضرت امیر المومنین وامام حسن
وامام حسین علیهم السّلام در حین وفات قرض کار بودند
دویم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده وگیرنده بی آنکه
ملفظ سیوم فرود آمدن قرض دهنده در خانه قرض گیرنده
چهارم زیاده از سه روز در منزل او بودن وبعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند مطلب سیوم در بیان بنده آزاد کردن
ودر آن ثواب بسیار است ودر احادیث اهل بیت علیهم السّلام
وارد شده که هر کس بنده آزاد کند حق سبحانه وتعالی بعوض
هر عضوی از آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ آزاد
کرداند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک
عضو او را از آتش دوزخ آزاد کرداند واقسام آزادی پنج است
اوّل واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر کند
آزادی غلامی را یا آنکه در حال فروختن غلام آقای او شرط کند
که آزاد کند دویم سنت چون آزاد کردن بنده مومن که از خویشان

او باشد

او باشد که بخریدن آزاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین سنت است
آزاد کردن غلام که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد
سیوم مکروه چون آزاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد
و معاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام چون آزاد کردن بنده
کافر پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و منتصف و آزادی بچهار
چیز حاصل میشود اول مباشرت دویم سرایت سیوم مالک شدن
چهارم عوارض و در این چهار موقف است موقف اول مباشرت است
اول صیغه چون انت حر یعنی تو آزادی و اگر گوید اعتقتک یعنی آزاد
کردانیدم ترا و قصد انشا کند مجتهدین را درین دو قول است
اصح آنست که باین قول نیز آزادی واقع میشود و بغیر ازین دو
لفظ آزادی بهم نمیرسد از کنایتها و اشارتها و اگر چه بآن قصد
آزاد کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه درین
صورت اشارت و نوشتن با قرینه بر قصد قایم مقام گفتن این
دو لفظ میشود دویم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار قصد کننده
جایز التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بنده کان از طفل
و اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و کسی که او را باکراه بر آن دارند
و مست و غافل و مفلسی که حاکم شرع از مالش دور کرده باشد که
مال او را بقرض خواهان او دهند و بیماری که در بیماری زیاده
از سه یک مالش آزاد کند واقع شود باطل است سیوم آنکه مجرد
سازد آزادی را از شرط و صفت اما جایز است که شرط کند بآزادی چیزی

پس اگر شرط خدمت غلام کند جهة خود یا غیر خود زمانی معین
را جایز است و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمیشود
و بر غلام اجرت آن زمان لازم است و اگر مولی بمیرد بعد از آن
غلام پیدا شود یا ورثه او را میرسد که در آن مدت او را خدمت
فرمایند مجتهدین را دو قول است اصح آنست که میرسد اما
اگر شرط کند که اگر آنچه شرط کرده یا غلام بفعل نیاورد همان بنده
باشد همچنین مجتهدین را درین دو قولست اصح آنست که شرط باطل است
چهارم انکه قصد قربت الی الله کند پس اگر کافری بنده را آزاد
کند صحیح است و بعضی این را شرط میدانند و آزاد کردن کافر صحیح نمید
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت
پیغمبر یا قرآنست صحیح است و اگر بسبب انکار خدا تعالی است
باطل است **پنجم** انکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد
آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند
و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام را جایز است
ششم انکه مال آن غلام باشد پس اگر غلام دیگری را آزاد کند
صحیح نیست و اگر صاحب غلام راضی شود و اذن دهد مجتهدین
درین دو قولست اصح آنست که جایز نیست **هفتم** انکه جنایتی
غلام بر کسی واقع نشده باشد چه درین صورت آزاد کردن
او صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و میگویند مخیر است
در معین ساختن یکی از دو غلام **تتمه** هفت امر تعلق بآزاد کردن

دارد

دارد و چهار امر مستحب و سه امر مکروه اما چهار امر مستحب اول آزاد
کردن غلام مؤمنی دویم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت
کرده باشد سیوم هرگاه غلام خود را حدی زند سنت است که او را آزاد
کند چهارم یاری کردن غلام را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز
شده باشد اما سه چیز مکروه اول آزاد کردن غلام سنی دویم
جدا کردن طفل و مادرش و بعضی از مجتهدین را حرام میدانند
سیوم آزاد کردن غلامی که عاجز شده باشد از کسب قسم دویم
کتابتست و کتابت آنست که کسی با غلام خویش گوید که مبلغی معین
بده و آزاد باش این بر دو قسم است مطلقیست که اقتضای صیغه
عوض دینت و وعده کند و هرگاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد
بقدر آن آزاد بالنسبه میشود قسم دویم مشروط و آن چنانست که آقا
بغلام گوید که هرگاه از عوض عاجز شود همان بنده باشد و
شروط کتابت دوازده است قسم اول صیغه و در مطلق چنین گوید
کاتبتک علی ان تؤدی الی کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی کتابت ساختم
ترا باینکه ادا کنی بمن مبلغی معین و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط
چنین گوید کاتبتک علی ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت
حر و ان عجزت فانت رق یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن در
هر ماهی مبلغی معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی تو
همان بنده باشی دویم قبول این معنی را سیوم آنکه هرگاه یک از آقا
و غلام بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگرچه ده ساله

باشد واکرچه اذن دهد **چهارم** انکه هر یك از ین هر دو غافل باشد
پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانکی او بیك حال باشد صحیح نیست
واکر ولی او اذن دهد صحیح است واکر دیوانکی او دوری باشد یعنی کاه
نباشد و در حالتی که نباشد صحیح است واکر آقای غلام دعوی نماید که کتا
در حالت طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقد
هر کاه حالت جنون ظاهر باشد و اکر عکس باشد قول غلام مقدم است
پنجم قصد است پس اکر غافلی یا مستی صیغه بکوید باطل است **ششم** جواز
تصرفست پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش جهة قرض
خواه دور کرده باشد صحیح و بیماریکه ثالث مالش وفا بآزادی
غلام نکند و زیاده از ثلث صحیح نیست مکر باجازه وارث و از مرتد
ملی صحیح نیست مکر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین کفته اند
مراعات اسلامش باید کرد **هفتم** اختیار است پس از کسی او را اکرا
بر آن دارند صحیح نیست **هشتم** انکه غلام مسلمان باشد چه کتابت
غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در آن حدیثی وارد نشده **نهم**
انکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اکر نصف غلام را مکاتب سازد
صحیح نیست **دهم** آنکه عوضی که غلام میدهد میباید که دین باشد
پس اکر عینی باشد صحیح نیست **یازدهم** انکه آن عوض چیزی باشد
که مولی مالك آن شود پس اکر شراب و خوك باشد جایز نیست
دوازدهم انکه مالی که غلام میدهد باید که جنس و قدر و وصف
معلوم باشد **تتمه** هر کاه بر آقا زکوة واجب باشد واجبست بر

کدان

که از سهم رقاب چیزی بغلام دهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی
از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق داشته اند و هرگاه آقا
چیزی باو دهد واجبست که قبول کند و سنت است که اگر زکوة
بر آقا واجب نباشد چیزی بغلام بدهد و هرگاه غلام عاجز آید
صبر نماید که تا انکه چیزی بهم رساند و مکروه است کتابت غلام
غیر امین و هرگاه غلامی که قادر بر کسب نباشد مکروه است مکاتب ساختن
او و مکروه است مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن
و خواص کتابت سیزده امر است اوّل وقوع کتابت میانه غلام
و آقا دویم انکه عوض و معوض مال سید است سیوم بودن غلام
مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم انکه از میانه
غلامان مکاتب مالک میشود و تصرف او صحیح است پنجم انکه ثابت
میشود جهة او ارش خیانتی که آقا بر و جنابت کرده باشد و اگر
جنایتی از غلام واقع شود دیه میگیرد ششم انکه مضاربه بمال خود
نمیتواند کرد اگرچه آقا اذن دهد اما از غیری مضاربه میتواند
گرفت هفتم قرض نمیتواند داد اگرچه آقا اذن دهد اما از غیری
میتواند گرفت هشتم غلام را مکاتب نمیتواند ساخت مگر با غبطه
و عرفه نهم تزویج نمیتواند کرد و خاصه بهم نمیتواند رسانید
دهم تزویج نمیتواند کرد و خاصه و صیت و سه قبول نمیتواند
کرد کسی را که بر و آزاد شود یازدهم کنیز مکاتبه شوهر نمیتواند کرد
دوازدهم کفارات او صحیح نیست مگر باذن آقا سیزدهم انکه مکاتب

میتواند غلام خود را تعزیر کرد بلکه از بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد نیز میتواند زد قسم سیوم تدبیر است یعنی آقا بغلام خویش گوید که تو آزادی بعد از مردن من و اما تدبیر نسبت بغیر آقا واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین مسئله خلافست و آنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده انست که این تدبیر است و تدبیر سه قسم است اوّل تدبیر واجب که مثل آنکه بصیغه نذر گوید که لله علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدایرا است بر من آزاد کردن بنده بعد از وفات من و رجوع درین تدبیر جایز است دویم تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر است و رجوع درانجا جایز است سیوم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و سنی و شروط تدبیر شش اوّل صیغه چون انت حر بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه دلالت کند بر آن و اشارت اخرس بجای صیغه گفتن است دویم آنکه صیغه بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست سیوم آنکه جایز التصرف باشد از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مالهاش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از غافل و مست و خفته و کسی که او باکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربة الی الله کند پس

کاق

کافی صحیح نیست وبعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند
ومیگویند که تدبیر وصیّت است بازاد کردن نه ازاد کردن ششم
انکه مجرد سازد تدبیر را از شرط پس اگر معلق سازد بر شرطی چون
آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست ومدبر همان بنده است میتواند
آقا تصرف درکردن بفروختن وبخشیدن وغیر آن واگر بفروشد
ویا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را درین
مسئله دو قولست اکثر بر آنند که باطل میشود واگر مدبر بگریزد
تدبیرش باطل میشود صحیح است تدبیر کنیز حامله بی آنکه طفل
او داخل باشد عکس نیز جایز است وسنّت است گواه گرفتن دو عادل
بر تدبیر قسم چهارم ام ولدست واو کنیزیست از آقای خود حامله
شود ودرو دو چیز شرط است شرط اوّل آنکه از آقای خود حامله
باشد بطفل آزادی درحالتی که ملک او باشد پس اگر وطی کننده
غلام باشد وکنیز دیگری را بشبهه دخول کند وحامله شود
بعد از آن او را مالک شود ام ولد نمیشود وبعضی از مجتهدین
گفته اند که درین صورت ام ولد میشود واگر ولد بنده باشد
مثل آنکه کنیز شخصی را بنکاح در آورد وشرط کرده باشد که ولد
او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود وبعد از آن کنیز را بخرد ام
ولد او نمیشود واگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد آنگاه
خود وطی کند بفعل حرام کرده باشد امّا اگر کنیز آبستن شود
ام ولد میشود شرط دوم آنکه فرزند او کافر و قاتل وکسی که میراث

بنی دنباشد سه چیز از خواص استیلاد اوست اول انکه جایز ا
که اورا مکاتب سازد سیم انکه فروختن او جایز نیست مکر در عوض
قیمت او هرکاه آن شخص که اورا خریده و دخول کرده زنده ا
حاصل کرده از قیمت او عاجز شود چی می تواند فروخت او را بعضی
مجتهدین سوای این موضع در دوازده موضع دیکر فروختن او را
داشته اند لیکن انچه در حدیث وارد شده همین یک موضع است که
شد موقف سیم سرایت است یعنی هرکاه شخصی نصف غلام
را ازاد کند تمام او ازاد می شود و اکر غلام میانه دو شخص باشد
حصه شریک نیز ازاد می شود لازم است ان ازاد کننده حصه
خود که قیمت حصه شریک را بشریک بدهد و در سرایت چهار چ
شرطست اول انکه مالدار باشد اقل مالی که زیاده از
خادم و چهارپایان و جامه معتاد و نفقه یک روز او و
او باشد و مقدار قیمت حصه شریک و اکر مفلس باشد غلام
سعی می کند و بعضی کفته اند اکر قصد اضرار شریک کند قیمت
شریک را می دهد و اکر مالدار باشد و اکر مفلس باشد غلام
سعی کند و اکر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز
او ازدست و نصف او بنده و کسبش نیز این حال دارد و
میانه مجتهدین که در وقت دادن قیمت بشریک ازاد می شود
بعد از دادن اصح انست قول دوم است چه ازادی
مالک شد نمی شود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریک

دوم انکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر و مادر بمیراث
بدو منتقل شود سرایت در و جاری نیست سیوم انکه متعلق
نکرده باو حقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر
و چهارم انکه اوّل حصّه خود را ازاد کند پس اگر اوّل حصّه
شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف سیوم ملکست یعنی مالک
شدن مرد یازده کس را اوّل پدر دوم مادر سیوم جد چهارم
جده پنجم فرزندان خواه ذکر و خواه انثی ششم فرزند و هر چند
مابین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله و هر چند بالا روند
دهم دختر و خواهر و هر چند مابین آید چه هرگاه اینها را
کسی مالک شود فی الحال آزاد میشوند و در آزاد شدن محرمات
رضاعی بهم رسد خلافست میانه مجتهدین اشهر انست که آزاد میشود
و اگر نصف اینها بسبب خویشی آزاد میشود ایا نصفه دیگر اینها
بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش می باید داد
اصح انست که باختیار مالک شود مالدار باشد لازم است و اگر
بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس شده باشد لازم نیست
و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند
پائین آیند کسی بدیگری خریدن آزاد نمیشود موقف چهارم عوارض است
بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد میشود
اوّل انکه غلام کور شود چه درین صورت آزاد میشود دوم
انکه جذام بهم رساند سیوم انکه برص بهم رساند و بعضی از

مجتهدین باین آزاد نمیکردانند چهارم انکه آقای غلام بعضی
از اعضای غلام را قطع نماید مثل انکه گوش وبینی او را قطع نم
پنجم انکه غلام لنک زمین کیر شود ششم انکه غلام پیشتر از
خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم انکه هرکاه شخصی مالک
بمیرد ومیراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده
شرع او را از مال میت میخرد وآزاد میسازد ومال را باو میدهد
واکر مالک نمرود شد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن هشتم
انکه هرکاه یکی از بیدر با مادر آزاد باشد فرزندان آزاد میشود
هرکاه مولی شرط بندکی فرزند نکند مطلب چهارم در بیان
جهاد با کفار کردن ودران چند فصل است فصل اول در ثو
جهاد بدانکه از اعظم ارکان اسلام است ودر آیات قرآنی
مبالغه بسیار در فضیلت جهاد وترغیب بران وسرزنش
انکسانی که جهاد نکنند بیمایعنی واقع شده واحادیث در
فضیلت جهاد ومرابطه یعنی نکاهداشتن سرحدهای مسلما
بسیار است ازانجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله
منقولست که فرموده والذی نفسی بیده لغدوة فی سبیل الله او رو
خیر من الدنیا وما فیها یعنی قسم ما بکسی که نفس من بقدرت
که بر رفتن بجنک در راه خدا تعالی وهر آمدنی بهتر است
از دنیا وآنچه در دست ونیز از آن حضرت منقولست که
فی کله فی السیف وتحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا بالسیف

والسیوف

السیوف مقالید الجنة والنار یعنی تمام خیر در شمشیر است
در زیر سایهٔ شمشیر است و مردمان را است نمیشود بکر بشمشیر
شمشیر کلید بهشت است و دوزخ و هم از آن حضرت منقول است
که هیچ قطره پیش خدای تعالی دوست تر نیست از قطره خونی که در راه
ریخته شود و هم از آنحضرت منقول است که رباط لیلة فی سبیل الله
خیر من صیام شهرین یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان
یکشب جهة رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه را
فصل دویم در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجب است
بیض و اجماع و واجب بودن آن کفایتی است یعنی هرگاه جماعتی
مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند متعهد جنگ
دشمنان شوند از دیگران ساقط میشود بشرطی که امام ایشان را
بجنگ خوانده باشد پس اگر امام جماعتی را بنام طلبیده باشد
جهة مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا
اجاره بر خود واجب گردانند یا در وقت بهم رسیدن دو لشکر
صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند در این صورت نیز جنگ
کردن بر ایشان واجب عینی میشود و هرگاه مسلمانان اندک باشند و تا همه
جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند و جهاد واجب عینی است و
هرگاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجب است شرط اول آنکه
مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست شرط دویم
آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود شرط سیوم

آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست شرط چهارم انکه آزاد
باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده که مولای او گفته باشد که
بعد از فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب واجب نیست
یعنی بر بنده که مولای او قرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد
شود اگرچه الکتی او بسبب دادن الکتی آن مبلغ آزاد شده باشد
و اگر امام بنده های جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جایز است
جهة انکه از ایشان منتفع میتوان گشت شرط پنجم انکه پیر
نباشد چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند شرط
ششم انکه دانا باشد باداب جنگ چه اگر دانا نباشد واجب
نیست شرط هفتم انکه کور و لنگ نباشد بشرطی که قادر بر پیاده
رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم انکه بیمار نباشد و
درین صورتها که عاجز است از رفتن بجنگ اما قدرت داشته
باشد که باجرت بگیرد کسی را بجای او واجب است درین مسئله علما
دو قول است شرط نهم قادر باشد بر نفقه جهة خود در سفر
و عیال خود در حضر شرط دهم انکه قادر باشد بر چاروایی
که برو سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت
دور باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چاروا شرط است و اگر کسی
و راحله بکسی بدهد تا انکه جنگ بکند درین صورت واجب است
بجنگ رفتن و اگر باجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن شرط یا

انکه

آنکه قرض داری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض
طلبید و قدرت بر دادن آن داشته باشد چه درین صورت
بجنک رفتن جایز نیست مکر آنکه قرض را بدهد و یا ضامنی ورهنی
بقرضخواه دهد و او را راضی کرداند اکر او را امام باسم طلبیده
باشد واجبست که بجنک رود اکرچه قرضخواه اذن ندهد
امّا سنت است که متعرض مکانهٔ که کمان کشته شدن داشته
باشد نشود یعنی پیش صف نه ایستد و مبارزت طلبد و اکر
وعده قرضخواه رسیده باشد و قادر بر دادن نباشد علما را
درین دو قولست اصح آنست که درین صورت قرضخواه را منع
نمیرسد **شرط دوازدهم** برضای والدین پس اکر بشخصه امام او را کسی
طلبیده باشد و بیرون رضای پدر و مادر بجنک نمیتواند رفت
و هرکاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت حضور
امام که خود بجنک رود یا کسی را باجرت بکیرد که بعوض او بجنک
رود مکر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد که درین صورت نیابت
نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور شد و هرکاه عاجز شود
مثل آنکه بیمار شود مخیر است در بر کردیدن خواه هر دو لشکر
بیکدیگر رسیده باشند و خواه بهم نرسیده باشند امّا اکر عذر
غیر بیماری باشد مثل آنکه آقای او از رخصت پشیمان شود و بنده را
طلب نماید درین صورت اکر هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده اند واجبست
که بر کردد و اکر بهم رسیده باشد جایز نیست و در حالت غیبت امام

نیز واجب است جهاد هرگاه دشمنان بسر دیار مسلمانان آیند و از ایشان
بر اسلام آسیب رسد فصل سیم در بیان آنکه جهاد کردن با چند
فرقه با کدام جماعة واجب است بدانکه سه طایفه اولی حربی و از ایشان
رو کرده اند اول مردان جوان اند که غیر خدا پرستش مینمایند
چون آفتاب پرست و ستاره پرست و غیر اینها دیم جماعتی اند
که هیچ چیز را پرستش نمینمایند چون ملحدان و دهریان و باهود
جماعة جهاد کردن در حال حضور امام واجب است تا آنکه مسلمان
شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمیتوان کرد طایفه ثانیه اهل
کتاب اند و ایشان نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی
در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون یهود که توریة
کتاب ایشانست و موسی علیه السلم کلیم پیغمبر ایشان و نصاری که
انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلم پیغمبر ایشان قوم دوم
آنکه کتابی نداشته اند و پیغمبری بشبه کتابی و به پیغمبری قایل
چون مجوسان که میگویند کتابی داشته اند زند و پیغمبری زردشت
نام و در احادیث وارد شده که کتابی داشته اند سوخته اند و
پیغمبر ایشان کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی بر ایشان آورده
بود بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بود و جهاد با این دو
فرقه واجب است تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با
شرایط و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن
جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در

سال

سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگرچه بیرو لنگ زمین
گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرماید و میانه مجتهدین
خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب آنست که نمیدهد
و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میانه بنده جهودی که مسلمان
باشد و میانه بنده جهودی که مالک جهود باشد پس بر اول واجب
نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانه مجتهدین
که آیا جزیه را مقداری معینی است چنانچه وارد شده در حدیث
که حضرت امیر المومنین علیه السلام مقرر کرده بود که فقرای ایشان
هر سال دوازده درهم و متوسط ایشان بیست و چهار درهم
و مالدار باشد ایشان صد و چهل درهم یا انکه مقدار جزیه
غیر معین است و تعیین آن بر امام متوطاست اصح قول دوم است
چه او مناسبست بمنزلت و خواری ایشان و آنچه در حدیث مذکور
از تعیین آن وارد شده محمولست بر انکه رای حضرت امیر المومنین
علیه السلام در آن وقت بجهة مصلحتی بر آن قرار گرفته و اگر در اثنای
سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه ایشان ساقط میشود
شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست شرط سوم انکه
منافات ایمان وارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان عزم کردن
بر حرب مسلمانان و معاونت و مدد مشرکان و باین شرط اگر خلل
رسانند خارج میشوند خواه در جزیه با امام نکردن اینها را شرط
کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمداً کرده باشند و خواه

سهواً شرط چهارم آنکه زنا بزنان مسلمانان نکنند و نکاح
زنان مسلمانان نمایند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کردن کنند باید
مسلمانان را از راه بنرند شرط ششم انکه ترک فتنه کردن تا راه زدن
مسلمانان کنند شرط هفتم انکه جاسوسان کفار را در خانه را
ندهند و کفار را در خانه راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان
عالم نسازند و بکفار چیزی ننویسند از اخبار مسلمانان شرط هشتم
انکه مردان مسلمانان و زنان مسلمانان را نکشند واین پنج شرط را
اگر در عقد جزیه امام شرط کرده باشد و بانها عمل نکنند حربی
میشوند شرط نهم انکه سب حق سبحانه وتعالی و رسول صلی الله علیه و
نکنند و استخفاف بدین و کتاب مسلمانان نکنند چه عیاذاً بالله
سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف
دین را اگر شرط کرده باشد بخلاف آن حربی میشوند شرط دهم
انکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت
خوک خوردن و نکاح کردن مادر و خواهر و غیر اینها شرط یازدهم
آنکه احداث عبادت خانها نکنند در دار اسلام و آواز خود را در
خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانه
خود را بلندتر از خانهای مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست
بسازند و این شرط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده
که آنها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم انکه بطریقی بگردد
که از مسلمانان متمیز شوند باینکه لباس ایشان غیر لباس مسلم

باشد

باشند وچادروای سواری ایشان غیر چادروای سواری مسلمانان باشد
وبر یکطرف سوار سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب
آویزند واسب سوار نشوند وبر زین سوار نشوند وشمشیر وسلاح
نه بندند ونصاری زنار بر میان نه بندند وزنان ایشان نیز
بنوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند ودر جاده راه نروند
بلکه از جاده منحرف شوند ولقب وکنیت بر مولود خود نگذارند
واین شرط سیوم مجتهدین را ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور
نیست وجایز نیست ذمی را که در حجاز توطن کنند ومراد از حجاز مکه
ومدینه وطایف وحوالی آنهاست واگر بگذرند وتوطن نکنند
جایز است وجایز نیست ایشان را مصحف خریدن واگر بخرند مالک
آن نمیشوند وبعضی از مجتهدین آن را مکروه میدانند قسم سوم
که قتال با ایشان واجبست چون باغیان وخوارج وایشان طایفه اند
که از امام زمان روی گردان ودماغی شده باشند وقتال ایشان
واجبست یا آنکه با امام بگروند یا کشته شوند وهرگاه متفرق شوند
خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنها که بجنگ آمده باشند خواهند بود
یا نه تقدیر اول واجبست که ایشان را بکشند وگریختهای ایشان از
عقب بروند وبگیرند وبکشند وبر تقدیر ثانی احتیاج باینها نیست
بلکه در وقتی که شکست خورند وگریختند کافیست وباجماع مجتهدین
ذریت این طایفه وزنان ایشان را مالک نمیشوند وهمچنین مالک
نمیشوند چیزی از مال اهل این طایفه را که در لشکرگاه نباشند خواهد بود

قتل بحق بل باشد وخواه نباشد ودر مالهای ایشان که در لشکرگاه است
میانهٔ مجتهدین خلاف است که آیا لشکری ما آنرا میتوانند یا نه اصح
آنست که مالک نمیشوند **مطلب پنجم** در کیفیت جهاد کردن با کفار
بدانکه بجهاد با کفار کردن بیست وهفت امر متعلق است سه امر
واجب وده امر حرام وشش امر سنت وهشت امر مکروه اما سه امر
واجب **اول** دعوت باسلام کردنست زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن
با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشانرا بشهادتین واقرار
بوحدانیت خدای تعالی وعدل ونبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله و
امامت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام واولادش وجمیع
شرایع واحکام آن دعوت کند واگر مسلمانی بی آنکه کفار را دعوت
باسلام نماید یکی از ایشانرا بکشد گناه دارد اما قصاص ودیت
بر او نیست ودعوت عامه کفار را لازم است مگر جماعتی را که دعوت
بایشان رسیده باشد وعلم به بعثت رسول صلی الله علیه وآله
بوده باشند اما جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد وعلم
به بعثت رسول باشد لازم نیست لیکن سنت است **دویم** آنکه
مبارزت نمودن هرگاه امام التزام نماید بر آن **سیوم** ابتدا بقتال
دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دورترین بیشتر باشند
یا دشمنان نزدیک اما جهة مصلحتی صلح کرده باشند وبعضی اینرا سنت
میدانند وآن ده امری حرام است **اول** در چهار ماه حرام قتال کردن
وآنها رجب وذوالقعده وذی الحجه ومحرم است وبدین سبب این

ماه را ماههای حرام میکویند و جهاد کردن درین ماهها باجماعی
حرام است که حرمت این ماهها را ندانند و مسلمانان جنک کنند با
ایشان جنک کردن درین ماهها حرام نیست دویم مبارزت نمودن
یا منع امام سیم کریختن از جنک دشمنانی که زیاده بر دو مسلمانان
باشد و اکرچه کافر باشد کشته میشوند بعد از انکه صفها راست
شده باشد مکر انکه قصد ان داشته باشد که با دشمنان حیله کند
مثل انکه پشت بافتاب کند یا بر بلندی بر آید یا خود را بمکانهای
که آب داشته باشد برساند یا پشت بکوه دهد یا در کریختن غرضش
آن باشد که بجماعتی دیکر از مسلمانان ملحق شود و اکر زیاده بر دو مثل
باشد باجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اکر کمان فتح داشته باشد
درین صورت جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار اکرچه
معاونت کفار کنند و همچنین حرام است کشتن اطفال ایشان و دیوانکان
ایشان پنجم کشتن پیر مردان ایشان که از جنک کردن ایشان و تدبیر
کردن ایشان مایوس باشند اما کشتن بنده کان ایشان هرکاه جنک
کنند لازم است ششم کوش و بینی ایشانرا بریدن هفتم غدر کردن
با ایشان یعنی بعد از انکه ایشانرا امان داده باشند از کشتن هشتم
غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت پنهان کردن نهم جنک کردن با
کفار بعد از صلح دهم زهر در آب عدو ریختن هرکاه بغیر آن ممکن باشد
و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند و بعضی کفته اند که اکر
کاتش هست که در آن دیار مسلمانی هست حرام است و اما آن شش امری

که سنّت است اوّل آنکه در وقت رسیدن و وصف جهة قتال این د
بخوانند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میخوانده که اللهم
منزل الکتاب سریع الحساب مجری السحاب اهزم الاحزاب یا صریخ المکرو
یا مجیب دعوة المضطرین یا کاشف الکرب العظیم کشف کربی
و غمی فانک تعلم حالی و حال اصحابی فاکفنی بقوتک عدوی دوم
آنکه قتال در وقت زوال آفتاب باشد در حالت اختیار و بعد از
گذاردن نماز پیشین و عصر چرا که در آن وقت درهای آسمان
گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل میشود نزدیک بشب
و کمتر کشتن واقع میشود و اگر کسی از جنگ از مسلمانان بگریزد
و خلاص میشود سیوم آنکه امام در راه رفتن لشکر بی استعجیل
بلکه بمدارا برد چهارم آنکه ما صاحب تدبیر از لشکری مشورت
نماید پنجم آنکه اختیار منزل گاهی نماید که آب و علف در و بسیار
باشد ششم آنکه اگر چاروایی از لشکر مانده شود بارهای ایشان
بار کنند اگر چاروا نداشته باشند و جایز است قتال کردن بهر نوع
که ممکن باشد در وقت و فتح چون خراب کردن منزلهاء کفار و قلعه
ایشان و سنگ انداختن بمنجنیق بر ایشان منع کردن از تردد
قافله بسوی ایشان و گرفتن ایشان اگرچه در میان ایشان زن
و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان کشته شوند و ایشان
باتش سوزانیدن و بریدن درختهای ایشان و منع کردن آب
از ایشان با احتیاج جایز است و در روایتی از امیر المومنین ع

علی

علیه الصلوة والسلام وارد شده که منع کردن آب حلال نیست وبعضی از
مجتهدین حمل کرده اند این روایت بر آنکه حلال نیست زهر در آب
ایشان ریختن بی احتیاج واما آن هشت امری که مکروه هست اول
بدست خویش بدیهه کافر خود را کشتن دویم شبیخون بر سر عدو
بردن بغیر حاجت سیوم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت
چهارم چاروا های خود را پی کردن بی مصلحتی اگرچه از رفتن
باز مانده باشد وبا مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن
چاروا اهل کافران جایز است چه آن سبب ضعیف ایشان میشود
پنجم مبارزت نمودن در صف بی اذن امام وبعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند ششم نگاه داشتن اسیر جهة کشتن و چیزی
باو ندادن تا آنکه بمیرد ودر حدیث وارد شده که حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را بدین طریق نکشته
الا عقبه بن ابی معیط را هفتم آنکه هرگاه فتح بغیر خراب کردن
آنها وآب سر دادن وایشان را باتش سوختن وبریدن درختهای
ایشان را بی احتیاج خصوصاً درخت خرما این مکروه است هشتم
کشتن چاروا های ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد
اما در حال جنگ جایز است چنانچه که گذشت فصل پنجم در امان
دادن کفار بدانکه آحاد مسلمانان جایز است که کافر را امان
دهنده و غلام مسلمانان در امان ایشان جایز است که کافر را
امان دهند اما امان دیوانه و نابالغ و مسلمانی که باکراه کافر را

امان دهد وکسی که عقل او بخوردن شراب یا خواب یا خوردن د
بیهوشی رفته باشد صحیح نیست واسیران مسلمانان که در د
کفار باشند بی اکراه بعضی از کفار امان دهند صحیح است و
همچنین امان دادن تاجران مسلمانان که بدیار کفار تر
دد می نمایند ومسلمانانی که کفار ایشان را باجرت گرفته باش
مر کفار را صحیح است بشرطی که امان دادن در دیار کفار واق
شده باشد وهرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار
داده وممکن باشد یعنی پیش از ان باشد که گرفتار شده
قولش مقبول است واگر بعد از انکه گرفتار شود ادعا نماید
مقبول نیست وامان را دو لفظ است اول اجرتك یعنی اما
ترا دوم امنتك یعنی امان دادم ترا وانچه صریحاً دلالت بر
کند حکم این دو لفظ دارد مثل انکه گوید او ممتك یعنی امان دا
یا انکه گوید انت فی ذمة الاسلام یعنی در امان اسلامی
بنویسد که دلالت کند بر انکه نوشتن بقصد امان واقع
صحیح است خواه نوشته شده بلغت عربی باشد وخواه بـ
مثل انکه نوشته باشد که مترس وهمچنین اگر اشارت کند
بطریقی که امان از و مفهوم گردد هرگاه امان داده شو
وفا کردن بطریقی که شرط شده باشد بشرطی که متضمن شر
نامشروع نباشد واگر جمعی کفار را بگمان امان از دور
ان داخل بلاد اسلام شوند واجب است که ایشان را نکشند و

که بمنزلهٔ

که بمنزلهای خویش و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدن است
پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح
نیست و امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه ایشان امان
دادن جایز است **فصل ششم** در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه
امام مصلحت در صلح کردن با کفار ببیند و ترک جنگ را با ایشان
صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و می باید که صلح کمتر از
یک سال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال جایز
داشته اند و صلح آنست که آنمقدار وقت که امام مصلحت در آن داند
صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد
آیا دادن آن چیز واجب است میانه مجتهدین خلافست قول
اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و
نائب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنانکه هر یک از مسلمانان
جایز بود که هر یک از کفار را امان صلح همچنان نیست و هرگاه
امام با کفار صلح کند واجبست بر وی که کفار را و مالهای ایشان را
نگاه دارد و هر شرط مشروع که در صلح واقع شود وفا بآن باید نمود
و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کند بمیرد بر امامی که بعد از وی است
لازم است که وفا بشرطهای او نماید و هرگاه کفار کاری کنند
که منافی صلح باشد صلح باطل می شود و هرگاه بعضی از ایشان
کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت بایشان صلح باطل است
و هرگاه امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از

ایشان خیانتی ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را بر طرف کنند
که مجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هر گاه میانه کفار
که با ایشان امام صلح کرده نزاع واقع شود و با امام رفع نمایند
امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم نمایند و اگر جهودان
و نصاری دفع دعوی خود با امام نمایند امام مخیر است
که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض کند
و جواب ایشان بدهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت و احکام
آن و کیفیت قسمت آن میان جهاد کنندگان بدانکه غنیمت
مالیست که جهاد کنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند
و آن بر سه قسم است **اول** انکه قابل نقل و تحویل باشد چون
اثاث البیت و آنچه بدان ماند اما رخت پوشیدن و
عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسب
که بر و سوار باشد یا در معرکه در دست داشته باشد یکسان
تعلق دارد که ایشان کشته باشند و اما انگشتری و میان
بند و همیان کفار تعلق بکشندهای ایشان دارد یا
مجتهدین خلافست اقرب آنست که تعلق بکشنده ندارد
دارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر امام شرط کرده باشد
که اینها از کشنده باشد از دست و الا داخل غنیمت است
غنیمت را بعد از انکه جمع کرده باشند اولی باید که امام
اجرت جماعتی را که بجهة مصلحت گرفته باشد بدهد و

نگاه

نگاهدارنده چهارپایان و علف ایشان در مدت احتیاج بیرون
کند انگاه خمس آن را بمستحق آن رساند انگاه زنان و اطفال و غلامان
کافران که بمدد مسلمانان آمده باشند و در جنگ گاه حاضر باشند
آنچه صلاح داند بدهد بشرط انکه نه کمتر از حصه جهاد کنندگان
باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسب داشته باشد
یک سهم جهة با آقای او دهند و کمتر از یک سهم بغلام و غلامی را که اورا
مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد
باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث
مال آقا برابر قسمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و او نیز
حصه از غنیمت مساوی جهاد کنندگان می برد انگاه امام غنیمت را
میان جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر باشند و اگرچه
جمع نکرده باشند یا پیش از قسمت نماید باین طریق که کسی را که صاحب
یک اسب است اگرچه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد
دو سهم دهند و اگر زیاده از سه اسب داشته باشد سه سهم دهند
پیاده را یک سهم بدهد و اگر چند جماعتی یک اسب داشته باشند
و بنوبت بر و سواری کنند هر یک را سهمی دهند انگاه یک سهم اسب را
میان ایشان قسمت نماید و اگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ
و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از
جمع کردن سهمش تعلق بورثه او دارد و سنت است که قسمت غنیمت
در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروه است و سنت است

که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیک بحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم باشند واگر نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی
کند که سبق ایشان زیاده باشد وبعد از ایشان انصار مقدم
دارد بعد از ان عجم را وامام را میرسد که جهة خود آنچه خواهد
کند چون کنیزان خوب ومتاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان
داشته باشد قسم دویم آنچه قابل نقل وتحویل نباشد چون شهرها
وده کدها وزمین وخانه وآنچه بدینها ماند وبقهر وغلبه گرفته
باشند ودر وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس آن از نفع
یا از حاصل آنها مابقی تعلق بمسلمانان دارد ومخصوص بجهه
کنندگان نیست ومتولی آن امام یا نایب اوست که حاصل آن را
مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها وبستن پلها و
جهاد کنندگان وما یحتاج عاملان شهرها وقاضیان ولا
ومؤذنان وآنچه بدینها ماند وفروختن ووقف نمودن و
کردن اینها جایز است وآنچه از اینها در وقت خراب باشد
آنکه جنگ کنند بدست آید مخصوص بامام است ولشکر برا
دخلی نیست وآنچه بدست لشکری افتد که بی اذن امام بجنگ ر
باشد آن نیز تعلق بامام دارد قسم سیوم اسیرانی اند که
بدست افتند واطفال وزنان ایشان بمجرد اسیری کشانیدن ملک
که ایشان را گرفته باشند وکشتن ایشان جایز نیست وامام را
بالغهاء ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میان

ایشان

مامور ساختن امر بمعروف و نهی از منکر

ایشان و بریدن دست و پای ایشان و انداختن تلخون ایشان بی
تا ایمن شوند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان
جایز نیست و امام مخیر است میان منت نهادن و سر دادن و فدیه
گرفتن و آزاد کردن
بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب واجب است و بفعل نیک سنت
چون نماز سنت سنت است و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا
واجب است و نهی کردن از فعل مکروه سنت است و در این هر دو ثواب
بسیار است و واجب بودن امر بمعروف و واجب نهی از منکر اجماعیست
و هیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما میان
مجتهدین خلافست که آیا وجوب این بحسب عقل است یا بحسب شرع اقوی
قول دوم است و نیز میان مجتهدین خلاف است که آیا وجوب
کفاییست که چون جمعی بآن قیام نمایند از دیگران ساقط است یا بر همه
کس واجب است تا آنکه قبول کنند اقوی قول دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد
واجب نمیشود اول آنکه کسی که امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند باید
که بالغ و عاقل باشد دوم آنکه بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد
بدست تا آنکه ایمن باشد از غلط کردن سیوم آنکه بداند که اگر امر کند
یا نهی کند در آن شخص اثر میکند پس اگر داند که اثر نمیکند واجب نیست
چهارم آن شخص که اراده دارد که بفعل نیک او را راغب سازد و یا نهی
او کند از فعل بد عازم باشد که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند پس
اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل نیک و نهی از

فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر م
ضرر یا مفسده باشد واجب نیست وبعد از انکه این شروط متحقق شود
هرگاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردگی ترک میکند واجبست وهمچنین
اگر داند که باظهار کراهیت برطرف نمیکنند بلکه بدوری کردن از
برطرف میکند واجبست که دوری کند از او واگر بداند که باینها بر
نمیشود تا انکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند
باینکه وعظ بگوید ونصیحت کند اورا بنرمی واگر برطرف نکند
سخنان درشت گوید تا انکه ترک کند واگر داند که بان برطرف نکند و
که اورا بزند واگر داند که بزدن برطرف نمیکند ومحتاج بانست که
اورا مجروح سازد واورا بکشد آیا جایز است سید مرتضی علیه الر
برین است که جایز است بی اذن امام واصح آنست که محتاج باذن
امام است وهمچنین خلافست میانه مجتهدین که اقامت ح
اذن امام جایز است یا نه اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین
رفته اند که آقا غلام خود را می تواند حد زند هرگاه مشاهده
کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام
کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطی که بر نفس یا مال
بر یکی از مسلمانان نترسد وهمچنین بعضی از مجتهدین گفته
که پدر حد پسر خود می تواند زد وشوهر بر زن خود خواه شوهر
وزن هر دو آزاد باشند وخواه بنده یا یکی بنده باشد وفر
نیست میانه رجم وجلد وبعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکر

حدود

وشرط

133

و شرط نیست در زن آنکه دخول باو کرده باشند و ایامی باید که زن بنکاح دایم باشد یا آنکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین درین خلافست و خلافست که آقای غلام و بنده و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرایط باشند میتوانند حد زد یا مطلقا جایز است جز آنکه فقیه جامع الشرایط چنانچه مذکور خواهد شد میتوانند مطلقا که حد بزند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام مجتهد میتوانند اقامت حدود کردن اقوی آنست که میتوانند بشرطی که مستلزم قتل و جرح نباشد

باب هفتم

صلی الله علیه واله و

حضرت امیر المومنین و ایمه معصومین صلوات الله علیه و آله اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است **فصل اول** در ثواب زیارة هر یک از ایشان بدانکه سنت موکده است حاجیان و غیر ایشان را زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه و در حدیث وارد شده که امام جبرًا و قهرًا مردان این زیارت میدارد و اگر ترک کنند زیارت را که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث رسالت پناه صلی الله علیه و آله وارد شده که انکسی که حج کند و زیارة من در مدینه نکند بر من جفا کرده بعرصه محشر آید و جفا بر حضرت حرام است و آنحضرت فرموده هر که زیارت من کند در روز قیامت واجب میشود شفاعت من او را و هر که شفاعة من واجب شود او را واجبست که به بهشت رود

وهم آنحضرت فرموده که آنکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من
چنانست که هجرت کرده باشند از دار کفر بسوی من واگر استطاعت آمدن
نداشته باشند از دور سلامی بفرستند که بمن میرسد وهم از آنحضرت
منقولست که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام کرده که ای
فرزند من هرکسی مرا در حیوة و ممات زیارت کند یا پدرت یا برادرت
ترا زیارت کند یا ترا که حسینی من اورا روز قیامت زیارت
کنم و خالص کنم اورا از گناهان وهم از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم منقولست که هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست
واز تمام وفا بآن عهد زیارت قبر اوست پس هرکس یک امام
زیارت کند و رغبت در زیارت او کند هرآینه روز قیامت
شفیع او باشد وهم از آنحضرت منقولست که وقتی حضرت امام
حسن علیه السلام سؤال نمود از او که یا رسول خدا کسی که زیارت تو
کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمود که هرکس مرا زیارت کند
در حیات و ممات زیارت کند هرآینه بر من واجب میشود که اورا
روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم وهم از آنحضرت منقولست
که بفاطمه زهرا علیها السلام خطاب نمود که هرکس بر من یا بر
تو که فاطمه سلام کند سه روز واجب میشود مرا اورا بهشت
پس از وی سؤال نمودند در حال حیات فرمود که در حیات و ممات
واز حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرکس
زیارت کند حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام را باید

شفاعت

یا پدرت یا برادرت را یا ترا زیارت کند

خدایتعالی

خدا تعالی بنویسد عوض هر گامی یک حج و عمره و اگر از زیارت برگردد
بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و آنحضرت فرموده که انکسی که آنحضرت را
زیارت کند و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعة است
بنویسد جهة او حج مقبول و عمره مبروره و بخدا قسم که آتش دوزخ
نمیچشد پایها که خاک آلوده شده در زیارت آنحضرت خواه در
سواری و خواه در پیاده رفتن و نیز از آنحضرت منقولست که
فرموده که هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که پیغمبر را
زیارت کرده و از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست
که خطاب باحمد بن بیطی کرده که روز غدیر بنزد قبر آنحضرت
حاضر که خدا تعالی می بخشد در آن روز از هر مومنی و مومنه و مسلم
و مسلمه گناهان شصت ساله ایشان را و آزاد میسازد ایشان را از
آتش دوزخ دو برابر آنچه در ماه رمضان آزاد میسازد و در
شب قدر و در شب فطر و قدر هم تصدق در آن روز برابر هزار درهم است
در غیر آن روز پس در این روز تصدق کن بر برادران مومن خود
و حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام فرموده در ثواب زیارت
امام حسین علیه السلام که انکس که در مشهد آنحضرت حاضر شود
و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او
حج مبرور نوشته شود و همچنین است هر گاه هر امامی که اطاعت
او واجب باشد زیارت کنند و در زیارت حضرت امام حسین
علیه السلام ثواب بسیار است و در بعضی روایات وارد شده که

زیارت او فرض است بر هر مومن و مومنه و تارک او تارک حق خدا
و رسول است و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمانست و زوا
بر هر مالدار هر سال یکبار و آنکه یکسال برو بکند و زیار
او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارت کنن عمر او دراز میکن
و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود و بهر گامی حجی مبرور و د
ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کنند هست و بهر درهمی
که در آن راه صرف کنند ثواب دو هزار درهم دارد و هر کس
او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا تعالی گناه
پیشین و آینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقا
بیست حج و بیست عمره مبروره است با پیغمبر و امام و در بعض
روایات وارد شده که زیارت آنحضرت در عرفه با عرفات بر
بحق او مقابل هزار حج مقبول است و هزار هزار جهاد است
در راه خدا با پیغمبر و امام و زیارت او در اول رجب مغفرت
گناهان است و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد
بیست پیغمبر و در شب قدر مغفرت گناهانست و در یکسال جمع کر
زیارت او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هز
حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و
آخرت و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خدا
در عرش او و مراد از این کلام کنایه از ثواب بسیار است و د
برزگی بیشمار مثل کسی که خدا او را بعرش برد و زیارت از بعد

زیارت حضرت حسین بن علی علیه السلام
موجب مغفرت

یعنی

اند

یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در
هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهداء بدر و هر کس بر
بلندی رود سر سوی آسمان کند انگاه توجه بقبر او کند و گوید
السَّلامُ عَلَيْكَ يا اَبا عَبْدِ اللهِ السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَكاتُهُ ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند در روایات
وارد شده که نماز کردن در مشهد آنحضرت هر رکعتی معادل
هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنگ
در راه خدا با پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل
حج است و نماز سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام منقولست که میگفت هر کس امام جعفر علیه السلام زیارت
کند هرگز چشم درد نه بیند و بیمار نشود و مبتلا نمیشود و حضرت
صادق علیه السلام خود فرموده که هر که مرا زیارت کند خدا تعالی
گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیشود و از حضرت امام رضا
علیه السلام منقولست که پرسیده اند از او که زیارت پدرت مثل
زیارت امام حسین است آنحضرت فرمود که آری فرموده که هر که
پدرم را زیارت کند ببغداد حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت
امام موسی علیه السلام منقولست که فرموده که زیارت فرزندم
علی پیش خدا تعالی برابر هفتاد حج مبرور است با هفتاد هزار
حج و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدرت

افضل است یا زیارت امام حسین ع فرمود که زیارت پدرم را زیاده

نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که

قایلند بامامت دوازده علیهم السلام چه جماعتی تا دو سید که تا حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام امام میدانند و واقفیه که تا حضرت

موسی علیه السلام و کسانیه که بامامت محمد بن حنیفه قایل اند و غیر

اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین ع میکنند و زیارت

حضرت امام رضا علیه السلام نمیکنند و بهتر آنست که حضرت

امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا

علیه السلام منقولست که باحمد بن بزنطی نوشته که برسان بشیعه

من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبولست و هزار

عمره مقبولست احمد بن بزنطی گوید از حضرت امام محمد تقی علیه السلام

پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار حج است آنحضرت فرمود

که مقابل هزار رحجت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست

که هر که مرا درین راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری

کنم آنجاکه نامه از چپ و راست پران شود و هنگام گذشتن

بر صراط و هنگام کشیدن اعمال **فصل دویم** در آداب زیارت

بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد **اول** غسل کردن بیش

دخول **دویم** آنکه باطهارت باشد تا داخل شود پس اگر در میان

حدثی واقع شود اعاده غسل بایدکرد **سیوم** آنکه جامه

پاک و نو بپوشد و بر در مشهد بایستد و دعاء منقول بخواند

تا امام قائل دو سید

بشیعیان

اصر

واذن

136

و اذن دخول طلبد پس اگر در ان حال رقت بهم رسد داخل شود چهارم

داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم

دارد و در وقت بیرون آمدن پای چپ را پنجم خود را بضریح بچسبانند

و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است

چه در احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن

ضریح جایز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده

اما مجتهدین امامیه بر آنند که جایز است ششم رو بضریح و

پشت بقبله کردن در حالت زیارت هفتم بزیارت منقول کردن

چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول السلام علیک

کافی است و بعضی از مجتهدین حاضر شدن آنجا کافی میدانند

هشتم جانب راست روی خود را بضریح نهادن در وقت فارغ

شدن از زیارت و دعا کردن نهم جانب چپ روی خود را بضریح

نهادن و سؤال نمودن از خدای تعالی او و بحق صاحب قبر که بگرداند

او را از اهل بهشت و شفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا

کردن و الحاح نمودن دهم ببالین سر آمدن و رو بقبله کردن

و دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت

و اگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد سنت است

که نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او کنند و اگر زیارت

حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر باید

کرد و در این نماز رخصت از ائمه علیهم السلام وارد شده که او تبر

توان کرد و اکرچه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنین
کنند که رو بضریح کنند و پشت بقبله نکنند بهتر است دوازدهم
بعد از نماز زیارت دعاء منقول خوانند و آنچه بخاطر شریف
رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و دعا جهت جمع خلق
کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است سیزدهم
تلاوت قرآن نمودن در آن مکان و هدیه کردن ثواب آن
بصاحب ضریح چه نفع آن بزائر نیز میرسد و سبب تعظیم صاحب
قبر است چهاردهم حضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت
و توبه کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر
و نگاهدارندهای آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب
در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان چه
فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است هفدهم
آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آن
هژدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع نماید
آنکه سوال کند از حق تعالی عود بر آن مقام را بیستم آنکه
بیرون آمدن از آن مقام روی بضریح کرده پس بیرون
بیست و یکم آنکه زود بیرون رود از آن مقام چه حرمت
و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق زودتر بهم رسد

بطریق متعدده واقع

جون

و ذکر زیارت حضرت
پیغمبر خدا علیه السلام

چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت لهذا در این رساله اقتصار
رفت بر زیارات مختصره جهة هر یک از حضرات که از کتب احادیث
معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل
الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح
کبیر و صغیر و غیر از آنها کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب
شده زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بدان و
فقک الله و ایانا که هر گاه اراده داخل شدن بمدینه کنی
پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله کنی و بادابی که در فصل سابق مذکور شد از باب
جبرئیل داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالای آنحضرت روی خود را
بقبله کرده پهلو چپ خود را بجانب ضریح مقدس آنحضرت و پهلوی
راست خود را بجانب منبر آنحضرت کنی و دعائی که ابن عمار بطریق
صحیح از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
بخوان اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ
اَنَّکَ رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّکَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ
بَلَّغْتَ رِسَالاتِ رَبِّکَ وَ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَ جَاهَدْتَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ
وَ عَبَدْتَ اللّٰهَ حَتّٰی اَتَاکَ الْیَقِینُ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
وَ اَدَّیْتَ الَّذِی عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ وَ اَنَّکَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِینَ
وَ غَلُظْتَ عَلَی الْکَافِرِینَ فَبَلَّغَ اللّٰهُ بِکَ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُکْرَمِینَ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنَا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَ الضَّلالَةِ اَللّٰهُمَّ

اجعل صلواتك وصلوات ملائكتك المقربين وعبادك
الصالحين وانبيائك المرسلين واهل السموات والارضين
ومن سبح لك يارب العالمين من الاولين والاخرين على
محمد عبدك ورسولك ونبيك وامينك ونجيبك وحبيبك
وصفيك وخاصتك وصفوتك من برسك وخيرتك
من خلقك اللهم واعطه الدرجة والوسيلة من
الجنة وابعثه مقاما محمودا يغبطه به الاولون
والاخرون اللهم انك قلت وقولك ولو انهم اذ
ظلموا انفسهم جاءك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسو
لوجدوا الله توابا رحيما واني اتيت بيتك تائبا من ذنو
واني اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة محمد صلى الله عليه
واله يا محمد اني اتوجه الى الله ربي وربك ليغفر لي ذنو
بعد از ان نيت زيارت كن كه زيارت حضرت پيغمبر صلى الله
عليه واله ميكنم سنت قربة الى الله بعد از ان بگويد السلام عليك
يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا
امين الله اشهد انك قد نصحت لامتك وجاهدت في سبيل الله
وعبدته حتى اتاك اليقين فجزاك الله افضل ما جازى نبيا عن
امته اللهم صل على محمد وال محمد افضل ما صليت على ابراهيم
وال ابراهيم انك حميد مجيد انگاه اگر حاجتى داشته باشى ضريح
مقدس انحضرت را در پشت خود گذاشته رو بقبله كن و دستها

خود

138

خود بر داشته از حق سبحانه و تعالی طلب تمام که باجابت مقرون خواهد
گردید و بعد از آن دعائیکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
میخوانند بخوانند اللهم الیك الجأت امری و الی قبر محمد صلی الله
علیه و آله عبدك و رسولك استندت ظهری و القبلة التی رضیت
لمحمد استقبلت اللهم انی اصبحت و لا املك لنفسی خیر ما ارجو لها
و لا ادفع عنها شر ما احذر علیها و اصبحت الامور بیدك و لا فقیر افقر
منی انی لما انزلت الی من خیر فقیر اللهم اردنی منك
بخیر و لا راد لفضلك اللهم اعوذ بك من تبدل اسمی او تغییر
جسمی او تبدیل نعمتك عنی اللهم زینی بالتقوی و جملنی بالنعم
و اغمرنی بالعافیة و ارزقنی شکر العافیة انگاه نزد منبر آنحضرت
رفته روی و چشمهای خود را بر منبر آنحضرت بکش که شفای چشمها ست
و در میان منبر و قبر آنحضرت بجهة مطالب دینوی و اخروی دعا
کن چه از حضرت رسالت پناه منقولست که میانه منبر و قبر من
روضه ایست از ریاض جنت انگاه دو رکعت نماز زیارت
حضرت کرده بعد از فارغ از نماز زیارت تسبیح فاطمه زهرا جهة
مطالب دینوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون خواهد
شد انگاه اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی
الی سیدی و مولای محمد بن عبد الله رسولك و نبیك اللهم
فصل علیه و آله و تقبلهما منی و اجزنی علی ذلك جزاء
المحسنین اللهم لك صلیت و لك رکعت و لك سجدت

وحدك لا شريك لك لانه لا يكون الصّلوة والركوع الا لك

لانك انت الله لا اله الا انت اللهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد

وتقبل منّى زيادتى واعطنى رسولى بمحمد واله الطّاهرين

بدانكه مكان قبر حضرت فا

عليهما السّلام در احاديث اهل بيت عليهم السّلام مختلف

وارد شده چه در بعضى از احاديث وارد شده كه آنحضرت

در گورستان بقيع مدفون شده و در بعضى احاديث وا

شده كه قبر آنحضرت ميانهٔ قبر حضرت رسالت پناه و منبر

او واقع شده و رئيس المحدثين محمد بن بابويه قمى در كتا

من لا يحضره الفقيه نقل كرده كه صحيح انستكه آنحضرت د

خانهٔ خود مدفون شده و چون بنى اميّه مسجد مدينه را

بزرگ كردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده و الحال در بيت

خانه حضرت مدفونست علامت ضريح مقدّس آنحضرت

پس هر گاه بدلنجا رسى بعد از آنكه غسل و زيارت آنحضرت

كرده نيت زيارت آنحضرت كن كه زيارت حضرت فاطمه

عليهما السّلام ميكنم سنّت قربة الى الله انگاه السّلام

عليك يا بنت رسول الله السّلام عليك يا بنت نبىّ الله السّلام

عليك يا بنت خليل الله السّلام عليك يا بنت حبيب الله

السّلام عليك يا بنت صفىّ الله السّلام عليك يا بنت خير

خلق الله السّلام عليك يا بنت افضل الانبياء الله ورسله

ذكر زيارت حضرت فاطمه عليها السّلام

وملائكته السّلام عليك يا بنت خير البرية السّلام عليك
يا سيدة النّساء العالمين ومن الاولين والاخرين السّلام
عليك يا زوجة ولى الله وخير الحق بعد رسول الله السّلام
عليك يا ام الحسن والحسين سيّدى شباب اهل الجنة
السّلام عليك ايتها الصديقة الشهيدة السّلام عليك
ايتها الرّضية المرضية السّلام عليك ايتها الفاضلة
الزّكية السّلام عليك ايتها المظلومة المغصوبة
السّلام عليك ايتها المطهرة المقهورة السّلام عليك
يا فاطمة بنت رسول الله ورحمة الله وبركاته صلى الله
عليك وعلى روحك وعلى بدنك اشهد انك مضيت
على بنية من ربك وان من سرك فقد سر رسول الله صلى الله
عليه وآله ومن جفاك فقد جفى رسول الله صلى الله عليه
وآله ومن وصلك فقد وصل رسول الله صلى الله عليه وآله
لانك بضعة منه وروحه التى بين جنبيه كما قال عليه
افضل سلام الله وصلواته اشهد الله ورسوله
وملائكته انى راض عمن رضيت عنه ساخط عمن سخطت
عليه متبرئ ممن برئت منه موال لمن واليت معاد لمن
عاديت مبغض لمن بغضت محب لمن احببت وكفى بالله
شهيدا وحسيبا وجازيا ومثيبا انگاه صلوات بر حضرت
رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه

ذکر زیارات ائمه اطهار علیهم السلام

علیها السلام بجای آورد و دعائی که مذکور شد بخواند و چ
بگو رستان بقیع رسی

زیارت کن و نیت زیارت حسنا
کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام
محمد باقر و امام جعفر صادق میکنم سنت قربة الی الله و اد
بگو السلام علیك ائمة الهدی السلام علیکم حجج الله علی
اهل الدنیا السلام علیکم ایها القوامون فی البریة بالقسـ
السلام اهل الصفوة السلام علیکم اهل النجوی اشهد انـ
قد بلغتم ونصحتم وصبرتم فی ذات الله وکذبتم واسیء علیکم
فغفرتم واشهد انکم الائمة الراشدون وان طاعتکم مفترضة
وان قولکم الصدق وانکم دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا
وانکم دعائم الدین وارکان الارض لم تزالوا بعین الله ینسخـ
فی اصلاب المطهرین وینقلکم فی ارحام المطهرات لم تدنسکم
ولم یشرك فیکم فتن الاهواء وطبتم وطاب منبتکم انتم الذ
من بکم علینا دیان الدین فجعلکم فی بیوت اذن الله ان تر
ویذکر فیها اسمه وجعل صلوتنا علیکم رحمة لنا وکفارة لذ
واختارکم لنا وطیب خلقنا بما من علینا من ولایتکم وکنا
مسمین بعلمکم مقرین بفضلکم معترفین بتصدیقنا ایاکم
هذا مقام من اسرف واخطأ واستکان واقر بما جنی ورجا
الخلاص وان یستنقذ بکم مستنقذ الهلکی من النار فکونوا

فبذرت

نقدت الیکم اذا اغب عنکم اهل الدنیا واتخذ وا ایات الله بردا
واستکبروا عنها انگاه سرو دستهاء خود را سوی آسمان کنی
واین دعا بخوان یا من هو قایم لا یسهو ودایم لا یلهو ومحیط بکل
شئ لک المن بما وفقتنی وعرفتنی ایمتی علیهم السلام اذا اضل عنهم
عبادک وجحدوا معرفتهم واستخفوا بحقهم ومالوا الی سواهم وکانت
المنة لک ومنک علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک
الحمد وکنت عبدک فی مقام هذا مذکورا مکتوبا فلا تحرمنی ما رجوت
ولا تخیبنی فیما دعوت انگاه دعائی که خواهی بکن مستجابست انگاه
دو رکعت نماز زیارت هر امامی بگذارد
که در احد مدفونست از جمله
مستجابست پس نزد انجا رسی بگو السلام علیک یا عم رسول الله و
خیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله واسد رسوله اشهد
انک قد جاهدت فی الله ونصحت لرسول الله وجدت بنفسک وطلبت
ما عند الله ورغبت فیما وعد الله وچون قبر شهدا رسی بگو السلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انتم لنا فرط وانا بکم لاحقون وچون
خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله کنی باید که غسل کنی
وزیارت کنی آنحضرت را به طریقی که مذکور شد پس بگو اللهم لا تجعله
اخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد
فی مماتی علی ما اشهد فی حیوتی ان لا اله الا انت وان محمدا عبدک ورسولک
وانک اخترته من خلقک ثم اخترت من اهل بیته الایمة الطاهرین

زیارت امام شهدا حضرت ابیطالب

الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فاحشرنا معهم وفی
زمرتهم وتحت لوائهم ولا تفرق بینی وبینهم فی الدنیا والاخرة یا ار
الراحمین وچون خواهی که وداع ائمه بقیه علیهم السلام کنی بطریقی
که مذکور شد زیارت کنی ایشان را آنگاه بگو السلام علیکم ائمة الهد
ورحمة الله وبرکاته استودعکم الله واقرا علیکم السلام امنا
بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم علیه اللهم فاکتبنا مع
الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم وار
العود ثم العود ثم العود

در زیارت امیر المومنین علی علیه السلام

بدان وفقک الله وایانا که هرگاه اراده به زیارت حضرت امیر
المومنین علی علیه السلام کنی در نجف اشرف می باید که غسل کنی وبادابی
که در فصل سابق مذکور شد متوجه مرقد مطهر آنحضرت شده باهسته
وسکینه ووقار تا آنکه بمرقد مطهر آنحضرت رسی روی خود را بجد
کرده پشت بقبله کنی ونیت چنین کنی که زیارت حضرت امیر المو
علی بن ابی طالب علیه السلام میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه بگو السلا
علیک یا ولی الله انت اول مظلوم واول من غصبه حقه
واحتسبت حتی اتاک الیقین واشهد انک لقیت الله وانت
شهید عذب الله قاتلک بانواع العذاب وجدد علیه العذ
جئتک عارفا بحقک مستبصرا بشانک معادیا لاعدائک ومن
ظلمک القی علی ذلک ربی ان شاء الله ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع
لی عند ربک فان لک عند الله تبارک وتعالی جاها وشفاعة

وقد

وقد قال الله عزوجل ولا یشفعون الا لمن ارتضی انگاه بگو الحمد لله الذی
اکرمنی بمعرفته ومعرفة رسوله ومن فرض طاعته رحمة منه وتطولا منه
ومن علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی فی بلاده وحملنی علی دوابه وطوی
لی البعید ودفع المکروه عنی حتی ادخلنی حرم اخی نبیه واراینه فی عافیة
الحمد لله الذی هدانا العذاب لهذا وما کنا اهتدی لولا ان هدانا الله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله جاء بالحق من عنده واشهد ان علیا عبد الله واخو رسوله
اللهم عبدک وزائرک متقرب الیک بزیارت اخی رسولک وعلی کل ما
حق لمن اتاه وزاره وانت خیر ماتی واکرم مزور فاسئلک یا الله یا
رحمن یا رحیم یا جواد یا واحد یا احد یا فرد یا صمد یا لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد ان تصلی علی محمد واهل بیته وان
تجعل تحفتک امامی من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقبتی من النار
واجعلنی ممن یسارع فی الخیرات ویدعوک رهبا ورغبا واجعلنی
من الخاشعین اللهم انک بشرتنی علی لسان نبیک محمد صلی الله علیه
وآله فقلت وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم اللهم
فانی بک مؤمن وبجمیع انبیائک فلا تقفنی بعد معرفتهم موقفا تفضحنی
به علی رؤس الخلائق بل قفنی معهم وتوفنی علی التصدیق لهم فانهم
عبیدک وانت خصصتهم بکرامتک وامرتنی باتباعهم انگاه نزدیک
ضریح مقدس آنحضرت بگو السلام علیک من الله علی محمد ابن عبد الله
امین الله علی رسله وعزائم امره معدن الوحی والتنزیل والخاتم

لما سبق والفاتح لما استقبل المهيمن على ذلك كله والشاهد على خلق

والسراج المنير والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد واه

بيته المظلومين افضل واكمل وارفع واشرف ما صليت على احد من انبيائك

ورسلك واصفيائك اللهم صل على امير المومنين عبدك وخير خلقك بعد

نبيك واخي رسولك الذي انتجبته من خلقك والدليل على من بعثته برسالتك

وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والسلام عليك ورحمة الله

وبركاته اللهم صل على الائمة من ولده والقوامين بامرك من بعده

والمطهرين الذين ارتضيتهم انصار الدينك وحفظة لسرك

وشهداء على خلقك واعلاما لعبادك ما استطعت السلام على الا

المستودعين السلام على خالصة الله من خلقه السلام على الائمة

المتوسمين السلام على المومنين الذين قاموا بامرك واخروا اولياء

وخافوا لخوفهم السلام على ملائكة المقربين السلام عليك يا

يا صفوة الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله

السلام عليك يا عمود الدين ووارث علم الاولين والاخرين و

الميم والصراط المستقيم اشهد انك قد اقمت الصلوة واتيت الزكوة

وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر واتبعت الرسول وتلوت الكتاب

حق تلاوته وجاهدت في الله حق جهاده ونصحت لله ولرسوله

وجدت بنفسك صابرا محتسبا ومجاهدا عن دين الله موقيا لرسول الله

طالبا ما عند الله راغبا فيما وعد الله ومضيت للذي كنت عليه

شهيدا وشاهدا ومشهودا فجزاك الله عن رسوله وعن الاسلام

واهله

واهله وافضل الجزاء لعن الله من قتلك ولعن الله من خالفك ولعن
من افترى بما عليك وظلمك ولعن الله من غصبك ومن بلغه ذلك
فرضى به انا الى الله منهم برى لعن الله امة خالفتك وامة جحدت
ولايتك وامة تظاهرت عليك وامة قتلتك وامة حادت
عنك وخذلتك الحمد لله الذى جعل النار مثواهم وبئس الورد
المورود وبئس ورود الواردين وبئس الدرك المدرك اللهم العن قتلة
انبيائك واوصياء انبيائك بجميع لعناتك واصلهم حر نارك اللهم
العن الجوابيت والطواغيت والفراعنة واللات والعزى والجبت
وكل ند يدعى من دون الله وكل مفترى على الله اللهم العنهم واشياعهم
واتباعهم واوليائهم واعوانهم ومحبيهم لعنا كثيرا اللهم العن
عذبهم عذابا تعذب به احدا من العالمين تضاعف عليهم عذابك كما
شاقوا ولاة امرك واعدلهم عذابا لم تحلد باحد من خلقك اللهم
وادخل على قتلة انصار رسولك وقتلة انصار امير المومنين
وعلى قتلة انصار الحسن وقتلة انصار الحسين وقتلة
من قبل فى ولاية آل محمد اجمعين عذابا مضاعفا فى اسفل درك
من الجحيم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم فيها مبلسون ملعونون
ناكوا رؤسهم عند ربهم قد عاينوا الندامة والخزى الطويل لقتلهم عترة
انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين اللهم العنهم
فى مستسر السر وظاهر العلانية فى سمائك وارضك اللهم اجعل لى
لسان صدق فى اوليائك وحبب الى مشاهدهم حتى تلحقنى بهم

ان تجعلنی لهم تبعا فی الدّنیا والاخرة یا ارحم الرّاحمین اگاه در بالای
تحضرت بنشین و بگو سلام الله سلام ملائکته المقربین والمسلمین
لك لقلوبهم والناطقین بفضلك والشاهدین علی انك صادق
امین صدیق علیك یا مولای السّلام من الله وعلی روحك وبدنك
اشهد انك طهر طاهر مطهر اشهد لك یا ولی الله وولی رسوله
بالبلاغ والاداء واشهد انك حبیب الله وانك باب الله وانك و
الله الّذی یؤتی به وانّك خلیل الله وانك عبد الله اخی رسوله
اتیتك والقد العظیم حالك ومنزلتك عند الله وعند رسوله
صلی الله علیه وآله اتیتك متقربا الی الله بزیارتك خلاص نفسی
معوذا بك من نار استحقها مثلی بما جنیت علی نفسی اتیتك انقطاعا
الیك والی ولدك الخلف من بعدك علی تزکیة الحق فقلبی لك مسلم
وامری لك متبع ونصرتی معدة وانا عبد الله ومولاك فی طاعتك
الوافد الیك التمس لذلك کمال المنزلة عند الله وانت من امر
بصلة وجنی علی بره ودلّنی علی فضله وهدانی الحبه ورغبنی
فی الوفادة الیه والی طلب الحوائج عنده انتم اهل بیت یسعد من
تولاکم ولا یخیب من اتاکم ولا یخسر من یهواکم ولا یسعد من عاداکم
لا احد افزع الیه خیر لی منکم انتم اهل بیت الرّحمة ودعائم الدین
وارکان الارض والشجرة الطّیبة اللّهمّ لا تخیب توجهی برسولك
وآله سولك اللّهمّ انت مننت علی بزیارت مولای وولایته ومعرفته
فاجعلنی ممّن ینصره وتنصره ومن علی بنصرك فی الدّنیا والاخرة الّ

الی

الی حجی علی باخی علی بن ابیطالب واموات علی ما مات علیه علی بن ابیطالب
صلی الله علیه وآله انگاه دو رکعت نماز در بالای سر بگذارد و دعا
کن جهة مطالب دنیوی واخروی که محل اجابت دعاست بعد از ان
بگو اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی
ومولائی ولیک واخی رسولک امیر المومنین وسید الوصیین
علی بن ابیطالب علیه السلام فصل علی محمد وآل محمد وتقبلهما منی واجزنی
علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت ولک رکعت ولک
سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا یکون الصلوة والرکوع و
السجود الا لک لانک انت الله لا اله الا انت اللهم صل علی محمد
وتقبل منی زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد وآله الطاهرین
انگاه زیارت حضرت آدم ونوح را علیهما السلام چه ابن بابویه در کتاب
من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم علیه السلام وجسد نوح
نبی دران مکان شریف مدفون است پس هرگاه خواهی که آدم را زیارت کنی
نیت زیارت کرده بگو السلام علیک یا صفی الله السلام علیک
یا حبیب الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا امین الله
السلام علیک یا خلیفة الله فی ارضه السلام علیک یا ابا البشر
صلوات الله وسلامه علیک وعلی روحک وبدنک وعلی
الطاهرین من ولدک وذریتک صلوة لا یحصیها الا هو ورحمة الله
وبرکاته ودر زیارت نوح بعد از نیت زیارت بگو السلام علیک
یا نبی الله السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا ولی الله

السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا شيخ المرسلين السلام
عليك يا امين الله فى ارضه صلوات الله وسلامه على روحك
وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك ورحمة الله وبركاته انگاه
جهة هر يك از ايشان دو ركعت نماز بگذار و دعاى منكور بخوان و
هر گاه كه اراده كنى كه بوطن خود روى وداع حضرت امير المومنين عليه السلام
كنى بطريقى كه مذكور شد زيارت كن بعد از ان بگو السلام عليك يا امير
المومنين ورحمة الله وبركاته استودعك الله واسترعيك واقرء
عليك السلام عليك امنا بالله وبالرسل وبما جاءت به ودلت
عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله اخر العهد
من زيارتى اياه فان توفيتنى قبل ذلك فانى اشهد فى مماتى م[ا]
شهدت عليه فى حيوتى ان الائمة على بن ابيطالب والحسن والحسين
وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد وعلى والحسن ومحمد بن
الحسن صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين واشهد ان
من قتلهم وحاربهم مشركون ومن رد عليهم فى اسفل درك الجحيم
واشهد ان من حاربهم لنا اعداء ونحن منهم براء وانهم حزب الله
وعلى من قتلهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين اللهم
انى اسالك بعد الصلوة والتسليم ان تصلى على محمد وآل محمد ولا
تجعله اخر العهد من زيارة ولئن جعلته فاحشرنى مع هولاء
المسلمين اللهم وذلل قلوبنا لهم بالطاعة والناصحة والمحبة
وحسن الموازرة والتسليم

در ذكر زيارت حضرت
امام حسين عليه السلام

بدان

بدان وفقك الله وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین
علیه الصلوة والسلام کنی در کربلای معلی باید که بفرات غسل
کنی و جامهای پاك بپوشی و پابرهنه روی چه در حدیث وارد شده
که در حرم خدا و رسول راه میروی و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح
بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست تا آنکه بدرجایر آنحضرت رسی
و مراد بحایر دیواریست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند و بوا
آن حایرش گویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر آنحضرت
برود آب را سر داد تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون بحوالی
قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع شده پیش نرفت و گویا حایر از ان شد
پس چون بدر حایر آنحضرت رسی بگو السلام علیك یا حجة الله و ابن
حجة السلام علیك یا ملائكة الله و زوار قبر الحسین ابن نبی
الله انگاه داخل شو بعد ازانکه ده گام بر داشته باشی توقف
کن و سی مرتبه بگو الله اکبر انگاه متوجه آنحضرت شو در رو
بحضرت کرده قبله را در میان دو کتف کن و بگو السلام علیك
یا حجة الله السلام علیك یا قتیل و ابن قتیله السلام علیك
یا ثار الله و ابن ثاره السلام علیك یا وتر الله الموتور فی السموات
والارض اشهد ان دمك سكن فی الجنة واقشعرت له ظلة العرش
وبكی له جمیع الخلائق وبكت السموات والارضون السبع وما
فیهن وما بینهن ومن یتقلب فی الجنة والنار من خلق ربنا
وما یری وما لا یری اشهد انك حجة الله وابن حجته واشهد

انك قتيل الله وابن قتيله واشهد انك ثار الله وابن ثاره واشهد انك
بلغت عن الله عز وجل و وفيت وجاهدت في سبيل ربك ومضيت
للذي كنت عليه شهيدا ومستشهدا وشاهدا ومشهودا انا
عبد الله ومولاك وفي طاعتك والوافد اليك التمس بذلك
كمال المنزلة عند الله وثبات القدم في الهجرة اليك والسبيل
الذي يختلج دونك من الدخول في كفالتك التي امرت بها من اراد
بدا بكم وبكم يلبس الله الكذب وبكم يباعد الزمان الكلب وبكم
يمحو الله ما يشاء وبكم يفك الذل من رقابنا وبكم يدرك الله
ترة كل مؤمن يطلب وبكم تنبت الارض اشجارها وبكم تخرج الاشجار
اثمارها وبكم تنزل السماء قطرها وبكم يكشف الله الكرب
وبكم ينزل الله الغيث وبكم تسبح الله الارض التي تحمل ابدانكم
لعنت امة قتلتكم وامة خالفتكم وامة جحدت ولايتكم وامة
ظاهرت عليكم وامة شهدت ولم تستشهد الحمد لله الذي جعل النار
ماويهم وبئس ورد الواردين وبئس الورد المورود والحمد لله رب
العالمين صلى الله عليك يا ابا عبد الله انا الى الله ممن خالفك
بري انا الى الله ممن خالفك بري انگاه بپا ايستي پاي آنحضرت رو
بگرداند او علي بن الحسين را زيارت كند وبعد از انكه بيت زيارت
كني بگو السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير
المومنين السلام عليك يا ابن الحسن والحسين السلام عليك
يا ابن خديجه وفاطمه صلى الله عليك صلى الله عليك صلى الله عليك

لعن الله

لعن الله من قتلك لعن الله من قتلك انا الی الله منهم
بری انگاه بسر قبور شهدا رفته بگوید السلام علیکم السلام علیکم
فزتم والله فزتم والله فزتم والله یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا
عظیما انگاه بپای حضرت آمده نماز زیارت بگذارد و دعائی که بعد از
نماز زیارت مذکور شد بخواند و دعا کند جهة مطالب دنیوی و اخروی
خویش و برادران مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبه
امام حسین علیه السلام مستجابست رد نمیشود بعد از انکه اراده
کند که از گنبد حضرت بیرون آید چنان کند که پشت بحضرت نکند و در
وقت بیرون آمدن بگوید انا لله و انا الیه راجعون تا انکه قبر
آنحضرت از نظر غایب شود انگاه متوجه زیارت قبر عباس علی
بن ابیطالب شود و در وقتی که برابر گنبد رسید بگوید سلام الله و سلام
ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عباده الصالحین و جمیع
الشهداء و الصدیقین الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح
علیک یا بن امیر المومنین اشهد لک بالتسلیم و التصدیق
و الوفاء و النصیحة لخلف النبی صلی الله علیه و آله المرسل و السبط
المنتجب و الدلیل العالم و الوصی المبلغ و المظلوم المهتضم فجزاک الله
عن رسوله و عن امیر المومنین و عن الحسن و الحسین افضل الجزاء
بما صبرت و احتسبت و اعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من جهل
ولعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک لعن الله من حال بینک
و بین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما و ان الله منجز

ما وعدكم حبّك يا بن امير المومنين ولمن خالفكم وقتلكم من الكا
قتل الله انّه قتلتكم بالايدى والانس داخل گنبد شده روى خود
بقبر آنحضرت نهاده بگو السّلام عليك ايّها العبد الصّالح
المطيع لله ولرسوله ولامير المومنين والحسن والحسين
صلى الله عليهم السّلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته
على روحك وبدنك واشهد انّك مضيت على ما مضى به
البدريون والمجاهدون فى سبيل الله المناصحون له فى
جهاده اعدائه المبالغون فى نصرة اوليائه الذّابون
عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء واوفر جزاء احدٍ
ممّن وفى ببيعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره
اشهد انّك قد بالغت فى النّصيحة واعطيت غاية المجهود
فبعثك الله من الشهداء وجعل روحك مع ارواح
السعداء واعطاك من جنانه افسحها منزلًا وافضلها غرفًا
ورفع ذكرك فى الطيبين وحشرك مع النّبيين والصّديقين
والشهداء والصّالحين وحسن اولئك رفيقا اشهد انك
لم تهن ولم تنكل انك مضيت على بصيرة من امرك مقتديا
بالصّالحين ومتبعا للنبيين فجمع الله بيننا وبينك ورسوله
واوليائه فى منازل المحسنين فانه ارحم الراحمين و هرگاه خواهى
که عبّاس را وداع کنى بگو استودعك الله واسترعيك واقرا
عليك السّلام امنّا بالله وبما كتابه وبما جاء من عند الله

اللهمّ

اللهم اكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعل آخر العهد
من زيارتی قبى اى اخى رسولك صلى الله عليه وآله وارزقنى
زيارته ابدا ما ابقيتنى واحشرنى معه ومع آبائه فى الجنان
وعرف بينى وبينه وبين رسولك واوليائك اللهم
صل على محمد وآل محمد وتوفنى على الايمان بك والتصديق
برسولك والولايت لعلى بن ابيطالب والائمة من ولده
والبراءة من عدوهم فانى قد رضيت يارب بذلك وبعد از آن
دعا كن جهة خود و پدر و مادر و برادران مؤمن خود هر گاه
خواهى كه وداع حضرت امام حسين عليه السلام كنى بطريقى
كه مذكور شد زيارت آنحضرت نكرده بگو السلام عليك ورحمه الله
وبركاته نستودعك وعليك السلام آمنا بالله وبالرسول
وبما جاء به ودل عليه واتبعنا الرسول ودل يارب فاكتبنا
مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد منا ومنه اللهم
انا نسألك ان تنفعنا بحبه اللهم ابعثه مقاما محمودا
لانتصر به وتقبل عدوك وشر من نصب حربا لآل محمد
فانك وعدته ذلك وانت لا تخلف الميعاد السلام عليك
ورحمة الله وبركاته آنگاه روى خود را بجانب مشهد كرده
بگو اشهد انكم الحباء جاهدتم فى سبيل الله وقتلتم على منهاج
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وابن رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم وابن رسوله صلى الله عليه وآله وسلم انتم

السّابقون و المهاجرون و الانصار اشهد انکم انصار الله و
انصار رسوله و سلم تسلیماً اللّهمّ لا تشغلنی فی الدّنیا عن
شکر نعمتک و لا باکثار منها تلهینی عجایب و بهجتها و تفتنی
بزهرات زهرتها و لا باقلال یضرّ علی کده و تملاء صدری همّ
اعطنی من ذلک غناء و عن اشرار خلقک و بلاغا انال به
رضاک یا رحمن السّلام یا ملائکة و زائر و قبر ابی عبد الله آنکاه
طرف راست روی خود بضریح مقدّس بمال آنگاه طرف روی چپ
خود را بمال و چنان بیرون رو که پشت بضریح مقدّس نکنی تا
قبر غایب شود

بدان وفقک الله و ایانا که هرگاه ببغداد رسی و اراده زیارت
امام موسی و امام محمد تقی کنی غسل کن و رختهای پاک بپوش و
متوجه شو چون بمشهد مقدّس ایشان رسی نزدیک قبر حضرت
امام موسی علیه السلم رفته بنیت زیارت کن و بگو السّلام علیک یا ولیّ
الله السّلام علیک یا حجة الله السّلام علیک یا نور الله السّاطع
فی ظلمات الارض اتیتک زائراً عارفاً بحقک معادیا لاعدائک موالیا
لاولیائک فاشفع لی عند ربک آنگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت
بعد از آنکه نزدیک قبر امام محمد تقی علیه السلم رفته بنیت زیارت آن
کن و بگو اللّهمّ صلّ علی محمد بن علی الامام التقی الرضی المرضی و حجتک
علی فوق الارضین و من تحت الثری صلوة کثیرة نامیة زاکیة
مبارکة متواصلة مترادفة کافضل ما صلیت علی احد من اولیائک

السّلام

فصل هفتم در زیارت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام

147

السّلامُ علیك یا ولی الله السّلام علیك یا نور الله السلام علیك
یا حجة الله السّلام علیك یا امام المؤمنین و وارث النبیین و
سلالة الوصیین السّلام علیك یا نور الله فی ظلمات الارض
اتیتك زائراً عارفاً و بحقك معاد و بالاعدائك موالیا لاولیائك
فاشفع لی عند ربك انگاه حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون خواهد
گردید انگاه در بالین سر امام محمد تقی جهت هر یك دو رکعت نماز زیارة
بگذارد و دعائی که مذکور شد بخواند و هر گاه وداع کنی ایشان از زیارة
کن بطریق مذکور انگاه بگو السّلام علیکما یا ولی الله استودعکما الله
واقرء علیکم السّلام امنا بالله و بالرّسول و بما جئتما به و دللتما
فاکتبنا مع الشّاهدین اللهمّ لا تجعل اخر العهد من زیارتی
ایاهما وارزقنی مرافقتهما واحشرنی معهما بحبهما والسّلام علیکما
ورحمة الله وبرکاته
بدان وفقك الله
وایا نا که هر گاه بمشهد مقدس رسی وخواهی که زیارت امام رضا علیه السّلام
کنی غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان اللّهمّ
طهرنی قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتك والثناء علیك
وانه لا قوة الا بك اللهمّ اجعل لی طهوراً وشفاءاً انگاه جامهای
پاك پوشیده و پای برهنه بسکینه و وقار تکبیر و تهلیل و تسبیح گویان
داخل شو و در حین دخول بگو بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده
ورسوله وان علیاً ولی الله و چون بضریح مقدس انحضرت رسی رو بقبر

آنحضرت کن وقبله رادر میان هر دو کتف خود کیر وبکو اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانه سید
الاولین والاخرین وانه سید الانبیآء والمرسلین اللهم صل علی محمد
وال محمد عبدك ورسولك ونبیك وسید خلقك اجمعین صلوة
لا یقوی علی احصایها غیرك اللهم صل علی امیر المومنین علی بن
ابیطالب عبدك واخی رسولك الذی انتجبته بعلمك وجعلته هادیا
لمن شئت من خلقك والدلیل علی من بعثت برسالاتك ودیان
الدین بعدلك وفصل قضائك بین خلقك والمهیمن علی ذلك
کله والسلام علیه ورحمة الله وبركاته اللهم صل علی فاطمة
بنت نبیك وزوجة ولیك وام السبطین الحسن والحسین
سیدی شباب اهل الجنة الطهر الطاهرة المطهرة النقیة
الرضیة الزکیة سیدة نساء اهل الجنة صلوة لا یقوی علی احصائها
غیرك اللهم صل علی الحسن والحسین سبطی نبیك وسیدی شباب
اهل الجنة القائمین فی خلقك والدالین علی من بعثت برسالاتك
ودیان الدین بعدلك وفصل قضائك بین خلقك اللهم
صل علی علی بن الحسین عبدك القائم فی خلقك والدلیل علی من بعثت
برسالاتك ودیان الدین بعدلك وفصل قضائك بین خلقك
سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی عبدك وخلیفتك
فی ارضك باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن محمد الصادق عبدك وولی دینك وحجتك
علی خلقك اجمعین الصادق البار اللهم صل علی موسی بن جعفر عبدك
الصالح ولسانك فی خلقك والناطق بحکمك والحجة علی بریتك

صل

صل علی علی بن موسی الرضا المرتضی عبدك وولی دینك القایم بعدلك
والداعی الی دین اٰبایه الصادقین صلوة لایقوی علی احصایها غیرك
اللهم صل علی محمد بن علی عبدك القایم بامرك الداعی الی سبیلك
اللهم صل علی علی بن محمد عبدك وولی دینك اللهم صل علی
الحسن بن علی العامل بامرك القایم فی خلقك بحجتك المودی عن نبیك
وشاهدك علی خلقك المخصوص بکرامتك الداعی الی طاعتك وطاعة
رسولك صلوٰتك اجمعین اللهم صل علی حجتك ولیك القایم
فی خلقك صلوة تامة باقیة تعجل بها فرجه وتنصر بها وتجعلنا
معه فی الدنیا والاٰخرة اللهم انی الیك اتقرب بحبهم واوالی ولیهم
واعادی عدوهم فارزقنی بهم خیر الدنیا والاٰخرة واصرف عنی
بهم شر الدنیا والاٰخرة واهوال یوم القیامة انکاه در بالین آنحضرت
بنشین وبکو السلام علیك یا ولی الله السلام علیك یا حجة الله
السلام علیك یا نور الله فی ظلمات الارض السلام علیك یا عمود
الدین السلام علیك یا وارث ابرهیم خلیل الله السلام علیك
یا وارث موسی کلیم الله السلام علیك یا وارث عیسی روح الله
السلام علیك یا وارث محمد رسول الله السلام علیك یا وارث
امیر المومنین السلام علیك یا وارث الحسن والحسین سیدی
شباب اهل الجنة السلام علیك یا وارث علی بن الحسین سید
العابدین السلام علیك یا وارث محمد بن علی باقر علوم الاولین
والاخرین السلام علیك جعفر بن محمد الصادق البار التقی السلام

عليك موسى بن جعفر السلام عليك ايها الصديق الشهيد السلا
عليك ايها الوصى البار التقى اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيـ
الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله حتى
اتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة الله وبركا
انگاه روى خود را بر ضريح مقدس آنحضرت نهاده بگو اللهم
من ارضى وقطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبنى ولا تردّ
بغير قضاء حاجتى وارحم تقلبى على قبر ابن اخى رسولك صلوات
عليه وآله بابى انت وامى اتيتك زائرا وافدا عائذا مما جنيت
نفسى واحتطبت على ظهرى فكن لى شافعا الى الله يوم فقر
وفاقتى فلك عند الله مقاما محمودا وانت عنده وجيه ا
دست راست خود را بسوى آسمان بردار دست چپ خود را بقبر
دراز كن وبگو اللهم تقربت اليك بحبهم وبموالاتهم واتولى آ
بما توليت اوليهم وابرأ من كل وليجة دونهم اللهم العن الذ
بدلوا نعمتك واتهموا نبيك وجحدوا اماتك وسخروا باياء
وحملوا الناس على اكتاف آل محمد اللهم انى اتقرب اليك باللـ
عليهم والبرائة منهم فى الدنيا والآخرة يا رحمن انگاه بيـ
پاى آنحضرت رفته بگو صلى الله عليك يا ابا الحسن صلى الله عـ
روحك وبدنك وصبرت وانت الصادق المصدق قتل
من قتلك بالايدى والالسن اللهم العن قتلة امير المؤ
وقتلة الحسين وقتلة اولاد رسول الله صلى الله عليه وآله ا

بپايين

بپائین سر مقدس دو رکعت نماز زیارت بگذار و در رکعت اول بعد از
سوره فاتحه یس بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره الرحمن
و اگر بخاطر نداشته باشی از روی قرآن میتوان خواند و اگر میسر نشود
هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فارغ از نماز زیارت دعائی که
مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که آنحضرت را وداع کنی السلام علیك
یا مولائی وابن مولائی ورحمة الله وبرکاته انت لنا جنة من العذاب
وهذا اوان انصرافی عنك غیر راغب عنك ولا مستبدل بك ولا
موثر علیك ولا زاهد فی قربك وقد جدت بنفسی للحدثان وترکت
الاهل والاوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی وفقری وفاقتی یوم
لا یغنی عنی حمیمی ولا قریبی یوم لا یغنی والدی اسئل الله الذی قدر
علی فراق مکانك ان لا یجعله آخر العهد من رجوعی واسئل الله الذی
ابکی علیك عینی ان یجعله سببا لی وذخرا واسئل الله الذی ارانی مکانك
وهدانی للتسلیم علیك وزیارتی ایاك ان یوردنی حوضك و
یرزقنی مرافقتك فی الجنان السلام علیك یا صفوة السلام علیك
یا امیر المؤمنین ووصی رسول رب العالمین وقاید الغر المحجلین
السلام علیك علی علی بن الحسن ومحمد بن علی و محمد بن الحسن صاحب
الزمان علیهم السلام ورحمة الله وبرکاته السلام علی ملائکة الله
الحافین السلام علیك علی ملائکة الله المقیمین المسبحین الذین
هم بامره یعملون السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اللهم
لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاه فان جعلته فاحشرنی معه و مع

بانه الماضين وان ابقيتني انك على كل شي قدير استودعك
الله واسترعيك واقرا عليك السلام امنا بالله وبما دع
اليه فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني حبهم ومودتهم اب
ما ابقيتني السلام على ملائكة الله وزوار قبر نبي الله وهركا
ملس ون آنتي بشت بضريح مقدس نکنی تا انکه قبر پنهان شود

[illegible] بداد

ودفنك الله اياناکه چون بسامره رسی وخواهی که زیارت قبر اما
علی نقی وامام حسن عسکری صلوات الله عليهم کنی باید که غسل
ایشان کرده جامهای پاک بپوشی وچون بجائی رسی که قبر حض
مشاهده کنی بگو السلام عليكما يا ولی الله السلام عليكما يا
حجة الله السلام عليكما عليك يا نوري الله في ظلمات الار
اتيتكما عارفا بحقكما معاديا لاعدائكما مواليا لاوليائكما
بما امنتا به كافرا بما كفرتما به محققا ما حققتما مبطلا لما ابطلتما
ربي وربكما ان يجعل حظي من زيارتي اياكم الصلوة على محمد
محمد وان يرزقني مرافقتكما في الجنان مع ابائكما الصالحين
ان تعتق رقبتي من النار ويرزقني شفاعتكما ومصاحب
ويعرف بيني وبينكما ولا يسلبني حبكما وحب ابائكما الصالحين
وان يجعله اخر العهد من زيارتكما وان يجعل محشري معكما في
برحمة اللهم ارزقني حبهما وتوفني على ملتهما اللهم العن ظ
لم ال محمد حقهم وانتقم منهم اللهم العن الاولين منهم والاخرين و

عليهم

علیهم العذاب الیم وبلغ بهم واشیاعهم ومحبیهم وشیعتهم اسفل درک
من الجحیم انک علی کل شیء قدیر اللهم عجل فرج ولیک واجعل رضامع
فرجه یا ارحم الراحمین انگاه دعا کن جهة خود مومنین ومومنات
که محل اجابت دعواست انگاه جهة هر یک از امامین معصومین
دو رکعت نماز زیارت بگذارد و دعائی که مذکور شد بعد از زیارت
بجا آرد و بعضی از مجتهدین داخل شدن بگنبد این دو امام را جایز
نمیدانسته اند زیرا که هر دو امام چون در خانه مدفون اند و داخل
شدن بخانه شخصی بی اذن او جایز نیست شیخ طوسی طاب ثراه فرموده
که اگر داخل شود گناه ندارد چه در احادیث اهل بیت وارد شده که
ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده اند هرگاه خواهی
وداع کنی حضرات را بگو السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما
واقرء علیکما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما ودللتما
علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین
بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت کنی در سامره باید که غسل کنی جهة
زیارت او وجامهای پاک بپوشی و در سرداب آنحضرت رفته بگوئی
السلام علی الحق الجدید والعالم الذی علمه لا یبید السلام
علی محیی المؤمنین ومبیر الکافرین علی مهدی الامم وجامع الکلم
السلام علی خلف السلف وصاحب الشرف السلام علی حجة المعبود
وکلمة المحمود السلام علی معز الاولیاء ومذل الاعداء السلام علی وارث
الانبیاء وخاتم الاوصیاء السلام علی الامام المنتظر والغائب المستتر

السلام على السيف الشاهر والقمر الزاهر والنور الباهر السلام على
شمس الظلام وبدر التمام السلام على ربيع الانام وفطرة الايام السـ
على صاحب الصمصام وفلاق الهام السلام على صاحب الدين
الماثور والكتاب المسطور السلام على بقية الله فى ارضه
وحجته على عباده والمنتهى اليه مواريث الانبياء ولديه موجو
اثار الاصفياء السلام على المؤتمن على السر والولى للامـ
والسلام على المهدى الذى وعد الله عز وجل به الامم ان يجمع به
الكلم ويلم به الشعث ويملا به الارض قسطا وعدلا ويمكن له
وينجز به وعد المؤمنين اشهد انك والائمة من ابائك ائمتى
وموالى حيوة الدنيا ويوم الاشهاد واسئلك يا مولاى ان تسئلا
تبارك وتعالى صلاح شانى وقضاء حوائجى وغفران ذنوبى والا
بيدى فى دينى ودنياى واخرتى ولكافة اخوانى المؤمنين والمؤ
انه غفور رحيم وصلى الله على سيدنا محمد رسول الله وآل محمد
الطاهرين انگاه دو ركعت نماز بگذارد واين دعا بخواند اللهم
عظم البلاء وبرح الخفاء وانكشف الغطاء وضاقت الارض و
منعت السماء واليك المشتكى وعليك المعول فى الشدة والر
اللهم صل على محمد وآله الذين فرضت علينا طاعتهم وعرفتنا
بذلك منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا كلمح البصر او هو اقر
من ذلك يا محمد يا على انصرانى فانكما ناصراى واكفيانى فانكما
كافياى يا مولاى يا صاحب الزمان الغوث الغوث ادركنى ا

السلام

ادركنى

درکتی **فصل چهارم** دربیان ایام مولود حضرت رسالت پناه
و امیرالمؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین و ایام وفات ایشان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه و آله و سلم کنیت او ابو القاسم مولود
او در مکه واقع شد روز جمعه نزد طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام
الفیل و آنچه در بعضی احادیث صحیح وارد شده که مولود آنحضرت
دوازدهم ربیع الاول بود موافق قول سنیانست و در حدیثی وارد
شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید
کرد که موافق قول سنیان نباشد لهذا اصحاب بدین عمل نکرده اند
و الده او آمنه بنت وهب بن عبد مناف حامله شده اند و از پدر
او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است در خانه ایشان بمنی
نزد یک جمره وسطی و درین مقام بحثی است و جواب آن نیز در کتب
مذکور است و روز مبعث او برسالت بیست و هفتم رجب است
و از سن مبارکش چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و روز
آن دوازده رکعت نماز زیارت آنحضرت سنت است و در بیست و یکم
ماه رمضان آنحضرت را معراج واقع شد و در سال سیزده از مبعث
در شب پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه کرده و در همین شب حضرت
امیر المؤمنین بجای پیغمبر خوابید و نفس خود را فدای آنحضرت نمود
تا آنکه در قرآنی بلیغ و اسط مدح آنحضرت وارد شده و در دهم

حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible]

که نبوت بر آنحضرت مقرر شده

ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر فاطمهٔ زهرا علیهما السلام
را در حبالت خویش در آورد و حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله
بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جد آنحضرت وفات
یافت و در آن وقت حضرت هشت ساله بود و در روز دهم ماه رمضان
سال دهم بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات آنحضرت
روز دوشنبه بیست و هشتم صفر یازدهم هجرت او از مکه
بمدینه واقع شد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وفات او در
هفدهم ربیع الاول بود سن شریفش شصت و سه ساله
بوده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسم مبارکش علی کنیتش ابو
الحسن پدرش ابوطالب برادر پدر و مادری عبد الله پدر پیغمبر
صلوات الله علیه مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم امیر المؤمنین
و برادرانش اول هاشمی‌اند که متولد شده‌اند از دو هاشمی ولادتش
اندرون کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان
وارد شده بعد از تولد حضرت رسالت پناه سی سال بود نصب
آنحضرت با ماه هژدهم ذی حجه سال دهم از هجرت و در همین روز
سال سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شد و خلق بر
حضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السلام بر ساحر
غالب آمد و در همین روز ابراهیم علیه السلام از آتش نجات یافت
و در همین روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین
و سایر اوصیاء انبیاء در همین روز تعیین شده‌اند و در روز بیست

حضرت مرتضی علی ع

این ماه

این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام
حسین علیهم السلام بمباهله با جهودان کردند در این روز حضرت
امیر المؤمنین تصدق بانگشتری خود نمود و آیه انما ولیکم الله
در این باب نازل شد و در بیست و پنجم این ماه امیر المؤمنین و
فاطمه بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند و قرصهای خویش
را با وجود گرسنگی و احتیاج خویش ادا کرده و در این باب سوره هل اتی
نازل شده و در بیست و ششم این ماه مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و
هفتم آن ماه سال بیست و سیوم هجرت عمر فوت شد وفات او
در مسجد کوفه شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم
از هجرت و در همین شب عیسی علیه السلام را با سمان بردند و
در این شب موسی و عمران نبی از رحمت ایزدی پیوست و وصی
او یوشع بن نون وفات یافت مدفن او نجف کوفه سن
شریفش شصت و سه سال فاطمه بنت رسول الله صلی الله
علیه و آله مولود او در مکه واقع شد بعد از مبعث به پنج
سال ایام وفات او بمدینه بعد از وفات حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم بصد روز مدفن او خلاف نیست
اصح آنست که در خانه خود بود چنانچه مذکور شد بعد از آنکه
بنی امیه مسجد پیغمبر را بزرگ ساختند آن داخل شد و در میان
منبر و قبر حضرت رسالت پناهی و در بقیع نزدیک چهار امام
احتیاطاً زیارت او باید کرد و در نصفه جمیع تن و ع فاطمه

امیر المؤمنین علیه السلام بضرب عبد الرحمن ابن ملجم لعنة الله علیه شربت شهادت چشیدند

حضرت فاطمه زهرا

وحضرت امیر المومنین علیهما السلام واقع شده ودو ماه
پنجم هجرت وسن فاطمه پانزده ساله بود ودرهمین روز سال
دوم هجرت قبله تعیین شد بکعبه   بن علی بن
ابی طالب علیهم السلام مادر او فاطمه کنیت او ابو محمد سید شباب
اهل جنة مولود او مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان
سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت
گفته اند مدفنش بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم
صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته اند سن
شریفش چهل وهشت سال بود و بعضی چهل و هفت
سال نیز گفته اند   بن علی بن ابیطالب
علیهم السلام سید شباب اهل جنة مادر او فاطمه زهرا
کنیت او ابو عبد الله مولودش مدینه آخر ماه ربیع الاول
سال سیم از هجرت و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه
سیزدهم ماه رمضان و بعضی بیست و پنج شعبان سال
چهارم از هجرت گفته اند مدفنش کربلا روز شنبه دهم
محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته اند سال
شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال
                    بن الحسین بن علی صلوات الله
علیهم اجمعین کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه
بن کسری پرویز و بعضی گفته اند دختر یزدجرد مولودش

حضرت امام حسن ع

۷ محرم

حضرت امام حسین ع

حضرت امام زین العابدین ع

دوز

روز یکشنبه پنجم شعبان سی و سه سال از هجرت و بعضی
از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش
عم خویش حضرت امام حسن علیه السلام روز وفاتش شنبه
دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه
هفت سال کنیتش ابو جعفر ام عبد الله

حضرت امام محمد باقر ۴

بنت الحسن بن علی پس او علویست که از دو علوی بوجود
آمده مولودش مدینه روز دوشنبه سیم صفر سال پنجاه
هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علامه و شیخ شهید
در دروس نقل کردند و چون وفات حضرت امام حسین
علیه السلام در سال شصت و یک از هجرت واقع شده پس
در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار
سال داشته چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا
یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر
خویش امام و وفاتش دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد و
چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریف
پنجاه و هفت سال کنیتش ابو عبد الله

حضرت امام جعفر صادق ۴

مادرش ام فروه بعضی گفته اند اسم مادرش فاطمه است و
لقب او ام فروه بوده مولودش مدینه روز دوشنبه
هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش
در بقیع در پهلوی پدر خویش امام و وفاتش منتصف رجب

حضرت امام موسی کاظم ع

وبعضی شوال گفته‌اند سال صد و چهل و هشت از هجرت سن
شریفش شصت و پنج سال کنیتش ابو الحسن و ا
براهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریه مولودش ابواء
منزلیست ما بین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر سال
صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه
گفته مدفنش مقابر قریش ببغداد روز بیست و چهار
رجب سال صد و هشتاد و سه هجری و بعضی روز جمعه
بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته‌اند سن
شریفش پنجاه سال کنیتش ابو الحـ

حضرت امام علی موسی الرضا ع

مادرش ام ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه یازدهم
ذی قعده و بعضی بیست و سیوم گفته‌اند سال صد و
هشت هجری مدفنش طوس خراسان سال دویست
و سه هجری سن شریفش پنجاه سال

حضرت امام محمد تقی ع

کنیتش ابو جعفر پدرش امام رضا علیه السلم مادرش
ام حزان ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولودش
مدینه در ماه رمضان سال نود و پنج هجری مدفنش مقا
بر قریش بقرب جدش ببغداد ایام وفاتش آخر ذی قعده
و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذی قعده سال دویـ
ست و بیست هجری گفته‌اند سن شریفش بیست و پنج

حضرت امام علی النقی ع

کنیتش ابو الحسن پدرش محمد جواد مادر

سمائة

سمانه ام ولدمولودش مدینه منصف ذی الحجه وبعضی بیست
ششم گفته اند سنه دویست دوازده هجری مدفنش بخانه خود
سر من رای روز دوشنبه سیوم رجب سال دویست وپنجاه
وچهار وبعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل
یک سال نه ماه کنیتش ابو محمد پدرش

حضرت امام حسن عسکری ع

امام علی نقی علیه السلام مادرش حدیث ام ولد مولودش مدینه
در دهم ربیع الاول وبعضی روز دوشنبه چهارم ماه
مذکور گفته اند سال دویست وسی ودو هجری مدفنش
در خانه پدرش در سر من رای روز یکشنبه وبعضی روز
جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست وشصت هجری
گفته اند سن شریفش بیست وهشت سال وشیخ مفید
علیه الرحمة فرموده که اندرون خانه زیارت ایشان
باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمیتوان شد واصح
آنست که جایز است دخول چه ایمه معصومین علیهم السلام
مال خود را بر شیعه خود حلال کرده چنانچه در احادیث وارد
شده کنیتش ابو القاسم مادرش

حضرت امام محمد مهدی ع

صیقل ولقبش نرجس وبعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش
سر من رای در شب شعبان سال دویست وپنجاه وچهار گفته اند
واین آن شخص است که ظهور او متیقن است وبر خواهد
گردانید زمین را از عدل چنانچه از جور پر شد باب هشتم از

از کتاب جامع عباسی دربیان نذر کردن وعهد کردن وسوگند
خوردن وکفارت دادن ودران سه مطلب است مطلب اول
در نذر وعهد کردن ودرآن دو فصل است فصل اول دربیان
شروط نذر بدانکه نذر آنست که شخصی جهة شکر نعمتی یا دفع بلا
یا زجر نفس بر خود لازم سازد وهشت شرط بنذر متعلق است
شرط اول انکه صیغه را بلفظ بگوید مثل انکه بلفظ بگوید که
لله علی ان رزقنی ولدا او شفاء من مرض او ان ترکت الصلوة
او زنیت عشرة مثقال ذهب یعنی خدا راست بر من که اگر مرا
فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم
یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق کنم واگر مطلق گوید که خدا را
بر من ده مثقال طلا بی انکه جهة شکری یا دفع بلائی یا زجر
نفسی باشد میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که صحیح است
پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن بان سنت است دویم انکه نذر
کننده عاقل وبالغ باشد پس نذر طفل ودیوانه صحیح نیست
سیوم انکه مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه بران دارند
صحیح نیست چهارم انکه قصد کند پس نذر مست وخفته وبیهوش
صحیح نیست پنجم انکه قصد قربة الی الله کند پس نذر کافر صحیح نیست
اما اگر مسلمان شود بعمل نذر وفا کردن بان سنت است ششم
آنکه باذن پدر وشوهر وآقا بود پس نذر پسر وزن وغلام
بدون اذن صحیح نیست هفتم آنکه آنچیزی را که نذر میکند باید

مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون
جمع دو نقیض یا ممتنع عادی چون رفتن بر آسمان صحیح نیست هشتم
آنکه آنچیزی که نذر میکنندی باید که طاعت باشد چون نماز و
روزه و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل او راجح باشد
اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح باشد میان مجتهدین
خلافست اقرب ببالغه نذرست در خصوصیت تحسین دین و دنیا
یا مساوی بودن او لازم عادت نذر است در فعل و ترک چنانچه
در احادیث وارد شده فصل دویم در احکام نذر کردن بدانکه
بطلاق زوجه و آزاد بنده بیش شیعه صحیح نیست اگر نذر
طهارت کند با وجود آب تیمم جایز نیست اگر نذر نماز کند کمتر از دو
رکعت جایز نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی دانسته اند
و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه
مکه مشرفه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که می باید که از حج
محل که حضرت رسالت پناه جهة احرام بستن مقرر کرده چنانچه
در کتاب حج مذکور شدی باید که پیاده برود تا مکه و اگر در بعض
راه او بر دریا واقع شود می باید که در کشتی بایستد و اگر با قدرت
باره راه شود واجب است که بر گردد و آن راه پیاده برود و بعضی از
مجتهدین گفته اند که در بر گردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر
بیت الله الحرام کند منصرف بکعبه میشود و اگر نذر بیت الله کند
آن نیز منصرف بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل

میداند و اگر نذر روزه چند روز معین کند مخیر است در آنکه
آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغه نذر کرده
باشد پی در پی را اگر نذر روزه عیدین کند صحیح نیست و همچنین
صحیح نیست نذر کسی که روزه یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه
و همچنین صحیح نیست اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد
و همچنین نذر مسافر روزه ماه رمضان را در سفر صحیح نیست
و اگر نذر کند روزه در مکان شریفی لازم است وفا کردن
بآن نذر و اگر شرافتی نداشته میانه مجتهدین در آن خلافست
اصح آنست که درین صورت متابعت نذر لازم است و اگر نذر
کند روزه داشتن زمانی در حدیث واقع شده که پنج ماه روزه
مگر آنکه قصدش کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن بنده غلام
قدیم خود کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده آزاد کند و اگر نذر کند
که اول بنده که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند کس را یکبار
مالک شود همه آزاد میشوند و اگر نذر کند که آنچه کنیز او اول
دفعه بزاید آزاد باشد پس یکدفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد
و در نذر آزاد کردن بنده کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح
و مریض مخیر است و اگر نذر کند تصدق بمال بسیاری در حدیث
وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر می باید داد که تصدق کند
و اگر نذر تصدق بجمیع مالش کند و از آن ضرر باو رسد می باید که همه
اموالش را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کند که از نذر

عاجز

عاجز شود نذر ساقط میشود و اگر بعد از عجز قدرت بهم رسانند همان
واجب میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقتی که عاجز میشود
می باید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد
شده که هرگاه کسی نذر روزه کند بعد از آن عاجز شود عوض هر روزی
نیم من تبریز گندم تصدق نماید و مجتهدین این حدیث را حمل
کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و عهد کردن در جمیع شروط
و احکام حکم نذر کردن دارد مگر در صیغه که عوض لله علی عاهدت
الله در عهد باید گفت مطلب دویم در بیان سوگند خوردن اقسام
شروط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسم است اول سوگند
خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم کفارت ندارد و اگر چه دروغ
قسم خورد و این قسم قسم را غموس گویند و داخل گناه کبیره کرده اند
دویم سوگند خوردن چیزهای مستقبل سیوم سوگند خوردن
بر فعل واجب چهارم قسم بر فعل سنت پنجم قسم بر فعل مکروه ششم قسم
بر فعل مباح هفتم قسم بر فعل معصیت هشتم قسم بر ترک واجب نهم
قسم بر ترک سنت دهم قسم بر ترک معصیت یازدهم قسم بر ترک
مکروه دوازدهم قسم بر ترک مباح سیزدهم سوگند خوردن بر مذکورات
چهاردهم دیگری را سوگند دادن بر مذکورات و باز منقسم میشود
سوگند خوردن به پنج قسم اول واجب چون سوگند خوردن جهة
خلاص نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا دفع
ظلم از او و اگر درین صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است

دویم حرام چون سوکند خوردن بدروغ و سوکند خوردن بغیر نام
خدا یتعالی چون سوکند خوردن باصنام و مانند آن و سوکند
خوردن فرزند و زن و غلام بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر
واجبات و ترک محرمات سیوم سنت چون سوکند خوردن
جهة چیزی که در و مصلحتی باشد چون تا صلاح میان دو خصم
چهارم مکروه چون سوکند خوردن بغیر نامهای خدا یتعالی
و غیر اصنام چون سوکند به پدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهد
این را حرام میدانند و چون سوکندی که متعلق او مکروه باشد
و سوکند خوردن راست بی احتیاج مکروه است پنجم مباح
چون سوکند خوردن بر فعل مباح و شروط سوکند خوردن هف
اول انکه بنام خدا یتعالی باشد چون الذی نفسی بیده والذی
خلق الحبة و برئ النسمة و مقلب القلوب والابصار و مانند این
یا باسمهای مخصوص او چون والله و بالله والرحمن والقدیم واله
و مانند اینها یا باسمهای مشترک که آنها را غالب بر خدا یتعا
اطلاق کنند چون رب و خالق و باری و رازق و بعضی از اینها
موجود و حی و سمیع و بصیر سوکند خوردن صحیح نیست
بقدرت الله و اعلم الله خوردن و قصد کند باینها معانی را صحیح
و اکر قصد کند باینها که خدا قادر است و عالم است صحیح است
کوید بجلال الله و عظمة الله و کبریاء الله و یمین الله و ایم
او احلف بالله او اقسمت بالله او حلفت بالله او اشهد بالله

سوکند

سوگند منعقد میشود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود
منعقد نیست و اگر گوید وحق الله منعقد میشود یا نه مجتهدین
درین مسئله دو قولست اصح آنست که منعقد میشود و بعضی از
مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون
سوگند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و بقاع
آن و کعبه و کواکب منعقد نمیشود و بطلاق زوجه با ظهار
و آزاد کردن بنده **دویم** آنکه کسی که سوگند میخورد می باید که بالغ
و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوی
احتلام کند تصدیقش باید کردن و محتاج بقسم دادن او نیست
چه ما احتیاج بقسم دور لازم می آید **سیوم** آنکه مختار باشد پس
سوگند کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست **چهارم** آنکه قصد
کند پس سوگند مست و خفته و بیهوش شده صحیح نیست **پنجم** آنکه متعلق
سوگند می باید که فعل واجب یا مندوب یا مباح باشد یا ترک حرام
و مکروه بحسب دین و دنیا **ششم** آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل
باشد چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و خواه
منفی و در آن گناه هست و کفارت نیست و اگر چه دروغ باشد عمدا
چنانچه مذکور شد **هفتم** آنکه متعلق نهی مقدور باشد پس اگر
مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند خورنده
از آن عاجز آید ساقط میشود **مطلب سیوم** در کفارت دادن و در آن
دو فصل است **فصل اول** در اقسام کفارت بدانکه کفارت سوی آنچه

در محرمات مذکور شد بر بیست و چهار قسم است اول کفارت ظهار آ
یعنی با زن خویش گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست و بعد از
این را بگوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد انگاه جبر
میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره او
آنست که بنده آزاد کند و اگر عاجز باشد از ان دو ماه پی در پی
روزه دارد و اگر از آن عاجز آید شصت مسکین را طعام دهد
هر مسکینی را نیم من گندم بوزن تبریز دویم کفاره کسی که مؤمن
را به خطا بکشد نیز مثل کفارت ظهار است و بعضی از مجتهد
گفته اند که کفارت ظهار واجب است که به برائة خدا و رسو
و ائمه سوگند خورد و خلاف کند و یا عجز از کفارت ظهار کفا
یمین برو لازم است و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن یا برابید
زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفاره ظها
میدانند سیوم کفاره افطار قضاء رمضان بعد از زوال بر
برو واجب است که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از ان
عاجز آید سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفاره افط
کردن یک روز رمضان و افطار نذر روز معین و کفاره او هم
سه چیز است که گذشت اما در دادن هر یک از اینها مخیر است
و بعضی از مرتبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفاره زن که گیسوی
خود را در مصیبت ببرد نیز همین کفاره مخیر گفته اند پنجم کفاره خلا
کردن نذر و در آن میان مجتهدین خلافست اصح آنست که مثل کفا

افطار

افطار رمضان مخیره است ششم کفاره خلاف سوگند کی رنجه
کفارهٔ او آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده
مسکین و اگر ازین هر دو عاجز آید سه روز روزه داشتن هفتم
کفاره خلاف عهد کردن چون کفاره خلاف سوگند کردن است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عهد روزه است کفارهٔ او
چون کفارهٔ افطار رمضانست و اگر غیر صوم است مثل کفارهٔ
سوگند خوردن است هشتم کفاره کندن زن گیسوی خود را
و خراشیدن روی خود را در مصیبت مثل کفاره سوگند خوردن است
نهم کفارت کسی که جامهٔ خود را از برای فرزند خود یا زن خود
پاره کند چون کفارهٔ سوگند خوردنست و اگر چه زن متعه باشد
اما اگر از برای کنیز یا جهة غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و
بعضی اینهار اینرا حرام میدانند دهم کفارهٔ کشتن مسلمانی بناحق
عمدا کفارهٔ آن جمع است که هر سه خصال کفاره در و واجبست
یازدهم کفاره افطار روزی از رمضان بر چیز حرام نزد اکثر
مجتهدین چه در ان نیز هر سه خصال کفاره واجبست دوازدهم
کفاره کسی که زن شوهر دار یا زنی را که در عدت باشد نکاح کند
آنست که از و مفارقت کند و پنج من تبریز ارزن تصدق کند
و بعضی از علما مجتهدین اینرا سنت میدانند سیزدهم کفاره جماع
کردن با زن خود و آن در اول حیض یک دینار است یعنی یک مثقال
(در میانهٔ حیض)
شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و

بعضی از مجتهدین این را بر سنت میدانند و اگر با کنیز در حیض دخو

کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفاره کسی که سوگند براءة خد

و رسول و ائمه علیهم السلام خورد و خلاف آن سوگند نماید ده مسکی

را طعام دهد و استغفار کند پانزدهم کفاره کسی که نذر روزه

معینی کند و عاجز از آن آید آنست که دو من بمسکین تصدق

کند و با عجز از آن تصدق کند هرچه که استطاعت داشته با

و بعضی از مجتهدین کفاره را درین صورت ساقط میدانند

شانزدهم کفاره کسی که پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش

برد و بعد از نصف شب بیدار شود می باید که روز را روزه دا

و اگر عمداً بخوابد یا نماز عشا خفتن باشد این حکم ندارد چه روا

درین صورت وارد نشده هفدهم کسی که غلام خود را زیاده

از حد بزند آنست که او را آزاد کند هژدهم کفارت غیبت کردن

استغفار کردن است جهة کسی که غیبت او کرده نوزدهم بیس

کفاره خندیدن گفتن اللهم لا تمقتنی یعنی خداوند دشمن

مدار مرا بیست و یکم کفارت منصب نجابت پادشاه ظالم آنس

که حاجت برادران مسلمانان بر دارد بیست و دوم کفارت مج

گفتن سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلی

والحمد لله رب العالمین بیست و سوم کفاره کسی که بعد از س

روز بدیدن کسی رود که او را بنکلو کشیده باشند آنست که

کند بیست و چهارم کفاره کسی که نماز کسوف را در وقتی که تمام

کرفته

کفاره اوم

کرفته باشد عمدا ترک کند آنست که غسل کند و قضا کند فصل دویم
در شروط کفارت و آن یازده است اوّل انکه نیت کفاره کنند دویم
آنکه قصد قربة الی الله کنند سیوم آنکه کفاره را از عوض مجرد
سازند پس اگر غلامی را آزاد کنند و شرط کنند که غلام چیزی بدهد
صحیح نیست چهارم انکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن
گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن جهة
کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدد اقسام آن اما با اتفاق
تعیین لازم نیست ششم انکه بنده که در کفاره او را آزاد میکنند
می باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد پس آزاد
کردن کافر صحیح نیست هفتم انکه بندهٔ کسی بر آزاد کننده آزاد نشود
پس اگر پدر خود را بخرد بقصد کفاره کند صحیح نیست هشتم انکه بنده
سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او میشود یعنی کور و لنگ و
زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد و اگر بیمار باشد یا آفتی داشته
باشد صحیح است ملکیت بنده پس غلام عنین و غلامی که بر کسی خیانتی کرده
باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست
نهم دهم انکه تمام بنده را آزاد کند پس اگر نصف آن را در کفارت
آزاد کند صحیح نیست مگر انکه قصد سرایت کند یازدهم انکه آزاد
کردن را معلق بر شرطی نسازد پس آزاد شدن مدبر و مکاتبه در
کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانه غلام و کنیز و
حاضر و غایب و گریخته هرگاه دانند که غلام زنده است و کفاره بنده

در جمیع آنچه مذکور شد از خصال کفارات ضد کفارت آزاد است
چه کفارت بنده روزه است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر
آنکه آقای غلام او را چیزی بدهد که در آن وقت میتواند بنده
آزاد کرد یا طعام و در اطعام دادن لازم است که عدد بر آنکه شارع
مقرر کرده از مساکین طعام دهند و اگر عدد یافت نشود باید
یافت شود بدهند تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود مگر
اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کنند و در طعام سیر
شدن عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و افضل
نان و گوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهن
و ردای و قیمت لباس و طعام مجزی نیست باب پنجم از کتاب
جامع عباسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن
و توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیع
و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول
در بیان تجارت و کسب در آن پنج قسم است اول تجارت و کسب
واجب و آن وقتی واجب است که قوت شخصی و قوت عیال النفقه
او موقوف باشد و برای مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسان
تمام می شود واجب کفاییست دویم تجارة و کسب سنت
تجارتیست که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن
کند سیوم تجارة و کسب مباح از تجارتیست که غرض از آن
شدن از سئوال باشد باستغناء چهارم تجارت و کسب حرام از

و کلی

وکسبی است که مشتمل باشد بر وجهی که قبیح و آن بر چهل و یک قسم است
اول خریدن وفروختن چیزهایی که نجس باشد خواه نجاست او اصلی
باشد چون نجاست مرده پوست وگوشت که در صحرا افتاده باشد
وحال آنها معلوم نباشد وخونی که در وقت بریدن سر حیوانی
که خون جهنده داشته باشد سوی خون دل که خریدن وفروختن
آن جایز است وچون نجاست خوک وسگ چه خریدن وفروختن
آنها جایز نیست اما بیع سگ شکاری وسگی که گله را محافظت میکند
وسگی که زراعت را محافظت میکند وسگی که باغ را محافظت میکند
جایز است وخواه نجاست او عارضی باشد چون چیزهایی که روان
باشد وقابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که موش در او
مرده باشد سوی روغن نجس که خریدن وفروختن آن جایز است جهة
سوزانیدن در زیر جایی که سقف نداشته باشد وخلافست میانه
مجتهدین که آب نجس را خرید وفروخت میتوان یا نه اقوی آنست که
جایز است خریدن وفروختن چیزهایی که نجس شده باشد وقابل
پاک کردن باشد چون جامه نجس دویم خریدن وفروختن تریاق
فاروق جهة داخل بودن شراب وگوشت افعی سیوم خریدن وفروختن
سرگین وبول حیوانی که گوشت او را نخورند ودر فروختن بول حیوانی
که گوشت او را خورند میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که
حرام است سوی بول شتر جهة شفا چهارم خریدن وفروختن آلتهای
قمار ولهو چون نرد وشطرنج ودف ونی وعود وغیر اینها

پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره و خرمای که شراب کنند ششم
خریدن و فروختن چوب که بت بتراشند هفتم خریدن و فروختن
سلاح چون تیر و نیزه و شمشیر با اعداء دین و ساختن سلاح
جهة ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ
فروختن آنها حرام است نه در حالت صلح فروختن سلاح بکسا
که راهها مسلمانان امین نیستند خلافست میانهٔ مجتهدین اصح
آنست که حرام است هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گر
بر آن و در عمل صورتها که سایه نداشته باشد چون نقش
پرده میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است نهم
عمل غنا و آن تحریر آواز است بطریق سرود مستان و اجرت بر
گرفتن و از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده در ح
بودن خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی بخوانند بشرط ا
سخنان باطل نگویند و مردمان آواز ایشان را نشنوند و هجو
حرام است هجو کردن مومنان و غیبت ایشان دهم عمل سحر و
شعبده و اجرت گرفتن بر آن و قمار باختن یازدهم قصابی
یهود و نصاری دوازدهم فروختن آنچه در و نفع نباشد چو
حشرات و فضلات انسان و کرمهای سوای کرم ابریشم و ز
که جهة مکیدن خون بر عضوی از اعضای بیماری چسبانند
و در این هر دو میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که فروخ
آنها جایز است و همچنین فروختن زنبور عسل بشرط آنکه مم

باشد

باشد تسلیم آن و مشاهده آن تواند کرد سیزدهم خریدن و فروختن
مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است و همچنین
فروختن مصحف بکافر حرام است و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر کافر مصحف بخرد صحیح است و حاکم شرع جبرش میکند بر فروختن
بمسلمانان چهاردهم خریدن و فروختن کتابهای که حکم آن
منسوخ باشد چون توریت و انجیل و زبور و نوشتن و نگاه
داشتن اینها بغیر نقض پانزدهم خریدن و فروختن چیزهای
مغشوش باشد بچیزی که طاهر نباشد چون آب در شیر شانزدهم
خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون کمی
فیل که باستخوان آن منتفع میتوان شد و در حدیث وارد
شده که حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام شانه از استخوان
فیل داشته هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده سوای آنچه
بدان شکار توان کرد چون مار و باز و غیره و در فروختن و
خریدن شیر و پلنگ و گرگ خلافست اصح آنست که حرام و بعضی
از مجتهدین بر حرام بودن خریدن و فروختن شیر و گرگ اجماع
نقل نموده اند و بعضی از مجتهدین فروختن درندها را جایز
داشته اند هرگاه قابل تذکیه باشند چه انتفاع از پوست ایشان
میتوان یافت هجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب
و دزدیده و لقطه پیش از تعریف یکساله و موقوفات عامه و خاصه
چون وقف اولادی سوای موضعی که استثنا شده و چنانچه در نجف

وقف مذکور شده و همچنین خریدن و فروختن خاک طلا و نقره
که در دوکان زرگری بهم رسد جایز نیست نوزدهم فروختن
کنیزی که از و فرزند داشته باشد در غیر مکانهای که استثنا
کرده اند چنانچه در باب ششم مبحث استیلاد و مذکور شد
بیستم خریدن و فروختن چیزهای که مشترک باشد
چون آب دریا و خاک صحرا پیش از انکه در ان تصرف کنند
بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهای که امام آن البقعه
و غلبه گرفته باشد و خانهای و درختهای در ان زمینها
باشد در وقت فتح کردن بیست و دوم خریدن و فروختن
نتاج نتاج بیست و سوم خریدن و فروختن آنچه
در شکم مادر و در پشت پدر باشد تنهائی انکه چیزهای
با آنها ضم کنند بیست و چهارم خریدن و فروختن بشرط
دست مالیدن باین طریق که بایع گوید هر متاعی که تو
دست بر آن نهی فروختم بتو بمبلغی معین بیست و پنجم
خریدن و فروختن بشرط انکه انداختن باین معنی که بایع
گوید بمشتری که متاعی را که پیش تو اندازم فروختم بتو
باین مبلغ بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ
زدن باین معنی که بایع گوید بمشتری که هر متاعی را که سنگ
تو بر آن خورد فروختم بتو بمبلغی معیّن بیست و هفتم
خریدن و فروختن بعد از ندای روز جمعه و در بن صو

بیع

بیع صحیح است امّا این فعل حرام است بیست و هشتم خریدن
و فروختن چیزی که بکیل و وزن در آید پیش از آنکه قبض
کنند آنرا بغیر آن کسی که از و خریده اند باو فروختن جایز است
بمثل آنچه بآن خریده و اگر بغیر مثل آن بفروشد بزیاده و کم
باو فروختن جایز است بیست و نهم خریدن و فروختن دین
و منفعت سی ام خریدن و فروخت آزاد سی و یکم بیع بنده گریخته
و مرغ در هوا سی و دویم سلم و سلف خریدن گوشت و نان و آنچه
وصف آن نتوان کرد سی و چهارم بزیاده و کم خریدن و فروختن
دو جنس متفق که بکیل و وزن در آید سی و پنجم بیع میوها پیش از آنکه
ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر زیاده از یکسال
باشد یا آنرا با چیزی دیگر ضم کنند جایز است و خریدن و فروختن
پشم که بر پشت حیوانات باشد نیز جایز نیست سی و ششم
بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن سی و هفتم بیع مزابنه و آن
بیع میوه خرماست بآن خرمائی که از آن درخت باشند سوای
یك درخت خرما چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی
یك درخت خرما داشته باشد آنرا بمیوه همان درخت میتواند
داد سی و هشتم بیع محاقله و آن بیع زراعتست بهمان جنس
بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود سی و نهم مع طفل و دیوانه
و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را بگناه بر لا گرند و مفلس
که او را از مالش منع کرده باشند چهلم فروختن کرد کننده

بیع دین بدین سی و سیم

بیست و یکم متاعی که پیش از شخصی کرده باشد بی اذن آن شخص
خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد امّا بیع
صحیح است قسم پنجم تجارت و کسب مکروه و آن تجارت و کسبیست که
مشتمل باشد بر وجهی که مرجوع و آن بر بیست و هشت قسم است
اوّل کفن و جو فروختن دویم کفن فروختن سیوم فروختن
بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است
که بنده میفروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم
حولائی کردن ششم حجامت کردن با شرط اجرت هفتم زایانیدن
زنان با شرط اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله
با ناکردان و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسی که برص
و جذام داشته باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب چون
یهود و نصاری و مجوس یازدهم صرافی کردن دوازدهم
زرگری کردن سیزدهم و طفل آنچه طفل پیدا کرده تجارت
کردن و همچنین بمال کسی که از حرام پرهیز نکند تجارت کردن
مکروه است چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن
خصیتین از غلام و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند
پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قران با شرط و عشرهای قرانرا
بطلا نوشتن و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند شانزدهم
فروختن زیاده از آنچه خریده بمومن احتیاج هفدهم
فروختن املاک مگر آنکه بقیمت آن ملک بهتر از آن نخ

هفدهم

هیجدهم فروختن کنیزی که حامله از زنا باشد و بعد از آن چهار
ماه با آن دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که
بر و بخریدن آزاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن
اسلحه و چوب و کفش باعدای دین در غیر حال صلح بیست و یکم فروختن
انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش نه بقصد شراب
ریختن و بت تراشیدن بیست و دویم نوحه کردن بباطل و اجرت
گرفتن بر آن اما اجرت بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام وصیت کرده بود که همی چند سنی وجه
گران ندهند که در موسم حج در منی فضایل ایشان را بخوانند بیست و سیوم
آرد خریدن جهة قوت خویش و کراهیت سختی است در نان خریدن
بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیزک و فرزند او را تا مدت
دو سال و بعضی تا هفت سال گفته اند و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و جد و برادر و
خواهر یا نایاب بودن مادر بیست و پنجم فروختن هر یک از دو
مختلف را بدیگری نسیه و اگرچه در قدر مساوی باشند هرگاه قابل
کیل و وزن باشند بیست و ششم فروختن آب نهر مملوک و آبی
که با آن احتیاج نداشته باشند بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی
که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد
بیست و هشتم سلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتی
که مشتری خواهد شراب شده باشد فصل دویم در آداب تجارت بدانکه

شصت و هشت امر تعلق به تجارت دارد دو امر واجب و سی و یک
امر سنت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام اما آن دو امر واجب
اوّل متاع او مشتمل باشد بر عیبی حتی آن را مشتری اظهار کند
دویم آنکه هرگاه دو جنس را که زمان در آن بر دو زن زیاده فروخته
باشد آن زیاده را بصاحب واما سی و یک امر سنت اوّل دانا بودن
آنکه کدام بیع صحیح است و کدام باطل و اگرچه بتقلید مجتهد باشد
با آنکه اذن باسلام بماند دویم استخاره کردن در باره خریدن و فروختن
سیوم حلیم بودن چهارم آنکه در خریدن و فروختن تقاضا نکند
و مسامحت کند خصوصا در متاعی که در عبادت مسکنند پنجم آنکه
کم خریدن و زیاده فروختن ششم آنکه پیش از همه کس بطلب
رزق هفتم دعای منقول خواندن در آن وقت که اراده دارد
که داخل بازار شود هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از
خریدن نهم سه نوبت تکبیر گفتن مشتری و شهادتان گفتن
او در وقت خریدن دهم طلب برکت و خیر کردن در خریدن و
فروختن و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن فروشنده بفروختن
دوازدهم برابر دانستن خریداران اما اگر تفاوت نهد جهة
فضیلت و علم جایز است سیزدهم آنکه اگر کسی از خریدن پشیمان
شود متاع خود را بگیرد و قیمت آن را باز دهد چهاردهم
آنکه اگر قسمی از اقسام تجارت برو دشوار باشد بقسمی دیگر
انتقال کند که آسان باشد و اگر در شهری بیشتی نشود بشهری دیگر

انتقال

انتقال کند پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و
مشتری را انتظار نفرماید شانزدهم آنکه بر اندک فایده اکتفا کند
و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یک روز بر مشتری بان قیمت
کند هفدهم آنکه اگر در متاع او عیبی باشد اظهار کند هرگاه عیب
ظاهر باشد هژدهم آنکه با کسی معامله کند که در خانه نشو و نما کرده
باشد نوزدهم آنکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم قوت
ساله را جمع کند بیست و یکم آنکه در معاش حد وسط نگهدارد و نه
اسراف و نه بسیار بر خود تنگ گیرد بیست و دویم در وقت نماز
اول نماز گذارد و آنگاه مشغول بتجارت شود بیست و سیوم آنکه
اگر کسی جهة او هدیه بیاورد عوض آن بدهد بیست و چهارم
آنکه در دکان خود بانگ کند و طلب رزق کند و اگر چه او را مایه نباشد
بیست و پنجم آنکه پنهان کردن مال خود را اگر چه از برادر باشد
بیست و ششم حلهٔ خریدن املاک بیست و هفتم آنکه خواب مقرر
خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه سبب تجارت کردن شهری
که نقصانی با مور دینی او رسد چون نایاب بودن آب جهة وضو
ساختن بشهری دیگر انتقال کند بیست و نهم آنکه در خریدن غلام
و کنیز تغییر اسم ایشان دهد سی ام آنکه شیئی نخورد ایشان بدهد
سی و یکم آنکه تصدق کند جهة اتقا بجسیچیزی اما بیست و شش
امر مکروه اول آنکه داخل شدن ببازار پیش از همه کس دویم
مدح بایع و ذم مشتری متاع را سیوم پوشیدن عیب ظاهر چهارم

سوگند خوردن در حال فروختن **پنجم** خریدن و فروختن میانه
طلوع صبح و طلوع آفتاب **ششم** فروختن بزیاده از انچه خریده
باشد بکسی که اورا وعدهٔ احسان کرده باشد **هفتم** ظاهر ساختن
متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس نباشد واگر
در حقیقی در نیاید واجبست اظهار چنانچه گذشت **هشتم** کم کردن
از قیمت بیع کردن خواه کم کردن پیش از جدا شدن یکدیگر باشد
خواه بعد از آن **نهم** فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب
ظاهر نشود **دهم** زیاده کردن در قیمت متاع در وقت فریاد کردن
دلال بلکه صبر کنند تا دلال خاموش شود آنگاه زیاده کنند **یازدهم**
سمسار کردن شهری جهة کسی از غیر آن شهر باشد و علم بقیمت
متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند **دوازدهم**
کیل و وزن کردن کسی که علم بآن نباشد تا آنکه از زیاده فروختن
و کم فروختن ایمن باشد **سیزدهم** خریدن وکیل جهة موکل
چیزی که خود داشته باشد و همچنین چیزی که موکل او در فروختن
آنکسی را که وکیل کرده باشد جهة خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند **چهاردهم** کاهلی کردن
در خرید و فروخت **پانزدهم** کاری که مستلزم دنائت باشد بنفس
خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باید شد چون ملک خریدن
و بنده و شتر خریدن **شانزدهم** بی فایده در بازار گردیدن
هفدهم متوجه کارها شدن جهة ظالمان **هژدهم** امین ساختن

شراب

شراب خوار نوزدهم برداشتن متاع باستین چه آن محل ضایع شده
متاع است بیستم بیش دادن فایده و نقصان بسرمایه چنانچه
گوید که اصل مایهٔ من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار
میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهة تجارت هرگاه ظن سلامت
باشد یعنی در غیر تلاطم دریا بیست و دویم آنکه بایع اگر مشتری پای
تفاوت نهد آنکس که تفاوت جهة او واقع شد قبول تفاوت کند
بیست و سیوم بسیار بیکار کردن بیست و چهارم تجارت کردن
بمالی که احتمال الحرام و حلال داشته همچو مال کسی که رباخوار باشد با
جهالت حال آن مال بیست و پنجم آنکه غلامی و کنیزی را که میخرند قیمت
خود را پسند بیست و ششم آنکه متاع خود را زینت دهد بقصد آنکه
جاهلی رغبت کند در آن اما اگر آن عادت او شده باشد نه بقصد
مذکور جایز است و اما آن نه امر که حرام است اول زیاده خریدن
و کم فروختن آنچه بکیل و وزن درآید دویم مغشوش ساختن
چیزی که ظاهر نباشد سیوم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آنکه
کسی ارادت خریدن آن کرده باشد و عازم شده باشد بر صیغه
گفتن تا آنکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت مثل آنکه در زمان
خیار مشتری بگوید که من مثل این متاع را بکم بته از آنچه خریده میدهم
تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه
میدانند چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن
چیزی پنجم خرید و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن

در قیمت متاع کسی که ارادهٔ خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری حریص
شود و در خریدن و درین صورت بیع صحیح است اما مغبون اختیار
فسخ دارد **هفتم** پیش رفتن بقافله بجهة خریدن و فروختن جهاد
فسخ با جماعتی که علم بنرخ شهر نباشند معامله کنند اما اگر اتفاقی
باشد یا جهاد فسخ بیشتر باشد جایز است و بعضی از مجتهدین
این را مکروه میدانند و میان مجتهدین خلافست که آیا بیع درین
صورت صحیح است یا نه و هرگاه درین صورت غبن باشد بایع را هرگاه
غبن میرسد **هشتم** نگاه داشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن
جهة گران شدن بشرطی که غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم
محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را الحاق
باینها کرده اند و بعضی این را حرام میدانند و در احادیث اهل بیت
علیهم السلام وارد شده که حد نگاه داشتن در گرانی سه روز است
و در ارزانی چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر میکند بفروختن
و میان مجتهدین که آیا نرخ را حاکم تعیین میکند یا نه اصح آنست که نرخ
بدست صاحب است **نهم** سفر دریا بجهة تجارت یا خوف هلاک یعنی
در وقت تلاطم امواج آن **فصل سیم در اقسام بیع کردن** بدانکه
بیع کردن بر دو قسم است **اول** آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال
باشد و این قسم را نقد گویند و در حالی که بیع مطلق کنند باشد
حال بودن قیمت متاع کنند منصرف باین قسم میشود و شروط آن
چهارده است **اول** ایجاب چون بعتک هذا بهذا یعنی بتو فروختم

این کتاب را

اشارت

این کتاب را مثلا بصد دینار **دویم** بتول چون قبلت یعنی قبول کردم
این بیع را **سیوم** انکه بلفظ کویند ایجاب وقبول را با قدرة کتابت
کافی نیست وخلافست میانه مجتهدین که اکر بلفظ نکویند واکتفا بدادن
قیمت وکرفتن متاع کنند ایا جایز است وآنرا بیع الکن مجتهدین
برآنند که اینقسم را بیع نمیکویند وهیچکدام مالک نمیشوند مکر بعد از
تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن **چهارم** آنکه هریك ایجاب و
قبول را بصیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اکر بصیغه
مضارع یا امر کویند صحیح نیست **پنجم** آنکه هریك از فروشنده
وخرنده بالغ وعاقل وجایز التصرف ومختار باشد چه خرید و
فروخت طفل واکرچه نه ده ساله باشد ودیوانه واکرچه ولی
ازان
ایشان اذن دهد ومست وخفته وبیهوش واکرچه بعد
که بهوش آیند اذن دهند ومفلسی که حاکم شرع اورا از مالش
بواسطه قرض خواه منع کرده باشد وکسی که اورا باکراه بران
دارند صحیح نیست اما بعد از اکراه اکر اذن بآن بیع دهد صحیح است
ششم انکه هریك از ایشان آزاد باشد چه خرید وفروخت غلام
بی اذن آقا صحیح نیست **هفتم** انکه مشتری مسلمان باشد هرکاه
متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اکر کافر بخرد صحیح نیست
وبعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه کفته اند این
بیع صحیح است وحاکم اورا جبر میکند بر فروختن آنها بمسلمانان
چنانچه کذشت **هشتم** فروشنده مالك باشد یا در حکم مالك پس اکر

مالک نباشد صحیح نیست و موقوفست بر رضای مالک نهم انکه متاع
چیزی باشد که مالک آن توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک
و حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میان
مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست
که جایز است دهم انکه متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن
نباشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست یازدهم
انکه متاع عین باشد بیع دین و منفعت صحیح نیست دوازدهم
انکه فروشنده قادر باشد بر تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ
در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست سیزدهم
انکه متاعی که میفروشد می باید وقف نباشد چه اگر وقف باشد
صحیح نیست مگر وقف اولادی بشرط انکه میان موقوف علیهم
نزاع باشد بطریقی که سبب خراب شدن وقف گردد که در آن صورت
بعضی از مجتهدین گفته اند که میتوان آنرا فروخت و بقیمت
آن ملک دیگر خرید چنانکه گذشت چهاردهم انکه متاعی را
که میفروشد اگر قابل کیل و وزن باشد می باید که معلوم باشد
بکیل یا وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول
باشد صحیح نیست و اگرچه مشاهده کند و در خانه و زمین
ذکر ذرع و عدد اذرع آنها کافیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر نسبت یکی از فروشنده یا خرنده مجهول نباشد صحیح است
مثل انکه مشتری بگوید ببایع که بفروش این متاع را بقیمتی که

بدیگری

167

بدیکری فروخته و همچنین قیمت متاع می باید که معلوم باشد قسم دویم هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه نباشد و این قسم را بیع دین بدین [illegible] کویند و این حرام است بجهة حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ازین بیع نهی کرده قسم سیوم انکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه کویند و شرطهای این قسم زیاده بر شرطی که شد در قسم اوّل مشخص بودن وعده آنست پس اکر وعده مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست قسم چهارم انکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد این قسم را سلف و مسلّم کویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور در قسم اول قبض کردن قیمت است در مجلس و ذکر وعده درین عقد لازم است و می باید که موجود کردن آن جنس ممکن باشد قسم پنجم انکه متاع را بفروشد بی انکه ذکر مایه کند و اینقسم را مساویه کویند و شرطهای او چهارده شرط است که در قسم اول مذکور شد قسم ششم انکه متاع بزیاده از انچه خریده بفروشد و این قسم را مرابحه کویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است یا زیادتی بر آن عقد بیع و اکر بوعده خریده باشد می باید که مشتری بکوید که من بوعده خریده ام و مکروه است در بیع نسبت دادن فایده با اصل مایه مثل انکه کوید که این متاع را خریده ام بصد دینار و میفروشم آنرا بتو بزیادتی هر ده دینار بیک دینار قسم هفتم انکه متاع را بانچه خریده بفروشد و این قسم را تولیه کویند و شرطهای

اینقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است وآنکه بقیمة
که خریده بفروشد بی زیادتی ونقصان **قسم هشتم** متاع را بکمتر
از آنچه خریده بفروشد واین قسم را مواضعه گویند شرطهای
این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور احتیاط باصل مایه است
ومکروه است نسبت دادن نقصان را درین قسم نیز باصل مایه
چنانچه در مرابحه مذکور شد **قسم نهم** آنکه دو متساوی را که قابل متاع
کیل ووزن باشند بیکدیگر برابر فروختن وآنرا ربا گویند وشرطهای
این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیادتی ونقصان است
در قدر ونقد ونسیه چه اگر بزیاده ونقصان بفروشد حرام
جایز نیست واگرچه زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن
انگشتری بجهة بایع مثلا ولیکن در بعضی احادیث ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که جایز است فروختن
درهم تازه را به درهم کهنه بشرط زر کردن مراد بدرهم کهنه
مغشوش است پس زر کردن آن در برابر غش دیگری خواهد بود
در زیاده نخواهد بود وهمچنین طلا ونقره مغشوش را بجنس خالص
او نمیتوان فروخت هرگاه مقدار غش معلوم نباشد واگر معلوم
بوده باشد بزیاده میتوان فروخت ولیکن بایع ومشتری باید پدر و
پسر وزن وشوهر وآقا وغلام باشند ایشان اگر بزیاده وکم جنس
---- را که قابل کیل ووزن باشد بفروشند صحیح است واگر یکی
مسلمان ودیگری کافر حربی باشد درین صورت بزیاده از جنس خود

میتوان

میتوان فروخت اما زیاده بایشان نمیتوان داد و آیا میان مسلمان
و جهود ربا هست یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب
آنست که ربا هست و در فروختن طلا و نقره که او را صرف گویند
زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس است پس اگر پیش از آنکه
خرنده و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطل است و اگر بعضی
قبض کنند همان بعضی صحیح است و اگر دو جنس متفق زیادتی واقع
شود با علم واجبست بر گیرنده آنکه زیاده را بصاحب باز دهد
اگر شناسد او را و بعد از فوت او بورثه او رساند و اگر نشناسد
از جهة او تصدق کند و اگر مقدار زیاده را نداند و صاحبش
شناسد او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن
بیرون کند و باقی حلالست و اگر جاهل باشد بحرام بودن ربا
استغفار کند گناه ندارد و آیا درین صورت زیادتی را بصاحب
باید داد یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقوی آنست
که برد واجبست و میتوان خالص شدن از ربا بآنکه بگرداند
با ناقص چیزی از غیر جنس او یا بآنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد
و بر آید بخرد یا آنکه زیادتی را ببخشد **تتمه** آنکه دو جنس مختلف
باشد چه آنرا بزیاده و کم نقد میتوان فروخت و اما اگر هر دو
قابل کیل و وزن باشد نسیه فروختن مکروه است و اگر چه
بی زیاده و نقصان بفروشد **فصل چهارم** در بیان آنچه در
بیع کردن واجبست و فایده کلی در آنست که هر چه در عرف او را داخل

داند در بیع کردن داخل است والفاظ آن شش است **اوّل** زمین و
عرصه و ساحت پس هرگاه عقد بیع بر اینها واقع شود چشمه و چاه
و آب در بیع آن زمین داخل است و درختهای که در آن باشد یا زراعت
که شده باشد داخل نیست و اگرچه در وقت بیع گفته باشد که فروختم
بتو این را بجمیع حقوق آن امّا اگر گفته باشد که فروختم این خانه
با آنچه در آن در بوده بسته شود یا این زمین با آنچه در وست
درین صورت درخت و زراعت داخل است امّا سنگهائی که در زمین
مدفون باشد داخل نیست و بایع را در هر وقت لازم است که سنگها را
ازین زمین بیرون کند و اجرت کندن سنگها بر بایع لازم
نیست و اگرچه زیان آن بسیار باشد امّا بر بایع لازم است که بعد
بیرون آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار بوده باشد
هموار کند **دوم** باغ و بستان پس هرگاه عقد بیع بر هردو واقع
شود درخت و زمین و دیوار داخل است و امّا عمارتی که در
باغ واقعست و خانها که برای چوب انداز ندو برای بالا میروند
جهة مرغ پرانیدن و محافظت آنجا و انگور داخل هست یا نه
مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست **سوم** خانه
و داخل است درو زمین و عمارت و بالاخانه و پایین خانه
مگر آنکه هر یک بسر خود خانه باشد و آنچه در آن خانه ثابت باشد
از اجزاء الخانه باشد داخلست خواه از اجزای آن خانه باشد چون
سقف و درهای نشانیده و حلقهای و آنچه در او بند شود خواه

از اجزای خانه نباشد لیکن بواسطهٔ اسانی ساخته باشد چون نردبانی
که در جای نشانیده باشند بنوعی که نتوان آنرا از جای بجای دیگر نقل نمودن
و دو رقهای چوب که ثابت ساخته باشند و میخهای که در و کوفته
باشند اما مثل دست آسیا و خمها و تغارها و چوبهای کازری نشانیده
باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و چادرها
و رقهای که بر و میخهای کوفته گذاشته باشند و ریسمان و دلو
خود و قفل داخل نیست **چهارم** قریه و دهکده پس اگر بیع بر این
هر دو واقع شود عمارت و ساختهای که در احاطهٔ باغ خانها کرده
باشند و راهها داخل است در آن و اما درختهای که در میان آن
باشند داخل است در آن یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب
آنست که داخل نیست و مزرعهای حوالی قریه داخل نیست مگر
با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند **پنجم** درخت و داخلست
در و شاخها و برگهای نو یا شاخ و برگ خشک و برگ درخت
توت داخل است میانه مجتهدین خلافست اما میوهٔ درخت داخل
نیست و اگر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود و
میوهٔ درخت خرما که نر آنرا بر ماده نشانیده باشند داخل نیست
مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و بر مشتری درین صورت
لازم است که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر به درخت نرساند و اجره
از زمان نمیرسد که از بایع طلب کند و اگر در گذاشتن تا رسیدن
میوه بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع آن کرد و در ازش

خلافست ششم غلام و داخل نیست در خریدن غلام مولی تملیک
کرده باشد بنا بر ان قول که گفته اند که غلام مالک چیزی نمی شو
مگر انکه شرط انکه بیا دشود و جامها که پوشیده باشد اما
داخل است میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که انچه
عرف حکم بآن کند واجب است فصل پنجم در بیان اقسام خیار
اصل بیع لزوم است و در شانزده موضع رد کردن جایز اس
اول خیار مجلس و آن مخصوص به بیع کردنست و هر یک از با
و مشتری را اختیار فسخ میرسد و در مجلس بچهار شرط اول آ
نه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر شرط
سقوط خیار مجلس کنند اختیار فسخ ندارند دویم انکه بعد از
بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیوم انکه
از فروشنده و خرنده از یکدیگر باختیار متفرق نشده باش
خیار مجلس نیست اما اگر باکراه ایشان را از یکدیگر متفرق سا
ساقط نمیشود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن د
یا نه مجتهدین را درین مسئله خلافست و اگر هر یکی از
دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی از ایشان
و غبطه اختیار فسخ نیست چهارم انکه چیزی خرید و فروخ
بر ان واقع میشود چه اگر یکی از ان یا زده کس باشد خ
فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از
که جایز داشته اند اختیار ندارد و همچنین بعضی از مجتهد

گفته اند

گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود را جهة فرزند صغیر خود
بخرد خیار مجلس ندارد **دویم** خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را
اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز بعضی از مجتهدین
گفته اند که بایع نیز مخیر است درین سه روز اگر قیمت حیوان
نیز حیوان باشد شرط **اول** آنکه در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده
باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود **دویم** آنکه تصرف در حیوان
نکرده باشد باجاره و هبه و غیر آن چه با تصرف خیار حیوان
ساقط است و اگر عیبی درین سه روز خیار حیوان حادث شود
از غیر جهة مشتری مجتهدین را درین مسئله سه قول است
اصح آنست که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاه داشتن آن حیوان
عیب دارد تفاوت میانه صحیح بودن و معیوب بودن و اگر در
روز سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود از مال بایع است
سیوم خیار شرط و این خیار شرط در جمیع عقود جاریست سوای
عقد نکاح و در وقف و ابرا و در طلاق نیز جاری نیست و شرطهای
خیار شرط در بیع پنج است **اول** آنکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد
چون شرط آنکه نفروشد **دویم** آنکه منافی شرط نباشد چون شرط
آنکه از آد نکشد یا وطی نکند یا اگر کسی آنرا بدزدد عوض از بایع
بدهد **سیوم** آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط او مجهول کند چون
آمدن حاجیان از حج باطل است **چهارم** آنکه شرط را در عقد
بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد

پنجم انکه تصرف در متاع نکرده باشد چه با تصرف چون دخول
کردن خیار شرط ساقط میشود و تلف شدن این متاع نیز خیار
شرط ساقط میشود انگاه اگر مثل داشته باشد طلب مثل یا قیمت
میکند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع
و مشتری نیست پس اگر هر یک از ایشان جهة خود یا اجنبی شرطی
کند جایز است و اگر در فروختن شرط سکنی یکسال یا دو سال
کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث بورثه منتقل میشود
تتمه تکلیفها نسبت بقبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است
اوّل انکه قابل هیچ کدام نیست چون ایمان بخدا و رسول و ائمه
علیهم السّلام و بواجبات قطعیه و بتحریم محرمات قطعیه
دویم انکه قابل شرط و تعلیق بر شرط هست چون ازاد کردن
غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد و نذر کردن و تدبیر کردن
غلام و چون اعتکاف در مسجد کردن چه آن قابل تعلیق است
بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که رجوع کند در آن هر وقت
که خواهد سیوم قابل شرط است و قابل تعلیق نیست چون بیع
کردن و صلح نمودن و اجاره و رهن نمودن چه انتقال بعد از
رضای ایشانست و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق
جزم نیست چهارم انکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط
نباشد چون نماز و روزه و مانند آن و همین موضع چهار
خیار تاخیر و آن چنانست که بایع را بفروشد و متاع یا بعد

انرا

آنرا تسلیم مشتری قیمت آنرا یا بعضی آنرا ببایع نذهد یا
انکه شرط وعده نکرده باشد یا سه روز بایع صبر میکند و
بعد از سه روز مخیر است در فسخ وصبر **پنجم** خیار چیزهای
که در آنروز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر
کسی همچنین چیز را بفروشد تا بشب آن صبر میکند اگر مشتری
آنرا بیاورد مالك میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ
کردن یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقرب
آنست که اختیار ندارد و همچنین خلافست که اگر آنچه بوعده
قرار داده در وعده نذهد **ششم** خیار رویت و آنچنانست
که شخصی متاعی را بی انکه به بیند بوصف بخرد پس بعد از
دیدن بخلاف صفت دیدن باشد مخیر است در فسخ و نکاه
داشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد و بعضی را بوصف
خریده باشد انکاه بر خلاف وصفت واقع شده باشد تمام را
رد میتواند کردن نه انکه بعضی را نکاه دارد و بعضی را رد
کند **هفتم** خیار عیب و آنچنانست که شخصی متاعی را بخرد یا
بفروشد انکاه ظاهر شود که در وقت عقد زیاده از آن
یا کمتر از آن قیمت داشته آنکسی که مغبون مخیر است در
فسخ بسه شرط **اول** انکه تصرفی که مانع رد باشد در آن متاع
نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست
او و بعضی از مجتهدین کفته اند که بایع را والزام مشتری مینماید

بر رد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین
گفته اند که بایع را درین صورت میرسد که آن متاع را که مشا
فروخته از آن شخص که خریده بگیرد دویم انکه در وقت خرید و
فروخت علم بقیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت علم باشد
اختیار فسخ نیست سیوم انکه زیادتی و نقصان فاحش باشد
بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصانی باشد
که در عرف آنرا زیاده نقصان نگویند اختیار فسخ نیست
هشتم خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت
اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بیست و هشت قسم است اول
دیوانه بودن غلام و کنیز دویم برص داشتن سیوم جذام
داشتن چهارم قرن داشتن یعنی کنیز را در فرجش با چیز
باشد که مانع دخول کردن باشد پنجم بر آمدن پشت یا سینه
غلام و کنیز ششم گریختن ایشان بعادت نه انکه از
دوری ترس جائی پنهان شوند چه بآن گریختن رد نمیتوان
کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن اگرچه قیمت بدان
زیاده میشود نهم لنگ بودن دهم کور بودن و احول
بودن و مرض سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن د
کافر بودن غلام و کنیز هرگاه مشتری شرط اسلام کرده
باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم نبودن مو
بر پشت زهار غلام چهاردهم مستحق بودن حد یا تعزیر

سبب

سبب هلاک شود یا نه مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم
موی در سر نداشتن شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان بر قول
بعضی هفدهم بوی بغل و دهن زیاده بر عادت و روغن وریت هژدهم
آبستنی در کنیزی نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب یکروز باشد بیستم
کنیز بیند دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زنا کردن
غلام وکنیز بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دویم بول کردن
غلام بزرگ در جای خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سوم
دزدی و خیانت کردن غلام وکنیز بشرط آنکه تمیز داشته باشد
آنکه طفل باشد بیست و چهارم احمق بودن ظاهری بیست و پنجم
شراب خوار باشد بیست و ششم آنکه متاعی که خریده باشد نجس
باشد واگرچه قابل پاک ساختن باشد یا مشقت یا نقصان
در قیمت آن در پاک کردن بیست و هفتم ختنه ناکرده بودن
غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که او را
ختنه نکرده اند بیست و هشتم بی قوت بودن دست راست غلام
یا قوت داشتن دست چپ او پس مشتری هرگاه عالم شود باین
عیوب اختیار فسخ دارد بچهار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع
نکرده باشد چه با تصرف او نمیتواند کرد اما ارش که تفاوت
میانه قیمت بی عیبی و عیب داریست بگیرد دویم آنکه عیب
پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول آنکه آنچهار عیب
از وقت عیب تا یکسال اگر بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند هرگاه

تصرف نکرده باشد سیوم انکه مشتری پیش از بیع کردن عالم
بعیب چه اگر عالم باشد رد نمیتواند کرد و ارش نیز نمیگیرد چ
آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خو
بتفصیل و خواه با جمال چه اگر ساقط کرده باشد رد نمیتو
کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت میشود اول هرگاه
مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیب ناک چنانچه کذ
دویم آنکه هرگاه مشتری کسی را بخرد که بر او آزاد شود در ینصو
نیز رد نمیتواند کرد و ارش میگیرد سیوم انکه در صورتی
که مشتری اختیار فسخ داشته باشد فسخ نکند ارش میگیرد چ
انکه هرگاه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد
بایع شرط کرده باشد که هرگاه عیب ناک شود ارش بدهد
خیار تدلیس و اینچنانست که شخصی کنیزی را مثلا فروخته با
بشرط انکه سرخ روی و جعد موی باشد و روی او را سرخ کرده با
بسر خواب و وصل کرده باشد موی دیگر را بموی او چه در ین صو
مشتری هرگاه عالم نبوده باشد و بعد از ان عالم شود اختیار دا
که فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرگاه گوسفندی را چند
شیر او را ندوشیده باشد و بفروشد بشرط انکه شیر او
معینی باشد و بعد از ان ظاهر شود که شیر او کمتر از ان بود
در ینصورت نیز مشتری مخیر است بشرط انکه بدر کمتر از سه
روز شیر کم شود چه اگر در بیشتر از سه روز کم شود اختیا

فسخ

فسخ ندارد واگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشند
کم نشود و عادت شود او را آیا مشتری اختیار فسخ دارد یا نه میان مجتهدین
خلاف است اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسفند
میش و دیگر چون در حدیث گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است
میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز میشود
و همچنین آب قناة یا آسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید
و بعد از آن ظاهر شود که آب او کم بوده و اختیار فسخ دارد و در خیار
تدلیس هرگاه فسخ نکنند و راضی بنگاه داشتن شود ارش نمیگیرد
مگر در شرط بکارت چه هرگاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و
بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته درین صورت بنابر قول
مشهور ارش میگیرد و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست
دهم خیار شرط و آن چنانست که متاعی که بشرطی میفروشد مسلم نباشد
شرط در وی یا عدم آن شرط یا اشتراط آن اختیار فسخ هست و چون
فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعد معینی رد ثمن نماید مسلط بر فسخ
بیع باشد یازدهم خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را که بکسی میفروشند
اگر ممزوج سازد بمثل آن بحیثیتی که جدا نتوان کرد از یکدیگر چه درین
صورت مشتری اختیار فسخ شرکت هر دو دارد دوازدهم خیار دشواری
تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاع را که گمان او این باشد که میتواند
تسلیم کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود بر او تسلیم آن چون فروختن
کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز آید مشتری مخیر است

میانهٔ فسخ و طلب مثل یا قیمت از **سیزدهم** خیار رد کردن بعضی از متاع
و آنچنانست که کسی دو غلام مثلا بیکدفعه خریده نگاه ظاهر شود
که یکی از آنها ملک دیگر بوده مخیر است میانهٔ فسخ بیع هر دو غلام
یا نگاه داشتن یک غلام را بحصه او از قیمت و طلب کردن غلام دیگر را
از بایع **چهاردهم** خیار تفلیس و آنچنانست که شخصی متاعی را بمفلسی
بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مالش منع کند جهة قیمت
کردن مال او بر قرضخواهان چه درین صورت صاحب متاع
مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود و میانهٔ امضا و شریک
بودن با قرضخواهان در مال آن مفلس **پانزدهم** خیار تلف شدن
و غصب کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از
قبض در مدت خیار تلف شود پس از جانب بایع یا اجنبی مشتری
مخیر است در فسخ و همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض
مشتری غصب کند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیر است در
فسخ و آیا اجرت مدت غصب مشتری از بایع بگیرد یا نه درین مسئله
خلاف است و اگر بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازم است
شانزدهم خیار اجاره و آنچنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد
که زمینی را که بایع باو فروخته باجارهٔ دیگری بوده اختیار فسخ
دارد و همچنین نیز گاه جاهل باشد سنگها که در زمین مدفون
بوده باشد از بایع مخیر است در فسخ و اجتماع اقسام خیار از
خواص این کتابست **خاتمه** در بیان احکام بعد از بیع بدانکه بعد از

بیع بدانکه بعد از بیع کردن وگرفتن قیمت تسلیم متاع بمشتری لازم است
وآن در چیزهائی که قابل نقل وتحویل نباشد چون زمین وعمارت و
باغ ودرخت تخلیه است یعنی خالی کردن ودست از تصرفات انداشتن
بانکه رخت خود را از آنجا بیرون بردن واگر در زمین زراعة رسته باشد
چیدن ودر آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل ووزن است کیل ووزن
کردن واگر حیوانست نقل کردن ودر غیر اینها بدست گرفتن وآنچه
بعد از بیع وبیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتری است
وجایز است که بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد واگر متاع حیوان
باشد واستثناء کلّه وپوست آن کند در آن مجتهدین را پنج قولست
اوّل انکه بیع صحیح است والا باطل دویم انکه باطل است سیوم انکه حیوا
توان ذبح نمودن صحیح است والا باطل چهارم آنکه در حیوانی که ذبح
او نتوان کرد شریکست بقیمت کله وپوست آن پنجم انکه مطلقا بنسبه
بکله وپوست در آن شریکست واصح اقوال قول دویم است واجرت کیل
ووزن کننده وشمرنده متاع وفرستنده آن ببایع است واجرت
نقد کننده قیمت ووزن کنندهٔ آن خرندهٔ متاع ونقل کنندهٔ آن
بر مشتری نیست بشرط انکه برضا نیامده باشند بلکه بایع ومشتری
ایشانرا آورده باشند ودلال امین است اگر متاع در دست او بی
تعدی وتقصیر فوت شود ضامن نیست واگر میانهٔ مالك ودلال
اختلاف واقع شود در تقصیر نکردن وقیمت متاع با تقصیر قول
قول دلالست باقسم مطلب دویم در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن

ودران دو فصل است **فصل اول** در شروط گرو کردن بدانکه گرو کذاشتن
کسی که بر ذمت او دینی باشد جهة اعتماد مشروع است خواه در سفر
خواه در حضر ولیکن در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است
بنابر غالبست چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک
بنویسد واکتفا بگرو میکنند واین رهن عقدیست لازم از طرف کسی
که گرو میکند وباین معنی که دیگر نمیتواند تصرف دران گرو کردن وگرا
انگرو گیرنده گرفت تا وقتی که دین او را ادا کند ودران نه شرط است
اول انکه گرو کننده بالغ وعاقل باشد وجایز التصرف باشد پس گرو
کردن طفل ودیوانه وکسی که اورا باکراه بران دارند وبعد ان اکراه
اذن ندهد ومست وبیهوش ومفلس که اورا از مالش منع کرده
باشد صحیح نیست امّا ولی طفل میتواند که بامصلحت طفل مال اورا گرو
کند جهة دینی که بواسطهٔ مصلحت طفل قرض کرده باشد یا جهة او
گرو بگیرد **دوم** ایجاب چون رهنتک هذا علی الدّین الفلانی یعنی گرو
کردم این عین بجهة فلان دین **سیوم** قبول چون قبلت والبته گرو
کند بران ومیباید که قبول بعد از ایجاب بیفاصله واقع شود **چهارم**
انکه ایجاب وقبول را بلفظ بگویند با قدرت ویا عاجز بودن اشاره
وکتابت نیز جایز است وبغیر عربی وبغیر صیغهٔ ماضی نیز جایز است
پنجم قبض کردن گرو ودر قبض کردن اذن گرو کننده شرط است پس
اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در
قبض نماید گرو باطل میشود وبعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند

واستدامه

175

واسته از قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در آن تصرف کند
گرو باطل نمیشود ۞ حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر ششم
در غیبت او گرو کند یا آنکه گرو گیرنده با وکیل او حاضر نشود و
قبض کنند صحیح نیست ۷ گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض هفتم
او و صحیح باشد مالک شدن آن جایز باشد فروختن آن پس
گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و گرو
کردن ملک غیر بی اذن صاحب و گرو کردن شراب و خوک و اگر چه
جهود باشد و نزد مسلمانی گرو کند و در دست جهودی دیگر
بگذارد صحیح نیست اما شیره انگور را گرو کند صحیح است و در وقتی
که شراب شود از گرو بیرون میرود و چون سرکه شود باز گرو
میشود و اگر در حالتی که شراب شود صاحب آنرا بریزد و شخصی
که بنزد او گرو است آنرا جمع کند اما مالک آن میشود بعد از آنکه
سرکه شود یا همان ملک کسی است که گرو کرده درین مسئله مجتهدین
دو قول است اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد
مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده باشد مالک
آن نمیشود و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان
نزد کافر و بعضی آنرا جایز داشته اند و گفته اند واجب است که در
صورت بمسلمانان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد
یهود مکروه است و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز خوش روی
نزد فاسق مگر آنکه محرم باشد و میانه مجتهدین خلافست در آنکه

کرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد و چون مرغ در هوا و ماهی در دریا
و بنده که گریخته آیا جایز است یا نه و مجتهدین همچنین خلاف است
میان مجتهدین در کرو کردن کنیزی که از و فرزند داشته باشد
اصح آنست که کرو میتوان کرد از جهة قیمت آن کنیز و کرو
کردن کنیز مکاتب و مدبر صحیح است و کرو کردن زمین وقف و زمین
خراج جایز نیست هشتم انکه کرو جهة دین باشد که در ذمت ثابت
باشد پس جایز نیست کرو کردن جهة دینی که در ذمت ثابت
نباشد چون کرو کردن جهة دینی که خواهد رفت و بجهة خیانتی
که شخصی بکند و بر اجرت کسی که او را کرفته باشند که بنده کریخته
او را از شهری بر کردانند پیش از بر کردانیدن او و در کرو کردن
غلام جهة مال الکتابة میانه مجتهدین خلاف است اقوی آنست
که جایز است نهم انکه کرو جهة دین باشد که استیفاء آن دین
از کرو ممکن باشد پس کرو کردن بر اجاره متعلقه ببدن شخصی معین
چون خدمت او صحیح نیست چه اگر او بمیرد نمیتوان که کرو را
بفروشند و شخصی دیگر را جهة آن عمل اجاره کنند

فصل دوم

در احکام کرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرط است پس هر شرطی
که منافی آن نباشد جایز است چون شرط کردن انکه کرو در
دست عادلی باشد یا انکه کرو گیرنده وکیل باشد در فروختن
کرو و در وعده و درین صورت کرو کننده او را از وکالت نمیتواند
عزل کرد اما اگر کرو کننده اگر بمیرد کرو باطل میشود و اگر کرو کننده

بمیرد

بمیرد گرو باطل نمیشود بلکه بورثه او منتقل میشود و اگر در گرو
گرو کردن شرطی کنند که جایز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو
گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کنند که منافع گرو نیز گرو باشد
صحیح است و بعد از آنکه گرو کننده چیزی گرو کند دیگر او را تصرفی
که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه
نمودن آن و دخول کردن با آن مگر باذن گرو گیرنده و همچنین گرو
گیرنده را در آن تصرف صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و ذکر وعده
در گرو کردن شرط نیست امّا اگر شرط کنند لازم است و اگر بعد از
وعده گرو کننده از دادن دین امتناع نماید و گرو گیرنده وکیل
در فروختن باشد بفروشد و دین خود بردارد و زیادتی را باز
دهد و اگر وکیل نباشد بی رخصت او بفروشد و اگر غایب باشد
تا رخصت حاکم شرع آنرا بفروشد و دین او را بدهد و اگر گرو
کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده
بفروشد جایز نیست او را تصرف در قیمت آن تا هنگام رسیدن
وعده و اگر گرو کند چیزی را که بسیار نماند جایز است که شرط
کنند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر این فتوا اند
که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو گیرنده
امانت است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول
قول او ست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در
قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود و گرو کننده چیزی

دیگری بدهد محتاج بصیغه دیگر نیست واگر دو متاع را جهة دو دین
گرو کند هرگاه یکی از آنها را بدهد هر دو را جهة یک دین نمیتوا
نکه داشت و همچنین اگر یک دو دین باشد یکی با گرو و یکی بیگرو و ه
دین با گرو را ادا نماید نمیتواند گرو را جهة آن دین دیگر نگاه
داشت و همچنین و هرگاه گرو کننده دین او را بدهد گرو گیرنده
را نمیرسد که گرو را بفروشد و نمیرسد که گرو گیرنده را تکلیف
نمودن گرو کننده که دین او را از غیر گرو بدهد و اگرچه قادر
باشد و گرو گیرنده حاضر گردانیدن گرو لازم نیست پیش از
گرفتن مال خود و اگرچه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاف
ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گرو کننده ا
و اگر گرو حیوانی باشد و همین خرج او بگرو کننده تعلق دار
و نفقه او بر اوست و در بعضی احادیث واقع شده که اگر قا
آن باشد که بر او سوار شوند و شیر داشته باشد که بخورند
جایز است که سوار شوند و شیر از او بخورند و نفقه بدهند
و قول اصح آنست که تصرف در آن بی اذن گرو کننده جایز نیس
و اگر نفقه بر اوست و اگر گیرنده نفقه کند از گرو گیرنده د
مطلب سیوم در شفعه گرفتن و آن چنانست که دو شخص م
متاع داشته باشند و یکی بیش از دیگری مالک شده باشد هر
آن شخص دیگر حصه خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را
میشود و آنچه دیگری قیمت او میدهد بسیزده شرط اول آنکه

که شریک فروخته باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که آنچه
قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که شفعه در حیوان نیز هست و هرگاه زمین را بفروشند یا درخت
در خانه و دولاب بتبعیت در آن شفعه میرسد دویم قابل قیمت باشد
پس آنچه قابل قیمت نباشد چون حمام کوچک و دکانچهای و نهر و وادی
تنگ شفعه ندارد سیوم آنکه آنچه را قیمت نکرده باشند چه هرگاه
قیمت کرده باشند شفعه ندارد دیگر آنکه در نهر وادی شریک
باشند چه درین صورت یا قیمت نیز شفعه دارد هرگاه هر دو را
باهم بفروشند اما اگر زمین را بی مرراه بفروشند درین صورت
نیز شفعه ندارد چهارم آنکه زیاده از دو شریک نباشند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه
میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد
پنجم آنکه حصه شریک بخریدن و فروختن منتقل شود بدیگری
چه اگر بغیر خریدن و فروختن چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود
شریک دیگر را شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هبه
معوضه شفعه دارد ششم آنکه کسی که شفعه میطلبد جهود
یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان پس هرگاه مشتری مسلمان و شریک
جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد و اگر مشتری کافر باشد و کسی که
شفعه میخواهد مرتد باشد یا شفعه میرسد او را یا نه میان مجتهدین
خلافست و همچنین خلافست میان مجتهدین در آنکه اگر بعد از عقد

بیع شریک مرتد شود **هفتم** انکه حصهٔ شریک که شفعه میطلبد وقف با
چه هرگاه وقف باشد شفعه او را نمیرسد و سید مرتضی رضی الله
عنه کفته که هرگاه انکسی که وقف بر وشده یک کس باشد او را شف
میرسد و در صورتی که بیع وقف او لا دی جایز است چنانچه در باب
وقف کذشت شریک او شفعه میکیرد **هشتم** انکه یکی از دو شد
مقدم باشد در خریدن چه هرگاه بیکدفعه خریده باشد هیچ
کدام را شفعه نمیرسد **نهم** انکه انشخص که شفعه میطلبد با
که عالم بقیمت آن باشد و علم باشد بقیمتی که شریک فروخته باشد
که آنرا چه با جهالت هردو او را شفعه کرفتن صحیح نیست **دهم**
آنکه قادر باشد بر قیمت دادن آن و کرفتن پس اکر قادر نبا
یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اکر کوید
آنرا حاضر ندارم و غایبست صبر کنند تا حاضر سازم مهلتش ده
زمانی که حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیکر مکر انکه در مه
ضرر بمشتری رسد چه درین صورت شفعه ساقط است **یا**
انکه در دست مشتری بیش از انکه شفعه بطلبد تلف نشد
باشد چه اکر تلف شده باشد شفعه ساقط است **دوازدهم** ا
طلب شفعه فی الفور کند چه اکر علم باشد بفروختن شریک و
شفعه نکند یا انکه بعد از دانستن فروختن شریک حصهٔ
نیز بفروشد شفعه درین صورت ساقط است و اکر غایب با
یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشند ساقط

شفعه

شفعه ایشان بلکه هرگاه عاقل شوند میرسد ایشان را و ولی طفل
و دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه میگیرد سیزدهم آنکه در
وقت گرفتن آنچه بگوید که گرفتم این زمین را مثلا بشفعه چه
این قول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر
مشتری در آنچه تصرف کرده باشد مثل آنکه آنرا فروخته باشد
شریک را میرسد که آنرا باطل سازد و از آنکس بگیرد و آنچه منافع
بهم رسد پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال مشتری است و ساقط
نمیشود شفعه بپشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن بایع
بواسطهٔ عیب و شفیع میتواند رد کرد آنرا بشریک جهة عیب یا حایل
بودن او بعیب اما اگر رد نکند تفاوت قیمت او را نتواند گرفت
از بایع مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد و اگر میانه
کسی که شفعه میخواهد و مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا
بمیراث یا هبه یا آنکه گواه نداشته باشد قول قول مشتری است
بر نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتری است قیمت را یافتم بر قول
مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است
مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن و در آن چند فصل است ۳ فصل اول
در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد بسبب
تعلق حق غیر بمال ایشان از ضایع شدن و آنها ده قوم اند اول
طفلان چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا وقتی که بالغ و صاحب
رشد شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است یا پانزده

ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن
و در زنان بد و چنین نه ساله شدن یا حیض دیدن و صاحبه شد
وقتی میشوند که ایشان را آزمایش کنند باینکه به بینند که مال خو
د را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه **دویم** دیوانگان و ایشان از مال
خود ممنوع اند تا آنکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان بدر
و جد و پدری و هر چند بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی
بودن شریک اند و اگر ایشان نباشند کسی که پدر و جد ایشان را
وصی کرده باشد و هر گاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع و امینی
که حاکم او را نصیب نماید **سیوم** سفیهان چه ایشان نیز از مال خو
ممنوع اند تا آنکه سفاهت ایشان برطرف شود و اگر عقلی داشته
و برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اگر سف
بالغ شده باشد ولی ایشان حاکم شرع است و هر گاه سفاهت
ظاهر شود از مال خویش ممنوع اند خواه حاکم شرع ایشان را منع کر
باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد اما هر گاه سفاهت
برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برط
نمیشود و بعضی از سفیهان بر این رفته اند که هر گاه سفیه
نیست و پنج ساله شود دیگر در مال خود تصرف میتواند کرد و ا
سفیه باشد و بر سفیه هر گاه پیش از سفاهت حج واجب شو
میتواند حج واجب خود را بفعل آورد بشرط خرجی را که دیگری بسپ
و حج نیز میتواند کرد هر گاه خرج سفر و حضر او باشد و اگر خلاف

سوگند

سوکندیا نذر خود را کفاره از وند اگر فتن است بیمارانی که چهارم
دران مرض فوت شوند چه ایشان از زیاده از سه یک مال خویش
ممنوعند باین معنی که اگر سی تومان داشته باشند و بکسی ببخشند
ده تومان آن صحیح است و باقی باطل است جماعتی که متاع فروخته پنجم
باشند چه از تصرف در قیمت آن متاع ممنوع اند تا انکه متاع را
تسلیم مشتری نمایند که متاع خریده باشند و قیمت آن ازاده ششم
باشند چه ممنوع اند از تصرف در آن متاع تا قیمت آن ابرهد
غلامانی که آقای ایشان با ایشان قرار کرده باشند هفتم
که مبلغی معین بدهند و آزاد شوند چه از آنچه پیدا کنند سوای
نفقه و آنچه با آقا میدهند ممنوع اند تا انکه آنچه آقا با ایشان
قرار داده بدهد هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند
و پدرهای ایشان کافر بوده باشند چه ایشان از مال خود
ممنوع اند تا انکه مسلمان شوند جماعتی که مال خود را پیش نهم
کسی گرو کرده باشند جهة دینی چه ایشان از تصرفات در آن
مال ممنوع اند تا وقتی که دین را بدهند مفلسانی که مالهای دهم
ایشان از قرض خواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرف
در مال خود سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب اول
النفقه خود ممنوع اند بچهار شرط انکه قرضخواهان
پیش حاکم شرع ثابت باشد انکه وعده قرضهای ایشان دوم
رسیده باشد انکه مالهای ایشان از قرضخواهان ناقص باشد سوم

انکه قرض خواهان از حاکم التماس کنند که ایشانرا منع
کند از مال ایشان چه بعد از ین چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال
ایشان را قیمت مینماید و بر قرض خواهان بر اخوز قرض
ایشان مینماید باینطریق که مفلسان و قرض خواهان را حا
سازد و قرض خواهانی که گروی داشته باشند گرو را بفروشد
و بآنها بدهد و قرضخواهان دیگر را در آن دخلی نیست و
صاحبانی که متاع موجود باشد مخیر سازد که اختیار متا
خود کنند یا انکه با قرض خواهان شریک باشند انگاه
جماعتی را که مفلس بر ایشان خیانتی کرده باشند حق ایش
بدهد انگاه حیواناتی که محتاج بنفقه باشند اول بفروشد
انگاه متاع و قماش و منقولات را بفروشد انگاه زمین را
بفروشد و خدمتکار مفلس و خانه او را نمیتوان فروخت
هرگاه محتاج بآنها باشد و آیا بعد از فروختن چیزهای
مفلس و بقرض خواهان او دادن منعی که حاکم شرع او را
زایل میشود یا محتاج است بحکم حاکم میانه مجتهدین خلاف است
اقرب آنست که بمجرد قسمت منع برطرف میشود و نمیرسد
قرض خواهان را که بعد از انکه آنچه داشته باشد ازو
گرفته باشند او را تکلیف نمایند که جهة ایشان کار کند
و اگرچه صاحب کسب باشد یا انکه اگر کسی چیزی باو بخ
تکلیف نمایندش که قبول کند یا قرض کند جهة ایشان

چهارم

تکلیف

تکلیف نمیتوان کردن زنان را بشوهر کردن جهة مهر از ایشان
و حبس او کردن بعد از قسمت اموال جایز نیست بلکه مهلت
او واجب است تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند
فصل دوم در ضامن شدن بر سه قسم است اوّل معتمد مال
شدن که بر ذمّه شخصی باشد و شروط آن هفت است اوّل
ایجاب چون ضمنت یعنی ضامن شدم از فلان شخص بآنچه
بر ذمّت اوست و آنچه صریحاً دلالت کند بر آن با قدرت کتابت
و اشارت کافی نیست و اشارت اخرس کافیست دویم قبول کسی
که او را ضامن میسازد و بعضی از مجتهدین گفته اند که
رضای او کافیست اگرچه بلفظ نگوید امّا رضای کسی که از
جانب او ضامن میشود دخل ندارد و لیکن اگر بی رضای او
ضامن شود مالی که میدهد رجوع باو نمیتواند کرد امّا اگر
برضای او ضامن شود رجوع میکند و اگر کسی که بواسطه
مال او ضامن شده چیزی بضامن بخشد ضامن نمیتواند
از آن کسی که جهة او ضامن شده بگیرد و فوریه قبول شرط
نیست سیوم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار
باشد پس ضمان طفل و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و
بیهوش و خفته صحیح نیست چهارم آنکه ضامن آزاد باشد
چه ضمان بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که صحیح است و بعد از آزادی میدهد و باذن مولی ضمان

صحیح است وتعلق میکیرد بذمت بنده نه بمال مولی وبعضی از مجتهدین
کفته که تعلق میکیرد بمال مولی **پنجم** آنکه ضامن مالدار باشد یا
آنکه کسی که جهة مال او ضامن میشود عالم باشد بمفلسی او در
هنکام ضامن شدن او امّا استمرار مالداری ضامن شرط است
پس اکر در اثنای ضامن شدن مال تلف شود ضمان باطل میشود
ششم آنکه ضامن را معلق بر شرط نسازد چه اکر معلق بر شرط سازد
صحیح نیست امّا اکر معلق نسازد بشرطی اما ندادن مال را معلق
بر شرط سازد صحیح است **هفتم** آنکه مالی که ضامن متعهد آن میشود
می باید که ثابت باشد در ذمت آنکسی که ازو ضامن میشود پس
اکر ثابت در ذمت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال حواله
پیش از فعل وضمان مال کتابت وضمان امانات و ودیعت ومال
شرکت ومضاربت وبعد از آنکه شرطهای ضامن بهم رسد منتقل
میشود مال از ذمت آن شخص که از جانب او ضامن شده بذمت
او وضمان حال وموجل صحیح جایز است ودر موجل اکر ضامن بمیرد
ضمان موجل حال میشود وجایز است که شخصی از ضامن ضامن
شود وهمچنین **قسم دویم** حواله یعنی انتقال مال است از ذمتی
بذمتی دیکر وشروط آن شش است **اوّل** ایجاب چون احلتک
بالدّین الفلانی علی فلان یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بر فلان کس
دویم قبول چون قبلت وقبول حواله بر مالدار واجب نیست وبعضی
از مجتهدین کفته اند که قبول این حواله مالدار واجب است واحدی

کم

که وارد شده بدین مضمون محمول بر استحبابست سیوم رضای آنکس
که حواله میکند و کسی که او را حواله برو کرده شده چهارم آنکه حق
ثابت باشد در ذمت کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بعد من
خواهد کردن صحیح نیست پنجم آنکه معلق نسازد حواله را بر شرط ششم
آنکه علم باشد بقدر دین و هر گاه شروط حواله متحقق شود منتقل
میشود مال از ذمت کسی که حواله میکند بذمت کسی که حواله میکند
برو و حواله کردن آنکس که حواله کرده شده برو بر کسی دیگر جایز است
و همچنین بر کسی دیگر حواله بغیر جنس نیز جایز است چنانچه بر
ذمت او دراهم باشد دنانیر حواله کند قسم سیوم کفاله و آن ضامن
شدن ببدن شخص است که برو حق غیری ثابت باشد و شرط او پنج است
اول ایجاب چون کفلتک یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دویم
قبول کسی را که از برای او ضامن میشود و بعضی از مجتهدین رضای
کسی که ضامن بدن او میشود شرط کرده اند سیوم تعیین آنکسی که
ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص
شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدت ضمان جایز است چهارم
آنکه ضمان را معلق بر شرط نسازد چه اگر معلق بشرط سازد باطل است
پنجم آنکه آنچه برو باشد حد نباشد چه کفیل شدن کسی که برو حد
لازم باشد صحیح نیست و بعد از آن که این شرطها بهم رسد کفیل شدن
حال جایز است و بوعده نیز هر گاه وعده مشخص باشد و هر گاه عقد
کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال میشود و بتسلیم کردن آنشخص را

ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه میشود بشرطی که در وقت تسلیم
کردن ظالمی نباشد که او را رها کند چه درین وقت بتسلیم کردن بری
الذمه میشود و بتلف شدن آنچنانکه بر ذمهٔ او باشد و اگر از حاضر
ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس نماید تا او را حاضر کند
یا آنچه در ذمت اوست از عهده بیرون آید و بعد از گرفتن آنچه
بر و نیست ضامن رجوع میکند بر انکسی که ضامن بدن او شده
و اگرچه باذن او ضامن نشده باشد و اگر آنشخص بگریزد
یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا
ضامن را لازم است که آنچه بر ذمهٔ اوست بدهد میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلافست اقرب آنست که میباید داد و اگر غایب
شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع باشد ضامن را مهلت
دهند تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدن است رها کردن
قرض دار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه درین صورت
بر و لازم است که او را رد کند یا آنچه بر وست بدهد و باطل
میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد و در
صورت دادن مالی که بر ذمهٔ او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر
ساختن مردهٔ او نیز لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن آن مرده
جهة گواهی دادن بر و باشد چه درین صورت حاضر ساختن مردهٔ
او لازم است و اگرچه دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد یا بر ذمهٔ
لازم است که آنشخص را حاضر سازند مجتهدین را درین مسئله دو قول

بورثه او

فصل

فصل سوم

در بیان صلح کردن وآن عقدیست که شارع وضع کرده از

جهة قطع نزاع وآن بر سه قسم است اوّل میانه مسلمانان واهل

کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد دویم میانه زن

وشوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد سوم میانه دو خصم

در اموال وصلح عقدیست لازم وشروط آن شش است اوّل ایجاب

چون صالحتك هذا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را بمبلغ

معین مثلا دویم قبول چون قبلت وهرچه دلالت کند بر رضای

بر ایجاب سوم آنکه ایجاب وقبول از بالغ وعاقل رشید مختار

جایز التصرف واقع شود پس مصالح طفل ودیوانه وسفیه وکسی که

او را باکراه بر آن دارند یا مست باشد یا بیهوش یا کسی باشد

که حاکم شرع بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطه قرض

خواه صحیح نیست چهارم آنکه صلح کردن با زن تا اقرار کند بزوجیت

او چه در این صورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترك دعوی کند جایز

نیست پنجم آنکه صلح با عوض واقع شود چه اگر صلح بی عوض واقع شود

صحیح نیست وهمچنین باطل است که بر عوضی واقع شود که حق غیری

باشد ششم آنکه صلح بر حلال ساختن حرام وحرام ساختن حلال

واقع نشود چه همچنین باطل است وبعد از آنکه این شرطها بهم رسد

لازم میشود وچه صلح عقدیست لازم از هر دو طرف وصلح عقدیست

بسر خود وبعضی از مجتهدین گفته اند که تابع بیع است هرگاه در آن

عیبی منتقل شود وفرع هبه است هرگاه در آن عیبی منتقل شود بعوض

[illegible]

ونفع

[illegible]

فرع ابراست هرگاه در ان اسقاط حق شود فرع عاریه است وصلح
همچنانکه باقرار جایز است یا انکار نیز جایز است و در حالت انکار
مستلزم اقرار نیست خلاف مر سنیان را که گفته اند که صلح کردن
با انکار اقرار را لازم دارد و صحیح است صلح کردن بر عینی تعیین و منفعه
و بر منفعت تعیین و منفعت بجنس آنچه دعوی میکنند و بغیر جنس
آن جایز است صلح کردن بر زیاده از قیمت متاعی که نزاع در ان کنند
و بکمتر از قیمت آن و همچنین است صلح کردن بچیزی حال از چیزی
که بوعده باشد و بوعده از چیزی حال **باب دهم از کتاب جامع عبا**
در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن
و توابع آن و در آن چهار مطلب است **اول** در اجاره دادن و
در ان سه فصل است **فصل اول** در شرطهای اجاره بدانکه
اجاره معلوم ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را بعوض
معلومی و شرطهای آن یازده است **اول** ایجاب چون اجرت
هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو فلان زمین را بمبلغی معین مثلا
و بلفظ عاریت و بیع صحیح اینست و اگرچه قصد اجاره کنند **دوم**
قبول چون قبلت و آنچه دلالت کند بر رضای بایجاب **سیوم**
آنکه هر یک از موجر و مستاجر مانع و مختار و جایز التصرف باشد
پس اجاره طفل و دیوانه و غافل و مست و بیهوش و کسی که او
با کراه بر ان دارند صحیح نیست **چهارم** آنکه آنچه اجاره میکند
چیزی باشد که او را تواند که بنوعی که جهالت از و برطرف شود به

تا وصف

در اجاره

دراجاره دادن حمّام مثلا ناچاراست از دیدن خانهای اندرونی
وکلخن وتون وجائی که خاکستر ریزند وراه اب خانه ومصرف
آب آن یا وصف کردن آن حمام بنوعی که جهالت ازو برطرف شود و
دراجاره زمین را ناچاراست از دیدن یا وصف کردن وتعیین منفعت
بزراعت وغیرآن وتعیین مدت پنجم انکه آنچه باجاره میدهند
چیزی باشد که اصل او باقی ماند وازو نفع گیرند پس اجاره درخت
جهة خوردن میوهٔ آن وهیمه جهة سوزانیدن وطعام جهة
خوردن وگوسفند جهة خوردن وبنشستن او صحیح نیست امادر
اجاره گرفتن دایه جهة شیر دادن بطفل میانهٔ مجتهدین
خلافست اقرب انست که جایز است واما جایز است که گوسفند را
اجاره کنند جهة شیر دادن بهره درین مسئله میانه مجتهدین
خلافست اقرب انست که جایز است وهمچنین اجاره کردن بو بهای خوش
جایز است واگرچه بو بیدن کم شود وهمچنین اجارهٔ حمام جهة
نشستن دران جایز است وریختن آب تابع آنست وایا اجاره کردن
چاه جهة آب کشیدن جایز است میانهٔ مجتهدین درین مسئله
خلافست ششم انکه آنچیزی را که اجاره میکنند منفعت آن منتقل
باشد ودراجاره کردن بسبب بوییدن ودرخت جهة نشستن
درسایه آن میانهٔ مجتهدین خلافست اما اجارهٔ درخت جهة
خشک کردن درخت بران صحیح است هفتم انکه منفعت مباح
باشد اگر خانه را جهة ریختن شراب اجاره کنند هشتم انکه منفعت

مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را از دیگری غصب کرده با
صحیح نیست نهم انکه نفع گرفتن از ان چیزیکه اجاره میکیرند
ممکن باشد پس اجاره زمین بی آب جهة زراعت کردن در آن
صحیح نیست وهمچنین صحیح نیست اجاره کردن گوسفند جهة ز
کردن بدان بعوض کار یا جهة بار برداشتن عوض شتر چ
انتفاع درین دو صورت ممکن نیست دهم انکه قادر باشد
بر تسلیم آن پس اجاره بنده گریخته در مدتی که گریخته باشد
صحیح نیست یازدهم انکه منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع و
عرف ممنوع باشد از آن پس اجارهٔ شخصی جهة کندن دن
که دزد میکند یا جنب وحایض جهة جاروب کردن بمسجد
نیست اما اگر اجاره کنند جهة کندن دندانی که درد کند صحیح
ودکان را اجاره کردن مصحف جهة نذر کردن ومسلمان جهة
خدمت صحیح نیست دوازدهم انکه ممکن باشد که مستاجر
منفعت حاصل شود پس اجاره کسی که حج برو واجب باشد
حج کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم انکه منفعت معلوم با
چون خیاطی کردن مشخص پس اگر مجهول باشد صحیح نیست
انکه عوض منفعت معلوم باشد بمشاهدهٔ آن یا بوصفی که
را برطرف سازد اگر قابل کیل ووزن باشد بکیل ووزن د
پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم انکه عوض منفعت
نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است وامض

عیب

عیب و هرگاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازم است و فسخ آن
نمیشود مگر بباطل عینی که اجاره کرده باشد چون خراب شدن
خانه و غرق شدن زمین و گریختن کسی که او را باجاره گرفته اند
خواه تلف پیش از قبض باشد خواه بعد از قبض و چون ساکن شدن
درد دندان در حال آمدن دلالت و باطل نمیشود بمنع کردن موجر
و مستاجر را از تصرف کردن در عین و غصب کردن عین پیش از
قبض و مفلس بودن مستاجر و خلافست میانه مجتهدین
که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر باطل میشود یا نه بعضی
از مجتهدین میگویند که باطل میشود و بعضی گویند که باطل نمیشود
خواه پیش از استیفاء منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی
بر این اند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر و استاد فقرا
عنی شیخ الطایفه بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه درین
مسئله موقف بود جهة تعارض ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد
و بمیرد پیش از انقضاء مدت اجاره میانه مجتهدین درین مسئله
خلافست بعضی بر این رفته اند که اقرب آنست که باطل است
و مستاجر رجوع میکند ببقیه اجرت بر ورثه موجر و باطل
نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل باجاره
باشد مخیر است در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیمار شود
باشد اجاره باطل میشود و اما اگر معین نباشد یا معین باشد
و مضمون باشد باطل نمیشود و الزام میکنند او را باجاره کردن

شخصی جهة کردن آنکاه بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود ومستا
مالک منفعت میشود امّا تسلیم اجرت موقوف است بر تسلیم عین
واگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازم است
ودر حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و نگرفتن مستاجر
وهر گاه مدتی بگذرد وکه انتفاع از آن عین ممکن باشد ومستاجر
منتفع نشود اجرت ثابت میشود وامّا نفقهٔ کسی که باجرت
میگیرند ونفقهٔ چاروای کرایه وآب دادن او بر کسی است که
او را اجاره کرده خلافست اقرب آنست که بر صاحب چاروا است
وبر آنکس اجیر شده وما یحتاج چاروای که باجاره میگیرند بر
کسی است که باجاره میگیرد از زین ولجام وسنتست که اجرت اجیر
پیش از کرفتن مشخص کنند وهنوز عرق او خشک نشده باشد
که بدهند ومکروهست که چیزی در دست او قوت شود بتقصیر
او یا اجرت او حساب کنند فصل دویم در آنکه چند موضع
اجاره حرام است ودر چند موضع مکروه است ودر چند موضع
جایز بدانکه در پانزده موضع اجاره حرام است ودر هشت ۱۵
موضع مکروه است ودر پانزده موضع جایز امّا پانزده موضع
حرام اوّل اجاره کسی جهة ساختن شطرنج ونرد وآلات قمار
ولهو دویم اجاره کسی که سرود بباطل سوای عروسی کند ومجایز است
سیوم اجاره کسی جهة برداشتن یا خوک جهة خوردن امّا اگر
از برای سرکه کردن تا آنکه مرده را از محله جهة بوی بد بردارد

صحیح است

صحیح است وهمچنین است برداشتن شراب جهة جهود چهارم اجارهٔ
کتابت کنندهٔ جهة نوشتن شعر باطل وکتب اهل ضلالی جهة
غیر نقض وحجة بر ایشان پنجم اجاره دادن خانه بجهود که در و
عبادت کنند یا شراب بگذارند وهمچنین اگر خانه را بمسلمانان
اجاره دهند جهة شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ گزنده
وخوك هفتم اجاره دادن خروس که بنماز بیدار کنند هشتم
اجاره گرفتن کسی بپشمانی وقضا دادن آن وغسل دادن
وکفن ودفن مردکان اما ارزق از بیت المال گرفتن جایز است
نهم اجاره دادن زمین که آب بر وبنشیند جهة زراعت کردن
دهم اجاره دادن زمین با آنچه از آن زمین بیرون آید یازدهم
اجاره دادن طفل ومجنون وسفیه ومفلس دوازدهم
گوسفند نر که بر ماده اندازند اما اگر صاحب گوسفند هدیه
بیاورند حلال است سیزدهم اجاره جهة ساختن صورتها
سایه دار چهاردهم اجاره شخص جهة تعلیم قدر واجب از قرآن
ومعارف الهی ومسائل شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس خود را
جهة حج کسی که حج بر و واجب باشد اما هشت موضع که مکروه است
اوّل اجاره مسلمان جهة خدمت جهود دویم اجاره بر تعلیم قرآن
غیر واجب وکتابت آن نوشتن عشر هلی آن بطلا سیوم اجاره
حجامت کننده با شرط اجرت چهارم اجاره جهة پاك کردن ادب
خانه پنجم اجاره جهة گریه کردن بباطل اما جهة نوحه جایز است

لحق

ششم اجاره دادن نفس خود جهة زائیدن زنان بشرط اجرت هف
اجاره جهة ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین
واما پانزده موضع که جایز است اول اجارهٔ مصحف جهة حفظ
ونظر کردن وهمچنین اجاره کتب فقه وحدیث وآداب دویم ا
کرفتن کتابت کننده جهة تعلیم شعر مباح وعلم وحساب وخط
سیوم اجاره کردن کسی جهة هر عمل مباحی که خواهند چهار
اجاره جهة حج پنجم اجاره کردن جهة ساختن مسجد وپل شش
اجاره کردن جهة نماز میت هفتم اجارهٔ قنات جهة زراع
کردن باب آن هشتم اجارهٔ عقار نهم اجاره زیور جهة زینت
دهم اجاره درهم ودینار جهة نظر کردن وزینت یازده
اجاره درخت جهة خشک کردن رخت برو وجهة سایه
دوازدهم اجارهٔ چهارپایان جهة خود دکردن تا کندم وج
وغیره سیزدهم اجاره خانه جهة مسجد کردن ودرخت جهة
نماز کردن درآن چهاردهم اجاره کردن چاه جهة آب کشی
از آن بعضی از مجتهدین این را جایز میدانند پانزدهم اج
سک شکاری وباز وچرغ وپارس جهة شکار فصل سیو
در احکام اجاره کردن بدانکه مستاجر امین است پس با تلف
کردن عین ضامن نیست واکر شرط ضمان کنند در عقد فاسد
ودر هژده موضع ضامن است اول با تعدی وتقصیر خ
میانهٔ مجتهدین که ضامن قیمت است روز تقصیر یا روز

اصح آنست

مع آنست که ضامن قیمتست دون تلف دویم کازر اگر جامه را پاره کند
ضامن است و اگر جامه کسی را بسبب اشتباه بدیگری بکر بدیگری دهد ضامن است
سیوم جمال اگر چیزی را بشکند ضامنست چهارم ساربان ضامن است
چیزی را که تلف کند پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی اگر تقصیر کند ضامن است
ششم طبیب هفتم کحال هشتم بیطار نهم اجیر آنچه عمل کرده اگر کاه
داد جهة گرفتن اجرت و تلف شود ضامن است دهم معلم اطفال
اگر جهة تادیب اطفال را بزند بحدی که بجنایت برسد یازدهم
کسی که ختنه میکند اگر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را
ختنه کند و سرایت بکند بجنایت طفل ضامنست دوازدهم
اگر کسی جهة کندن دندانی که درد کند اجاره کنند و او دندان صحیح
را بکند ضامنست سیزدهم خیاط آنچه ضایع کند چهاردهم طباخ
آنچه ضایع کند پانزدهم جولاه آنچه ضایع کند شانزدهم خبان
اگر نان را بسوزاند ضامنست هفدهم چوپان گوسفند اگر خواب
کند و غافل شود و تقصیر کند ضامنست هژدهم حمامی اگر چیزی
باو بسپارند تقصیر کند در حفظ آن و تلف شود ضامنست و اگر میان
موجر و مستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است
با قسم و در رد کردن قول قول مالکست با قسم و در هلاک شدن متاع
قول قول مستاجر است با قسم و در هلاک کیفیت اذن در فعل قول
قول مالک است و در قدر اجرت قول قول مستاجر است و در مدت
اجاره قول قول موجر است و در تعدی قول قول مستاجر است مطلب دو

در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصل است

فصل اول در عاریت دادن و آن عقدیست جایز و هر یک از ایشا
میرسد رجوع الا در دفن میت مسلمان چه در آن رجوع بعد از فر
جایز نیست چه شکافتن حرام است تا آنکه استخوان او پوسیده شو
و بعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چنین برآیینی که در رجوع کردن
ضرر رسد بکسی که عاریت کرده آنرا چون تخته چوبی جهة
رخنه کشتی بعاریت گرفته باشد و در دریا رجوع ممکن نشده
و شروط آن هفت است اول ایجاب و آن هر چیزیست که دلا
کند بر عاریت گرفتن چیزی از کسی و اشارت و ایما ترا کافیس
دوم قبول و آن رضای بایجابست خواه قولی مثل آنکه قبول کرد
و خواه فعلی چون گرفتن عاریت سوم آنکه کسی که عاریت میده
و می گیرد بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس عاریت طفل
و مجنون بی اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی و کس
او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسی که عاریت مید
مالک باشد پس عاریت مستاجر صحیح است و عاریت غاصب صحیح
پنجم آنکه آن چیزی را که بعاریت میگیرند می باید که عینی باشد که
آن باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سـ
و باز جهة شکار و گربه جهة گرفتن موش و گوسفند
جهة انداختن بر گوسفند ماده و عاریت کردن طعام و میو
جهة خوردن صحیح نیست اما اگر گوسفند را جهة شیر دادن

کنند

ستثنا کرده اند و دعنی کوسفند خلاف استاقوی است
خلاست ششم انکه کسی که عاریت میکند میبایدکه
باشد که باو توان داد پس اگر کسی احرام بسته باشد
کار کند صحیح نیست هفتم انکه عاریت کرفتن جهة
پس عاریت کرفتن خانه جهة ریختن شراب درو
یت کرفتن کنیز جهة تمتع ازو بغیر انکه لفظ تحلیل
این نیست و مکروه است عاریت کردن پدر و مادر
ت کردن آن غلام و آنچه بعاریت میکیرند امانت است
کیرنده اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست
استعمال کردن ناقص شود مکر انکه شرط ضمان کرده
نکه آنچه بعاریت کرفته طلا و نقره باشد چه بتلف
خواه سکه داشته باشد خواه نداشته باشد و اگر
هنده و کیرنده نزاع شود در تلف متاع قول قول عاریه
م و اگر دعوی رد کردن نماید قول قول عاریت دهنده است
در امانت نزد کسی نهادن و شروط آن هفت است
یقی که در عاریت کذشت دوم قبول بطریقی که در عاریت
انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف
قسمی از ایشان طفل یا دیوانه یا سفیه یا مست یا بیهوش
یا کوله او را برای داده یا غلامی بی اذن آقا باشد
قبول امانت کردن سنت و حفظ کردن آن واجب است

قدر امکان بعد از قبول ورد آن بر مالك واجب است ودر وقت رد ا
آن کواه کرفتن سنتست وممزوج ساختن امانت بمال خود وغیر
وغیر جنس حرام است وامانت کیرنده امین است اکر تلف شود
نیست ودر هشت موضع ضامنست اول بتصرف کردن در آن چون
دوم ضایع کردانیدن چون جای کذاشتن که ظالم ببیند وبغ
بکیرد یا انکه متاع باشد که در بعضی فصلها چون تابستان ا
باد باید کرد وباد نکند سیوم خلاف کردن قول مالك اکر تغیر
کند مکر انکه از تلف نرسد چهارم بکسی دیکر دادن امانت
مالك بی احتیاج واکرچه عادل باشد پنجم تعقیل کردن در
او چون علف حیوان ششم انکار کردن امانت هفتم اهمال کرد
در دادن بصاحب تا انکه صاحب بطلبد هشتم عازم بودن
ندادن بصاحب وباطل شود امانت بمردن هریك از ایشان
هریك وبه بیهوشی هریك واکرچه کم باشد وبعزل بعض
میانه امانت کیرنده وامانت دهنده نزاع واقع شود در انکار
قول قول امانت کیرنده است وقول قول مدعی قیمت است باد
وقول قول امانت کیرنده است در ینکه کوید که رد کردم بکسی که
بمن داده بود اما اکر کوید که رد کردم بوارث او قول قول و
با قسم مطلب سیوم در بیان احکام غصب کردن وتوابع آن
چند فصل است فصل اول در احکام غصب کردن بدانکه
کرفتن غیر است از روی تعدی وغلبه پس اکر کسی ...

کنند

کند و متصرف شوند او را غاصب میگویند و تصرف در آنچه قابل نقش باشد
نقل است و در چار و اسوار شدن است بر آن و در فرش نشستن بر آن
و در خانه در خول در آن و بیرون کردن صاحبش کافیست و غصب
کردن حرام است بحسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع و تصرف کردن
غاصب در آن مال حرام است سوای رد کردن بصاحبش چه رد آن
واجبست و اگر چه متعذر باشد چون چوب عمارت و لوح در کشتی
و اگر چه محتاج بویران کردن باشد اما اگر در دریا باشد رد
آن بعد از اخراج بساحل واجبست و اگر رد کردن عین مغصوب
متعذر باشد واجبست رد مثل آن و اگر مثل نداشته باشد
واجبست که قیمت اعلی بدهد و اگر آن عین در دست غاصب
تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب امتناع نماید از دادن
مثل آن تا آنکه مثل آن موجود نباشد در وجه چهار قول است اول
قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف دویم قیمت اعلی از روز تلف
تا روز نایاب بودن سیوم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن
چهارم قیمت روز اقباض و اگر پیش غاصب زیادتی بهم رسد
منفصل چون فرزند یا متصل چون فربهی واجبست بر غاصب
که با اصل رد کند بمالک و اگر غاصب آن عین را نزد و بدل آن را بدهد
مالک صاحب بدل میشود و مالک آن عین نمیشود و گندم جو را
هرگاه غاصب زراعت کند همان ملک مالکست و اگر غاصب
در آن تصرف کند بجنبی که قیمت آن زیاده شود چون رد کردن

چهارم قیمت ست با قیدر قول قول امانت گیرنده است و اینکه گوید
که رد کردم بکسی که امانت بمن داده بود و اگر بر سر بوارث او قول
قول وارث است با قسم ...

کندم و تعلیم کاری غلام را غاصب مالک نمیشود بلکه لازم است
که رد کند آن عین را با ارش نقصان و اگر غاصب ممزوج سازد او
بمساوی آن یا بهتر از آن شریک است با مالک او در ین صورة
اگر حق مالک را اعلی بدهد واجب است بر و که قبول کند و اگر بکمه
از آن در قیمت ممزوج سازد ضامن است مالک در گرفتن آن
عین با ارش یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از آن خواهد
واجب است بر غاصب که خواهد بدهد و اگر زیاده از حق خواهد حرام است
و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آنچنین را تلف کرده
پس در ین صورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن کندم
جو هلاک نیست بلکه او را تکلیف میکنند بجدا کردن از
یکدیگر و اگر چه بر و دشوار باشد و اگر ریسمانی غصب کنند
قبایی بآن بدوزند واجب است شکافتن و بیرون آوردن و
از آن بدهند و همچنین قیمت میدهند اگر بآن ریسمان جراحت
حیوانی را دوخته باشند مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن
ایمن باشند چه در ین صورت میتوان شکافت و بیرون آورد
میانه مجتهدین در ین مسئله خلافست و اگر کسی با کنیزکی
کرده دخول کند و کنیزک بکر باشد از روی جهالت رد میکند
کنیزک را با مهر المثل او بادهٔ یک قیمت آن کنیزک و اگر بکر باشد
یک قیمت آن کنیزک با کنیزک رد کند و بعضی از مجتهدین گفته
که لازم است غاصب را که رد کند کنیزک را با الکی امرین از ارش

ود ه یك

وده یک کنیز در صورة اولی و اگر بکارت کنیز را بانکشت ببرد و
دیت بکارت با کنیز رد کند و اگر بعد از انکه بکارت او را بانکشت برد
باشد دیت بکارت وآنچه مذکور شد از مهر المثل باده یک قیمت
کنیز یا کنیز با اجرت المثل ایامی که کنیز را داشته میدهد و اگر کنیز
حامله شود فرزند درین صورت از غاصب است وقیمت فرزند را
در روزیکه در وضع حمل کنیز میشود بصاحب کنیز میدهد با
تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز
از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او
بیفتد غاصب از آن کس دیة آن را جنین میگیرد و صاحب کنیز از
غاصب دیة جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز
هم غاصب عالم باشند پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز
مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بود
کنیز میگیرد و بر غاصب حد لازم است و اگر کنیز در دخول اطاعة
او کرده باشد هر دو را حد میزنند و در مهر خلافست میان مجتهدین
و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم دخول کند حکم او حکم
غاصب است و اگر گوسفند نر را غصب کند و بر گوسفند ماده کشند
نتاج آن هر دو از صاحب گوسفند ماده است و اگر چه آن از غاصب
اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند نر میدهد و اگر زمین
کسی را غصب کنند و زراعة کنند مالک آن زمین را ازالهٔ ان زراعة
میرسد و اگر چه نزدیک چیدن باشد و اگر چه غاصب انچه غصب

کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منفعه
آنست واگر عالم بآن بوده باشد واجبست که آنرا رد کند بصاحب و رجوع
بر غاصب درین صورة نمیکند و مالک درین صورة مخیر است در رجوع
کردن بر غاصب و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع
میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده واگرچه مشتری بدیگری فروخته
باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن اند و مالک
مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد واگر غاصب گوش
و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت
او را از غاصب میگیرد واگر شراب را غصب کند و پیش غاصب
سرکه شود آیا غاصب ضامنست یا نه میان مجتهدین درین مسئله
خلافست فصل دویم در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضا
بر آنکه غاصب ضامن است عین و منفعت را در دوازده
موضع اوّل غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه ضامن
او را با منفعت او واگر صاحب چند صنعت باشد اجرت منفعت
اعلی را ضامنست دویم غصب کردن کنیز و وطی کردن او ضامنست
کنیز را و مهر مثل او را با ده قیمت او اگر بکر باشد و بیست و یک قیمت
او واگر بکر نباشد سیوم غصب کردن سگ شکاری و سگ گله و سگ
که محافظت زراعة کند و سگی که محافظت باغ و خانه کند چه عوض
این سگها را و منفعت اینها را ضامنست چهارم غصب کرده
مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنجا

چه درین صورت غاصب عین و منفعت انهارا ضامنست **پنجم**
غصب کردن زینت و جوشانیدن او بحیثیتی که کم شود چه
غاصب ضامنست آنرا و آنچه کم شده باشد از آن **ششم** غصب
کردن میوه پس غاصب ضامنست آن میوه را و قیمت آنرا اگر قیمت
داشته باشد در روزیکه غصب کرده باشد **هفتم** غصب کردن
غلام و خصی کردن او چه قیمت خصیین را با غلام ضامنست **هشتم**
غصب کردن طلا و نقره و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن
مثل انهاست بنقد بلد و اگر مثل متعذر باشد ضامن انهاست
بنقد بلد و واجبست که زرگری کرده بصاحب بدهد و اگر بشکند
و بصاحب بدهد و قیمت زرگری آنرا نیز ضامنست **نهم** غصب
کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب
قیمت آن شیره را ضامنست و آیا لازم است که شراب را هم بدهد
بصاحب او درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقوی اینست
که آنرا نیز بدهد و اگر شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود
آیا رد مثل آن بر غاصب لازم است یا نه باید که رد کند سرکه را با تفاوت
قیمت سرکه و شیره انگور را اگر قیمت آن سرکه کمتر باشد از شیره **دهم**
غصب کردن جنس و بکمتری از آن در قیمت مروج ساختن آن چه
غاصب قیمت آنرا ضامنست **یازدهم** غصب کردن طفل آزادی
و در نزد غاصب تلف شدن چه قیمت آنرا ضامنست **دوازدهم**

غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد **فصل سیوم** در اسباب
ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت و چهار امر است سی و هشت
امر که در اجاره و عاریت و غصب مذکور شد و بیست و شش امر
که مذکور خواهد شد **اول** فوت کردن مال غیر را بنفس خود و اگر غلام
کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمهٔ غلام ثابت میشود و بعد از ادای
بدهد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مولی از کسب غلام میدهد
دویم سبب تلف شدن چون کندن چاه در غیر ملک خود بقصد
افتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده در راه انداختن
که پای کسی بلغزد و نقصانی برسد **سیوم** باختیار زیاده از قدر
حاجت آب در ملک خود بستن که ضرر بغیری رسد **چهارم** بقدر
حاجت آب بستن در ملک خود با آنکه ضرر بغیر نمیرسد **پنجم**
آتش بزراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت بزراعت خود نمیرود
با آنکه سرایت بزراعت دیگری میکند **ششم** باز کردن سر مشک آب
یا ظرفی که در روغن یا عسل یا دوشاب باشد یا آنچه که در
بریزد تا آفتاب آن را نرم سازد یا بملاقات نجس شود **هفتم**
باز کردن در خانه که در و محبوسی باشد یا آنکه بگریزد **هشتم**
چیزی را فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد **نهم** سر دادن چار
خود که ضرری بغیری رساند **دهم** دلال اگر در محافظت تقصیر
کند **یازدهم** تقصیر کرو گیرنده در محافظت گرو **دوازد**

تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت سیزدهم تعدی
شریک از آنچه شریک او در تصرف در مال شراکت اذن داده یا
تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن
عامل مضاربه و تعدی از اذن مالک چه با تلف درین صورت
ضامنست پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکل بجهة شرعی
و تلف شدن با آن شانزدهم تعدی وکیل از آنچه موکل حسبی کرده
هفدهم تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و تملک
آن و در صورتی که کسی وصف آن کند و باز دهد بی اذن حاکم انکار
و گواه بگذرد که ملک دیگری بوده و تلف شده باشد هژدهم
ضمان تدلیس در نکاح مهر را نوزدهم اگر صداق در دست شوهر
پیش از قبض زن فوت شود ضامنست قیمت آنرا از وقت مطالبه
یا وقت تلف آن بیستم هرگاه نشوز کند و شوهر او را بزند بزنی که تلف
شود یا عضوی از اعضای او مجروح شود ضامنست بیست و یکم افساد
نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن بیست و دوم
هرگاه عوض چیزی که زن در خلع کردن میدهد تلف شود ضامنست
عوض آنرا بیست و سیوم ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن
با او بیست و چهارم ضمان دیت آدمی و اعضا او و ارش نقصان
بطریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بیست و پنجم حیوان
ماکول اللحم یا غیر آنرا بکشتن چه ضامنست کننده تفاوت میان
زنده و کشته او را اگر تفاوتی باشد و اگر تفاوت نباشد ضمان

قیمت آنست **بیست و ششم** چاروای کسی که در شب و روز نقصان
بزراعت یا غیر آن رساند ضامن است یا تقصیر کردن **مطلب**
در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل است **فصل**
مزارعه یعنی بزرگر گرفتن بانکه زراعت کند و حصه از حاصل
بر دارد و شروط آن نه است **اول** ایجاب چون زراعتك یعنی بزر
کری دم ترا بانکه در محصول شریك باشی بحصه معلومی و کار کن
دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای ایجاب **سیوم**
انکه هر یك از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اگر طفل و یا دیوانه
باشد صحیح نیست **چهارم** انکه جایز التصرف باشد چه اگر مفلس
یا دیوانه یا مست یا بیهوش و خفته غاصب باشد صحیح نیست **پنجم**
تعیین مدت زراعت و ضبط آن بماه و سال **ششم** انکه منتفع
شدن بان زمین ممکن باشد چه اگر زمین آب نداشته باشد
از نهر یا از چشمه یا از چاه بزرگر مخیر است در فسخ و همچنین اگر
آب زمین در اثنای مدت منقطع شود بزرگر مخیر است پس اگر فسخ
کند اجرت آنچه کار کرده میگیرد **هفتم** انکه بزرگر حصه داشته
هشتم انکه قدر حصه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست
نهم انکه حصه مشترك باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست
و مکروه است که مالك شرط کند یا حصه چیزی از طلا و نقره د
و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هرگاه این شروط بهم رسد عقد
مزارعه لازم میشود و هیچکدام را اختیار فسخ نمیرسد مگر

هر دو راضی شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یک از ایشان و هرگاه
از ایشان و هرگاه عقد مزارعة مطلق واقع شود بزرگر مخیر است
در زراعة هر نوع که خواهد و اگر معین کند نوع را آن نوع متعین
میشود درین صورت اگر خلاف قول مالک کند بچیزی که ضرری
بمالک رسد مالک مخیر است میانه فسخ و امضا و با فسخ اجرة المثل
میگیرد و یا امضا تفاوت و اخراجات زمین و خراج سلطان بر
مالک است مگر آنکه مالک شرط کرده باشد که بزرگر بدهد و اگر
مالک شرط کند که از و زمین و از دیگری تخم و گاو و عمل جایز است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه عقد مزارعة مطلق واقع
شود تخم بزرگر را باید داد و بعضی از مجتهدین میگویند که مزارعة
درین صورت باطل است و جایز است که شرط کنند که تخم از هر دو
باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم
مساوی باشند و خواه مختلف و هرگاه مزارعة فاسد شود زراعة
از کسی است که تخم داده و بر و اجرت زمین زراعت لازم است و جایز است
که مالک حصه بزرگر را بخرمن و تخمین از و بچیزی قبول کند و
قبول بزرگر درین صورت لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالک را
میباید که آنچه قرار داده بدهد هرگاه بسلامت بماند زراعة
از آفت سماوی چه اگر بآفت سماوی نقصان واقع شود چیزی
بر مالک نیست و اگر زیاده شود میانه مالک و بزرگر در عاریة
زمین یعنی بزرگر گوید که این زمین عاریت است نزد من و مالک

از آنچه تخمین کرده آن زیاده خلا

منکر عاریة باشد و کوید بحصه بی اجرتست قول قول مالکست زرعه
عاریة و برا اوراست اجرت المثل با قسم بنه بکن مادامی که آنچه دعو
میکند کمتر از اجرت المثل نباشد و اکر کوید که غصب کرده
از من این زمین را درین صورت قسم میخورد و اجرت المثل وا
میکیرد و بانقصان و ازاله زراعة میتواند کرد فصل دیگر
مساقات یعنی باغبان کرفتن که از میوه باغ حصه در عوض کار
آن داشته باشد و شروط آن ده چیز است اول ایجاب بعود
ساقیتک علی الجاری یعنی باغبان کردانیدم ترا که عمل کنی
درختهای باغ و حصه معینه از حاصل آن ببری دویم
قبول و آن نیز لفظیست که دلالت کند بر رضای بایجاب سیوم
انکه بالغ و عاقل باشد چهارم انکه جایز التصرف باشد
پنجم انکه مدت معین باشد و در ان مدت وجود میوه ممکن
پس اکر مدتی باشد که میوه در ان ظاهر نشود باغبان درین
چیزی از آن میوه نمی برد و اکر ظاهر نشود میوه در ان مدت
نشود باغبان درین صورت شریکست و اما کار کردن باغ
وقت رسیدن لازم است خلافست اقرب آنست که واجب
ششم انکه حصه عامل معین باشد و اکر معین نباشد
نیست و اکر شرط کند مالک با حصه چیزی از طلا یا نقره را
و غیر طلا و نقره مکروه نیست هفتم انکه در عوض عمل می
باشد پس اکر شرط کند حصه از اصل را یا میوه صحیح نیست هشتم

انکه

انکه درخت نشانده باشد پس اگر درخت را نشانیده باشد یا قرار
داده باشند که بنشانند و در درخت شریک باشد صحیح **نهم** انکه
کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل انکه میوه رسیده
باشد صحیح نیست **دهم** انکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه
در درخت بی میوه چون چنار و توت خلاف است بعضی از مجتهدین
بر انند که جایز است و هرگاه این شرطها بهم رسد عقد مساقات
لازم میشود و هیچ کدام را فسخ جایز نیست مگر برضای یکدیگر و هرگاه
مطلق واقع شود واجب است بر باغبان هر عملی که صلاح میوه
در ان باشد و اخراجات بر مالک است مگر باشرط و نفقه جماعتی
که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبانست و باغبان مالک
حصه خود میشود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات
باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان بدهد و هرگاه
باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض
او برضای او در غیبت کار نکند اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان
یا از بیت المال چیزی بدهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ
نمیرسد و اگر این متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ
باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند یا دعوی عدم
خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را
نمیرسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالک است و اگر نگاه
داشتن او ممکن باشد یا میتواند مالک او را بیرون کردن

میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب آنست که جایز است فصل ۲
در شریک شدن و آن جمع شدن حقها[ی] چند مالک است در یک
چیز و اسباب شرکت چهار چیز است اول میراث دویم
خریدن سیوم کردن و جنس متفق بجنسی که تمیز از یکدیگر
نشوند خواه براه اختیاری باشد و خواه بغیر اختیاری چهارم
جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است
اول شرکت بدن در آنچه کسب کنند باتفاق در کسب سیوم
شرکت معاوضه و آن چنانست که دو کس بایکدیگر قرار دهند
که در آنچه کسب کنند شریک باشند و در آنچه نقصان بدیشان
رسد چون غرامة جراحتی که بر کسی زنند بر هر دو باشد
چهارم شرکت وجوه و آن چنانست که دو مفلس یک سلعی
نسیه بخرند و باهم شریک شوند در نفع یا آنکه مفلسی متاع
مالداری را بفروشد بزیاده تا آنکه او را نفعی باشد و
شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست
شروط آن ده چیز است اول آنکه هر یک از شریکان بالغ
و عاقل باشند دویم آنکه جایز التصرف باشند سیوم
ایجاب چون اشترکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول
و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای بایجاب پنجم آنکه
سرمایه باشد ششم آنکه جنس و مقدار سرمایه معلوم
چه اگر مجهول باشد صحیح نیست و میباید که مال هر دو بیک

شرکت اموال دویم

جنس

جنس باشد که بعد از انکه ممزوج کنند سازند تمیز نشوند از یکدیگر
هفتم انکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا دین با
شد صحیح نیست هشتم انکه نفع میانه ایشان بالسویه باشد
بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت
کنند جایز است و بعضی گفته اند که اگر زیادتی را کار کنند بر
دارد با شرط صحیح نیست نهم انکه مدت قرار بدهند چه آن
عقد بسته جایز هر وقت خواهند فسخ میتوانند کرد دهم
انکه یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن
و خریدن چه تصرف هیچ کدام بدون اذن دیگری در مال ممزوج
صحیح نیست و با اذن اقتصار بر آن کنند که شریک گفته پس اگر
تعدی کند از آن ضامن است و در سه موضع عقد شرکت
منفسخ میشود اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت که
خواهند دویم دیوانه شدن هر یک از ایشان سیوم مردن
هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر تلف شود بی
تقصیر او ضامن نیست و قول او مقبول است در تلف هرگاه
دعوی سبب ظاهری کند چون غرق شدن و همچنین قول
او مقبول است اگر دعوی کند که آنچه خریده جهة نفس خود خریده
یا بشراکت خریده فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنانست
که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت کند بآن و حصه از
نفع آن بر دارد و شرطهای آن پانزده است اول ایجاب چون

ضاربتك یعنی مضاربه کردم این مال را بآن که تجارت کنی بآن
و نفع آن میانه من و تو دو نصف دویم قبول و آن هر لفظیست
که دلالت کند بر رضای بایجاب سیم انکه هر یک از ایشان بالغ
و عاقل باشد چهارم انکه جایز التصرف پنجم آنکه کسی که مال
را میدهد مالك باشد ششم انکه هر یک سرمایه باشد هفتم
انکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم
انکه سرمایه معلوم القدر باشد و یا مشاهده آن کافیست
یا نه خلافست نهم انکه سرمایه نقره و طلا سکه دار رایج
باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد
دهم صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست انکه سرمایه
در دست کسی باشد که مضاربت بآن میکنند پس اگر مالك
شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو
یازدهم باشد آیا صحیح است یا نه خلافست کار کردن چه نفع
در بر این کار کردنست و آن بر چیزی نیست که مالك مستولی آن
میتوانست شد چون بار کردن متاع و پیچیدن آن و خریدن
و فروختن آن و در صندوق نهادن و آنچه بر آن مانند
از انکه عمل تجارت باشد پس مضاربت غیر بر غیر تجارت
کردن صحیح نیست انکه فایده مخصوص عامل و مالك
باشد پس اگر شرط کنند که فایده را با جنبی دهند صحیح نیست
اما اگر مالك بجهة غلام خود چیزی شرط کنند صحیح است

پانزدهم فایده

خواه نشده وخواه

که فایده مشترك باشد میان ایشان پس اگر مالك شرط کند که فایده
... باشد یا از عامل صحیح نیست آنکه حصه معلوم باشد چون نصف
یا ثلث یا ربع اما اگر گوید که از صد دینار از تو باشد صحیح نیست و
عقد مضاربه عقدیست جایز التصرف هر وقت که خواهند فسخ
میتوانند خواه مال نقد شده باشد وخواه نشده باشد و هر گاه
فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر باشد عامل بفروشد
و اگر مالك از فروختن امتناع نماید حاکم او را بفروختن جبر کند
و منفسخ میشود مضاربه بمردن هر یك از ایشان و بدیوانه شدن
هر یك و هر شرط مشروعی که مالك کند در عقد صحیح است مثل آنکه سفر
بکند بمال او یا از شیء معین بخرد متاع را اما اگر شرط کند که
عامل ضامن باشد و چیزی از مایه نقصان باشد بر عامل باشد
یا شرط مدتی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر کمال نفقه از اصل
مالست و عامل همچو وکیل است و تصرفات او همه صحیح است یا غبطه
و علم بودن باذن مالك و از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظهور فایده
کار کنند مالك حصه خود میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که هر گاه نقد شود مالك میشود و عامل امین است مقبولست
در مقدار مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن و مقدار
فایده و قول قول مالك مقبولست در رد کردن متاع و آنکه نه نادر نسیه
فروختن نداده و مقدار حصه عامل از فایده فصل پنجم در وکیل
کردن کسی جهة تصرف در چیزی بالذات و در آن چند موقوف است

موقف اول در شروط وکالت وآن دمچیزاند اول ایجاب وآن هر لفظ
که دلالت کند بر نائب کردانیدن شخصی دیکری را در تصرف کردن در مال
دویم قبول وآن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای با یجاب بحواله قو
جون قبلت وخواه فعل جون خرید وفروخت ومقارنه قبول با ایجاب
شرط نیست جه کسی را که غایب است میتوان وکیل کرد سیوم آنکه
هر یک از ایشان بالغ وعاقل وجایز التصرف باشد جه وکیل کردن
طفل ودیوانه وسفیه صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جهة
ایشان تعیین میتواند کرد و وکیل کردن کسی که او را باکراه بر
دارند ومست وخفته صحیح نیست و وکیل کردن مفلسی که حاکم
او را از مالش منع کرده باشد در مال [illegible]
صحیح است جون طلاق وخلع و وکیل کردن بنده کسی را که
که اذن مولی در و شرط است صحیح نیست اما در اینچه اذن مولی
نیست جون طلاق زوجه صحیح است اما غلامی که مکاتب باشد وکیل
تعیین میتواند کرد جهارم انکه احرام بسته باشد جه وکیل
او در نکاح وخریدن شکار صحیح نیست پنجم انکه معتکف باشد
اکر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید وفروخت
کند در مسجد ششم انکه وکالت معلق بر شرط متوقعی نباشد جه
موقوف بر شرط متوقع باشد جون آمدن مسافر وطلوع آفتاب
صحیح نیست اکر در وکالت شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز
هفتم انکه انچنین برا که جهة آن وکیل تعیین میکنند میباید

او

باشد پس وکیل کردن جهة فروختن مال غیر یا مالی که خواهد
خرید یا طلاق زوجه که خواهد نکاح کردن صحیح نیست هشتم انکه
آنچیزی را که وکیل جهة او تعیین میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان
مالك آن شود پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب
صحیح نیست نهم انکه آنچیزی قابل وکالت باشد چه اگر قابل نیابت
نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن جهة نماز کردن در حالت حیات
او صحیح نیست دهم انکه آن چیزی که موکل جهة او تعیین میکند می باید
که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست
تا انکه ذکر وصف آن کند و هرگاه این شروط متحقق شود وکالت
صحیح است و آن عقدیست جایز التصرف و در ده موضع فسخ میشود
اول عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت کردن وکیل زننده در فروختن
گرو در وعده چه این قسم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود دویم
انکار وکیل وکالت را سیوم مردن هر یك از ایشان چهارم دیوانه
شدن هر یك از ایشان و اگر چه دوری باشد پنجم بیهوش شدن
هر یك از ایشان ششم منع حاکم شرع موکل را جهة سفاهت یا افلاس
هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس کسی را وکیل کرده
باشد در طلاق زوجه مثلا بمنع حاکم وکالت او باطل نمیشود
هفتم انکه متوکل بنده شود مثل انکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانان
او را بگیرند و بنده کنند چه وکالت او درین صورت باطل میشود
هشتم انکه آنچیزی را که موکل جهة آن تعیین کرده باشد موکل خود را

بفعل آورد **نهم** خاین شدن وکیل **دهم** گریختن غلامی که آقا وکیل کرده
باشد او را **یازدهم** تلف شدن غلامی که جهة فروختن وکیل تعیین
کرده باشد **دوازدهم** فعل موکل منافی وکالت را چون فروختن
غلامی که وکیل فروختن او تعیین کرده بود و می باید که وکیل اقدام
کند و بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامنست اگر
تلف شود و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تصرف
میکند فروختن را بقیمت وقت در آن شهر بشرط آنکه کسی بنا
که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا درین صورت جایز است تسلیم
متاع بی آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد خلافست میان مجتهدان
اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را ... ...
وکیل جهة نفس خود حرام است و اگر وکیل کند او را در خواستن
دختر خود را وکیل بجهة او میتواند نکاح کردن وکیل بی اذن
موکل تعیین وکیل میتواند کرد مگر آنکه این وکیل صاحب جاه باشد
یا آنکه این چنین بجماعة محتاج باشد امثال او و آن جایز است و هرگاه
موکل وکیل تعیین کند جهة وکیل پس وکیل ثانی موکل است و بمردن
وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود اگر گفته باشد
که ثانی نیز وکیل باشد بمردن او و عزل او باطل میشود وکیل امین
ضامن نمیشود و آنچه بی تقصیر و تعدی و کالت او باطل نمیشود
و قول او مقبولست در دعوی عوض بانکه عالم بعزل شود و یاد
نکرده و تعدی از اذن موکل نکرده و در تلف مال قول او مقبول است

197

موقف دویم در چیزهائی که قابل نیابت نیست و آنها هژده چیزاند
اوّل وضو و غسل و تیمم کردن چه با قدرت چه با عدم قدرت جایز است
نیابت گرفتن جهة استعانت در آنها دویم نماز واجب در حال حیات
سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر چه در آن نایب میتوان گرفت سیم
روزهٔ واجب در حال حیات چهارم اعتکاف واجب پنجم حج واجب
با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن
ششم سوگند خوردن و نذر کردن جهة دیگری بنیابت او سوگند نمیتواند
خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض او غصب نمیتواند
کرد هشتم میراث چه میراث بنیابت کسی نمیبرد نهم شب خوابیدن
بنوبت زنان دهم ظهار کردن یعنی کسی با زن خود بگوید که پشت تو
همچو پشت مادر و خواهر منست چه در این نیابت جایز نیست یازدهم
سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن
با زن خود بطریقی که مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع چه هرگاه
زنی را جهة شیر دادن گرفته باشد نایب نمیتواند گرفت چهاردهم
انقضاء عدت پانزدهم قسامه شانزدهم حیات هفدهم التقاط
والصطات واحتشا هژدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت
و شهادت چه در این صورت حاکم جهة او نایب میتواند گرفت موقف
سیوم در چیزهائی که قابل نیابت است و آنها سی و هفت چیزاند
اوّل اخراج زکاة و خمس و قسمت را تصدقات دویم خریدن و فروختن
بنیابت کسی که احرام بسته باشد سیوم قبض کردن قیمت متاع چهارم

کرو کردن وقبض کردن پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن
هشتم شریک شدن نهم مضاربه دهم بندگی کرفتن یازدهم باغبان
کرفتن دوازدهم وکیل کرفتن سیزدهم عاریت کرفتن چهاردهم
طلب شفعه کردن وکرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم
ابرا از حق نمودن ۱۷ هفدهم نکاح کردن مکرر نکاح جهة کسی که احرام
بسته باشد ۱۸ هجدهم تعیین کردن صداق ۱۹ نوزدهم خلع ۲۰ بیستم
رجعت کردن ۲۱ بیست یکم در عدة رجعته رجعیه کردن بیست دوم
طلاق دادن بیست سیم ۲۳ حواله بیست وچهارم ۲۴ ۲۵ بخشیدن نادر
وقف کردن بیست وپنجم ۲۵ قصاص کردن بیست وششم قبض
دیت بیست وهفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست
عقد جزیه وقبض آن بیست ونهم جهاد با عدم تعیین آن بیست
کشتن کوسفند در هدی سی یکم حد زدن آدمی سی دوم اثبات حدود
آدمی سی ودوم سیوم تیر انداختن واسب دوانیدن سی وچهارم آزاد کردن
بنده ومکاتب ومدبر ساختن سی وپنجم قضا برسیدن سی ششم
دعوی نمودن سی وهفتم اثبات حجتهای مدعی وحقوق او سی
طواف نساء ادا کردن جهة کسی که فراموش کرده باشد موقف

چهارم در اقسام وکالت وآن بر سه قسم است اول وکالتی
چون وکالت ذمی جهة دعوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلم
بر ذمی و وکیل شدن از جانب مسلمانان جهة فروختن چیزی
حرام چون شراب وکوشت خوک واگر چه وکیل جهود باشد دوم

هفدهم ۱۷
هجدهم ۱۸
نوزدهم ۱۹
بیستم
بیست یکم

وکالت

وکالت مکروه چون وکالت مسلمانان از جهة ذمی بر مسلمانان وبعضی
از مجتهدین این قسم را حرام میدانند **سیوم** وکالت جایز و آن بر هفت
قسم است **اوّل** وکالت از جانب حاضر از طلاق زوجه و بعضی از
مجتهدین این قسم را جایز نمیدانند **دویم** وکالت از جانب سفها
باذن حاکم **سیوم** وکالت زنان جهة نکاح وطلاق از جانب غیر
چهارم وکالت فاسق در تزویج دختر یا پسر خود با ایجاب وقبول
پنجم وکالت غلام باذن آقا **ششم** وکالت کافر **هفتم** وکالت مفلس
وسنت است که موکل صاحب بصیرة تمام باشد بلغتی که با آن مکالمه
میکنند و واجبست وتسلیم کردن آنچه در دست یا طلبیدن
موکل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد چه در آن حال اگر تسلیم نکند
وتلف شود ضامنست امّا اگر تسلیم نکردن جهة گواه گرفتن باشد
جایز است و واجبست بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکل
وتسلیم متاع چه بی گواه صحیح نیست امّا اگر وکیل باشد در ودیعت
واجب نیست گواه گرفتن وحرام است بر وکیل خریدن آنچه وکیل
باشد در فروختن از جهة خود بی اذن موکل وحرام است
بر وکیل نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه
جهة موکل وسنتست و صاحب جاه و ثروت را که بنفس خود مرتکب
دعوی نشود وکیل تعیین کند وثبوت وکالت یکی از دو چیز میشود
باقرار موکل پیش حاکم شرع وبگواهی دادن دو گواه عدل پیش حاکم
شرع وبگواهی دادن دو گواه وعزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل

واگر چه خبر دهنده یکمرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشا
بن سالم وارد شده **فصل ششم** در اسب دوانیدن و تیر انداختن
و شروط آنها هفده است **اول** ایجاب و قبول از بالغ و عاقل و جایز الت
و بعضی از مجتهدین گفته که این جهالست و ایجاب کافی نیست

جهّال

دویم حیوانی که بر آن پیش دستی توان کرد چون اسب و شتر و استر
و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست چون کبوتر و شاطر و کشتی گرفه
و برداشتن سنگ و اما اگر اینها بعوض باشد حرام است خلاف
بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بعوض را جایز داشته اند **سیم**
تعیین عوض آن چیز که قرار میدهند که سابق بگیرد می باید که
مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جایز است که دین
خواه حال و خواه موجل و جایز است که عوض از مال متسابقان
باشد یا یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال **چهارم** تعیین حد
التی که پیش دستی میکنند بسبب آن چون دو اسب یا دو تیر پیکان دار
بمشاهده اما تعیین آن دو شخص لازم نیست **پنجم** برابر بودن هر
اسب مثلا در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد و
قوی **ششم** آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باش
و دیگری صحیح نیست اما اگر در صفت مختلف باشند چون عربی و
یابو صحیح است **هفتم** آنکه هر دو بیکبار بدوانند که اگر پیشتر و
بدوانند صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست **هـ**
گردانیدن **نهم** گردانیدن عوض جهة سابق در اسب دوانیدن

یا محلل

یا محلل پس اگر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست دهم علم بعدد تیر
انداختن در محاطه و در مبارزه خلاف است یازدهم تعدد زدن
تیر بر نشانه مثل انکه بگوید هر که پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه
زند عوض او باشد دوازدهم علم بصفت زدن مثل انکه شرط
کند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه
سفید یا بر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه خورد بهر طریق که باشد
و با اطلاق منصرف بتأثیر میشود سیزدهم انکه تیر در عدد
زدن و صفت زدن و سایر احوال مساوی باشند چهاردهم انکه
عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بتعدیر چه نشانها مختلف
[...] پانزدهم تعیین اندازند پس اگر معین نباشد صحیح
نیست شانزدهم پیش دستی کردن بتیر زدن بر نشانه یا بر د
در انداختن پس اگر بگوید عوض از کسی باشد که دو تیر بیندازد
صحیح نیست هفدهم انکه ابتدای مسافه و انتهای آن مشخص
باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چون زدن از پانصد
ذرع راه صحیح نیست فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن
و آن بر سه قسم است اول مبادرت مثل انکه گوید هر کس پنج
تیر از جمله بیست تیر پیشتر بر بزند سابق است و عوض مال
اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری
چهار تیر بزند از ده تیر اول سابق است و اکمال در این صورت
لازم نیست دوم محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر بزنند تا بیست

تأخیر

کامل شود سیوم مفاصله مثل انکه گویند هر کدام بیشتر بزند از

تیر یکی یا دو سه او سابق است و سبق در مایه باطل میشود بمردن

اندازنده و یا بمردن اسب دواننده باطل میشود یا وارث

او اسب میدواند خلاف است فصل هشتم در جعالة دادن ما

که شخصی جهة آوردن غلام گریخته یا چاروای یاغی شده یا

تعیین میکنند و شروط آن پنج است اول ایجاب و آن هر لفظیست

که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دویم قبول فعلی که چه در جعاله

سیوم انکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چهارم انکه عامل

ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم آنکه عمل اجنبی باشد که صحیح با

اجاره گرفتن جهة آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر

بگوید هر کس بنده گریخته مرا گرداند نصف آن یا عوض آن

باشد جایز است اما اگر عوض را مشخص سازد ذکر و قدر آن

و با جهالت متصرف باجرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین

گفته اند که شهری که مالک در آنست بیاورد یک مثقال می

ولکن اگر غیر آن شهر برگرداند چهار مثقال و مستند ایشان

حدیثی است ضعیف اما مشهور است و اصح آنست که م

باجرة المثل میشود و لازم میشود اجرت بتسلیم آن بمالک بد

بده خانه مالک برساند و بگریزد و مستحق اجرت نمیشود

بمیرد بیش از تسلیم بعضی از مجتهدین گفته اند که مستح

اجرت میشود گمشده کسی را بیاورد بی انکه صیغه واقع ش

مستحق چیزی نمیشود لازم است بر وی رسانیدن بمالک آن و اگر
با صیغهٔ زیاده از یک کس بیاورند همه در اجرت شریک اند
برابر مگر آنکه مالک شرط تفاوت میانهٔ ایشان کرده باشد و اگر
در مقدار آنچه مالک قرار داده یا در جنس از نزاع کنند هر دو
سوگند بخورند و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت
و آنچه دعوی میکنند مگر آنکه مالک دعوی کند زیاده از
اجرت المثل را چه درین صورت متعین است و اگر در اصل
جعاله نزاع کنند قول قول مالک است فصل نهم در لقط
و آن برداشتن چیزیست که اگر برندارند ضایع شود و آن
انسان و ابن القط و منبوذ و ملقوط
گویند و آن هر طفل ضایعست که کسی نداشته باشد که او را پرورش
کند و محافظت او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که جبر
توان کرد بحکم شرع بر نفقهٔ او چون پدر و جد یا آقا در غلام
جبر کردن او لازم است و برداشتن او واجب کفائیست
هرگاه بترسند از تلف شدن او و بعضی از مجتهدین این را
سنت میدانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع
کنند سابق اولیست و اگر بیکدفعه بردارند آنکس که در دهکل
باشد اولیست از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شد
مساوی باشند قرعه بزنند تا هر کدام که بیرون آید از آن
کس است و شروط آنکسی که بر میدارد سه چیز است اول آنکه

بالغ وعاقل باشد دویم آنکه آزاد باشد چه بر داشتن
غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که بر طفل بترسد
وکسی نباشد سوای بنده چه درین صورت واجب است بر
داشتن بنده اورا سیوم انکه مسلمان باشد و بعضی از
مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه غرض محافظت است
وآن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت
در بر دارنده کرده اند وطفل اگر مال داشته باشد از مال
اوست واگر مال نداشته استعانه جوید بسلطان واگر
نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه او واگر ایشان
نباشند یا ندهند انکسی که بر داشته آن ... اگر از مال
خود بدهد وقصد کند که رجوع کند جایز است و بعضی
از مجتهدین را جایز نمیدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند
که طفل اگر غلام باشد جهة نفقه که داده اورا باحتیاج
میتوان فروخت باذن حاکم شرع واگر ممکن باشد استعانه
از غیر ولی از مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد و
انکس که اورا برداشته از مال طفل نمیتواند بی اذن حاکم
نفقه خود را بر داشت مگر باحتیاج وقول قول دارنده است
با قسم در قدر نفقه که مصروف است و همچنین قول قول او
در اصل نفقه و در تقصیر نکردن و ضامن نیست اگر طفل
تلف شود مگر با تقصیر در محافظت او واگر کسی دعوی
نماید

نماید که طفل فرزند منست وثابت سازد وملحق میشود باو
واکر طفل بعد از انکه بالغ شود انکار کند اعتبار ندارد
وعاقله وامام است هرکاه کسی میراث خوار وضامن
جریره او نباشد پس دیت خطای او بر امام است وحکم
کرده میشود بازادی واکر کسی دعوی بنده کی او بکند چه
اصل در هر کس آنست که آزاد باشد دکر بنده اورا بکشد او را
در عوض باید کشت امّا اکر آزادی اورا میتوان کشت
در عوض او چه احتمال دارد که طفل بنده باشد واکر
کسی زخمی بر وزند میرسد اورا که بعد از بالغ شدن
[illegible] ثابت کنند قسم دویم حیوان وانرا ضاله
کویند وآن هر حیوانیست ضایع که در دست کسی نباشد
واکر بردارند ضایع شود وبرداشتن مکروه است وآنچه
در احادیث وارد شده از نهی از وبرداشتن آن محمول است
بر آنکه بردارند بقصد تملک بردارد چه اکر بآن قصد
بردارد حرام است وشیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن
حیوانی که اکر بر ندارند تلف شود در غیر ابادانی جهة
امّا اکر در ابادانی بردارد حرام است وضامنست درین
صورت واکر نفقه بدهد جوع بمیرسد اورا بر مالک
سوای کوسفند که آنرا میتوان برداشت ومخیر است درین
صورت میانه نکاه داشتن ودادن بحاکم شرع وضامن

مخصوص حاکم شرع رخصت است که [illegible]
برداشتن [illegible]
[illegible]

نیست درین صورت و اگر تلف شود و اگر گوسفند را در صحرای
بی آب نیافته باشد بگیرند خوردن آن فی الحال حلالست باجماع
مجتهدین و ضامنست قیمت آنرا هرگاه صاحب آن پیدا شود
شتر و گاو را نمیتوان گرفت اگر صحیح باشد یا در موضعی باشند
که آب و گیاه باشد پس اگر درین صورتها بگیرند ضامن میشوند
و بری الذمه نمیشوند و خر را در صحرا میتوان گرفت چه صبر
بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند و
جایز است برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت
باغ و زراعت کند و بعد از یکسال تعریف کردن انتفاع گرفتن
از آنها جایز است و ضامنست بردارنده آنها قیمت متعارف
آنها هرگاه صاحب آنها پیدا شود و اگر طفلی یا مجنونی
حیوانی را بگیرد ولی ایشان یکسال تعریف میکنند بعد از آن
مخیر است با صرفه طفل در نگاه داشتن آن حیوان و مالک
شدن آن و ضامن بودن قیمت آن و نفقه دادن آن حیوان
قسم سیوم لقطه اموال و آن هرمالیست ضایع جهة نگاه داشتن
از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروه است و اگر چه اعتماد
بر خود داشته باشد مگر آنکه بترسد که تلف شود چه درین
صورت مکروه نیست و اگر اعتماد نداشته باشد برداشتن
آن حرام است و در بردارنده لقطه حرم مکه عدالت شرط است
پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است و عادل مخیر است

برداشتن

میان

202

دو

میانه نگاه داشتن آن و بحاکم ببرند و اگر فاسق لقطه را بردارد حاکم

می‌گیرد یا کسی را همراه او می‌سازد تا یکسال اعلام آن فاسق که قصد تملک

کند حاکم از وی می‌گیرد و بعد از یکسال باو می‌دهد چنانکه ضامن او بگیرد

و آنچه در غیر حرم مکه از طلا و نقره و جواهر یافته باشند و در معموره

نباشد و سکه اسلام نداشته باشد یعنی شهادتین یا اسم پادشاه اسلام

بر او نقش نکرده باشند از آن واگر اثر اسلام در آنها باشد یا در معموره

باشد و صاحب پیدا نشده باشد مشهور میانه مجتهدین آنست که اگر زیاده از

یک درهم باشد یکسال تعریف آن لازم است الحال که اگر قصد تملک کنند

مالک می‌شوند و اگر صاحب پیدا شود ضامن او اند و آنچه در بلاد اسلام

در ملک شخصی یافته باشد ضامنست از جهت اگر کند پس اگر دعوی کند که از

دست او بوده و گواه و قسم بر او لازم نیست و اگر گوید که از او نیست

اگر اثر اسلام بر او نباشد از کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام

بر او باشد حکم لقطه بر آن جاری دارند و آنچه مذکور شد از حکم

طلا و نقره که اگر از دیار کافر پیدا شود از کسی است که یابد خواه در

معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اسلام داشته باشد و خواه

نداشته باشد و آنچه در شکم جانور یافته شود از طلا و نقره و جواهر

اگر از کسی خریده باشد او را اعلام سازد و اگر آن کس گوید که از

من نیست از آن کس است که یافته اما هرگاه اثر اسلام در او باشد و لقطه

آنچه در حرم مکه بیابد بی تعریف (تعریف) یکسال مالک نمی‌شوند و لقطه که

از یک درهم باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در حرم مکه نیز

والرینه

در هم مثل طلس بیابند بی تعریف از یابنده است لقطه حیوان
و مال را بر دارد و بعد از یکسال تعریف تلف کند ضمان تعلق بذمّه
او میگیرد بلکه بعد از آزاد شدن بدهد تتمه احکام لقطه چهار
چیز است اول واجب و آن تعریف است یعنی شناسانیدن کسی که
آنرا بر داشته یا نایب او بانکه فریاد کند همان روز یا شبانگاه
هر روز یکبار یا دو بار انگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود تا
یکسال واقع گرداند آنرا در مکانهای که انجا مردم جمع شوند چون
بازارها و درهای مسجدهای و صباحها و شامها و روزهای
جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشهر و در فریاد کردن
ذکر جنس بکنند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از
تعریف بشهر خود میتواند برد و سال را در شهر خود تمام کرد
و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف کند و اجرة
بماند بر نفس خود قیمت کند و بر یک بفروشد و قیمت آنرا نگاه
دارد و ضامن نیست با آنکه منتفع شود و ضامن او اگر در بسیار
تعریف فوت شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل
خواه فرزند و خواه متصل چون فربهی در بین یک سال از مال
و بعد از یک سال ملتقط است بعد از نیت تملک دوم ضمان با
و تقصیر در حفظ بدون تملک امانتست سیوم مالک و آن
بعد از تعریف یکسال است یا قصد مالک شد چهارم رد بمالک و
واجب است هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملک او ست و

گواه

203

واگر در لقطه بیرون زمانی است که در آن اشتباه میشود طالع عمر گرفتن غنم

کواه ثابت نمیشود و وصف کردن آن کافی نیست اگرچه ظن صدق
داشته باشد بلکه درین صورة رد کردن جایز است و اگر دو نفر در صفة
وصف ذکر کنند آنگاه کواهی دهند که ملک غیر بوده غیر انتزاع عین
میکنند و با تلف رجوع کنند بر هر کدام که خواهد و اگر بر آنکس رجوع
کند که بوصف کننده داده او را رجوع میرسد بر وصف کننده
بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیت او نکرده باشد چه درین
صورة رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک کواه بگذرانند بعد از آنکه
باول داده باشد و کواهان ایشان بر دیگری ترجیح نتوان نهاد
قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس
اگر اسم دوم بر آید انتزاع میکنند از اول و اگر تلف شود ضامن
نیست کسی که باول داده اگر بحکم حاکم شرع داده یعنی اذن حاکم داده ضامن است
تکمله التقاط بر پنج قسم است قسم اول واجب و آن برداشتن
طفلیست که اگر بر ندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را
سنت میدانند قسم دویم حرام و آن وقتی است که شخصی که بر میدارد
داند که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطه حرم قسم سیوم سنت
و آن برداشتن مالیست که اگر بر ندارد ضایع شود قسم چهارم مکروه
و آن بر چند قسم است اول مکروه مطلق برداشتن ۲ برداشتن فاسق
غیر لقطه حرام را ۳ برداشتن مال و حیوانرا ۴ برداشتن
چیزهائی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و
نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن مطهره

اول مطلق

وتاوان یا نزد احرام میدانند ۵ کمتی از یکدهم است در غیر حرم مکه
وآنچه بر یابنده لقطه واجبست دو چیز است ۱ نگاه داشتن ۲
کواه کرفتن در طفل وآنچه برو نیز سنت است دو چیز است اول کواه
کرفتن در لقطه مال وحیوان دویم آنکه نشناساند بکواه که بعض
از اوصاف او را تا آنکه فایده کواهی حاصل شود وآنچه برو مکروه است
تعریف کردن در مسجد است وآنچه بر صاحبش حکم شده واجب اینست
که هر کاه یابنده وآنچه یافته باشد رد کند برو قبول کند واکر
در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد وعیب ناک
شود آنرا با ارش نقصان آن رد کند قبول کند فصل دهم در احیا
موات وآن زمینهایی است که کسی مصروف انتفا نباشد ومعطل
باشد بواسطه منقطع شدن آب از آن زمینها یا جهة مستو
شدن آب بر آنها واین زمینها ملک امام است پس اکر مسلمان
تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک میشود بهفت شرط اول
آنکه اکر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند ویا غیبت او هر کس
که عمارت آنها کند اولیست در تصرف با آنها از دیکری تا عمارت او
باقی باشد دوم آنکه مملوک مسلمانی یا کسی که امام با او صلح کرده باشد
پس اکر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن بی اذن مالک
آن صحیح نیست واکر مالک غایب باشد کسی آنرا عمارت کند تا آمدن
غایب او اولیست از دیکری تا آنکه عمارت او قایم باشد واکر عمارت
او خراب شود ودیکری عمارت کند ثانی اولیست بتصرف در آن زمین

اول

فصل دهم

سوم

سیوم آنکه کسی که عمارت میکند می باید که مسلمان باشد پس اگر جهود
باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در آن دو قولست چهارم
آنکه آن شخص که اراده عمارت زمین موات دارد می باید که کاری
کند که آن زمین را در عرف و عادت گویند که احیا کرد و بس گردانیدن
دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها و بستن مرزها در آن کافی نیست
چه اینها افاده ملکیه او نمیکنند بلکه افاده اولویت او میکنند
و اگر آن زمین منتقل شود از وی بدیگری آن دیگر اولیست از وی و اگر
بفروشد آن زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی مجتهدین برین رفته اند
که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن
[illegible] پنجم آنکه زمین موات مکان عبادت نباشد
چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله آن را جهة مصلحت مسلمانان مخصوص
چیزی ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته بود و بقیع را
که از نخلستانها و مهاجران بود جهة چریدن چاروایان زکوة
و تصدق و جزیه و همچنین است حکم زمینهای که آنحضرت مقاطعه
کرده باشد با جماعتی چنانچه عقیق را ببلال بن الحارث قطع کرده
بود بچیزی و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود تا زمان خلافت
عمر رو او منع کرد بلال را از آن هفتم آنکه حریم عمارت نباشد چه
هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسم است اول حریم خانه
و آن بمقدار خاک ریز و برف انداز است و جایی که آب باران از ناودان

یر آن زمین دوم مدخل شدن بان خانه باشد دوم حریم دیوار و آن
بمقدار ریختن خاک آن دیوار است هرگاه خراب شود سیوم حریم
شهر و آن حوالی آن شهر است جهة جمع شدن اهل آن شهر و اسب دوا
و خاک ریز و محل خریدن چهارپایان اهل آن شهر چهارم حریم
نهر و آن بمقدار ریختن خاک آن نهر است و آن مقدار که بر دو جا
آن نهر راه روند پنجم حریم جائی که شتر را آب میدهند چهل ذرع است
بس اگر کسی خواهد که جهة آب دادن شتر آن حوض جائی بکند در آن
چهل ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که حریم چاه در جاهلیت
پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرع است ششم حریم چاه
که بشتر آب میکشند جهة زراعة کردن با آب آن چاه و آن شصت
هفتم حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرع است و در زمین
پانصد ذرعه پس دیگری را نمیرسد که درین مقدار از زمین حوالی
چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهة حریم قناة نیز
مقدار وارد شده هشتم حریم راه و آن در زمین موات هفت ذرع
و این حریمها در زمین موات است و حریم در زمین معموره نیست فصل
یازدهم در مشترکات بدانکه در منافع مشترک بر پنج قسم است اول
راهها و فایده آن رفتن در آنست و نشستن که ضرر برسانند بجماعتی
که در راه میروند و اگر در راه بنشینند جهة خرید و فروخت اگر
وسیع باشد که درین ضرر نرسانند جایز است اما با ضرر جایز نیست

فصل یازدهم

واگر خود

۱۲
خود برجوع

واگر خود از آنجا برخیزد و متاع او آنجا باشد دیگری نمیتواند آنجا نشست
امّا اگر متاع خود را بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان
مکان عود نماید خلافست میانهٔ مجتهدین در آن اقرب آنست
که حق او از آن مکان باطل شد به برخاستن از آن مکان دنیای
که در راه جایز نیست واگر در راه سایه کند بچیزی چون بوریا
بشرطی که ضرر نرساند بمتردّدین جایز است واگر دو کس یکدفعه
در مکانی خواهند که بنشینند اقرب آنست که قرعه بزنند
بنام هر کدام که بیرون آید او اولی است و سوای راههای که تردد
ی نمایند در آن حکم زمین موات دارد هر کس احداث چیزی میتوا
کرد بشرطی که ضرر بمتردّدین نرسد امّا در راهی که مخصوص جماعتی
باشد احداث چیزی نمیتوانند کرد مگر باذن ایشان قسم دوم
مسجدها و فایدهٔ آن معلوم است و هر کس مسبقت کند بگرفتن
محل اولیست از دیگری بآن مکان و هرگاه برخیزد و دیگری
بنشیند ثانی اولیست اگرچه بقصد وضو ساختن برخاسته
باشد مگر آنکه رخت خود را گذاشته باشد قسم سوم موقوفات
عامه چون مدرسها و رباطها فایدهٔ اینها نزول طلبهٔ علم
و قوافل در اینها پس هر کس که ساکن حجره شود از اینها از آن
جماعه که اهلیت سکنی آنجا داشته باشد اولیست از دیگری
تا در اینجاست و بیرون کردن او جایز نیست واگرچه بسیار
در اینجا بماند بشرط آنکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه

درین صورت بانقضاء آن مدت بیرون میتوان کرد و همچنین
بیرون میتوان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که بطلب علم مشغول
باشد وانکس بآن مشغول نباشد وجایز است که ساکن حجره کسی
با خود شریک نکند مادامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده باشد
و هرگاه ازحجره بیرون رود حق او ازان مکان باطل میشود و اگر
رخت او انجا باشد حق او باطل میشود دیانه خلافست قسم چهارم
معدنها و کانها و آن بر دو قسم است اوّل کانهای ظاهر
که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفطه و کبریت و قیر و مومیای
و سرمه و یاقوت چه اینها مشترک است میانه مسلمانان و بعضی
از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی از آنها
چیزی بردارد و منع او میتوان کرد و تا حاجت او تمام نشود
دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس یا زیاده سبقت کنند و جمع
ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و تقدیم
بر دارد و اگر در جانب نمکسار جائی در زمین موات بکنند و
بدانجا آرند و نمک کنند مالک آن میشوند و غیری با او
شریک نیست دوم معدنهای باطنی که محتاج بخرج و عمل است
چون کان طلا و نقره و آهن و مس و رصاص و بلور و فیروزه
و آن نیز مشترک است میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین
نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر باشد یا حیلما مالک آن
و اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی آن را ظاهر کند و احیا کند اگر در ملک

او باشد

او باشد مالک میشود و همچنین اگر در زمین موات باشد یا احیا
کردن مالک آن میشود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که مانع احیا
کرده مالک اوست خواه ظاهر باشد وخواه مخفی و تعلق باحیا کنند
اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمیتوانند شد و اگر جائی نکند
بمعدن رساند همان مشترک میانه مسلمانان و مالک نمیشود
قسم پنجم آبها و آن بر پنج قسم است ۱ آنکه در ظرفی کرده باشند
یا حوضی و آبها ملک کسی است که ظرف و حوض از وست و اگر چه
او مباح گرفته باشد و جایز است فروختن آب آنها ۲ آب
جائی که در ملک خود بکند یا در زمین مباح چه در صورت
مالک میشوند و کسی را بی اذن در آن تصرف جایز نیست
و فروختن آن کیلا و وزنا جایز است با کراهیت و فروختن
همه آب چاه جایز است چه تسلیم آن متعذر است و چاه قدیم
هرگاه پر از خاک شود و کسی که آن را پاک کند مالک آن میشود
و اگر کسی جائی در زمین مباح بکند بقصد مالک شدن
بلکه جهة نفع گرفتن او اولی است با آن در وقتی که آنجا باشد
و هرگاه مفارقت کند از آنجا که سابق باشد در آنجا او اولی است
بانتفاع از آن چاه و مخصوص احدی نیست و هرگاه کسی چاهی
در ملک خود بکند منع همسایه خود نمیتوانند کرد از چاه
کندن دیگر عمیق تر از آن چاه و اگر چه آب چاه او بآن چاه
سرایت کند ۳ آب چشمه و باران و آب انبار زمین

مباح نه از روی مالک شدن مشترک است میان مسلمانان
و مخصوص احدی نیست و از آنها هر کس آنچه بردارد مالک
نمیشود **چهارم** آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله
بغداد میانه مسلمانان مشترک است و اگر آب آن کم باشد
وفا بهمه نکند ابتدا اول بکسی کنند که نزدیک دهنه باشد
اگر جهة زراعة باشد تا بند نعلین آب بدو دهند و اگر
جهة درخت غیر خرما باشد تا قدم و جهة درخت خرما
تا ساق بعد از آن سر دهند آنجماعة آب را بکسانی که در
پهلوی ایشان باشند و سر دادن بیش از آن قدری که گفته
شد واجب نیست اگرچه بتاخیر برسد اگر از او
باقی نماند مابقی را حق نیست **پنجم** آب نهر مملوک که جدا
کرده باشند از مباح بانکه کسی نهری از فرات مثلا بریده باشد
مالک آن آب میشود و هر کس که در آن نهر کار کرده شریک در
بقدر نفقه و عمل است پس اگر بهمه وفا کند و الا بقدر حق
و نصیب خود قسمت کنند **باب یازدهم از کتاب مطلع بیان** در بیان
نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین و در او
مقدمه و سه مطلب و خاتمه است **مقدمه** در بیان
فضیلت نکاح و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح
کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش جمع
آنها نداشت لهذا بر سه حدیث اختصار رفت از آنجمله

دجله

در حدیث ائمه معصومین آمده که بهتری فایده که مسلمان را بعد از اسلام
حاصل شده باشد بهتر از زن صالحه نیست هر گاه او را ببیند
خوشحال شود و هر گاه از وی غایب شود حفظ ناموس و مال کند و هم
در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت
نمازی که صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی
که عزب بگذارد و هم در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان
آنکسانی اند که عزب مرده باشند واقسام نکاح کردن نظر نکاح
کننده پنج است اول واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق
باشد که اگر نکاح نکند در زنا افتد دوم سنت و آن وقتی است که خوف
زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد سوم حرام چون زیاده
بر چهار زن آزاد و دو کنیز خواستن مرد آزاد و زیاده بر دو زن
آزاد و چهار کنیز خواستن بنده و نکاح کردن کافر و سنی مسلمان را
چهارم مکروه و آن وقتی است که نفس مشتاق نباشد و از نفقه بر
قول بعضی از مجتهدین پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است
واقسام نکاح منکوحه نیز پنج است اول واجب چون نکاح زن یا کنیز
که بر ایشان نترسند در افتادن بزنا دوم مستحب چون نکاح خویشان
صله رحم سوم حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام اند
و زن کافر غیر یهودیه و اهل کتاب بر العقد دوام خواستن و نکاح
جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محرم چون مادر یا خواهر
دخول کرده باشد چه نکاح جمیع آنها حرام است چهارم مکروه چون نکاح

زنان سفینه و زنی که عقیم باشد یعنی از و فرزند بهم نرسد و نکاح
دختری که نکاح کرده باشند بعورت او پنجم مباح و آن نکا
ما عدای چهار قسم مذکورست و بان نکاح کردن منقسم میشود به سه
قسم اول نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث مرد و زن از یکدیگر
شود و اینقسم را نکاح دایمی گویند دویم نکاح کردن زن آزاد
که سبب میراث نشود و آنرا نکاح متعه گویند سیوم نکاح کرد
کنیزی و آن بر سه قسم است اول کنیز غیر را بعقد خواستن دویم
کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد سیم
خریدن کنیز چه بخریدن وطی او حلال میشود مطلب اول در بیان
نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه
ناجیه اثنی عشریه اجماعیست و مشروع است و آن بعض فرقه
و احادیث موافق و مخالف ثابت است خلافه مخالفین را که
ایشان میگویند که مشروع بودن آن نسخ شده و احادیثی که در
نسخ شدن آیه کریمه قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکد
و قول ع م ر که دو متعه در زمان حضرت رسالت پناه صلی
علیه و آله وسلم حلال بوده و من نهی میکنم دلالت بر آن می
که نسخ نشده و بواسطه قول عمر آیه صحیحه قرآنیه نسخ کرد
معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد خود حرام کرده اجته
در مقابل نص قرآنی خطاست و اگر بطریق روایت از حضرت ر
پناه صلی الله علیه و آله وسلم بوده چگونه بر جمیع صحابه ثا

خلافت

خلافت عمر چنین حکمی مجعول بوده باشد و در صحاح ترمذی هروی
که یکی از علماء مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از
عبد الله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده است عبد الله عمر
در جواب شامی گفته که اگر پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله حلال کرده و کاری که آنحضرت کرده باشد
جهة قول پدرم ترک نمیتوان کردن و متعه کردن بر سه وجه است
اوّل سنّت چون متعه کردن مومنه عفیفه دویم حرام چون متعه
کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت علیهم السّلام و منافی متعه
کردن زن مسلمان حرام است سیوم مکروه چون متعه کردن
زن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و شرطهای نکاح
متعه شش است اوّل ایجاب چون انکحتك یعنی نکاح کردم من
ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر خود لفظ گویند و اگر وکیل زن
چنین گوید متعت موکلتی من موکلك یعنی متعه کردم وکیل کنندهٔ خود را
جهة وکیل کننده دویم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموکلی
در صورت دویم سیوم ذکر مدت الحکمی و زیادتی مدت معتبر نیست
بعضی گفته اند که عقد باطل میشود و بعضی گفته اند که نکاح دایم میشود
چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکنند باطل است بخلاف نکاح دایم
پس اگر ذکر مهر نکنند صحیح است ولی و زیادتی او را مقداری نیست
و بعضی از مجتهدین گفته اند که کمتر از یکله هم نباید عقد کرد
ششم
انکه زن مسلمان باشد با اهل کتاب در مجوسی اشکال است

سنیانرا ... دلیل

نکنند
مدت
پس اگر مهر و متعه ذکر
میان مجتهدین خلاف

آنکه زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشان را از خوردن
شراب و گوشت خوک و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط
مشروط است چون شب یا روز بپیش او آمدن و یک مرتبه و یا دو مرتبه
دخول کردن بشرط آنکه زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول
باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه
مدت تمام شود جدا می شود از شوهر و متعه را نفقه دادن
لازم نیست و میراث نمی برد و اگر در عقد متعه شرط میراث بردن
کنند آیا میراث میبرد خلافست و لعان و ایلا در متعه نیست چنانچه
در دایمی هست بطریقی که مذکور خواهد شد و با متعه ظهار
میتوان کرد یعنی باو میتوان گفت که پشت تو همچو پشت مادر
منست چنانچه تفصیل او خواهد آمد خلافست و گواه کردن
در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دایم سنت است اما
اگر ترسد که او را گویند زنا میکند سنت است که گواه بگیرد
و سنت است که متعه را از حالش سوال کنند هرگاه باو بدگمان
باشند خلافست میان مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه
جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دایم زیاده از چهار حرام است
اولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند مطلب دویم در
نکاح کنیزان و آن بر سه قسم است اول عقد و آن مخصوص کنیز
غیر است و خلافست میان مجتهدین که عقد کردن آزاد
بر کنیز جایز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند جایز است

بدو

بد و شرط یکی ترسیدن از وقوع در زنا **دویم** مفلسی که قدرت نداشته
باشد بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهر آزاد باشد
آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندی که بهم رسد
بنده باشد آیا باین شرط زند بنده میشود یا نه میانه مجتهدین
خلافست قول مشهور آنست که بنده میشود و شرطهای آن فرزند
بنده میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست قول مشهور آنست
که بنده میشود و شرطهای آن شش است **اول** ایجاب **دویم** قبول بطریقی
که مذکور شد **سیوم** اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن
آقا موقوف بر اجازه آقاست و بعضی از مجتهدین گفته اند که باطل است
و درین صورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگرچه آزادی را
شوهر کند هرگاه با علم دخول کند **چهارم** اذن زن آزاد چه اگر
کسی بی اذن زن آزاد کنیز را عقد کند و اگرچه آن زن آزاد دیوانه
یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست **پنجم** آنکه زیاده از دو کنیز نباشد
و اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده
از یک کنیز جایز نمیدانند **ششم** آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد
اگر شوهر بنده باشد **قسم دویم** مالک شدن کنیز چه جایز است
بملکیت کنیز خود را دخول کردن و عقد و ملک جمع نمیشوند هرگاه
کنیز غیر را عقد کنند آنگاه بخرند نکاح فاسد میشود و بملک
دخول میکند و این قسم منحصر در عددی نیست چه میتواند شخصی
بملک هزار کنیز خود را دخول کند بخلاف عقد و هرگاه آقا کنیز

خود را بدیگری تزویج کند جایز نیست مر اورا دخول کردن بآن کنیز
مگر بعد از طلاق او وانقضاء عدت او و فسخ عقد او میتوانند
کرد هر گاه شوهر غلام او نباشد اما اگر شوهر غلام او باشد تفریق
میانه ایشان میتوان کرد و سنت است مر آقا را که هر گاه کنیز
خود را بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد از مال خود بکنیزک بعوض
مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز را دادن واجب میدانند
واگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر است
در فسخ عقد او و هر گاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند بروز
آقا خدمت کند و در شب لازم است که شب بگذارد که پیش شوهر
خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد شوهر او خواهد
که همراه او بسفر رود آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میانه دو کنیز
خواهر جایز است دخول کردن با کنیز هر گاه طفل آنجا باشد
که نگاه کند و وطی کنیز فاجره کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد
جایز است و مفتی در عقبی فرج کنیز ریختن نیز جایز است
و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست
و در تحلیل خلافست **قسم سوم** اباحت و تحلیل است و اینجا نسبت
که شخصی بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم
از خواص فرقه ناجیه اثنی عشریه است و خلافست میانه مجتهدین
که این قسم داخل قسم اول است یا داخل قسم ثانی سید مرتضی رضی الله
عنه داخل قسم اول میدانند و شرطهای این قسم شش است **اول**

ایجاب بود احللت لک وطی امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو
دخول کردن فلان کنیز خود را و یا بلفظ اباحه جایز است
خلافست دویم قبول چون قبلت سیوم انکه تحلیل میکند
می باید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست
چهارم انکه مالک کنیز دیوانه و طفل و مست و خفته
و بیهوش نباشد و مفلسی نباشد که حاکم شرع او را ان
مال منع کرده باشد جهة ترضی اهان پنجم آنکه کسی که وطی
کنیز را برو حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی او
حرام باشد مثل انکه کنیز مسلمانی بکافر تحلیل کند یا کنیز
شیعه را بسنی تحلیل کند چه اینها جایز نیست ششم آنکه
آن کنیز شوهر نداشته باشد و هرگاه این شرطها بهم رسد
وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو
حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و
اختصار بر قول صاحب کنیز بایدکرد پس اگر بوسه کردن
کنیز را یا خدمت او را حلال کند بوسه حلالست اما خدمت
کردن حلال نیست و فرزندی که از این کنیز بهم رسد اگر
پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند
او بنده باشد آزاد است مطلب دویم در نکاح و مقدمات
و شروط آن و در آن سیزده فصل است فصل اول در بیان
مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق است

یک امر واجب و نهی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و

شش امر مکروه اما اجابت کردن خواستگاری کردن مومنی

که قادر باشد بر نفقه دادن واگر چه در نسب موافق نباشد

و درین صورت ولی اذن اگر نه هد گناه دارد واما سی و

چهار امر سنت اوّل خواستگاری کردن پیش از عقد دویم

پیش از عقد دو رکعت نماز گذاردن سیوم استخاره کردن

چهارم بعد از استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو

دو رکعت نماز حاجت کردن ششم دعا بعد از آمدن حاجت کردن

هفتم اختیار کردن هشتم اختیار کردن زنی که از شان

او زاینده باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم

اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر

و مادر او صالح و مومن باشند دهم اختیار زن صاحب

جمال کردن که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازده

اختیار زنی که خویش داشته باشند جهة صله رحم خلاف

مرسیان که ایشان نکاح خویشان را مکروه میدانند

دوازدهم اختیار کردن مومنه زیرا که نکاح زن سنی

جایز نیست سیزدهم عقد را ظاهر کردن درین نکاح چهارده

گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از

و میباید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدا تعالی

و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ایمه معصومین علیهم السلام

واجب

وگفتن

[illegible]

وگفتن الحمد لله کافیست و بعضی از سنیان خطبه خواندن
واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن خلاف سنیان
که ایشان در روز جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن روی
و دستهای زنی را که اراده نکاح او داشته باشد و ایستاده
و نشسته دیدن او هژدهم طعام دادن را واجب میدانند
و سنّت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم
اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام آن
مجلس و اگرچه روزه سنت داشته باشد خصوصًا اگر داند
که افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود امّا اگر مجلس عروسی
مشتمل باشد بر کردن چیزهای حرام رفتن بانجا حرام است
مگر آنکه کسی باشد که تواند منع کرد یا آنکه بواسطهٔ خاطر او
چیزهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس روند
اگر قدرت داشته باشد از آن مجلس برخیزند و بروند و
اگر رفتن از انجا دشوار باشد در نشستن آنجا گناه ندارد
و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر صورتها سایه دار بعضی
از مجتهدین گفته اند اگر آن صورتها در قالی و فرش باشد
جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر
بالش باشد نیز رفتن بآنجا جایز است و اگر دو کس بیک دفعه
کسی را بعروسی خبر کنند بخانهٔ آنکس رود که بخانهٔ او نزدیکتر
باشد بیستم رخصت دختر بکر در عقد کردن او بیستم

وکیل کردن زن برادر بزرک را در عقد کردن هر کاه پدر نباشد

بیست ودوم اختیار کردن عقد برادر بزرك اکر یکی از برادران جهه

شخصی کرده باشد اورا بیست وسیوم دو رکعت نماز کردن هر یك

از زن وشوهر پیش از دخول کردن بیست وچهارم دعاء منقول

خواندن هر یك را از ایشان بعد از نماز بیست وپنجم امر کردن

مردمی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن امین کویند

بیست وششم دست بر پیشانی زن نهادن وروی او را بقبله

کردن پیش از دخول کردن ودعای منقول خواندن وطلبیدن

فرزند صالح و تمام اعضا وموئهای زن را از پای او کندن

وپاهای اورا باب شستن ودر دور خانه ریختن بیست وهفتم دخو[ل]

کردن در شب بیست وهشتم در وقت دخول کردن ومحل از دخول

کردن بسم الله الرحمن الرحیم کفتن بیست ونهم با وضو بودن

هر یك از زن وشوهر سی ام عزام خود را رخصت نکاح دادن

اکر نکاح خواهد سی ویکم منی را در خارج فرج ریختن هر کاه کنیز

حامله خریده باشند وبعد از چهار ماه خواهند که با او دخول کنند

سی ودویم مشخص کردن مهر اکر در حال عقد کردن مشخص نکرده

باشند پیش از دخول سی وسیوم پیشتی از نیك زن آزاد بخوا[ستن]

سی وچهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن واما آنچه

امر حرام اول خواستکاری کرده باشند واجابت کرده باشند و

بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دویم خواستکاری کردن

زنکه

212

زنی که در عدت رجعیه باشد خواه بصریح خواه بکنایه و در عدت
وفاة خواستکاری کردن بصریح حرام است اما بکنایه جایز است
سیوم عقد کردن وکیل زن او را جهة خود چهارم نکاح کردن
کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمانی بکافر ششم
تزویج زن مومنه جهة سنی و بعضی از مجتهدین این را مکروه
میدانند هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را هشتم غارت
کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحب راضی
نیست و اما بیست و شش امر مکروه اول ترک نکاح کردن جهة
ترسیدن از پریشانی و مفلسی دویم نکاح کردن بقصد مال
و جمال چه در حدیث ایمه معصومین علیهم السلام وارد شده
که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح کند محروم میشود از و
و اگر بقصد سنت پیغمبر کند حضرت حق سبحانه و تعالی مال و جمال
او را روزی کند سیوم عقد کردن هرگاه قمر در برج عقرب باشد
چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه پنجم ترک بسم الله کردن
در حالت دخول کردن ششم زیاده از دو روز طعام دادن هفتم
در حال جماع نگاه بفرج زن کردن و بانده رون فرج زن نگاه کردن
کراهیت در و سخت تر است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
و در حدیث امده که اگر فرزندی درین حال حاصل شود کور خواهد
بود هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصا شوهر مکر ذکر خدا تعالی
چه در حدیث امده که اگر در حال جماع سخن گویند و فرزندی حاصل

شو د کنند خواهد دهم مخصوص ساختن طعام دادن در عروسی
بمال داران اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است
دهم رفتن مجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی
نثار کنند هرگاه ندانند که صاحب راضی نیست دوازدهم شوهر کردن
زن مرد فاسق را خصوصاً شراب خوار و سنی و مستضعف سیزدهم
نکاح کردن ترکان و زنانی که سیاه باشند سوای زنان نلولی
چهاردهم نکاح کردن زنانی که سفیه و احمق باشند پانزدهم
نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم نکاح کردن
زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بدخلق و عقیم هفدهم
بزنی که اراده نکاح داشته باشد صریح گفتن که جماع کردن که
ترا راضی میکند نزد منست یا بکنایه گویند که ای بسا جماعتی
که ترا راضی کند هژدهم عقد کردن زنی که او را زاینده باشد
و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را زاینده باشد و تربیت
کرده باشد بیستم نکاح دختر زنی که پدر او خواسته باشد و
بعد از انکه طلاق داده باشد و شوهر کرده باشد بهم رسیده
باشد بیست و یکم نکاح کردن زنی که با مادر یک شوهر کرده
پدر او بیست و دویم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر او
بیست و سیوم نکاح کردن خواهر زنی که او را طلاق باین داده

فی الحال

سلطان دوازدهم صحیح

فایده

فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین **بیست و چهارم** ریختن منی در غیر فرج
زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشند بی اذن آن زن و بعضی
از مجتهدین این عمل را حرام میدانند و هرگاه این عمل کنند سنت
که ده مثقال طلا دیت نطفه بآن زن دهند و بعضی از مجتهدین این
عمل را حرام میدانند اما در متعه و شیر دهنده و عقیم و زنان
مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جایز است **بیست و پنجم**
خوابیدن در میان دو زن آزاد اما در میان دو زن کنیز میتوان
خوابید **بیست و ششم** در بیان شرطهای نکاح دایمی و آن شانزده است
اول ایجاب چون زوجتک یعنی زن گوید بمرد که تزویج کردم ترا
دوم قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد گوید قبول کردم نکاح را
و قبلت گفتن بی آنکه نکاح را باو ضم کنند نیز کافی نیست و اگر در
لفظ ایجاب و قبول موافق نباشد چنانچه مذکور شد جایز است
و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن
و شوهر شخصی دیگر را وکیل کنند زن چنین گوید زوجت موکلتی
من موکلک یعنی نکاح کردم وکیل کنندهٔ خود را بجهة وکیل کنندهٔ
تو و وکیل مرد گوید قبلت لموکلی یعنی قبول کردم نکاح را بجهة وکیل کنندهٔ
سیوم آنکه هر یک از ایجاب و قبول بصیغه ماضی گویند چنانچه مذکور
شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جایز نیست و اگر بصیغهٔ امر گویند
بعضی از مجتهدین آنرا جایز داشته اند **چهارم** آنکه در صیغه
قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح

پنجم آنکه ایجاب وقبول را بصیغه عربی بکویند هرکاه قدرت بر-
داشته باشند امّا اکر قادر بران نباشند بهر لغت که دانند صحیح است
ششم انکه هر یك از ایجاب وقبول را بلفظ بکویند با قدرت پس اکر
اشارت کنند صحیح نیست امّا اکر قادر بر کفتن بلفظ نباشند اشارت
کافیست هفتم انکه عقد را معلق بر شرط نسازند صحیح پس اکر
معلق بر شرط سازند صحیح نیست وامّا اکر در عقد شرط مشروع کنند
صحیح است هشتم انکه ایجاب وقبول را در یك مجلس واقع شود
بیفاصله پس اکر در دو مجلس واقع شود صحیح نیست امّا اکر فاصله
قلیل باشد صحیح است نهم انکه هر یك از زن وشوهر بالغ باشند
پس اکر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم
انکه هر یك از ایشان عاقل باشند چه اکر دیوانه باشند عقد
ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم انکه قصد کنند عقد را
پس اکر مست یا بیهوش یا خفته باشند صحیح نیست واکر چه
بعد از انکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم انکه هر یك از ایشان
مسلمان باشند چه اکر یکی کافر باشد صحیح نیست یا انکه زن مومنه
باشد شوهر سنّی صحیح نیست سیزدهم انکه ازاد باشند چه اذن
عقد بنده بی اذن اقا صحیح نیست چهاردهم آنکه زن یکی از آنها
نباشند که بر وحرام است پانزدهم انکه زن در حال مشخص باشد
پس اکر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند وبی انکه مشخص سازد
صحیح نیست شانزدهم انکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند

چه مثلا

چه مثلا اگر زن شخص را وکیل کند که او را بپانصد درهم نقره کند
پس اگر آن شخص بدویست درم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین
و آیا قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرط است خلاف است
میانه مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و اگر از نفقه دادن
بعد از عقد کردن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد **فصل سیم**
در جماعتی که ولی عقد اند و آنها سه قوم اند **اول** پدر و جد پدری
چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند تا وقتی که بالغ و عاقل
باشند و با وجود ایشان کسی ولی طفل نیست و خلاف است میانه
مجتهدین که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آنکه در ولی بودن
او زندگی پدر شرط است اقرب آنست که ولی است و اگرچه پدر مرده
باشد ~~و اگرچه پدر مرده باشد~~ و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند
آیا آن وصی را ولایت نکاح طفل هست یا نه میانه مجتهدین نیز
درین مسئله خلافست اقوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر
طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او بنکاح میتواند
جهة او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه از جهة ایشان نکاح کند ایشان
بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع **اول** آنکه
او را بهم جنس نکاح نکرده باشد **دویم** آنکه بکسی تزویج کرده باشد
که آلت مردی نداشته باشد **سیوم** آنکه بزنی جهة او نکاح کرده
باشد که صاحب عیب باشد **چهارم** آنکه جهة طفل کنیزی خواسته
باشد یا دختر خود را بغلامی داده باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین

ایشانرا اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصاً بر مذهب
جماعتی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترسیدن در
زنا افتادن شرط میدانند چه برین مذهب طفلانرا بعد از
بالغ شدن فسخ میرسد و هر گاه پدر و جد هر یک جهة دیگری عقد
کند عقد کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو بیکدفعه
عقد کرده باشند عقد جد صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر
و جد ساقط میشود اوّل انکه بنده باشند دویم آنکه ناقص عقل
باشند سیوم انکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت
فرزند مسلمان نیست یا فرزند کافر ولایت هست چهارم آنکه
احرام بسته باشند جهة حج یا عمرة چه اگر محرم در حالت احرام
عقد کند صحیح نیست و هر گاه یکی ازین چهار امر حادث شود ولایت
جد و پدر ساقط میشود و منتقل بامام میشود قوم دویم آقای
بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان هست و اگر ایشان
بنکاح راضی نباشند بتعدی آقا ایشانرا میتواند بیکدیگر عقد
کند و با وجود آقا دیگری ولی نیست و بندگانرا بی اذن آقا نکاح
صحیح نیست قوم سیوم علماء شرع هر گاه پدر و جد نباشند یا طفل
بیعقل بالغ شود چه در بیضورت حاکم شرع ولی اوست و اگر چه
پدر و جد او باشند و همچنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ
شدن دیوانه شود یا احتیاج و صرفه او بنکاح میتواند جهة
او نکاح کردن فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که برمرد

در حلال

حرام اند

حرام اند وایشان بر سه قسم اند قسم اوّل جماعتی که ایشان را نمیتوان
خواست مطلقاً وایشان دو صنف اند اوّل جماعتی از زنان اند
که بواسطهٔ خویشی صحیح وماننده صحیح حرام اند وهرگز حلال نمی
شوند وآنها هفت قسمند اوّل مادر هر چند بالا رود دویم فرزند
سیوم فرزند زاده وهر چند پائین رود چهارم خواهر پدری ومادری
پنجم دختر خواهر ودختر برادر وهر چند پائین روند ششم عمّه
وهر چند بالا رود چون عمه پدر وعمه مادر وعمه جد وعمه جده
وهر چند بالا رود اما عمه عمه گاه هست که حرام نیست هفتم خاله
وهر چند بالا رود چون خاله پدر وخاله مادر امّا خاله خاله گاه هست
که حرام نیست وبر زنان این هفت جماعة حرام اند اوّل پدر وهر چند
بالا رود دویم فرزند سیوم فرزند فرزند وهر چند پائین رود چهارم
برادر پدری ومادری پنجم پسر برادر وخواهر وهر چند پائین رود
ششم عم هر چند بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال هر چند بالا
رود بطریقی که مذکور شد صنف دویم جماعتی از زنان اند که
حرام شدن ایشان عارض وسبب آن شده که نکاح ایشان
اصلا جایز نیست وآنها پانزده قوم اند اوّل مادر زن هر چند
بالا رود موبد میشود واگرچه مادر رضاعی آن زن باشد وهمچنین
مادر کنیزی که با او دخول کرده باشند حرام میشود واگر زنی را عقد
کنند ودخول نکنند آیا مادر او حرام موبد میشود ویا نه در این
مسئله میانه مجتهدین خلاف است اقوی آنست که حرام موبد

میشود و یا در عقد کردن دختر میباید که لازم باشد از هر دو طرف
یا از یکطرف یا انکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد
فضولی کنند مادر حرام میشود خلافست میانه مجتهدین درین
مسئله **قسم دوم** دختر زن مدخوله و هر چند پایین رود چه
هر گاه زنی را بنکاح صحیح دخول کنند دختر او هر چند پایین رود
حرام موبد میشود و اگر چه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر
بعد از دخول کردن بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول کردن
و آیا دخول کردن یا بشبهه یا بزنا حکم دارد میانه مجتهدین
درین مسئله خلافست اما زنا کردن دختر بعد از نکاح مادر
حرام نمیسازد مادر را **قسم سیوم** زن زن پدر هر چند بالا رود
و اگر چه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام موبد و اگر چه پدر دخول
نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پدر دخول کرده باشد
و همچنین حرام موبد اند زنانی اند که پدر کسی یا پسر او با ایشان
ایشان زنا کرده باشند **قسم چهارم** زن فرزند و هر چند
پایین رود و اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه
پسر دخول نکرده باشد همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده
باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول
کنند آیا بر دیگری حرام میشود خلافست درین مسئله میانه
مجتهدین و درین که کنیزی که پدر یا پسر دست بشهوة
مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بجایی که غیر از آقا کسی دیگر د

توانند

216

نتوانند مالیدن و نکاح کردن ایا مجرد نگاه کردن یا دست
حرام میشود دیگری اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه
مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر
پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده بر پدر حرام نمیشود
امّا اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر
حرام میشود **قسم پنجم** جماعتی از زنانند که بواسطه
رضاع یعنی شیر خوردن طفلی از ایشان حرام میشوند
و شرطهای شیر خوردن ده است اول آنکه شیر دهند
زن باشد پس اگر مرد باشد رضاع نیست دوم شیر آن زن
از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی بی آنکه حامله
باشد شیر بهم رساند رضاع بهم نمیرسد سیم آنکه
طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در
دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد و
در عرف آنرا شیر نگویند رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه آن
طفل شیر را از پستان آن زن بمکد پس اگر آن شیر خود را
در ظرفی بدوشد و آن طفل بخورد رضاع بهم نمیرسد
ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد
پس اگر از زنا بهم رسیده باشد رضاع بهم نمیرسد و هرگاه
شیر یکه از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا رضاع بهم میرسد
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست

که رضاع بهم میرسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط
نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا
طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زاییده
زن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن
پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و
همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعه
شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله را که شوهر طلاق
داده باشد شیر دهد طفل را رضاع بهم میرسد **هفتم**
طفل آن مقدار شیر بخورد که استخوان او سخت شود و
گوشت بروید یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد یا پانزده
مرتبه شیر بخورد بآن مقدار که سیر شود و خود پستان را
بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست
هشتم آنکه طفل در پانزده مرتبه شیر زنی دیگر نخورد
نهم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو سال شدن او
باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیر دهند میته
که دو سال باشد پس اگر بعد از دو سال شدن او شیر بخورد
رضاع بهم نمیرسد **دهم** آنکه صاحب شیر یک کس باشد پس
زنی طفلی را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه داده باشد
و طفلی دیگر را شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام
نمی شوند و شیخ طبرسی بر این رفته که اینها بر یکدیگر حرام

میشوند

واین شرطها هرگاه بهم رسد زن شیر دهنده مادر این طفل میشود
شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندان کار ازیشان
حاصل شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر
میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند
بسبب شیر خوردن اوّل شوهر شیر دهنده چه او بر دختری
که شیر او خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزله پدر اوست
در نسب دوم بسر یکه شیر را جه شیر دهنده مرا خورده باشد
حرام مؤبد است چه او بمنزله پسر اوست در نسب سیوم بسرانی
که از ان شیر خورنده بهم رسد چه آنها بمنزله فرزند زاده اند
در نسب چهارم بسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر
دهنده بر دختر خورنده چه آنها بمنزله برادرند پنجم
فرزندان فرزند رضاعی و نسبی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر
دهنده چه آنها بمنزله پسران برادر و خواهرند در نسب ششم
برادر شوهر شیر دهنده چه او بمنزله عم است هفتم برادر
زن شیر دهنده چه او بمنزله خاله است در نسب اما مادر
رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر خورده
باشد و عمه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر
خورنده حرام میشود و در حرام اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر
طفل شیر خورنده خلافست شیخ طبرسی بر این رفته که حرام میشود
و خواهران آن طفل که از ان شیر نخورده باشند میتوانند که دختر ان

شیر دهنده و شوهر او را نکاح کرد و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند و در رضاع حرام میسازد در رضاع لاحق نکاح سابق را
مثلا اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن حرام موبد میشود
و اگر زن بزرگ شخص زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر
حرام میشوند هر گاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول
نکرده باشد زن بزرگ حرام میشود **قوم ششم** زنانی که شوهر
داشته باشند در عدت رجعیه باشند و جماعتی با ایشان
زنا کنند چه درین صورت آن زنان بر آنها که دخول کرده اند
حرام موبد میشوند و کنیزی که آقای او باو دخول کرده باشد
اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام میشود
یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافست **قوم هفتم** زنانی
که ایشان را شوهرهای ایشان طلاق گفته باشند و هنوز
از عدت بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته
عقد کنند درین صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعة
حرام موبد میشوند و اگرچه دخول با آنها نکرده باشند
اگر ندانسته بر آن زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه
دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام میشوند اما کسی اگر
مدت استبراء کنیز شخصی ندانسته آن کنیز را عقد کند
آیا بر آنکس حرام موبد میشود مثل عقد کردن بر زنی که در عدت
باشد میان مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر کسی زن شوهر

دار

دارد یا متعه کسی را نادانسته عقد کند ابلغی دعقد بر و حرام موید
میشود و درین مسئله بینی خلاف است قوم هشتم زنانی که مردان
در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند چه
آن زنان بر ایشان حرام موید میشوند و اگر نادانسته عقد کرده
باشند و دخول نکرده باشند آن عقد باطل است و حرام موید نمیشوند
اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام موید میشوند بر ایشان
درین مسئله میانه مجتهدین خلافست قوم نهم زنانی که شوهران
ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن
خود گوید که فلان با تو زنا کرده است و گواه نداشته باشد حاکم
شرع ایشان را امر میکند بانکه بیکدیگر را لعنت کنند بطریقی که
زود باشد که در بحث لعان بیاید بعد از لعان آن زنان بر شوهران
حرام موید میشوند قوم دهم زنان کر و لنک که شوهران ایشان
با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه درین صورت
بمجرد این گفتن آن زنان بر شوهران ~~ایشان~~ حرام موید میشوند
قوم یازدهم دختران عمه و خاله هرگاه بعمه و خاله زنا کنند چه
دختران ایشان بر آنکسانی که زنا با ایشان کرده باشند حرام
موید میشوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کرده باشند
یا عقد دختران ایشان بیش از زنان ایشان باشد حرام نمیشوند
قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان
لواطه کرده باشند و حشفه یا بعض حشفه در فرج ایشان غایب

شده باشد چه مادران وخواهران ودختران ایشان لواطه
کننده حرام موید میشوند هرگاه عقد ایشان پیش از لواطه
کردن نباشد و آیا مادر وخواهر رضاعی آن پسر بمجرد دخول
کردن باو حرام میشوند یا نه خلاف است وهمچنین خلافست
در حرام بودن مادر مادر او ودختر دختر او اما دختر خواهر
او حرام نمی شود قسم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان
نه مرتبه طلاق عدی دهند ایشانرا چه بعد از آن حرام موبد
میشوند بر شوهران ایشان قسم چهاردهم کنیزانی که شوهران
ایشان شش مرتبه ایشانرا طلاق عدی دهند بعد از ان
بر شوهران ایشان حرام موید میشوند قسم پانزدهم
دختری که نه سال نداشته باشد وشوهر باو دخول کند ومخرج
حیض وبول یا مخرج بول وغایط او یکی شود حرام موید میشود
بر شوهر وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو
مخرج یکی شود و یک شود حلال میشود واما اگر دختری بالغ
نکاح کرده باشند ودخول کنند واین حال او را بهم رسد آیا حرام
موید میشود یا نه درین مسئله میان مجتهدین خلافست
وهمچنین درینکه اگر دختری را بانگشت بکارت برند آیا حرام میشود
یا نه وهمچنین خلافست درین که اگر کنیزی را چنین کنند آیا حرام
موید میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود قسم دوم جماعتی
از زنان که حرام موید نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون

219

جمع میانه دو صنف از ایشان یا عین آن و آن هفده اند اول جمع
کردن میانه مادر و دختر بشرطی که دخول بمادر نکرده باشند چه
هرگاه مادر را طلاق دهند دختر را میتوان خواست اما جمع کردن
میانه هر دو حرام است دویم جمع کردن دو خواهر و اگر چه بعقد
متعه باشد حرام است تا یک خواهر را طلاق ندهند خواهر دیگر را
نمیتوان خواست تا آن خواهر از عدت بیرون نرود اگر طلاق
رجعی باشد که شوهر تواند در عدت رجوع کرد و در طلاق باین
خلاف است میانه مجتهدین اصح آنست که جایز است سیوم جمع
میانه عمه و خاله هر چند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر
بی اذن عمه و خاله در عقد و اگر چه متعه باشد حرام است
اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه
عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند
خلاف است میانه مجتهدین و استاد بنده افضل المتاخرین بهاء
الملة والدین محمد طاب ثراه درین مسئله متوقف بود زیرا که
درین باب حدیثی بنظر نرسیده چهارم جمع کردن میانه کنیز
و زن آزاد بی اذن آزاد حرام است و اما با اذن او جایز است
خلاف است میانه مجتهدین درین مسئله پنجم جمع کردن مرد
آزاد میانه زیاده از چهار زن دایمی و متعه بر قول بعضی از
مجتهدین ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز
و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز جایز نمیدانند هفتم

جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر
از دو زن آزاد جایز نیست **هشتم** جمع کردن بنده میانه پنج کنیز
یا زیاده چه بنده زیاده از چهار کنیز حرام است **نهم** نکاح زن
بت پرست چه کفر مانع است از حلال بودن بر مسلمان **دهم** زن
مسلمانی که مرتد شده باشد چه مرتد شدن مانع است از خواستن
او **یازدهم** زن جهود و ترسا را بعقد دایمی خواستن اما متعه
کردن ایشان جایز است بر قول بعضی از مجتهدین **دوازدهم**
زن آزاد که سه مرتبه شوهر او طلاق دهد بر آن شوهر
حرام است تا آنکه او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد
آنگاه حلال میشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد **سیزدهم**
زن آزاد را که شش مرتبه شوهر او طلاق گوید بر شوهر او حرام است
تا آنکه او را دیگری بعقد در آورد و طلاق دهد آنگاه میشود حلال
و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد **چهاردهم** کنیز را هرگاه
شوهر او دو مرتبه طلاق گوید حرام میشود تا آنکه شخصی دیگر
او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده
او آزاد باشد **پانزدهم** کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهد
حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق
دهد و اگرچه طلاق دهنده آزاد باشد **شانزدهم** هرگاه هر
یک از دو شخص دختر خود را بدیگری دهند که هر یک فرج
دیگری باشد حرام است و این را نکاح شغار میگویند و این

نکاح

نکاح باطل است **هفدهم** هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان
ممکن باشد و یکی از ایشان ممکن باشد که محارم باشد چون مادر
و خواهر و مشتبه باشد نکاح کردن آنجماعت بالتمام حرام است
فصل پنجم در اقسام دخول کردن و آن بر پنجاه و یک وجه واجب
و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت وجه مکروه
اما سه وجه واجب **اول** دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه
چهار ماه بگذرد و با زن خود کسی دخول نکند **دویم** هرگاه قسم
بخورد که با زن خود کسی دخول نکند آن زن بحاکم شرع معامله
خود را عرض میکند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت
میدهد و مخیر میسازد میانه دخول کردن یا کفارت یا طلاق
دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد **سیوم** هرگاه کسی با زن
خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست آن زن حال خود را بحاکم
شرع عرض میکند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد انگاه
واجب است برو دخول کردن یا کفارت یا طلاق دادن چنانچه
در بحث ظهار خواهد آمد و اما شانزده وجه حرام ۱ دخول
در حالت حیض داشتن زنان ۲ در حالتی که نفاس داشته
باشد ۳ در حالتی که هر یک از ایشان روزه واجب چون رمضان
یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر معین خلاف است ۴
در حالتی که وقت نماز تنگ باشد ۵ هرگاه یکی از ایشان اعتکاف
واجب کرده باشد ۶ در حالتی که یکی در مسجد باشد ۷ هرگاه

کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست پیش از انکه
کفاره بدهد دخول کردن حرام است ۹ در حالتی که شخصی زن
دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن بان زن
حرام است تا انکه عدت دخول کننده بیرون رود ۱۰ هرگاه
بسبب دخول کردن بدختری غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض
و بول یکی شود دخول کردن بان حرام است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر یک شود دخول کردن حلال میشود ۱۱ دخول
کردن یکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی اذن زنی
که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین ۱۲ در وقتی
زن نگذارد که شوهر باو دخول کند جهة گرفتن مهر خود اگر زن را
بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتی که زنی
طلاق گفته باشند که شوهر را رجوع رسد پیش از انکه از عدت
بیرون روند دخول کردن غیر شوهر بایشان حرام است
چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از انکه
چهار ماه از آبستنی او بگذرد حرام است پانزدهم دخول کردن
بزنی که عاجز باشد از دخول کردن باو بواسطه بیماری او بزرگی
آلت شوهر حرام است شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرند پیش از انکه
آن کنیز از حیض پیش یا چهل و پنج روز از وقت خریدن بگذرد دخول
کردن حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن باو حرام است
یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اما آنچ وجه

اما در بوسیدن
دخول کردن و

سنت اول مطلق دخول کردن با زن خود بی آنکه ضرری رسد وقدرت
بر آن داشته باشد سنّت است دویم شب در اوّل ماه رمضان دخول
کردن سیوم در شب شنبه و دوشنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از
خفتن دخول کردن چهارم روز پنجشنبه در وقت ظهر دخول
کردن پنجم در روز جمعه بعد از عصر دخول کردن و امّا آن بیست
وهفت وجه مکروه اوّل دخول کردن بعد از انکه محتلم شده
باشد پیش از انکه وضو سازند یا غسل کنند در حدیث آمده
که اگر کسی بعد از انکه محتلم شده باشد دخول کند با زن خود وضو
نساخته باشد یا غسل نکرده باشد فرزندی که حاصل شود دیوانه
خواهد بود دویم برهنه دخول کردن سیوم در کشتی و جائی که سقف
نداشته باشد و در زیر درختهای میوه دار دخول کردن چهارم
از وقت طلوع صبح تا طلوع افتاب دخول کردن پنجم دخول کردن
در وقت طلوع افتاب هرگاه زرد باشد ششم دخول کردن در وقت
ظهر مگر در روز پنجشنبه که سنّت است هفتم دخول کردن در آخر روز
در وقتی که افتاب زرد باشد هشتم دخول کردن بعد از غروب
آفتاب تا در رفتن شفق نهم دخول کردن در اول هر ماهی مگر
در اول ماه رمضان که سنت است چنانچه مذکور شد و همچنین
مکروه است دخول کردن در اول ساعت شب دهم دخول کردن در میان
هر ماهی خصوصاً ماه شعبان یازدهم دخول کردن اخر هر ماهی چه
در حدیث آمده که اگر فرزند در اول ماه یا در میان یا در آخر ماه صورت

بند دان شکم بیفتد و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود **دوازدهم** دخول کردن
در وقتی که ماه آفتاب یا آفتاب گرفته باشد یا بادی سیاه وزیده یا
بوزد یا زمین بجنبد **سیزدهم** دخول کردن در جائی که طفل ایشان را
بیند چه در حدیث آمده است که اگر فرزندی بهم رسد در این حال
اگر پسر باشد و اگر دختر باشد زانیه باشد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر طفل ممیز باشد مکروه است و حدیث مطلق واقع شد
و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه کند
چهاردهم رو بقبله و پشت بقبله وایستاده و رو با آفتاب
دخول کردن **پانزدهم** دخول کردن در سفر هرگاه آب یافته نشود
و اگر آب در حضر نباشد دخول کردن آیا مکروه است یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله خلاف است **شانزدهم** دخول کردن با
دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنت است که درین
حالت که بکارت او ببرد **هفدهم** دخول کردن در پس زنان
و مالک بن که از علماء سنیانست برین رفته و بعضی از مجتهد
این دخول کردن را حرام میدانند **هجدهم** دخول کردن بکنیز
حامله بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد
نوزدهم دخول کردن بزنی که او از زنا بهم رسیده باشد خواه
بعقد باشد خواه بخریدن **بیستم** دخول کردن پیش از دادن
مهر یا بعضی از آن **بیست و یکم** دخول کردن بزنی که مهر او را در عقد
کردن ذکر نکرده باشد پیش از آنکه مشخص کنند **بیست و دوم**

کردن

کردن بزنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد
بیست و سیوم دخول کردن در شب عید قربان بیست و چهارم
دخول کردن میان اذان و اقامت بیست و پنجم دخول کردن در شبی
که روز آن از سفر کرده آمده باشد بیست و ششم در دخول کردن
در شبی که روز آن بسفر روند بیست و هفتم دخول کردن باشنهای
غنبی آن زن تتمه دخول کردن بشبهه بر سه قسم است اول نسبت
بکسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی زنی را در جامه خواب خود
بیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دویم نسبت بکسی که
دخول باو واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترک بامکاتب
یا ام ولد سیوم نسبت باخذ حکم جهة اختلاف در آن چون دخول
کردن بزنی که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانه مجتهدین
در حرام بودن او خلاف است پس درین صورت اگر دخول کند
شبهه خواهد بود و احکام دخول کردن شبهه پنج است اول ساقط
شدن حد از دخول کننده بشبهه در کنیز بشرط آنکه گمان حلیت
داشته باشد که اگر گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصه
شریک لازم است دویم ثابت شدن نسب وطی شبهه چه اگر شخصی
بزنی انکه زن اوست دخول کند فرزندی که حاصل شود فرزند
اوست امّا اگر دانسته دخول کند نسبت بهم نمی رسد سیوم عدت
داشتن زنی که بشبهه باو دخول کنند جهة محافظت نطفه دخول
کننده از ممزوج شدن بنطفه شوهر آن زن امّا اگر دانسته دخول

کند عدت ندارد و اگر حاصل باشد عدت دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف است **چهارم** مهر دادن چه بر کسی که بزنی بشبهه دخول کند مهر دادن لازم است بشرطی که زن عالم نباشد که اگر عالم باشد مهر ندارد **پنجم** حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسی که بشبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطی که زنی حاصل باشد و بعضی از مجتهدین درین مسئله توقف کرده اند بر تقدیر محرمیت آن زن بهم نمی رسد باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نکاح کردن با آن زن و دست مالیدن او نیز با و حرام است اما زنی را که دست مالیدن او حرام باشد نگاه کردن او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بر اجنبیه جهة گواه شدن بواسطهٔ او حلال است و دست مالیدن او حرام است اما گاه هست که دست مالیدن زن جایز است و نگاه کردن با او مکروه است چون دست مالیدن بزن خود و نگاه کردن بفرج او چه مکروه است بفرج نگاه کردن چنانچه مذکور شد **فصل ششم** در آنچه بر عقد کردن زن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول کردن با او مترتب میشود و آن صد و هفتاد امر است سی و یک امر از آن واجب و بیست حرام و دو امر سنت و پنجاه و چهار امر باقی مکروه اما سی و یک امر واجب **اول** غسل کردن هر دو جهة نماز **دویم** تیمم کردن ایشان جهة نماز هرگاه آب نباشد **سیوم** قضا کردن روزهٔ واجب هرگاه در آن حال دخول کنند **چهارم** قضاء اعتکاف واجب هرگاه در اثنای آن

دخول

2223

دخول واقع شود **پنجم** تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هرگاه
شرط تتابع کرده باشد و دخول کردن در اثنای دو اعتکاف واقع شود
ششم قضاء حج و عمره واجب هرگاه پیش از انکه وقوف عرفه و مشعر
کرده باشند از روی عمد دخول کنند **هفتم** تمام کردن افعال آن حج
که بسبب دخول کردن باطل کرده باشد **هشتم** کفارهٔ دخول کردن
در روزهٔ واجب و اعتکاف واجب و حج واجب و آنچه در بحث روزه
و اعتکاف و حج مذکور شد **نهم** نفقه دادن زنی که دخول باو کرده
باشد و راحلهٔ او بر دخول کننده واجب است در سال دویم که حج کند
هرگاه فاسد کرده باشند حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت
او نکرده باشد **دهم** تفرقه کردن میانهٔ زن و شوهر در سال دویم
هرگاه بموضع که در سال اول دخول کرده باشند برسند باین طریق
که شخصی با ایشان باشد تا انکه افعال حج را تمام کنند و نگذارد
که بایکدیگر خلوت کنند **یازدهم** هرگاه دخول در حالتی که زن حیض داد
باشد واقع شود کفاره واجب است چنانچه در بحث حیض مذکور
شد و بعضی از مجتهدین کفاره را سنت میدانند **دوازدهم**
عدت داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود هرگاه آن زن در
سن زنانی باشد که حیض بینند و همچنین عدت لازم است هرگاه
شوهر زن را طلاق دهد و دخول باو کرده باشد **سیزدهم** هرگاه
زنی را عقد کرده باشند و زنا کند واجب است که حاکم شرع سنگسار
کند زنا کننده را و اگر زن نیز شوهر داشته باشد او را نیز سنگسار

تفرقه

گردانیدن

کند واگر شوهر نداشته باشد یا مردی زن نکاحی نداشته باشد یا مردی
زن نکاحی نداشته باشد و زنا کند موجب صد تازیانه است و موی سر
او را باید تراشید از شهر یکسال بیرون باید کرد چنانچه زود با
که بتفصیل مذکور شود **چهاردهم** هرگاه زن آزاد را سه طلاق
گوید بر شوهر او واجبست که شخصی دیگر آن زن را بنکاح کند و دخول
کند و طلاق دهد تا بر آن شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شتر
طلاق گوید محتاج بکسی است و همچنین در هر سه طلاق عنی عدی
محتاج محلل است اما در طلاق عدی یا در طلاق نهم حرام مو
میشود چنانچه مذکور شد که دخول کند تا حلال شود و اگر کنیز
باشد در طلاق دویم و چهارم محتاج بکسی است که دخول کند
تا حلال شود **پانزدهم** نقش پر کردن مردی که زنان مرده دخول داده
کند واجبست **شانزدهم** هرگاه کنیزی را بخرد و بشرط آنکه بکر است
و دخول کند انگاه ظاهر شود که بکر نبوده یک ده یک قیمت آن کنیز را بفرو
که بفروشنده دهد **هفدهم** هرگاه کنیزی را خریده باشد انگاه
ظاهر شود که آبستنی است بعد از آنکه دخول کرده باشد بیست و
قیمت آن کنیز را با کنیز بفروشنده دهد **هژدهم** هرگاه شخصی
مرتد شود بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند بزن خود مهر
لازم است که بدهد **نوزدهم** هرگاه کنیزی را که آقای او با او دخول
کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد که یک حیض ببیند
انگاه دخول کند اگر حیض بیند و نه بیند و در سن زنی باشد که

بمحلل کے

حیض بیند چهل و پنج روز میباید که صبر کند انگاه دخول کند اما
اگر اقا دخول نکرده باشد همان ساعة دخول میتوان کرد بیستم زنی را که
عقد کرده باشند و پیش از دخول طلاق دهند نصف مهر واجب است
بر شوهر که با زن دهد و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد.
بیست و یکم اگر وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشند مهر المثل
واجب است که بدهد شوهر با آن زن بیست و دویم هر گاه ان زن مقرر ساختن
مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجب است بر شوهر که بعد از دخول هم
آن زن را مشخص کند بیست و سیوم مهر المثل واجب است بر شوهر
در هر موضعی که مهر مسمی فاسد باشد و همچنین مهر المثل واجب است
در وطی شبهه و بتعدی بر زنی زنا کردن بیست و چهارم نفقه دادن
بر زنی که او را عقد دایمی کرده باشد و اگر چه آن زن را طلاق داده باشد
تا از عدت بیرون نرفته و همچنین نفقه زنی که او را طلاق گفته
باشند و حامله باشد و همچنین پوشش جامه که بدن خود را بپوشد
دادن با آن زن واجب است و همچنین واجب است خانه که در و بنشیند
و خادمی که خدمت او کند هر گاه از جماعتی باشد که خدمتکار داشته
باشد و همچنین واجبست فرش دادن با آن زن و آلتهایی که بدن با آن
پاکیزه کنند و ازاله بوی از بدن کنند و التهائی که با آن طعام پزند
و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن بقول بعضی
از مجتهدین بیست و پنجم ۲۶ اگر ظلم کرده باشد بر آن زن و پیش او نخوابیده
باشد قضا از او واجب است بیست و هفتم اگر منی را در بیرون فرج

زن دایمی بر بن دبی اذن آن زن واجب است که ده مثقال طلا بآن زن بدهد

بیست وهشتم بر زنی که شوهر او مرده باشد واجبست که بعد از فوت او

تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند بیست ونهم واجب است بر زن

تهیته آنچه دخول کردن وتمتع گرفتن بر آن موقوف باشد سی ام

هرگاه زنی نفس خود را بشوهر والذارد ونام مهر نبرد وشوهر او را

طلاق بدهد تا فسخ نکاح ایشان بشود پیش از دخول کردن و مشخص

ساختن مهر واجبست بر آن شوهر اگر مالدار باشد که بآن زن جامه

اعلا که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا اسبی که قیمت او ده مثقال

طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد واگر مفلس باشد انگشتری طلا

یا نقره واگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن

باشد یا پنج مثقال طلا بدهد وفرقی نیست در میان بنده وآزادی سی ویکم

قیمت آنرا دادن بمالک وهمچنین سوزانیدن آن واجب است وامّا

بیست امر حرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دویم طواف

کردن ایشان سیوم روزه داشتن ایشان چهارم سجده تلاوت

وسجدهٔ سهو کردن ایشان پنجم خواندن چهار سوره که در خواندن

آنها سجده واجب است وخواندن بعضی از آنها چون خواندن

بسم الله الرّحمن الرّحیم این چهار سوره ششم داخل شدن ایشان

بمسجد مکه ومدینه هفتم درنگ کردن ایشان در مسجدها

سوای آن دو مسجد هشتم ماده زنی را که عقد کرده باشد حرام است

خواستن نهم دختر زنی را که با او دخول کرده باشد حرام است خواستن

225

نهم پدر و فرزندان شوهر آن زن حرام است یازدهم خواستن خواهر
زنی را که عقد کرده باشد در حالتی که آن زن بر نکاح او باقی باشد
یا در عدت رجعیه باشد حرام است دوازدهم دختر زن یا دختر
(یعنی ربیبه)
خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن ایشان حرام است سیزدهم
(یعنی نکاح کرده)
معقوده هر یک از پدر و پسر بر دیگری حرام است چهاردهم مرد
(منکوحه)
آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرام است
پانزدهم بنده زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرام است
شانزدهم شخصی که زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی
اذن آن زن حرام است هرگاه آن مرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد
~~اما اگر غلام باشد~~ یا کنیز را بی رخصت زن آزاد میتواند خواست
میان مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که نمیتواند
و بعضی از سنیان این را جایز میدانند هفدهم فرزند زنی را که
دخول کرده باشند رد کردن و گفتن که از من نیست حرام است هژدهم
منی را در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشند بی
اذن او ریختن حرام است اما در متعه و کنیز جایز است نوزدهم
(حرام بودن) ~~[illegible]~~ زنی که عقد کرده باشد بر غیر شوهر بمجرد عقد حرام
میشود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهة
گرفتن مهر بعد از دخول کردن شوهر و غیر آن حرام است و اما
دوام سنت اول وضو ساختن کسی که دخول کرده باشد جهة
خوابیدن هرگاه غسل نکرده خواهد که بخوابد سنت است و این وضو

(حاشیه: برادر)
(حاشیه: حرام است و بعضی حرام است زیاده از دو کنیز خواستن)

وضوئیست که مجتهدین گفته‌اند که او زایل و غایط می‌شکند و هرگاه در آن
حال آب نباشد تیمم سنت است جهة خواب کردن دویم برابر داشتن
زنان در گشاده رویی و قسمت روزها میلة ایشان واما بنجاه
و چهار امر باقی باطل شدن وضو و غسل و تیمم بدخول کردن ۲ سیوم
باطل شدن نماز بدخول کردن ۳ چهارم باطل شدن روزه اگر عمدا دخول
کرده باشد پنجم باطل شدن تتابع در روزهای نذری که در او شرط
تتابع کرده باشد هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین
باطل میشود در کفاره رمضان و غیر آن هرگاه دخول کند ششم باطل
شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف عرفه و مشعر عمدا دخول کرده باشد
هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا در روزه اعتکاف واجب دانسته
دخول کند هشتم ثیبه شدن دختر بکر بسبب دخول کردن با او پس
احکامی که مخصوص بکر است از او ساقط است مثل آنکه در بکر جهة نکاح
سکوت کافی بود و در غیر بکر می‌باید که حرف زند چنانچه مذکور شد
نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن
فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر بزاید بدخول کننده و اگر چه
دخول بشبهه باشد هرگاه آن زن از شوهر خالی باشد یازدهم در عدت
رجعیه رجوع بسبب دخول دوازدهم لعان بزن مدخوله چه هرگاه نفی
ولد کند لعان باید کرد سیزدهم ساقط شدن امتناع کردن از دخول
کردن شوهر جهة گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت
و بدعة پانزدهم ثبوت تمهر بوطی کنیز مکاتبه شانزدهم ثبوت تمهر کنیز

اول

مشترك

مشترك هفدهم كرديدن كنيز فراش بسبب دخول كردن چه
باين مضمون روايت وارد شد هيجدهم قطع عدت هركاه از زنا
حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ مر مشترى كنيز را هركاه بايع وطى
كرده باشد بيستم اجازة بايع اكر مشترى كنيز دخول كرده باشد
بكنيز بيست و يكم ثبوت فسخ بسبب دخول كردن در كنيزى كه بخشيده
باشد بكسى در جائى كه رجوع كردن جايز است بيست و دويم فسخ بيع
هركاه بايع در قيمت عيبى يابد چون دخول كردن بكنيز بيست و سوم
دلالت كردن بر اختيار كردن هركاه شخصى مسلمان شود وزياده
از چهار زن داشته باشد لازم است كه اختيار چهار زن كند
از جملهٔ آنها و هركاه دخول كند مشخص ميشود كه اختيار كرده و همچنين
در طلاق مبهم دلالت بر تعيين ميكند بيست و چهارم وقوف
بودن انقضاء عدت هركاه مدخوله مرتد شود مطلقا يا آنكه
دخول كننده مسلمان مرتد ملى باشد يا مدخوله مسلمان شود يا دخول
كننده مسلمان شود و مدخولهٔ او بت پرست باشد بيست و پنجم
مانع شدن دخول كردن رد كردن مكر جهة آبستن بودن كنيز و غير
بكر بودن كه درين صورت دخول مانع نيست از رد كردن آن كنيز
بيست و ششم ساقط شدن اختيار بعد از دخول چه اكر پيش از دخول
كنيزى آزاد شود اختيار فسخ عقد خود دارد و اما بعد از دخول
اختيار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضى
از مجتهدين بيست و هفتم ممنوع بودن بسبب دخول كسى كنيزى را ذ كه از

چهارم زن کافره داشته باشد وخود مسلمان شود تا انقضاء عدت
مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد میتواند فی الحال زنی دیگر
خواست وهمچنین ممنوع است از خواستن خواهر زن کافره تا آنکه
آن کافره از عدت بیرون آید وهمچنین ممنوع است از اختیار کردن
کنیزی هرگاه مسلمان شود وزن آزاد کافره داشته باشد تا آنکه آن
زن از عدت بیرون آید **بیست وهشتم** واقع شدن ظهار معلق
بر دخول **بیست ونهم** واقع شدن آزادی معلق بر دخول بنده **سی ام** باطل
شدن اختیار زن وشوهر بسبب دخول اگر عیبی بهم رسد بعد از دخول
مگر دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد که بیاید **سی ویکم**
تقسیم مهر بحسب روزهای متعه **سی ودوم** قرار یافتن وصحیح بودن
نکاح بیمار بدخول کردن چه بیمار اگر زنی را نکاح کند آن نکاح قرار
نمیگیرد مگر آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود
سی وسوم ثبوت تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد
دوام خواه بملک **سی وچهارم** نشر حرمت رضاع چه اگر دخول
نکرده باشد نشر حرمت نمیکند **سی وپنجم** محرم شدن دختر بسبب
دخول بمادر وحرام شدن مادر بسبب عقد دختر **سی وششم**
امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از
دخول **سی وهفتم** محقق شدن رجوع در ایلا وظهار بدخول **سی وهشتم**
واقع شدن ظهار معلق بر دخول **بیست ونهم** واقع شدن آزادی
معلق منع کردن از خود دادن بعد از تمام کردن بیابک ساختن آنچه طبع

ازان

از آن متنفر باشد چه دادن مهر تقاضای آن میکنند که شوهر ایشان
تواند کرد سی ونهم التزام نمودن زن جهود بغسل کردن بر قول بعضی
از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن از مجاورت نجاست و شراب
چهلم منع مدخوله از بیرون رفتن از خانه جهة عبادتها و سفر غیر
واجب چهل و یکم وفا کردن کسی که قسم خورده باشد نکاح کند چه
وفا بنذر خود کرده و همچنین خلاف نذر و سوکند کرده اگر قسم خورده
باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر
و سوکند کرده چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از عزب بودن
بسبب عقد چهل و سوم تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن
و نظر کردن زن بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل و چهارم مالک شدن
طلاق خلع و ظهار و ایلا و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ
هر یک با عیب چهل و ششم جواز سفر کردن و دور شدن از زن که او را
خواسته باشد چهل و هفتم ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول چه
پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل و هشتم ثبوت میراث بردن زن
و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیمار چهل و نهم
جایز بودن غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر را
بسبب عقد هر گاه عقد دایمی باشد پنجاهم مالک شدن نصف صداق
بمجرد عقد هر گاه طلاق دهند پنجاه و یکم بر انگیختن حاکم شرع در وقتی
که میانه زن و شوهر نزاع باشد دو کس از خویشان که میانه ایشان
اصلاح کنند پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هر گاه اختلاف کنند

در قدر مهر و قول زن در گرفتن مهر **پنجاه و سیوم** سوگند خوردن
هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان **پنجاه و چهارم**
منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن
هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد **تتمه** بدانکه جمیع
احکامی که مذکور شد قبل و دبر برابر اند و شریک اند الا در پنج موضع که
مخصوص قبل است حکم **اول** حلال شدن زن آزادی که سه طلاق
او را داده باشند یا کنیزی که دو طلاق او را داده باشند چه
موقوفست حلال شدن آن زن بر شوهر بدخول شخصی در قبل
آن زن **دویم** کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن
خود دخول نکند وقتی که در قبل آن زن کند حکم ایلا برطرف میشود
سیوم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول
در قبل ثابت میشود **چهارم** طلب تحلیل کردن زن در نکاح کردن
وقتی لازم است که دخول در قبل او واقع شده باشد **پنجم** بیرون
آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین اما
از دبر منی بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن
مترتب میشود میباید که در آن مقدار حشفه یا بعضی آن غایب
شود و آیا این احکام نسبت بکسی که حشفه او را بریده باشند و
بمقدار حشفه غایب شود مترتب میشود یا نه میانه مجتهدین
مسئله خلافست ظاهر آنست که این احکام در و جاری نیست مگر حرام
بودن مادر و خواهر و دختر کسی که با او دخول کند **تکمله** شش حکم از

بکار

بکارتست اول ولایت پدر و جد در نکاح بکر دویم استحباب اختیار
کردن بکر جهة تزویج کردن سیوم وصیت نمودن بجاریه بکر چه
اگر غیر بکر بدهند از عهده نذر بیرون نمیتوانند آمد چهارم
وکیل کردن در خریدن بکر چه وکیل اگر غیر بکر بخرد صحیح نیست پنجم
اکتفا کردن سکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن
گوید ششم مخصوص بودن در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن
پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و بکارت
همچنانکه بسبب وطی برطرف میشود بغیر وطی نیز برطرف میشود
جستن دختر از جائی بجائی یا بسبب زدن چیزی بر وی یا بیماری
یا بواسطهٔ بسیاری سن آن زن و آیا احکام بکارت زائل میشود
از غیر بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج بحرف
زدن در نکاح و مخصوص بودن بسه شب خوابیدن در ابتدای
نکاح یا آنکه اینها مخصوص بکریست که بکارت او بجماع رفته
باشد درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست و بعضی از ایشان
گفته اند که این چنین زن نه داخل بکرست و نه داخل غیر بکر
تتمه عادت مجتهدین امامیه این شده که در کتاب نکاح
خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کنند
و اگر چه بعضی از آنها داخل نکاح نداند بنابرین این بنده دعا
گو نیز اقتدا بدیشان درین کتاب کرده آنها مذکور میسازد
بدانکه بیست و سه چیز از خواص آنحضرتست اول حلال بودن نکاح

لحسن

کنیزان بعقد چه آنحضرت را جایز نیست مگر بدو شرط قدرت نداشتن
بر زن آزاد خواستن و ترسیدن افتادن در زنا دویم حلال بودن
نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر او را جایز نیست
بر قول بعضی از مجتهدین سیوم حرام شدن زنانی که آنحضرت
نکاح با ایشان میکرده و ایشان را میخواسته بر شوهران ایشان را
و این حکم برطرف شده و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان
چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر
آنحضرت را زیاده بر چهار زن جایز نبود و این حکم نسبت با آن
حضرت نیز برطرف شد پنجم مخیر بودن زنان آنحضرت میان
بودن با آن حضرت و مفارقت از و لیکن بلفظ طلاق و زنان غیر
او بی طلاق نمیتوانند مفارقت کرد ششم حلال بودن نکاح کردن
بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جایز نیست
هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را
واجب است که از چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابد هشتم
حرام بودن زنان آنحضرت بر غیر او را نهم واجب بودن مسواک
کردن بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن آنحضرت یازدهم
واجب بودن شب برخاستن و نماز شب بر آنحضرت دوازدهم
واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروعی کند و اظهار کردن
انکار بر او واجب بود و اگر چه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد
سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدقات واجبی بر قول بعضی از مجتهدین

وتصدقات

د تصدقات سنتی نبی بو و حرام است چهاردم حرام بودن چشمک
زدن برخلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که
حرام نیست مگر در محل حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن
و کتابت کردن شانزدهم حرام بودن شعر گفتن هفدهم حرام
بودن کندن زره از تن بعد از انکه پوشیده باشد پیش از انکه
دشمن را به بیند هژدهم حلال بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه
خواهد از غنیمتی که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیزان خوش
شکل و چاروا های نیکو و جامهٔ خوب و غیر آن چنانچه در بحث
جهاد مذکور شد نوزدهم حلال بودن روزه وصال داشتن
و آن چنانست که کسی یک روز و شب تا سحر روزه دارد و قصد
روزه کند چه آن روزه بر غیر آنحضرت حرام است بیستم حلال
بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر آنحضرت را
حرام است بیست و یکم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها چه
خریدن چارواهای آنحضرت چه غیر او را حرام است بیست و دوم
حلال بودن غنیمت بر آنحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را
حلال نبوده بلکه جمع میکردانند و آتشی بهم رسانیده و آنها را
میسوزانیدند بیست و سیوم جائز بودن داخل شدن او در حرم
بمکه چه غیر او را حرام است فصل هفتم در بیان صداق بدانکه
ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد
صداق نکنند آن عقد صحیح است و مهر المثل لازم است با دخول اگر مهر

کردن مهر راضی نشوند لیکن سنت است که تا مهر را مشخص نکنند اما
اگر در عقد شرط کنند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه
مجتهدین را درین مسئله دو قول است و سنت است که بپنجاه
مثقال صداق کنند و سیده فاطمه رضی الله عنه زیاده از پنجاه
مثقال طلا کردن را جایز نمیدارند و سنت است که شوهر اگر پیش از
دخول بمیرد و زن یا ولی او مهر را عفو کنند و مکروه است که خویشان
زن بعد از مردن او طلب صداق هرگاه صداق زن کنند هرگاه زن
در زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط صداق در حال عقد کردن
شوهد شش است اول انکه چیزی که صداق میکنند مسلمان مالک
میشود خواه عین باشد و خواه منفعت باشد چون تعلیم سوره
از قرآن و تعلیم منفعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند
شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که نکاح درین صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد
صحیح باشد آیا مهر المثل میدهد یا قیمت شراب و خوک میان مجتهدین
درین مسئله خلافست اقرب انست که مهر المثل میدهد اما اگر جهود
شراب را صداق کنند صحیح است و هرگاه مسلمان شوند و قبض نکرده
باشد قیمت آن را میدهند دویم صداق معلوم باشد بدیدن
و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرمن
گندم یا انکه وصف کنند آن را که جهالت از آن برطرف شود پس اگر
چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل میدهند سیوم

انکه

انکه در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده بنهند
جهة دادن صداق وشرط کنند که اگر وعده نه دهند نکاح باطل باشد
صحیح نیست وآیا شرط صحیح نیست یا صداق میانهٔ مجتهدین درین
مسئله خلاف است چهارم انکه صداق چیزی نباشد که وجود
او عدم او را لازم داشته باشد پس اگر صداق همچنین چیزی باشد
صحیح نیست مثل انکه آقای غلام جهة آن غلام زنی نکاح کند که تمام
او یا بعضی او آزاد باشد و آن غلام را صداق کند چه درین صورت
صداق باطل میشود و مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صداق مقداری
باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکمتر
از مهر المثل صداق چه اگر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند
صحیح نیست وآیا درین صورت صداق باطل است یا نکاح میانه
مجتهدین درین مسئله خلاف است و صحیح است که آقای کنیز خود را
آزاد کند و آزادی آن کنیز را مهر آن کنیز کند وآیا درین صورت ابتدا
بآزادی کند یا بنکاح میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب آنست که
بهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلام است

فصل هشتم

در بیان انکه بدخول کردن مهر مسمی واجب است بدانکه مهر مسمی بدخول
کردن در قبل یا دبر زن بعقد صحیح وشبهه واجب میشود
وممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول انکه
شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و دخول کند چه درین صورت
بی مهر است لیکن سنت است که آقا بغلام خود چیزی بدهد که بصورت

مهر باشد و بعضی از مجتهدین دادن را بر آقا درین صورت واجب
میدانند **دویم** زن کافره حربیه باشد و نفس خود را بر نفس شوهر
کافر خود واگذاشته باشد باعتقاد نکاح و دخول کرده باشد و
بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه درین صورت مهر نیست **سیوم**
آنکه زن سفیه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر باو دخول کند
چه درین صورت مهر نیست **چهارم** آنکه زن آزاد یک غلام شخصی را
دانسته بی رخصت آقا شوهر کند و دخول واقع شود چه درین
صورت مهر ندارد و واجب نیست بیکبار دخول کردن مکرر یک مهر الا
در پنج موضع **اول** آنکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول و در اثنای
دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تمام شدن دخول در ملک
آقای دویم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده
دو مهر میدهد یکی با آقای اول و یکی با آقای دویم **دویم** آنکه زن پسر را
پدر بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر دو
مهر میدهد یک مهر بزن خود بجهة دخول با آن زن و یک مهر بپسر
خود بجهة فسخ نکاح میانه پسر و زن **سیوم** آنکه شخصی زنی را نکاح
بکند و پسر او دختر آن زن را نکاح دختر را پدر وطی کند بشبهه
و مادر را پسر درین صورت بشبهه دخول کرده باشد مهر آن
زنی را که بشبهه دخول کرده باشد میدهد و نصف مهر زن
خود را و کسی که بعد از و دخول کرده باشد یک مهر و نصف مهری
میدهد و در نصف مهر رجوع میکنند بر کسی که بشبهه دخول کرده باشد

231

و پس انکسی که پیشتر دخول کرده و دو مهر میدهند چهارم آنکه دو زنرا
هر گاه در دو وقت عقد کرده باشند و با زنی که اخر عقد کرده باشند
دخول کنند انگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده چه درین
صورت آن زنی که دخول باو واقع شده بشبهه مهر میگیرد و آن زنی
که پیشتر عقد او کرده اند نصف مهر میگیرد پس بسبب دخول کردن
یک مهر و نصف میدهد پنجم آنکه با زنی که از حیض دیدن مایوس
شده باشد دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق دهند
چه درین صورت مهر مسمی و مهر المثل با آن زن دهند و اگر هم ثانی
الحال عقد کنند دو مهر مسمی میدهند فصل نهم در بیان آنکه
در چند موضع نکاح فسخ میشود بدانکه در بیست و هشت موضع
نکاح برطرف میشود اول آنکه طلاق دهند دویم آنکه میان زن
و شوهر رنجش بهم رسد و چیزی دهند در عوض و این را خلع
و مباراة گویند سیوم آنکه ولی او در حالت طفولیت او را بغیر
مثل خود نکاح کرده باشد چه درین صورت بعد از بالغ شدن
میتواند فسخ کرد چهارم ولی طفل او را بدیوانه یا خنثی یا خصی
نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد پنجم آنکه
زن مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ نکاح خود میتواند کرد
و بعد از دخول موقوفست بر انقضاء عدت پس اگر شوهر او مسلمان
نشود فسخ میکند ششم آنکه زن جهود یا از دین خود بدین
غیر اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ میشود و اما

بعد از دخول کردن موقوفست بر انقضای عدت پس اگر عدت منقضی
شود مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است حکم کسی که مرتد
شود بدو زن او کافر بوده باشد چه بعد از دخول و انقضاء عدت
نکاح زوجه او را فسخ میشود هفتم آنکه زن و شوهر را حبک
بکیرند یا آنکه شوهر صغیر کرفتار شود یا شوهر بالغ را بند
کنند مثل آنکه کافر باشد و کرفتار شود چه درین صورت
فسخ نکاح زن میشود هشتم آنکه آقای غلام و کنیز میانه
ایشان جدائی اندازد بعد از آنکه نکاح کرده باشد بیکدیگر
نهم آنکه هر یک از زن یا شوهر راضی بنکاح شود با دعائی آنکه
آن دیکری از طایفه مخصوص باشد آنگاه ظاهر شود که از آن طایفه
نبوده باشد چه آن دیکری را درین صورت فسخ نکاح میرسد
بر قول بعضی از مجتهدین دهم آنکه جده هر یک از زن و شوهر
یکی از ایشان شیر دهد بر یکدیکر حرام میشوند و نکاح ایشان
فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عم زن خود
میشود یا خال و اگر دختر باشد عمه یا خاله یازدهم آنکه با مادر
دخول کنند نکاح دختر او باطل میشود دوازدهم خریدن زن
شوهر خود را چه درین صورت نکاح برطرف میشود سیزدهم
فروختن آقا کنیز خود را چه موجب آن میشود که آقای دویم
مخیر میشود در رضای اول و فسخ آن پیش از دخول و بعد از دخول
خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد خواه مالک واحد باشد

وخواه متعدد وبعضی از مجتهدین گفته اند که کسی بنده را بجز در فسخ نکاح
زن آزاد نمیتوانند کرد چهاردهم آنکه هریک از مرد یا زن پیش از
عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دایمی باشد وخواه دوری وخواه
دخول کرده باشد وخواه نکرده باشد فسخ نکاح میتوانند کرد اما اگر
بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ میتواند کرد اما
مرد را اختیار فسخ هست پانزدهم آنکه مرد خصی باشد یعنی خواجه
سرا پیش از عقد چه زن فسخ نکاح خود میتواند کرد اما اگر بعد از
عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد وهمچنین است حکم در کسی که
خصیه او را کوفته باشند یا بریده باشند پیش از دخول واگر بعد از
دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قول است واگر بعضی را
بریده باشند وبعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم آنکه مرد
عنین باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در این
صورت زن بحاکم شرع حال خود را عرض میکند وحاکم او را یک سال
مهلت میدهد پس اگر چنانچه در این یکسال دخول توانست کرد
والا بعد از آن زن را فسخ نکاح میرسد واگر این حال بعد از دخول
کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد هفدهم آنکه هریک از
زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتوانند کرد وبعضی
از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند ومیگویند که اگر مرد
جذام داشته باشد فسخ نکاح او نمیتوانند کرد هجدهم آنکه هریک
از زن وشوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتوانند کرد وبعضی

از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند و عجب از بعضی مجتهدین
که جذام در مرد عیب میدانند و برص را در عیوب مردان ذکر نکرده اند
و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح جلی است و در برص
نیز مذکور است **نوزدهم** آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر
قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد **بیستم** آنکه
زن لنگ زمین گیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ
نکاح او میتواند کرد **بیست یکم** آنکه زن قرن داشته باشد و
قرن بفتح قاف و سکون رای مهمله چیزی است مشابه استخوان که در فرج
زن بهم میرسد و مانع میشود از دخول کردن با او چه درین صورت
مرد فسخ نکاح او میتواند کرد **بیست و دوم** آنکه زن عفل داشته باشد
و عفل چیزی است که در فرج زن بهم میرسد مشابه استخوان
که مانع دخول میشود بآن زن چه درین صورت بر قول بعضی از
مجتهدین مرد را فسخ نکاح آن زن میرسد **بیست سیوم** آنکه
زن رتق باشد و رتق بفتح رای مهمله و تای منقوطه بر فوق او دو
نقطه و قاف بهم آمدن فرج است و روییدن گوشت بنوعی که دخول
کردن با او دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد درین
صورت فسخ نکاح زن میتواند کرد **بیست چهارم** آنکه مخرج بول
و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی بود چه با این حال مرد فسخ
نکاح اینچنین زن میتواند کرد **بیست پنجم** آنکه از زن و شوهر
خنثی باشد چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که فسخ

2/33

نکاح میتواند کرد **سبب ششم** آنکه کنیزی آزاد شد شوهر او غلام باشد
چه درین صورت آن کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یک
صورة که فسخ نمیتواند کرد و آن در وقتیست که شخصی صد درهم داشته
باشد و کنیزی داشته باشد که قیمت او صد درهم بوده باشد
و عقد کرده باشد او را بدیگری بصد درهم و در حال مرض او را آزاد
کند چه درین صورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که اگر فسخ کند
آزاد نمیشود **سبب هفتم** آنکه خواستن دختر برادر و دختر خواهر
زنی را بدون اذن عمه و خاله او هر کسی را که عمه و خاله را نکاح
کرده باشد چه درین صورت عمه و خاله فسخ نکاح میتوانند کرد
سبب هشتم خواستن کنیز هر گاه زن آزادی داشته باشد
بی اذن زن آزاد چه درین صورت زن آزاد فسخ خود میتواند
کرد **سبب نهم** حنا در فسخ فوریست پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ
نکند اختیار فسخ ندارند و در فسخ کردن نکاح و بعیب اذن
حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیب در چیزهائی که ظاهر باشد
چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادل است و در چیزهائی
که ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان بگواهی زنان و اقرار
ایشان ثابت میشود **فصل دهم** در بیان آنکه در چند موضع
مهر المثل لازم است بدانکه در بیست و پنج موضع مهر المثل میگیرد
یا دخول **اول** آنکه ذکر مهر نکرده باشند در عقد چه درین صورت
مهر المثل میگیرد با دخول و اگر درین صورت زن را خواهند که طلاق

نکاح

دهند و پیش از دخول متعه میباید داد بان زن و متعه زنست که اگر
شوهر او مالدار باشد جامه اعلی یا اسب اعلی یا ده مثقال طلا بدهد
و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره را و اگر متوسط باشد پنج مثقال
طلا چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود
چون فسخ و لعان آنچه مذکور شد از متعه دادن سنت است
و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در این صورت نیز واجب میدانند
و فرقی نیست در متعه گرفتن میانه زن آزاد و کنیز دویم آنکه در
عقد گفته باشد که آنچه یکی از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد
مشخص کنند مهر آن باشد انگاه آنکس مهر را پیش از آنکه مشخص
سازد بمیرد و دخول کرده باشد چه در این صورت مهر المثل
میگیرد آن زن سیوم آنکه صداق چیزی کرده باشد که مسلمان
مالک آن نشود چون شراب و خوک هرگاه یکی از زن و شوهر
مسلمان باشد چه درین صورت مهر المثل باید داد چهارم
آنکه صداق چیزی مجهول باشد چه درین صورت مهر المثل
میگیرد پنجم آنکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه در این صورت
مهر المثل همه را باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل
آنچیز باید داد که بی عیب باشد ششم آنکه زن و شوهر
در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند چه در این
صورة مهر المثل میگیرد زن هفتم آنکه شخصی بر زیاده از
چهار زن با دخول بایشان مسلمان شود چه در این صورت مهر المثل

میدهد

میدهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را درینصورت واجب میدانند
هشتم آنکه صداق پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار آنرا ندانند
چه درین صورت مهر المثل میباید داد نهم آنکه صداق مغصوب
باشد یا اینکه عالم باشد بغصب چه درینصورت مهر المثل
میباید داد و اگر جاهل بغصب باشد مثل آنرا یا قیمت آنرا باید
داد و بعضی از مجتهدین درین صورت نیز مهر المثل گفته اند
دهم آنکه صداق شرط نامشروعی کرده باشد چه درینصورت
نیز مهر المثل باید داد نیز مهر المثل باید داد یازدهم آنکه صداق
یا چیزی کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صداق
کردن آقای غلام جهة زنی شوهر او را اگر غلام او باشد چه درین
صورت مهر المثل میدهد دوازدهم آنکه ولی طفل بر کمتر از مهر المثل
یا زیاده از آن صداق کند چه درین صورت متصرف بمهر المثل
میشود سیزدهم آنکه عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع
شده باشد چه درین صورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از
از مجتهدین چهاردهم آنکه سفیه بی اذن ولی بزیاده از مهر المثل
صداق کند و دخول کرده باشد چه متصرف بمهر المثل شود پانزدهم
آنکه شخصی هرگاه بدیگری گوید که تزویج کردیم بتو کنیز خود را بشرطی
که تزویج کنی بمن دختر خود را و آن کنیز را صداق کند چه درین
صورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه بشبهه با زنی دخول
کرده باشد چه درین مهر المثل میدهند هفدهم آنکه هرگاه کنیزی

که پیش کسی گرو کرده انکس دخول کند بان کنیز بگمان انکه جایز است
مهر المثل باید داد بدخول کردن هژدهم هرگاه کنیز کسی را بی رخصت
آقا دخول کنند مهر المثل باید داد نوزدهم آنکه هرگاه کنیز برا
به بیع فاسد خریده باشند دخول کنند مهر المثل باید داد بیستم
هرگاه زنی را باکراه دخول کنند مهر المثل باید داد بیست ویکم هرگاه
زن بزرگ مدخوله شخصی زن کوچک او را شیر دهد مهر المثل زن
کوچک را میدهد هرگاه دانسته شیر داده باشد بیست ودوم
هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده
و آن زن بشوهر رود و بعد از ان کذب گواهان ظاهر شود مهر المثل
میدهند بان زن و رجوع میکنند بر گواهان همچنین است
حکم در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانهٔ زن و شوهر او
رضاع واقع شده و آن زن بر آن شوهر حرام است و حاکم شرع
میانهٔ او تفریق کند و آن زن شوهر کند انگاه ظاهر شود که گواهان
دروغ گفته اند درینصورت شوهر دوم مهر المثل میدهد و زن
همان زن شوهر اولست بیست وسیوم هرگاه دو کس دعوی کنند
شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن میباید
که قسم بخورد و بجهة ساقط شدن دعوی آنشخص دیگر پس اگر زن
قسم بخورد بجهة ساقط شدن دعوی آنشخص دیگر پس اگر زن قسم
نخورد و آن شخص قسم بخورد مهر المثل باید داد بیست وچهارم
هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد از انکه آن زنی بشوهر رفته

باشد که من در عدت رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را
قبول نمیکنند و غرامت مهر المثل میکشند بیست و پنجم آنکه زن دعوی
کند که مهر من مقدار معین است و شوهر گوید که نمیدانم زیرا که
وکیل من عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید فراموش
شده شوهر سوگند میخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین
و معتبر در مهر المثل زن نسبت بجنس شرف و جمال شرطی که از پنجاه مثقال
طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد مثقال طلا باید داد فصل
یازدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر نیست بدانکه در پانزده
موضع مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر
ندارد دویم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته
باشد چه زیاده از چهار زن مهر ندارد و همچنین مهر ندارد اگر
زن مسلمان شود پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد کرده
کرده باشد چه درین صورت زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن
زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخوله او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد
مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد چه درین صورت زن
کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را بی
اذن آقای او دانسته چه درین صورت مهر ندارد ششم شوهر
کردن کنیز آزادی را بی رخصت آقا دانسته چه درین صورت مهر ندارد
هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیبها که مذکور شد که
موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول

سیوم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول م

زن مهر نزارد هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام موبد بودن
آن زن بر مرد چه درین صورت بیش از دخول مهر نزارد و بعد از
دخول نیز اگر آن زن عالم بوده مهر نزارد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که درین صورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر چیزی گرفته همانچه گرفته مهر اوست و دیگر
چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که
دعای آزاد بودن آن نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود
که کنیز است چه درین صورت با فسخ کردن بیش از دخول آن
زن مهر نزارد و اگر چه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن
نکاح مردی را که با دعای آزاد بودن آن مرد را نکاح کرده باشد اگر
ظاهر شود که بنده بوده چه درین صورت با فسخ کردن بیش از
دخول مهر نزارد یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زن را با دعای آنکه
دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد اگر بعد از
دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر نزارد
دوازدهم فسخ کردن کنیزی که بیش از دخول آزاد شود
شوهر او غلام باشد چه درین صورت مهر نزارد سیزدهم فسخ
کردن کنیزی که بیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد
چه درین صورت مهر نزارد الخ چهاردهم فسخ کردن آزاد بیش از دخول
نکاح خود را بواسطه خواستن کنیزی بی اذن او چه درین صورت
با فسخ مهر نزارد پانزدهم فسخ کردن عمه و خاله بیش از دخول

خود را

خود را جهة خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت
ایشان چه درین صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد فصل
دوازدهم در بیان انکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه
در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن پیش از دخول
واگر چه متعه باشد و مدت را از زن بخشد نصف آنچه زن با و قرار
داده بدهد واگر زنی مهر خود را صلح کرده باشد بر چیزی با کاه پیش از
دخول آن زن را طلاق دهند نصف مهر مسمی را شوهر از زن میگیرد
نه نصف آن چیزی را که با آن صلح کرده دویم فسخ کردن نکاح زن بیکی
از چیزهای که در زنان عیب است پیش از دخول موجب نصف مهر است
سیوم عنین بودن شوهر پیش از عقد چه درین صورت زن
نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین درین صورت تمام مهر
واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن و شوهر پیش از دخول
چه درین صورت زن مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از
عقد کردن چه بر قول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر میگیرد
ششم مرتد شدن شوهر چه درین صورت پیش از دخول زن
نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم
خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول بر قول از مجتهدین و
بعضی دیگر گفته اند که درین صورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن
زن یا نقیه یعنی زنی که بنماند را از زن منی نخیزد چه با این عمل زن
نصف مهر میگیرد بعد از طلاق واگر بسبب این عمل منی بخرج زن

بعضی

رود و حامله شود آیا نصف مهر میگیرد درین مسئله خلافست
اقرب آنست که نصف مهر میگیرد **نهم** شیر دادن زن بزرگ داشته
زن کوچک کسی را چه درین صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را
میدهد و بعضی درین صورت کل مهر را ثابت داشته اند **فصل**
سیزدهم در بیان اختلاف میان زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف
کنند زن و شوهر در عنین بودن باینکه زن ادعای آن کند
که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل نباشد
قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی
کند که شوهر او عنین است قبول نمیکنند **اول** آنکه شوهر او طفل
باشد **دوم** آنکه دیوانه باشد چه احتمال دارد که بعد از آنکه
دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که کرده بود **سیوم** آنکه زن
کنیز باشد بر قول جماعتی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحیح بودن
نکاح کنیز نترسیدن از زنا زیرا که اگر قول کنیز درین صورت
مسموع باشد لازم می آید که نکاح او باطل است و اگر اختلاف
شود میان زن و شوهر در اصل مهر و شوهر منکر باشد و قول قول اوست
با قسم هرگاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از دخول نیز همین
حکم دارد بر قول مشهور و اگر اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس
او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد
و خواه بعد از دخول و خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و
هرگاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر مدعای خود داشته باشند

گواهان زن مقدم است واگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده و زن
منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه
بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که بعد از دخول قول قول
شوهر است با قسم واگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته مهر
بوده و زن دعوی هبه کند قول قول شوهر است با قسم و اگر میانهٔ ورثه
زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی دخول کند
و شوهر منکر دخول باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل
بر عدم دخول داشته باشد قول قول اوست با قسم اگر گواهان عادل
نداشته باشد مجتهدین را درین مسئله دو قولست و اگر زن
دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر لازم است
او را و شوهر دعوی کند که دو مرتبه یک عقد کردم و یک مهر لازم است
برین قول قول زنست با قسم و اگر اختلاف کنند در یک شدن مرض
افضاء و زن منکر یک شدن باشد قول قول زنست **خاتمه** در بیان
آنچه تعلق بنکاح دارد و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان
شب خوابیدن پیش زن بدانکه در خوابیدن شب پیش زنان اختلافست
میانهٔ مجتهدین که آیا واجبست بعضی از مجتهدین گفته‌اند که واجب
نیست مگر آنکه ابتدا بقسمت کند میانهٔ ایشان و بعضی از مجتهدین
گفته‌اند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست و مشهور
آنست که واجبست پس اگر مرد زیاده از یک زن دائمی داشته باشد
بر او لازم است که در چهار شب یک شب پیش هر یک از ایشان بخوابد

پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا
که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب ایشان بخوابد و یک
شب هر جا که خواهد بخوابد و اگر چهار زن داشته باشد و همه زن
دایمی باشند واجبست که هر شب پیش یک زن بخوابد و تا ضرورتی
نباشد بی رضای زنی که نوبت او باشد جای دیگر نخوابد که حرام است
و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده
که شب پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند و حمل کرده اند
محدثین این حدیث را بر این که سنت است با آن زن چاشت کردن
و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا بزنی کند که نام بقرعه بیرون
آید و آیا زیاده از یکشب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای
ایشان جایز است مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اما اگر کمتر از یک شب قسمت
کردن جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر میانه کنیزه
و آزاد و خصی و عنین و غیر ایشان و در زن میانه بیمار و حایض
و نفسا و احرام بسته و غیر ایشان زیرا که شب خوابیدن از جهة
انس است و غرض دخول کردن نیست و متعه و کنیزی که عقد نکرده
باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد و زنی که
سرکشی از شوهر کرده باشد و از اطاعة او بیرون رفته باشد
در قسمت خوابیدن با زنان دیگر شریک نیست و تفاوتی نیست
در شب خوابیدن میانه زنان آزاد الا در خواستن دختر بکر که در وقت

آوردن او بخانه شوهر هفت شب پیش او خوابیدن شوهر لازم است
واگر بنا باشد سه شب پیش او باید خوابید چنانچه مذکور شد امّا
میانه مجتهدین اختلافی است در کنیز و زن آزاد در خوابیدن شب پیش ایشان تفاوت
هست چه کنیز نصف زن آزاد قسمت میبرد پس اگر کسی یک زن آزاد
و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد یک شب پیش
کنیز و پنج شب دیگر هر جا خواهد بخوابد نسبت بزنی که در سفر واجب بود چون
حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج سنت برضاء شوهر بر شوهر واجب است
مجتهدین درین مسئله خلاف است و زنی که شب نوبت خوابیدن پیش
او باشد میتواند شب خود را بدیگری بخشد مگر برضای شوهر و اگر بخشد
رجوع میتواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب و جایز نیست که عوض
شب خوابیدن چیزی بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در
شبی که نوبت خوابیدن زنی باشد نزد دیگری نمیتواند رفت مگر بواسطه
عیادت زن امّا اگر تمام شب آنجا باشد جهة زن صاحب
نوبت قضا کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزدیک زن بخوابد
امّا دخول کردن لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب
خوابیدن پیش زنان ظلم کند واجب است که قضا کند جهة
ایشان بمقدار آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیّر است
شوهر در خوابیدن شب پیش زنان که بخانه ایشان رود یا ایشان را
بخانه خود بطلبد و کسی که نتواند خوابید پیش زنان چون پاسبانان
روز بجای شب اوست فصل دوم در بیان رخصتی که در میان شوهر

وزن بهم رسد بر آنکه اگر میان زن و شوهر کدورتی بهم رسد اگر چنانچه
زن از اطاعت شوهر بیرون رفته باشد یا آنکه هرگاه شوهر را
به بیند روی درهم کشیدن یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد
باید که شوهر نصیحت کند او را و اگر نصیحت کردن فایده ندهد
در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر آن نیز فایده
نکند کناره کند از و در جامه خواب دیگر بخوابد و اگر آن نیز
فایده نکند بزند او را تا آنچه بعد از آن میانه ایشان اصلاح
توان کرد و میباید که زدن چنان نباشد که عضوی از اعضا
زن را مجروح نسازد چه اگر جراحة کند اعضای او را یا سبب
زدن تلف شود ضامنست و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد
بآنکه منع کند بعضی از حقوق زن را حاکم شرع با امتناع شوهر از دادن
آن حقوق جبر میکند شوهر را بر دادن حقوق و اگر شوهر زن را
بیگناه بزند حاکم شرع او را منع کند و اگر زن صورت رنجش مرد از و
بعضی حقوق خود را بشوهر ببخشد که شوهر باو میل بیدا کند حلالست
شوهر را قبول کردن و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و بترسند
که میان ایشان بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان
شوهر و یک کس از خویشان زن را امر کند که میان ایشان اصلاح
کنند پس اگر هر دو بر اصلاح شوند صحیح است آنچه حکم کنند
و اگر متفق نشوند بر جدائی میان زن و شوهر صحیح نیست مگر
باذن شوهر در طلاق دادن و اذن زن در بخشیدن صداق و بعض

239

از حقوق او در طلاق اگرچه خلع باشد باشد **فصل سیوم** در بیان
لاحق گردانیدن اولاد بپدر بدانکه هرگاه از دخول کردن بزن
شش ماه یا بیشتر فرزندی حاصل شود از آن شوهر است بشرطی
که از اقصا مدت آبستنی بگذرد و میانه مجتهدین اقصاء مدت
آبستنی خلافست بعضی از ایشان گفته اند نه ماه است و بعضی
از ایشان ده ماه گفته اند که یکسال و یکماه گفته اند و اگر
کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد ممکن باشد لاحق گردانیدن
او بپدر ملحق بپدر باید گردانید و بمجرد آنکه زن فاحشه باشد
شوهر نمیتواند گفت که فرزندی که از و حاصل شده باشد فرزند
او نیست و فرزندی آن فرزند برطرف نمیشود و اگر زن او دایمی
باشد مگر آنکه میان زن و شوهر لعان واقع شود و زود باشد
که کیفیت لعان مذکور شود و اما اگر متعه یا کنیز باشد بمجرد
گفتن شوهر فرزندی آن فرزند برطرف میشود و محتاج بلعان
کردن نیست و همچنین جایز نیست نفی کردن فرزند بمجرد آنکه
منی را در وقت انزال در غیر فرج زن ریزد و چه ممکن است
که منی بی شعور ریخته باشد **فصل چهارم** در بیان احکام
ولادت فرزند **بدانکه** سی امر بولادت فرزند تعلق دارد دو امر
واجب و بیست و دو امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب
اول مدد دادن زنان باشوهر در وقت زائیدن زن و اگر زنان
متعذر باشند مردان محرم مدد کنند و اگر وجود مردان محرم نیز

بگذرد

دثبوطی

شوهر

متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد بکنند دویم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و امّا بیست و ذو امر سنّت اوّل غسل مولود در وقت ولادت فرزند دویم اذان در گوش راست او کفتن و اقامت در کوش چپ او چه از حضرت ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که کناهی که بعد از آن بطفل نمی‌شد و از تب و مرض ام صبیان محفوظ است و شیطان بر و دست ندارد سیوم خاک کربلا بکام طفل مالیدن و اکر خاک کربلا نباشد از آب دجله فرات بکام او مالیدن و اکر آن نیز نباشد آب شیرین بکام او مالیدن و اکر آب شیرین نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و همچنین سنت است که خرما را بخایند و بکام طفل مالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن بموی سر او طلا یا نقره ششم نام کذاشتن بر آن طفل در روز هفتم و بهترین نامها آنست که محمّد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبد الله نام طفل کنند و اکر زن باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلسی بخانه آنکس داخل نمیشود که در و نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبد الله و فاطمه باشد هفتم از ولادت او ———— نهم سوراخ کردن کوش راست طفل در پایین و کوش چپ او را در بالا دهم عقیقه کردن جهة طفل در روز هفتم یعنی کوسفند یا شتر کشتن

و قیمت او مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم
از ولادت بمیرد عقیقه ساقط میشود یازدهم آنکه گوسفند
و شتر که میکشند جهة طفل مثل طفل باشد یعنی اگر فرزند
پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشند و اگر دختر باشد ماده
دوازدهم آنکه در آن گوسفند صفتهائی که در گوسفند قربانی
شرطاست یعنی شاخ اندرون شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد
سیزدهم آنکه چهار یک آن گوسفند و شتر را بزنی که طفل
را زائیده باشد دهند و اگر آن زن نباشد بمادر طفل دهند که
تصدق بکند چهاردهم آنکه گوشت را طعام کنند و بدرویشان
دهند و اقل این ده درویش را طعام دادنست پانزدهم آنکه
عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک مکان واقع شود و
عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم آنکه در وقت
کشتن گوسفند این دعای منقول را بخوانند یا قوم انی بری مما تشرکون
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما
انا من المشرکین قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین
لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم منک
و لک بسم الله والله اکبر هفدهم آنکه اعضاء آن گوسفند و شتر را
از هم جدا کنند بجهة شکستن استخوان آنها مکروه است هژدهم
عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن اگر چنانچه پدر جهة او
عقیقه نکرده باشد نوزدهم مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی

بهم رسد بیستم خوردن زن حامله به را چه در حدیث آمده
که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوش بو و خوش خوی باشد
بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت نفاس چه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند او درین حالت
از حکما شود و در بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد
فرزند او حکیم میشود بیست و دوم پیچیدن طفل بخرقه
سفید و اما آن شش امر مکروه اول کنیة کردن ابو القاسم
طفل را که نام او محمد باشد و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند دویم نام طفل حکیم یا حکم یا خالد یا حارث
یا ضرار یا مالک کردن سیوم کنیت طفل ابو حکم یا ابو مالک یا
ابو عیسی کردن چهارم پاره موی سر طفل را تراشیدن و
پاره از آن گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی
که عیال ایشان باشند خوردن ششم استخوان گوسفند و شتر
عقیقه را شکستن بلکه اعضاء آنها را جدا جدا باید کرد

فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت و دایه او و تعلق
دارد دو امر واجب و شش امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر
واجب اول آنکه مادر اول شیری که از پستان بعد از زائیدن
طفل بیرون می آید بخورد طفل دهد چه اگر طفل آن شیر را
نخورد زنده نمی ماند دویم اجرة آن شیر بدهد از مال خود واجب است
که بمادر دهد و اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال

طفل

طفل باید داد و اکر طفل مال نداشته باشد بر پدرش واجبست اما
شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهتری بر
شیرها شیر مادر است و اکر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لا
بد است مکر آنکه زن بیکانه بی اجرت شیر دهد چه درین صورت
اجرت بمادر دادن لازم نیست و اکر مادر بی اجرت بطلبد او اولی است
از بیکانه و اکر مادر زیاده از اجرت زن بیکانه خواهد لازم نیست
و اکر پدر دعوی نماید که زن بیکانه هست که بی اجرت شیر میدهد
و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دویم آنکه دو سال تمام
شیر دهد چه کمتر از دو سال بلکه بدو سه ماه جایز است اما زیادتی
اجرت ندارد سیوم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم
آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه باشد ششم آنکه خوش
شکل باشد و اما شش امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره
باشد اکر مضطر شوند بزن جهودیه میتوانند شیر دادن اما
او را منع باید کرد از خوردن شراب و خوک دویم آنکه شیر دهنده
زن جهودیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه
سخت تر است سیوم دادن طفل بزن جهودیه که بخانه خود ببرد
و شیر دهد چهارم آنکه شیر دهنده از زنائی بهم رسیده یعنی ولد الزنا
باشد پنجم آنکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از
احادیث وارد شده که اکر کنیزی زنا کرده باشد و حامله شده
باشد و شیر دهد اکر آقای او حلال کند شیر او حلال میشود ششم

بزرك مومنه

آنکه زن شیر دهنده زن مسلمان و بدخلق و احمق باشد و محافظت
کردن طفل در دو سال که شیر میخورد مادر اولی است از پدر و اگر
بچه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن طفل محافظت
پدر اولیست از مادر و اگر شیرخورنده دختر باشد تا هفت سال
مادر بمحافظت او اولیست از پدر و بعضی از مجتهدین تا ده
سال گفته اند که تا مادر شوهر نکرده است اولیست از پدر و
قول اول اقوی است و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ
شدن مادر بمحافظت او اولیست از دیگری و بعد از بالغ شدن
اختیار خود دارد امّا سنّت است که دختر تا شوهر نکند از مادر
جدا نشود و اگر یکی از پدر و مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت
بلوغ بدیگری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشند
محافظت ایشان بقول بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد
و اگر جد نیز موجود نباشد محافظت تعلق بخویشان دارد
و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند
و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود و متعلق بپدر
میشود اوّل آنکه مادر کافر و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده
باشد و پدر آزاد سیوم آنکه مادر مجنونه باشد و مرد مامون
باشد چهارم آنکه مادر از محافظت او امتناع نماید حاکم شرع
جبر میکند پدر را بر محافظت طفل پنجم آنکه مادر شوهر کند ششم
آنکه پدر خواهد که سفر کند چه درین صورت بعضی از مجتهدین

گفته اند

گفته اند که محافظت مادر ساقط میشود و پدر بهتر از همراهی او میباشد ششم
انکه مادر جذام پیس باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر
درین صورت اولیست بمحافظت از مادر هفتم انکه دیوانه
باشد فصل سیم در بیان نفقه و کسوت دادن بدانکه سه چیز
سبب واجب شدن نفقه و کسوت دادن میشود اول خویشی چه
نفقه پدر و مادر و هرچند بالا روند و فرزندان او هرچند پائین
روند واجبست هرگاه قادر بر نفقه و کسوت نباشند و سوای
پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عم و خاله و عمه
و خاله نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت موکده است و بعضی
از مجتهدین نفقه آنها را نیز واجب میدانند و شرط نیست
که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند
نفقه ایشان با انکه مفلس باشند واجبست و نفقه پدر و مادر
وقتی واجبست که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهة خود
و عیال خود داشته باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت بر آن
امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند او را بر نفقه دادن و اینقدر
نفقه بایشان دهد که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان را
بس شود و خانه که در و ساکن باشند لازم است که بایشان دهد
اما نکاح کردن جهة ایشان با احتیاج لازم نیست بلکه سنت است
و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت است و خدمتکار
جهة ایشان بهم رسانیدن با احتیاج و نفقه خدمتکار ایشان

لازم نیست و اگر نفقهٔ خویشان مدتی نداده باشد قضاء آن واجب نیست
امّا اگر ایشان از حاکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهة آنکه
خویش ایشان غایب باشد دادن آن قرض واجب ست و هرگاه
پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد و نفقهٔ فرزند
بر جد لازم است و هر جد بالا رود اگر جد موجود نباشد یا مفلس
باشد بر اجداد مادری واجب ست که بالسویّه نفقه دهند
و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدم است در نفقه از آن خویشی
که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند
دویم سیم نفقه بودن چه نفقهٔ زن بر شوهر واجب میشود بچهار
شرط اوّل آنکه زن دایمی باشد چه نفقهٔ متعه واجب نیست
و نفقهٔ زنی که طلاق رجعی داده باشد و هنوز از عدت
بیرون نرفته باشد لازم است و آیا در عدت وفات نفقه
زن واجب ست مجتهدین را درین مسئله دو قول است
دویم آنکه زن قدرت کامل بدهد شوهر خود را بر دخول
کردن پس اگر تمکین کامل نکند بر دخول نفقهٔ او واجب نیست
سیم آنکه زن بالغ باشد چه نفقهٔ زن غیر بالغ لازم نیست
و بعضی از مجتهدین نفقهٔ غیر بالغ را نیز واجب میدانند
چهارم آنکه زن مرتده نباشد چه نفقهٔ زن مرتده ساقط است
و اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را
جهة غیر حمل لازم میدانند و هرگاه این شرط بهم رسد هشت

زن

چهار

چیز

چنین بر شوهر واجب است اوّل آنکه شکم او را از نان سیر کند دویم
آنکه نانخورش باو دهد و اگر مدتی نان و نانخورش بزن ندهد
قضاء آن لازم است و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد
و قضاء آن مدت لازم نیست و نمیتواند شوهر که تکلیف کند
زن را که با من چیزی بخور و هر صباح زن نفقه خود را میتواند
طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز طلاق
دهد او را طلاق باین نفقه آن روز از و باز نمیگیرند اما اگر در اثنای
روز سرکشی کند آیا در بعض نفقه رجوع میکند یا نه درین مسئله
میان مجتهدین خلافست و زن زیاده از یک روز نفقه نمیتواند
طلبید و اگر شوهر مفلس باشد مهلت دهند او را تا خدا تعالی
وسعتی باو دهد و زن درین صورت فسخ نکاح خود نمیتواند
کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را میگیرد از و
بشرطی که در مفلسی بقدر استطاعت از و نگرفته باشد سیوم آنکه
جامه باو دهد که او را بپوشاند و آن پیراهنست و زیر جامه
و مقنعه و اگر از اهل تجمل و شرف باشد جبه سرما لازم است
و اگر در شهری باشد که زنان متعارف باشد که پوستین جهة
ایشان لازم است و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضا
آن مدت بر شوهر لازم است و در جنس نان و نانخورش و جامه
رجوع بزنانی که مثل آن زن باشد در آن شهر میکنند چهارم خدمتکار
جهة آن زن اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهة او

تا شب

نفقه

جامه جهة غیر خانه او لازم است
و در زمستان زیاده جامه

کنیزی بخرد و زیاده از یک خدمتکار لازم نیست و اگرچه آن زن از
اهل زیاده از یک خدمتکار باشد و نفقهٔ خدمتکار زن بر شوهر
لازم نیست و اگر زن خدمتکاری داشته باشد و شوهر راضی بآن
باشد خوبست و الا شوهر میتواند او را بیرون کند و دیگری بجای
او آورد و اگر آن زن بشوهر گوید که اجرة خدمتکار بمن ده
و من خدمت میکنم اجرة بر شوهر لازم نیست و اگر آن زن زیاده
از یک خدمتکار داشته شوهر منع زیاده از یک خدمتکار میتواند
کرد و منع میتواند کرد شوهر پدر و مادر آن زن را از داخل شدن
بر او و آیا منع میتواند کرد او را از خوردن چیزهای بدبو در این
مسئله مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که او را منع
میرسد و همچنین منع میرسد او را از خوردن چیزهائی
که سبب بیماری او شود و از زهر خوردن منع میتواند کرد او را
پنجم خانه که زن در آنجا ساکن شود و غنی شوهر بآن تردد بکند
ششم فرش که بر بالای آن نشیند روز و لحاف و بالش جهة
و لحاف و بالش جهة خدمتکاران لازم نیست **هفتم** ظرفی که زن
طبخ کند در او و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که در او آب بیاشامد
و کافیست که از چوب یا گل باشد **هشتم** آلتهائی که بآن بدن را
از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی
خوش و حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه در این صورت
حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهة بیماری

او بر شوهر

او بر شوهر لازم نیست سیوم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات
تا آنکه علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجبست و اگر بنده
کسب داشته باشد جایز است نفقه او را از کسب بدهد اگر کسب او
وفا بنفقه او کند و اگر وفا نکند تتمه آن لازم است که آقا بدهد
و در نفقه بنده رجوع کنند به بندگان مثل آن آقا و هرگاه آقا
مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر
میکند بنفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل
کشتن باشد باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی در طلاق دادن
زنان و عده نگاهداشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار
و لعان با ایشان و در آن چند مطلب است مطلب اول در طلاق
دادن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام طلاق دادن
بدانکه طلاق دادن در چهار قسم است قسم اول طلاق واجب
و آن بر سه قسم است اول طلاق دادن شوهر زنی که شوهر با او گفته
باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست چه درین صورت حاکم شرع
او را سه ماه مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او طلاق گفتن
یا دخول کردن بعد از کفاره دادن دویم طلاق دادن زنی که
شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه درین صورت
حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد آنگاه طلاق گفتن
یا دخول کردن واجبست سیوم طلاق دادن خویشان شوهر
و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد

با زن و شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را سنّت میدانند قسم دویم
طلاق حرام و آن بر چهار قسم است اوّل طلاق دادن زنی که حیض
و نفاس داشته باشد هرگاه دخول کرده باشد شوهر با او و حاضر
باشد دویم طلاق دادن زن بالغه که حیض بیند و حامله
نباشد و با او دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض به بیند و
پاک شود سیوم زیاده از یکمرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه
بمذهب شیعه یکمرتبه لفظ طلاق کافیست و دویم و سیوم
حرام است امّا در مذهب سنّیان جایز است چهارم طلاق
دادن زنی که در شب خوابیدن نوبت او باشد در آن شب بر
قول بعضی از مجتهدین قسم سیوم طلاق مکروه و آن دو قسم است
اوّل طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان
التیام باشد چه در حدیث وارد شده که خدا تعالی دشمن
میدارد طلاق را دویم طلاق دادن بیمار زن خود را قسم چهارم
طلاق سنّت و آن در حالتی است که شوهر بترسد که از عهدهٔ
حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته
باشد و گاهی مجتهدین طلاق سنّت میگویند و مقابل طلاق
بدعه میخوانند و این طلاق را سنّت بمعنی اعم میگویند و گاهی
طلاق سنّت میگویند و مراد ایشان آنست که طلاق دهند
زن را بشرایط طلاق بعد از آن بگذارند که آن زن از عدت
بیرون رود و با نکاح عقد کنند و این را طلاق سنّت بمعنی اخص

میگویند

میگویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسم است اول جویم طلاق
باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از صیغهٔ طلاق رجوع
نمیرسد و آن بر هفت قسم است اول طلاق دادن زنی را که
با او دخول نکرده باشد دویم طلاق زنی که از دیدن خون حیض
مایوس شده باشد سوم طلاق غیر بالغ چهارم طلاق زنی
که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق او گرفته باشد
چه درین صورت مادامی که آن زن رجوع در آن چیزی که داده
نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن آزاد
مرتبهٔ سیوم و کنیز مرتبهٔ دویم چه رجوع نمیتوان کرد تا آنکه
شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول کند ششم طلاق دادن
زن آزاد مرتبهٔ ششم و در کنیز مرتبهٔ چهارم چه درین صورت
شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را نکاح کند و دخول
کند هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ نهم و در کنیز مرتبهٔ
ششم چه درین صورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق
عدی باشد حرام موبد میشود و اگر غیر عدی باشد محتاج باست
که شخصی دیگر او را نکاح کند چنانچه عنقریب مذکور خواهد
شد قسم دویم رجعی و آن بر دو قسم است اول که شوهر را بعد از طلاق
گفتن رجوع کردن جایز است و آن ماسوای طلاق باین است
دویم طلاق عدی و آن چنانست که زنی را بشرایط طلاق دهند
و در عدت آن زن رجوع کنند و دخول کنند انگاه بگذارند

که حیض به بیند دیگر طلاق دهند انگاه در عدت رجوع کنند و
بان دخول کنند و هرگاه اینچنین طلاق زن آزاد را سه مرتبه
و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نمیرسد بی دو دخول حرام است
تا انکه شخصی دیگر آن زن را نکاح دایمی دخول کند و در مرتبهٔ ششم
در آزاد و چهارم در کنیز زن حرام میشود و تا دیگری دخول کند
بنکاح دایمی و در مرتبهٔ نهم در آزاد و ششم در کنیز حرام موبد
نمیشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح دایمی با آن زن دخول کند و
سر دهد حلال میشود و فرقی نیست در آن شخص که در این مراتب
میان زن و شوهر بنکاح دایمی در می آید که بنده باشد یا ازاد و
آیا اگر این شخص در حالت حیض و نفاس با آن زن دخول کند
بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود یا انکه شرط است
که در حالتی که زن از حیض پاک شود دخول کند تا انکه حلال
شود مجتهدین را در این مسئله دو قول است و شرط است که
آن شخص دخول در فرج کند پس اگر منی او را در فرج آن زن بریزند
حلال نمیشود و همچنین حلال نمیشود و اگر در عقب قبل دخول
کند فصل دویم در بیان شرطهای طلاق بدانکه شرطهای طلاق
پانزده است اول صیغه مثل آنکه شوهر بزن خود گوید انت
طالق یعنی تو طالقی یا انکه اشارت بزن خود کند و گوید هذه
طالق یعنی این طالق است یا انکه بگوید زوجتی طالق یعنی زن
من طالق است و سوای این طریق پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست

پس اگر

پس اگر بزن خود گوید انت طالق یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو
مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق نیست
اگر بزن خود بگوید که تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که
این لفظها صریحاً دلالت بر طلاق ندارند و اگرچه قصد طلاق
کنند بآن دویم آنکه صیغهٔ طلاق را بعربی بگویند هرگاه قدرت
بر عربی داشته باشند و اگر قدرت بر عربی نداشته باشند بغیر عربی
که قدرت بر آن داشته باشند صحیح سوم آنکه صیغه را بلفظ
بگویند هرگاه قادر بر گفتن باشند پس اگر درین صورت بلفظ
نگویند بلکه بنویسند طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد
و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد
نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد
اشارت کافیست و در حدیث آمده که درین صورت بر سر آن زن اندازد
تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد ازین رو بپوشاند
از او و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مخیر سازد
زن را میان طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق کند و زن اختیار
طلاق کند صحیح است چهارم آنکه معلق نسازد صیغه را بر شرطی
یا صفتی پس اگر معلق سازد صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغهٔ طلاق
چیزی ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل آنکه بعد از آنکه
گوید انت طالق بگوید بنصف طلقه ششم آنکه در صیغهٔ طلاق
قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل حال نکند پس اگر این

قصد ها کند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس
اگر طفل باشد و اگرچه ولی او را اذن دهد و اگرچه ده سال داشته
باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح هشتم
آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست
و ولی دیوانه که تمام وقت که دیوانه باشد زن او را طلاق میتوانند
داد اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم
آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه
بر آن دارند صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد طلاق
کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست همچنین
صحیح نیست اگر نام زنی طلاق باشد و در وقت صیغهٔ طلاق
گفتن قصد نام آن زن کنند یازدهم آنکه آن زنی که طلاقش میکنند
زن دایمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده باشد
بسبب مالک شدن و زنی که بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست
دوازدهم آنکه زن در وقت طلاق دادن پاک باشد از حیض
و نفاس اگر دخول کرده باشند با او و حیض هم بیند و حامله نباشد
و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر او بآن زن دخول نکرده باشد
و حاضر نباشد و عالم باشد که از پاکی بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه
زن آبستن باشد طلاق دادن آن زن در حالتی که حیض و نفاس
داشته باشد صحیح است سیزدهم آنکه زنی را که طلاق میدهند
میباید که معین باشد در لفظ یا در قصد پس اگر مجهول باشد

چون

چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که طلاق درین حالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه
شوهر تعیین کند **چهارم** آنکه در وقت طلاق گفتن دو عادل
حاضر باشند و بشنوند یکبار پس اگر حاضر نباشند یا آنکه هر دو
بیکبار نشنوند یا آنکه یک عادل بشنود یا عادل نباشند صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهر را در طلاق کافی میدانند
پنجم آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق
معتبر نیست نه تنها با مردان **فصل سوم** در بیان رجوع کردن
شوهر بعد از طلاق بدانکه جایز است رجوع کردن شوهر در طلاق
رجعی و آن بر دو قسم است **قسم اول** قولی مثل آنکه شوهر بزن گوید
راجعتك یا ارتجعتك یعنی رجوع کردم در نکاح تو تا انکار طلاق
کند و اگر شوهر گنگ باشد اشارة او یا گرفتن مقنعه او را از
رجوع فهمیده شود بجای گفتن است **دوم** فعلی چون دخول کردن
با آن زن یا بوسیدن یا دست بر و مالیدن و اگر آن زنی را که طلاق
رجعی گفته اند در عدت عقد کنند آیا عقد کردن رجوع است یا نه
درین مسئله دو قول است و همچنین خلاف است میانه مجتهدین
در صحیح بودن معلق ساختن رجوع بر شرط نیست در رجوع کردن
شوهر دانستن زن رجوع شوهر را پس اگر زن غایب بود طلاق دهند
و در عدت رجوع کنند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر
رجوع کردن بلکه سنت است و حرام بودن دخول کردن بزن چون

برشرطی

حایض بودن آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر در حالتی که حیض
داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف
شود میانهٔ زن و شوهر در رجوع یا دخول و زن منکر دخول کرده باشد
قول قول زن است با قسم و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عدت او
تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل
آنکه بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته
باشد قول قول اوست با قسم و ظاهر بعضی از احادیث دلالت
میکند که قول زن را قبول نمیکنند در چیزهائی که معتاد نباشد
مگر گواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن آن زن مطلع باشند
فصل چهارم در بیان عدت داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن
ایشان مدتی معین که شارع جهة ایشان قرار داده که تا آن
مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر ده قسم است قسم اول
جماعتی اند از زنان که عدت ایشان سه مرتبه پاک شدن است
از حیض و ایشان جماعتی از زنانند که عادتی داشته باشند
که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با ایشان دخول
کرده باشد و حشفه در قبل ایشان غایب شده باشد و اگرچه
منی نیامده باشد طلاق دهند ایشان را چه میباید که این
طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان را
ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق
دادن عدت دارند یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلافست

واگر این

و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدت ایشان تمام شده در زمانی
که ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانی
که زنان در آن سه روز حیض بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو
لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق بیک لحظه حیض
دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میان دو حیض ده
روز پاک باشد و خلافست میان مجتهدین که آیا لحظه اخیره
داخل عدتست یا آنکه علامت بیرون رفتن زنانست از عدت
اصح آنست که لحظهٔ اخیره داخل عدت نیست بلکه آن علامت
بیرون رفتن ایشانست از عدت قسم دویم جماعتی اند از زنان که
سه ماه عدت ایشانست و ایشان چهار قوم اند اول زنانی
که عادتی در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکمرتبه
حیض به بینند و در سن زنانی باشند که حیض می بینند و ایشان را
طلاق میدهند چه عدت ایشان سه ماه است اگر در وقت
دیدن ماه طلاقش دهند و الا دو ماه هلالی و سی روز عدت
ایشانست دویم زنانی که بالغ باشند چه بر قول بعضی از مجتهدین
بعد از طلاق دادن ایشان سه ماه عدت میدارند و بعضی از
مجتهدین گفته اند که ایشان عدت ندارند سیوم زنانی که از
حیض دیدن مایوس شده باشند و مایوس شدن در زمانی
که قرشیه و نبطیه نباشند در پنجاه سالگی بهم میرسد و در زنان
قرشیه و نبطیه در شصت سالگی پس بعد از طلاق بر قول بعضی از

مجتهدین عدت ایشان سه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند
که ایشان عدت ندارند چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر
شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته چه عدت ایشان سه
ماه است قسم سیوم جماعتی اند از زنان که عدت ایشان دو مرتبه
از حیض پاک شدنست و ایشان دو قوم اند اول کنیزانی که ایشان را
عادتی باشد و بعقد دخول کرده باشند با ایشان چه بعد از
طلاق دادن ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست و اگر چه
شوهر ایشان آزاد شده باشد و کمتری زنانی که کنیزان از عدت
بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است دویم زنانی که ایشان را سه ماه
بعقد متعه دخول کرده باشند چه عدت ایشان دو مرتبه از
حیض پاک شدنست هرگاه ایشان را عادت مستقیم باشد قسم چهارم
جماعتی از زنان که عدت ایشان چهل و پنج روز است و ایشان
دو قوم اند اول کنیزانی که ایشان را بعقد دخول کرده باشند
دویم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نه
بینند و در سن زنانی که باشند که حیض به بینند چه عدت
ایشان نیز چهل و پنج روز است قسم پنجم جماعتی از زنان که
عدت ایشان نه ماه است و ایشان زنانی اند که یکمرتبه یا دو مرتبه
حیض بینند و دیگر نه بینند چه بعد از طلاق عدت ایشان نه
ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت این قسم زنان
شش ماه است قسم ششم جماعتی از زنان اند که عدت ایشان بزاییدن

ایشان

ایشان منقضی میشود و آنچنان زنان حامله اند چه زنان حامله را
هرگاه که طلاق دهند بزاییدن از عدت بیرون میروند واگرچه
بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه حمل از کسی باشد
که بشبهة او عدت نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که ازو باشد
چون فرزند زنی که با او لعان کرده باشد وبعضی از مجتهدین
گفته اند که عدت حامله در طلاق کمتر از سه ماه وزاییدن است
پس اگر زاییدن او کمتر از سه ماه عدت او باشد زاییدن اوست
واگر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عدت او سه ماه است واگر
حمل زنان از زنا باشد عدت بدارد واگر زنی را در سفر طلاق
دهند وخواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زیاده بر چهار
زن بعد از طلاق دیگری در سفر تزویج کنند نه ماه صبر کنند
چه احتمال حامله بودن ایشان هست قسم هفتم جماعتی از زنان
که عدت ایشان چهار ماه وده روز است وایشان جماعتی
از زنانند که شوهرهای ایشان مرده باشند واگرچه شوهر
ایشان بنده باشد چه بر ایشان لازم است که چهار ماه
وده روز عدت نگاه دارند وترک زینت کنند در آن چهار ماه
وده روز یعنی جامهٔ نیکو نپوشند وبوی خوش بر خود نزنند
وسرمه نکشند واگر احتیاج بسرمه پیدا کنند شب سرمه بکشند
وروز پاک کنند وحنا نبندند وسفیداب بر روی نمالند
وهرچه در عرف وعادت آنرا زینت دانند حرام است بر آن زن

اما پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیراکه آن بسبب اختلاف
شهرها و عادتها مختلف میشود پس هر جامه که در عرف و عادت
آن از زینت کویند بپوشند اما سر خود شانه کردن و پاک کردن
بدن و مسواک کردن و ناخن کرفتن و در خانهای عالی بودن
و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و همچنین حرام نیست
زینت کردن فرزندان و کنیزان زنانی که شوهرهای ایشان
مرده باشند و در آنچه مذکور شد فرقی نیست میانه زنان
مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرک و خواه در حیض
دیدن تعادتی داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین
کنیزانی که با ایشان دخول کرده باشند و حامله باشند
بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عدت نکاه دارند
قسم هشتم کنیزانی که شوهرهای ایشان مرده باشند و اکرچه
آن شوهرها آزاد باشند چه عدت ایشان بعد از شوهران
ایشان شصت و پنج روز است نصف عدت زنان آزاد
و آنچه در زن آزاد مذکور شده از ترک زینت کردن
بر کنیزان نیز واجب است و بعضی از مجتهدین کفته اند که عدت
کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده
روز است و اکر کنیز در عدت آزاد شود عدت او عدت
آزاد است اما اکر عدت باین باشد همان عدت رجعیه
کنیزان است قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهر
ایشان

ایشان مرده باشند چه عدت ایشان دورترین دو عدتست از چهار ماه
وده روز زائیدن یعنی هر کدام ازین دو عدت که دورتر باشد آن
عدت ایشانست پس اگر دیگر متی از چهار ماه وده روز باشد حامله
زاید عدت او چهار ماه باشد واگر زیاده باشد عدت او زائیدن
اوست قسم دوم زنانی اند که شوهرهای ایشان گم شده باشند
چیزی از ایشان ظاهر نشود وخبر ایشان نداشته باشند که نفقه
بزنان ایشان دهند واگر نفقه ندهند وآن زنان صبر نکنند
بحاکم شرع حال خود عرض کنند حاکم شرع چهار سال آن زنان را انتظار
فرماید ونفقه از بیت المال بایشان دهد ودر آن چهار سال در آن
جهتی که شوهرهای ایشان گم شده اند ایشان را طلب میکنند پس اگر
خبر از ایشان بهم نرسد ولی گم شده ایشان را طلاق میدهد وعدت
ایشان چهار ماه وده روز است بر قول مشهور واگر ولی طلاق
ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد واگر شوهر او در عدت پیدا شود
او اولی است بزن خود واگر بعد از تمام شدن عدت پیدا شود
زن او نیست خواه شوهر کرده باشد وخواه نکرده باشد تتمه واجبست
بر کسی که کنیز مدخوله میفروشد یا کنیزی را مالک میشود بخریدن
یا بنحو که باشد وآن کنیز جوان باشد وحیض بیند که انتظار
بکشد که کنیز یکه حیض به بیند آنگاه دخول کند با او واگر حیض
نه بیند ودر سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست بروی که
چهل وپنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند واگر کنیز حامله

باشد استظهار بکشد که بر آید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه
دخول کند و اما در مدت استبرا غیر دخول کردن بهره از قبیل بوسه
و غیر آن حرام است درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی
آنست که جایز است و اگر در ایام استبرا دخول کند یا استبرا ساقط
میشود یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقوی آنست که
استبرا لازم است و اگر دو کس گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده
یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد منتقل شود یا آنکه زن او بوده
باشد یا آنکه مالک از زنی بوده باشد استبرا درین صورتها
واجب نیست و در مدت عدت رجعیه نفقه بر شوهر لازم است
بطریقی که در نکاح مذکور شد و حرام است بر آنکه زن بیرون رفتن
از خانه که طلاق گفته او را در آن خانه بعین عده و بر شوهر نیز بیرون
کردن او از خانه حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد
زدن باشد چه او را جهة حد زدن میتوان بیرون کرد مگر آنکه
اهل او را آزار کند چه درین صورت جایز است که او را از خانه
بیرون کند و بخانه دیگر فرستد و همچنین نفقه کنیز در عدت
رجعیه لازم است و در عدت باین نفقه لازم نیست مگر آنکه
حامله باشد **مطلب دویم** در بیان خلع که بهار کردن و آنچنانست
که میانه زن و شوهر رنجشی بهم رسد و زن مهر خود را یا بعضی از آن
بشوهر ببخشد که در عوض آن زن را طلاق گوید و فرق میانه میانه خلع
و میانه مبارات آنست که خلع رنجش از جانب زن واقع شود و مبارات

عادل

و مبارات ... ع مبارات

از

از هر دو طرف و اقسام خلع سه است حرام و سنت و مباح اما حرام آنست
که شخصی زن خود را باکراه بر آن دارد که خلع کند و همچنین حرام است
هرگاه شخصی بجهت آن بعضی از حقوق او منع کند تا خلع کند و اما سنت
آنست که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو داخل سازم که تو از آن آزرده
شوی و بعضی از مجتهدین در ین وقت خلع را واجب میدانند
و اما خلع مباح و آنجا هیست که زن از خانه مرد آزرده باشد و مهر را
دهد و خلع کند و شرطهای خلع و مبارات زیاده بر شرطهای که در طلاق
مذکور شد شش چیز است اول ایجاب چون خالعتک یا بارئتک
یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارا کردم با تو یا بعد از
صیغه خلع بیفاصله طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ است و محتاج
بطلاق نیست میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اما اگر
بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است دویم قبول
زن بیفاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سوم آنکه خلع با
آزردگی زن واقع شود و مبارات با آزردگی شوهر و زن پس اگر
خلع و مبارات بی آزردگی واقع شود صحیح نیست و احیانا اگر بصیغه طلاق
واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عدت رجوع میرسد
چهارم چیزی را که در عوض طلاق زن بشوهر میدهد باید که
چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر شراب باشد
صحیح نیست و آن عوض مقداری معین ندارد بلکه آنچه در
عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات

میباید که از مهر باشد و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما
اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتی که آزاد میشود میدهد
و اگر بنده شخصی بی اذن آقا یا زن خود خلع کند آن عوض ملک آقا است
و خلع صحیح است **پنجم** آنکه صیغه خلع و مبارات در حضور دو عادل بگوید
بشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو عادل نشنوند
صحیح نیست **ششم** آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی
باشد که خلع و مبارات آن را لازم داشته باشد چون شرط آنکه هرگاه
زن رجوع کند در آن عوض شوهر در زوجیت رجوع کند این شرط صحیح است
زیرا که هرگاه عقد خلع و مبارات منعقد میشود شوهر را رجوع نمیرسد
مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده در عده رجعیه رجوع
کند چه درین صورت رجوع میرسد شوهر را در عدت اما
اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا زنی باشد که از حیض
دیدن نا امید شده باشد رجوع نمیتواند کرد در عوض و اگر اختلاف
کنند زن و شوهر در قدر عوض یا جنس آن قول زن مقدم است
مطلب سیوم در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود و در آن دو
فصل است **فصل اول** در اقسام ظهار کردن و شرطهای آن بدانکه
ظهار بر دو قسم است **اول** آنکه کفاره او پیش از دخول کردنست
و آن چنانست که شخصی بزن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست
چه درین صورت حرام است دخول کردن تا آنکه کفاره ندهد
چنانچه در بحث کفاره مذکور شد **دویم** آنکه کفاره دادن در وقت آن

دخول

دخول باشد و چنانست که شخصی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت
مادر منست اگر با تو دخول کنم پس درین صورت اگر دخول کند ظهار
بهم میرسد و کفاره برو لازم میشود و شرطهای ظهار کردن نه است
اول صیغه مثل انت علی کظهر امی یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی
و آیا درین حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم و خواهر
نسبی و خواهر رضاعی مساویند با مادر یا این حکم مخصوص مادر است
درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که همه
درین مسئله مساویند و اگر شخصی بزن خود گوید که پشت تو همچو
پشت زن فلانکس است ظهار واقع نمیشود دویم آنکه ظهار کننده
بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست سوم آنکه ظهار کننده
عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه ظهار کنند
قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش
یا کسی باشد که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آنکه دخول
با آن زن کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار با آن زن صحیح نیست
چنانچه در روایت فضیل بن یسار از امام ناطق جعفر صادق علیه السلام
وارد شده و بعضی از مجتهدین این را حرام شرط نمیدانند و اول اظهر است
و کافیست در دخول کردن دخول در دبر ششم آنکه معلق نسازد ظهار
بر صفتی پس اگر معلق سازد بر صفتی چون طلوع آفتاب مثلا صحیح نیست
و اگر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه مجتهدین را درین
مسئله خلافست اقرب آنست که صحیح است هفتم آنکه صیغه ظهار را

دو مرد عادل یکبار نشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد
عادل یکبار نشنوند آن اصح نیست هشتم آنکه زن در حالتی که شوهر
صیغهٔ ظهار میگوید میباید که پاک باشد از حیض و نفاس هرگاه
شوهر حاضر باشد و زن حامله نباشد و در آن پاکی دخول با آن زن
نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کنند در حالتی
که آن زن حیض و یا نفاس داشته باشد یا زن حامله باشد در آن
پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی
پشت واقع کرده اند پس اگر بگوید بزن خود که دست تو همچو دست
مادر منست ظهار نیست و آیا اسلام شرط است یا نه میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلافست و آیا نکاح دایمی شرط است در زن پس متعه
ظهار نمیتوانند درین مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلافست و این
صحیح است که ظهار را معلق دارند بمدت معین مجتهدین را درین
مسئله دو قولست اقرب آنست که صحیح است و همچنین مجتهدین را
دو قولست درین که آیا مکرر میشود حکم ظهار بمکرر کردن ظهار
یا آنکه در حکم یکبار است ظهار کردن اقرب آنست که مکرر میشود و کفارهٔ
ظهار وقتی واجب میشود که اراده دخول کردن زن اگر
پیش از دخول کردن کفاره واجبست و جایز نیست دخول کردن
پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد لازم
دو کفاره واجب میشود و لکن ممکن که دخول کند بکفارت دخول کردن
مکرر میشود کفارهٔ ظهار اما اگر دخول نکند و طلاق دهد و بگذارد

که از عدت

لا از عدت بیرون رود آنگاه عقد کنند و دخول کنند کفاره ندارد
و همچنین کفاره ندارد و اگر با کنیزی ظهار کند آنگاه آن کنیز را
بخرد بنا بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با او
ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم
او را سه ماه مهلت میدهد یا آنکه کفاره بدهد و دخول کند یا
طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر میکنند او را بر یکی از اینها باین طور
که طعام و آب را بر او تنگ میگردانند تا آنکه اختیار یکی از اینها کند
فصل دویم در ایلا کردن و آن چنانست که شخصی قسم بخورد که با زن دائمی
خود دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن
بآن زن و شرطهای ایلا کردن هشتست اول آنکه آن شخص که سوگند
میخورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست دویم آنکه عاقل باشد
چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست سیوم آنکه قصد کند و مختار
باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته باشد یا کسی بزور باشد که او را باکراه
بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه زنی را که سوگند میخورد که دخول
باو نکند زن نکاحی او باشد چه اگر کنیز او باشد و بملکیت دخول
کرده باشد صحیح نیست پنجم آنکه دخول بآن زن کرده باشد چه اگر
دخول باو نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را باسم خدای تعالی
بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند
خورد سوگند نیست و بعربی گفتن لازم نیست پس اگر بزبان خود
بفارسی گوید که والله که دیگر با تو دخول نمیکنم ایلا واقع میشود و سوگند

خوردن بطلاق زنان و آزادی بنده صحیح نیست خلافا مر سنیان را که
ایشان میگویند صحیح است **هفتم** آنکه صریح بگوید که والله که
من بفرج خود را در فرج تو غایب نکنم پس اگر کنایه گوید مثل آنکه
والله که با تو سر در یک بالین نکنم و در زیر یک سقف نباشم
صحیح نیست و اگرچه باینها قصد ایلا کند و اگر گوید که والله که با تو جماع
نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است **هشتم** آنکه مجرد سازد سوگند
خوردن را از شرط و صفتی پس اگر معلق بر شرط و صفت سازد
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و هرگاه که این
شرطها بهم رسد زن در این حال گوید با حاکم شرع عرض میکند و حاکم
شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد او را میان
دخول کردن و کفاره دادن و طلاق گفتن و بعد از چهار ماه
اگر از اینها امتناع نماید جبرش میکند باینها و اگر طلاق باین
میدهد حکم ایلا باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد
شود ایام مرتد بودن او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا
خواجه سرا با زن خود ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدا
داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اگر کسی سوگند خورد بر ترک
دخول بمدتی معین و آن مدت منقضی شود آنگاه دخول کند
کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیزی و آنگاه او را بخرد و آزاد
کند و عقد کند حکم ایلا باطل میشود و آیا حکم ایلا بمجرد خریدن
آن کنیز باطل میشود یا نه مجتهدین را درین مسئله خلافست

واگر چند مرتبه

واگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفاره آن مکرر میشود یا همه حکم دارد
میانه مجتهدین خلافست درین مسئله اقرب آنست که مکرر میشود
مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید که والله شش
ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه بگوید والله که شش ماه دیگر با تو
دخول نکنم و کفاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب میشود که عمدا
واقع شود پس اگر سهوا دخول کند یا بشبهه یا جنون واقع شود کفاره
ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل میشود یا نه بین مجتهدین
درین مسئله خلافست و اگر نزاع میان زن و شوهر در انقضاء
چهار ماه قول کسی مقدم است که دعوی باقی بودن آن میکند و اگر
اختلاف در زمان واقع کردانیدن ایلا واقع شود قول کسی
مقدم است که دعوی موخر بودن ایلا میکند و اگر میانه مجتهد
جهود و نصاری ایلا واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند
حاکم مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را
بملت ایشان رجوع نماید **مطلب** چهارم در لعان یعنی لعنت کردن
شوهر و زن بطریقی که مذکور میشود و درین سه فصل است
فصل اول در چیزهائی که سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب
لعان میگردد **اول** انداختن شوهر زن خود را در زنا و در خصوص
به پنج شرط لعان لازم است **اول** آنکه هر یک از زن و شوهر عاقل
و بالغ باشد پس لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی و
عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی

از مجتهدین اینها را شرط میدانند دویم آنکه زنی که شوهر او دعوی
مینماید که زنا کرده بعقد دایمی خواسته باشد او را چه اگر متعه باشد
لعان واقع نمی شود سیوم آنکه زن عفیفه باشد چه اگر مشهور
بزنا باشد لعان او صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوی مشاهده
کند یعنی گوید که من دیدم که شخصی با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان
پس اگر گمان کرده باشد یا جماعتی باو گفته باشند و اگر چه بحد
شیاع برسد لعان صحیح نیست پنجم آنکه زن کر یا لنگ نباشد
چه اگر آن زن کر یا لنگ باشد بلا لعان کردن بر آن شوهر حرام موبد
میشود و هرگاه شوهر دعوی مشاهده زنا کردن با آن زن کند
و آیا دخول کردن شوهر با آن زن شرط است مجتهدین را درین
سه قول است بعضی از ایشان دخول شرط میدانند و بعضی
شرط نمیدانند و بعضی از ایشان گفته اند که اگر سبب لعان
دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد
دخول شرط است سبب دویم انکار فرزندان خود کردن و چه
درینصورت نیز چهار شرط لعان لازم است اول آنکه زن
بعقد دایم باشد چه انکار فرزند متعه و کنیز و زن اجنبیه که
بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمیشود و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزند متعه جهة برطرف شدن
حد باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان میشود و فایده دیگر این
لعان واقع میشود و مجتهدین را درین مسئله چند قول است بعضی

میکویند مطلقا موجب لعان نمیشود و بعضی کفته اند مطلقا موجب
لعان میشود و بعضی کفته اند بسبب انکار ختنه او بی زنا لعان واقع
میشود واما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب
آنست که در کنیزی که بملک دخول کنند لعان واقع نمیشود و اکر بعقد
دخول کرده باشد لعان واقع میشود دویم آنکه با آن زن دخول کرده
باشد چه اکر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان
می شود سیوم آنکه از دخول کردن با آن زن شش ماه یا زیاده کذشته
باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زنانست
نکذشته باشد چه اکر چنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان
نمیشود چهارم آنکه در وقت زائیدن آن فرزند اقرار بفرزندی
او نکرده باشد چه اکر اقرار کرده باشد انکار او موجب لعان
نمیشود اکر چه اقرار بفرزندی او بکنایه از وصادر شده باشد
مثل آنکه شخصی باو کفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدا
بتو داده و او آمین کفته باشد یا قول انشاء الله کفته باشد اما
اکر در حالت زائیدن آن زن ساکت بوده باشد انکاه انکار کند
فرزندی آن فرزند را بعد از زائیدن مجتهدین را درین مسئله
دو قولست اقرب آنست که انکار او درین صورت موجب لعان
میشود فصل دویم در کیفیت لعان کردن و شرطهای او بدانکه
هرکاه شخصی بزن خود کوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد
یا انکار فرزند او کند شرطهائی که مذکور شد و کواهی بر مدعای

خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار مرتبه

بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا

یعنی گواه میکنم خدایتعالی را که من از راست گویانم در آنچه من

زن را اندا خته بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این

قول را بگوید امر کند او را که پنجم نوبت بگوید ان لعنة الله علی

ان کنت من الکاذبین یعنی بدرستی که لعنت خدای بر من باد اگر

از من از دروغ گویان باشم بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه این را

بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بگوید اشهد بالله انه

لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواه میکنم خدا

را که شوهر من از دروغ گویانست در آنچه انداخته مرا از زنا

کردن بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید ان غضب الله

علی ان کان من الصادقین یعنی غضب خدایتعالی بر من باد اگر شوهر

من در این دعوی از راست گویان باشد و هرگاه از لعان کردن

فارغ شوند چهار امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر

و زن بسبب لعان کردن و اگر پیش از لعان کردن زن بمیرد لعان

ساقط میشود و آنمرد از آن زن میراث میبرد و حد ازو ساقط

بر وجه لازم است و جایز است که جهة اسقاط حد با وارث لعان

کند و اگر وارث حاضر نباشد مانع بمیراث بردن او نمیشود و در

بعضی احادیث وارد شده که میراث درین صورت نمیبرد و اگر مرد

پیش از لعان کردن بمیرد زن ازو میراث نمیبرد و فرزندی که

انشوهر

آن شوهر انکار او کرده بود نمی میراث میبرد و اگر زن اقرار بزنا کند
چهار مرتبه یا از لعان امتناع نماید حد زنا نسبت باو ثابت میشود
و اگر حامله باشد حد نمی زنند او را تا که بزاید و اگر شوهر پیش از تمام
شدن لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت میشود نسبت
باو و اگر بعد از تمام شدن لعان اعتراف کنند بدروغ گفتن خود
یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف کنند بدروغ گفتن خود میانه
مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شوهر بزن گفته باشد
که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد برو لازم میگردد یکی
جهة آن زن و هرگاه لعان واقع شود حدی که جهة زن برو لازم
بود ساقط میگردد اما حدی که جهة آن مرد لازم شود ساقط نمی
شود بلعان کردن دویم زایل شدن علاقه زناشوهری میانه
ایشان سیوم حرام موبد شدن آن زن برای شوهرش بسبب لعان
چهارم برطرف شدن فرزند بودن فرزند بسبب لعان هرگاه
سبب انکار فرزندی فرزندان آن زن باشد فصل سیوم در آنچه
تعلق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلق بلعان کردن
دارد دوازده امر واجب و هشت امر سنت اما دوازده امر واجب
اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا در حضور کسی که امام
نصب کرده باشد او را جهة حکم کردن میانه خلایق یا جهة
لعان کردن مخصوص و اگر شوهر و زن بیکی از مجتهدین راضی
شوند در لعان کردن جایز است اگرچه امام یا نایب موجود باشند

دویم انکه شهادت را بطریقی که مذکور شد بگویند پس اگر بجای
اشهد احلف یا اقسم یا شهدت بالله گویند واقع نمی شود **سیوم**
انکه لفظ الله را بگوید پس اگر آنرا برحمن یا رحیم بدل کند لعان
نیست و همچنین اگر بعضی از کلمات آنرا بگوید و بعضی را ذکر نکند
چهارم لفظ لعن و غضب را بلفظی که دلالت بر معنی آنها کند
بدل نکند پس اگر چنان کند لعان واقع نشده **پنجم** انکه در هر
مرتبه که مرد شهادت را ذکر میکند میباید که بگوید فرزندی که
ازین زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن لازم
نیست **ششم** لفظ صدق و کذب را بطریقی که مذکور شد بگویند
پس اگر بگویند که از صادق یا کاذب یا مانند آنها و لام تاکید را
بر آن داخل نسازند لعان واقع نشده **هفتم** انکه آنچه مذکور
شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت
و اگر عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است و درین صورت حاکم شرع را
دو عادل لازم است که زبان غیر عربی را دانند و یک عادل کافی
نیست **هشتم** ترتیب بطریقی که مذکور شد باشد و اول ابتدا
بشهادت کند چهار مرتبه انگاه بلعن کند بعد از آن زن ابتدا
بشهادت کند چهار مرتبه انگاه بغضب **نهم** آنکه شوهر و زن
در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب میباید که هر دو ایستاده
باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که شوهر در حال شهادت
و لعن و غضب میباید که ایستاده باشد و اگرچه زن نشسته

باشد

باشد و زن هم یعنی در حالت ذکر شهادت و غضب می باید که ایستاده
باشد و اگرچه شوهر نشسته باشد در آن حال دهم مشخص ساختن
زن بآنکه نام او را ذکر کنند و نام پدر او را یا وصف کند او را بنوعی
که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند باو پس اگر
زن مشخص نباشد لعان واقع نشده یازدهم آنکه کلمات شهادت
و لعن و غضب را پی در پی بگویند دوازدهم آنکه هر یک از زن
و شوهر شروع در گفتن آن کلمات وقتی کنند که حاکم شرع ایشان را
تلقین آن نماید پس اگر یک از ایشان بی آنکه حاکم ایشان را تلقین
کند بگوید صحیح نیست و اما هشت امر سنت اول آنکه حاکم شرع پشت
بقبله کند و روی با ایشان دویم آنکه شوهر بر دست راست حاکم
بنشیند و زن بر دست چپ او سیوم آنکه جماعتی از مردان در آن
مجلس حاضر باشند جهة شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند
چهارم آنکه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر لعن وعظ بگوید
و نصیحت کند و بترساند او را از عذاب خدا تعالی در آخرت
و این آیه را از برای او بخواند ان الذین یشترون بعهد الله
و ایمانهم ثمنا قلیلا تا اخر آیه پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از ذکر
غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقی که در شوهر گفته شد
ششم آنکه لعان را در مکان شریفی چون رکن حجر الاسود و مقام
ابراهیم علیه السلام واقع گرداند اگر در مکه باشد و در میان منبر
حضرت رسالت پناه و قبر او واقع گرداند اگر در مدینه باشد

و در زیر صخره واقع گرداند اگر در بیت المقدس و در مشاهد حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام واقع گرداند و در شهرهای دیگر
در مسجد جامع واقع گرداند هفتم در زمانهای شریف چون
بعد از عصر واقع گرداند هشتم آنکه مردمان را بر ایشان جمع
کند باب سیزدهم از کتاب جامع عباسی در شکار کردن و در آن
چند فصل است فصل اول در اقسام شکار کردن بدانکه شکار
کردن بر بالای ده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت
و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما آن یک وجه واجب و آن
وقتی است که نفقه شخصی که شکار میکند و نفقه عیال او موقوف
باشد بر شکار کردن چه درین صورت شکار کردن واجبست
و اما یک وجه سنت و آن وقتی است که آن شخص نفقه داشته
باشد اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند
در شکار کردن چه درین صورت سنت است شکار کردن و اما
هفت وجه حرام اول شکار کردن بآلتی که از دیگری بتعدی و
قهر گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری یا سلاح یا دام باشد
چه درین صورت شکار کردن بآن آلت حرام است اما شکار
حرام نمیشود و اجرت آن آلت را بصاحب او واجبست که بدهند
دویم شکار کردن بآلتی که از شکار کردن بر ذکتی باشد و بعضی از
۲ مجتهدین این را مکروه میدانند سیوم شکار کردن در خانه
غیری بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه

وشمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرغ و یارس و پلنک و کمان
کروسه و کندن سر شکار و کوفتن سر او و بتفنک کشتن آن و
سید مرتضی رضی الله عنه نقل اجماع امامیه کرده بر حرام بودن
شکاری که بغیر سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشد و
بعضی از مجتهدین گفته اند که آنچه درندها چون یارس و
پلنک بکشند خلافست و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام
رضا علیه السلام واقع شده که آنحضرت فرموده که اگر یارس شکاری
بکشد حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سگ
شکاری بهرچه شکار کنند حرام است و این قول ضعیف است و
بعضی از مجتهدین شکار کردن کمان کروسه را مکروه میدانند
پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر ممیز
به شکاری را که بکشند حرام است خوردن او ششم شکار کردن
محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در اینصورت اگر شکار کند
حکم مرده دارد حرام است خوردن آن هفتم شکار کردن در حرم
مکه و مدینه و اما شش امر مکروه اول شکار کردن بسگی که او را
آتش پرست تعلیم کرده باشد دویم شکار کردن بسگ سیاه و
بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که آنحضرت میفرموده
که گوشت شکاری را که سگ سیاه آن را گرفته باشد نباید خورد
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم امر بکشتن سگ سیاه کرده

سیوم شکار کردن در شب و بچه جانور را از آشیانهای ایشان
بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه پنجم
شکار کردن در حرم مکه و مدینه ششم شکار کردن شکاری
که متوجه باشد بحرم مکه فصل دویم در شرطهای شکار کردن
بدانکه ده امر در شکار کردن شرطست اول آنکه سگی که با آن شکار
میکنند میباید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند
بکشد پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری حرام
میشود دویم آنکه آن سگ شکار را نخورد مگر نادر حلال نیست
سیوم آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا نیزه و
شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد
چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن
اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگرچه
بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود یا ترسا باشد آیا حلال است
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که حلال
نیست و اگر سنی باشد آیا حلال است درین مسئله خلافست میانه
مجتهدین بعضی از ایشان گفته اند که اگر سنی عداوت اهل بیت
داشته باشد حرام است وگرنه حلال است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر آن شخص که سر میدهد سگ را اگر مسلمان باشد و کور
باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند که اگر آنچنان کور
باشد که تواند قصد شکار کردن حلال است و اگر با سگ مسلمان و

غیر مسلمان باشد و هر دو سگ بکشند آن شکار حلال نیست چهارم
آنکه آنکس که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد و یا شمشیر و نیزه
میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله و هر چه ذکر
باشد در آن وقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عمدا
ترک کند بسم الله کند آن شکار حلال نیست و همچنین حلال نیست
و همچنین حلال نیست اگر غیر آنکس که سر میدهد بسم الله بگوید و همچنین
حلال نیست که اگر دو سگ آن شکار را بکشند و در وقت سر دادن
یکی از آنها بسم الله گفته باشد و در وقت سر دادن دیگری عمدا بسم الله
نگفته باشد اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد آن شکار حرام
نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن
بسم الله را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار باید گفت
و اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کرده باشند پیش از آنکه
سگ یا تیر یا نیزه و شمشیر بآن شکار برسد بسم الله بگویند حلال است
اما اگر عمدا باشد آیا حلال میشود یا نه و اگر پیش از رسیدن بشکار
بسم الله گویند میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر جاهل
به حکم باشد یا حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی دارد که
فراموش کرده درین مسئله نیز میانه مجتهدین خلافست و آیا
نام خدایتعالی بعربی لازم است گفتن یا بهر زبانی که بگویند جایز است میانه
مجتهدین درین مسئله نیز خلافست و بجای بسم الله اگر اللهم
اغفر لی یا اللهم صل علی محمد و آل محمد بگویند آیا شکار کردن حلال

میشود در این مسئله نیز میان مجتهدین خلافست **پنجم** بقصد شکار
کردن سر دهند سگ را یا تیر بیندازند پس اگر نه بقصد شکار کردن
سگ بدود یا تیر از کمان بجهد و شکار را بکشد حلال نیست
اما اگر در اثنای رفتن سگ او را بطلبند و نگاه دارند انگاه
سر دهند حلال میشود **ششم** آنکه قصد جنس شکار کنند پس
اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جانوری جنس
شکار نکنند و شکار را بکشد حلال نیست **هفتم** آنکه شکار
بسبب جراحة دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر
بمیرد و جراحت موضع نحر لازم نیست بلکه هر عضوی از
از اعضای او را که جراحة کرده باشد و بآن بمیرد حلالست
اما اگر بآن جراحة نمیرد بلکه بواسطهٔ تعب بسیار یا غرق شدن
در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد بی آنکه
جراحة کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحة سگ او را
بکشد حلال نیست مگر آنکه درین صورت جراحة سگ کشنده
باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری که مجروح
شده باشد و در آب بمیرد اگر سر او از آب بیرون آمده باشد
یا آنکه آن شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون قاز و اردک
حلالست **هشتم** آنکه آن شکار مجروح از نظر غایب نشود و
در حیوة باشد که ممکن باشد که بماند و اگرچه حصه بکرور
باشد پس اگر پنهان شود درین صورت از نظر او را مرده

بیاید

نیابد حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر سر او باشد
و خواه سگ بر سر او حاضر نباشد نهم آنکه آنکس که سگ را سر داده و
تیر انداخته و نیزه زده شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد
و آنمقدار وقت باشد که تواند او را کشت لازم است که سر او ببرد
که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او
چیزی نباشد که شکار را بآن توان کشت درین مسئله میان مجتهدین
خلافست اقرب آنست که حرام است و بعضی گفته اند که درین
صورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند دهم آنکه آن
شکار میباید که چنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد
و خواه اهلی اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد
حلال نیست فصل سوم در احکام شکار بدانکه واجب است که موضعی را
که سگ بدندان گرفته باشد از شکار بآب بشویند و بعضی از
مجتهدین شستن آنرا واجب نمیدانند و شرط نیست در تیر انداختن
و نیزه و شمشیر زدن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را بتیر
یا شمشیر بزنند حلالست و همه در آن شکار شریک اند و همچنین شرط
نیست که دیگری مدد کند او را حلالست و همچنین حلالست
اگر تیر بر زمین آید و از آنجا برجسته بر شکار آید و بکشد و اگر
شخصی شکاری را بشمشیر زند و دو نصف کند بشرطهائی که
مذکور شد حلال است خواه که نصف مساوی شود و خواه مختلف
و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نکنند مگر آنکه نصفی که سر او

باشد حرکتی کند که حیوان زنده چنان حرکت کند چه در بعضورت محتاج
بکشتن اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی که دو نصف
کنند مختلف نصف بزرگتر حلالست و بعضی گفته اند که اگر دو
نصف کنند و یکی حرکت کند آن نصف که حرکت کند حلالست و هر شکاری
که کسی بدست آرد یا بدام گیرد مالک آن میشود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که آنکس که گرفته بود اول در وقت بیرون رفتن از
دست او قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آنکس که در ثانی
آن شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی
بخانه کسی در آید یا در خانه کسی مکان بکند یا ماهی از دریا بکشتی
کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه آنکس بگرفتن آن از دیگری اولیست
پس اگر کسی بی رخصت او بخانه او در آید و آن ابگیرد بآن خانه یا
کشتی در آید مالک میشود صاحب خانه و کشتی آن شکار را میان
مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شکاری بدست کسی افتد
که علامت ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال
کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند
واجبست که بصاحب دهند باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی
در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن و در آن چند
فصل است فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر
دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت
و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن

اهل

و اگر از دست او بپرد و در دیگری او را بگیرد مالک آن میشود

اما فعل حرام که وا اما اگر کسی خانه و کشتی از برای قصد شکار کردن ساخته باشد
از شکاری یا مرغی بآن خانه یا در آن کشتی در آید مالک آن میشود

اهل بیت و در ذبح نمودن یهودی و نصاری میان مجتهدین
خلافست اصح آنست که حرام است دویم ذبح کردن دیوانه سیوم
ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و لایک قسم
مکروه و آن ذبح کردن ستی است هرگاه مستحق نباشد و محتاج باو
شوند و اما یک قسم سنت و آن ذبح کردن مومنست و آن شش قسم
ذبح کردن مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر
دویم شکاری بشرطهائی که در باب شکار کردن مذکور شد
سیوم ذبح کردن طفل که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح
باشد چه ذبح کردن او ذبح کردن مادر اوست هرگاه خلقت
او تمام شده باشد یعنی موی بر و رویده باشد خواه روح
در و داخل شده باشد و خواه نشده و اما اگر از شکم بیرون
آید ذبح کردن او لازم است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نباشد که او را بکشند
حلالست و اگر همین در دین قول اشکالست و اگر خلقت او تمام
نشده باشد حرام است چهارم ذبح کردن ماهی و آن بیرون
آوردن اوست زنده از آب و در بیرون آوردن از آب مسلمان
بودن آن شخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت است
پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلالست بشرطی که مسلمانی
به بیند که زنده او را بر آورد اما اگر نه بیند حرام است و اگر
ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر

نسخه
موومن

آن احتیاط آنست که اجتناب از همه کند پنجم ذبح نمودن
ملخ ولکن گرفتن اوست بدست زنده یا بآلتی چون تمام وغیر آن
ودر گرفتن ملخ بسم الله گفتن ومسلمان بودن شرط نیست چنانچه
در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را
بآتش بسوزانند حلال نیست ششم ذبح نمودن حیوانی که در چاه
افتاده باشد یا در صحرائی بگریزد وممکن نباشد کشتن آنها
بطریق معهود واذن شارع کشتن آنها بهر طریقی که ممکن باشد
مشروعست فصل دویم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد
بدانکه بیست وپنج امر بذبح کردن متعلق است یعنی ده امر واجب
وپنج امر سنت وهفت امر مکروه واما یعنی ده امر واجب اول
آنکه کسی که ذبح کند میباید که تمیز داشته باشد چه ذبح
نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دویم آنکه عاقل باشد چه
اگر دیوانه باشد حلال نیست سیوم آنکه قصد تواند کرد
پس نمودن مست وخفته وبیهوش حلال نیست چهارم
آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز
پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت یا خارجی باشد حلال نیست
واگرچه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد ودر ذبح نمودن
یهود ونصاری میان مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است
چنانچه گذشت پنجم آنکه حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه
گوشت او را خورند وخواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد

چون

چون سگ و خوک بذبح کردن پاک نمیشود و حیوانی که قابل ذبح باشد
وگوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی از
مجتهدین گفته‌اند که پوست ایشان را تا دباغت نمیکنند پاک
نمیشود و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس
و غیر اینها آیا بکشتن پوست آنها پاک میشود میانه مجتهدین
درین مسئله خلافست ششم آنکه چهار عضو آن حیوان ببرند
جائی که آب و طعام راه نفس و دو رگ گردن را چه اگر این چهار
نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته که بریدن حلقوم
کافیست هفتم آنکه اعضای آن حیوانی را که میخواهند که ذبح
کنند باهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن نباشد
بهرچه مقدور باشد ببرند چون آبگینه و سنگ و سر تیر
و نی و آیا اگر بناخن و دندان ببرند حلال میشود درین مسئله
میانه مجتهدین خلافست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که بدندان و ناخن متصل ببدن و انگشتان جایز است
اما اگر جدا شده باشد جایز نیست هشتم آنکه در وقت
کشتن بسم الله گویند در آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم
آنکه در وقت رو بقبله کنند اگر مقدور باشد باین طریق
که سر و گردن و سینه او را بقبله کنند و بعضی محل ذبح گفته‌اند
که رو بقبله باید کرد پس اگر عمدا رو بقبله ذبح نکنند حرام است
و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله

بعضی مجتهدین

کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر ین
رفته اند که در صورتی که ممکن نباشد ان حیوان را روبقبله کردن
انکس که ذبح میکند خود روبقبله کند دهم انکه اعضا را بیک
دفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در
زمان دیگر ببرند ایا حلالست مجتهدین را درین مسئله
دو قولست اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن
حیوان را بریده باشند حیاة داشته باشد که ممکن باشد که
زنده بماند انگاه بکشند که حلالست یازدهم انکه ان حیوان
بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدلی از ان بیرون
اید پس اگر حرکت نکند یا خون معتدل بیرون نیاید حلال
نیست دوازدهم انکه مردن او بسبب کشتن او باشد پس اگر
چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند
حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان اشتر باشد نحر کنند
یعنی بنیزه بکشند او را و محل نحر کردن گودی گردن شتر است
و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند
و گاو و گوسفند را بنیزه بکشند حلال نیست و اما چهار سنت
اوّل نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک پای او را بسته
باشد بمیانه بغل و سه پای او را دوم بستن هر دو دست و
هر دو پای گاو را در حال ذبح کردن و رها کردن دم او سیوم
بستن دو دست و یک پای گوسفند را در وقت کشتن و یکپای

امر اول

او رها کردن چهارم سر دادن پرندها در وقت بریدن گلوی آنها
پنجم زود کشتن و اما هفت امر مکروه اول بریدن نخاع یعنی مغز
مهرهای پشت را در وقت ذبح دویم پوست کندن پیش از سرد شدن
سیوم جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین
این فعل حرام میدانند و گوشت او را حرام دانسته اند چهارم
گردانیدن کارد را در وقت بریدن تا که به بالا بریده شود در بعضی
احادیث نهی از این عمل واقع شده پنجم کشتن حیوان در حالتی
که حیوانی دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج هفتم ذبح
نمودن روز جمعه پیش از زوال فصل سیوم در بیان حلال و حرام
و مکروه حیوانات و آن بر چهل قسم است شش قسم آنها حلال
و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال
اول شتر و بعضی از سنیان گفته اند که مذهب امامیه اینست
که گوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چه ابو الخطاب را مذهب
اینست که در وقتی امامی بوده و آنگاه خالی شده دویم گاو اهلی
و وحشی سیوم گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو چهارم خر کور
پنجم هر پرنده که بر هم زدن بال او بیشتر از نصف زدن او
باشد یا آنکه چینه دان یعنی سنگدان داشته باشد یا آنکه
در عقب پای او چیزی باشد مانند خاری پس [illegible] کبوتر و قمری
و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلال است
ششم ماهی که فلس دار باشد پس کفشت و رهشا و ارسان و طم

وطبرانی از اقسام ماهی حلالست چه ایشان فلس داشته اند واما
بیست قسم حرام اوّل سگ بری وبحری دویم خوک بری وبحری سیوم گربه
اهلی ووحشی چهارم درندها تمام چون شیر وگرگ وپلنگ وکفتار
وروباه وخرگوش وشغال وآنچه بدینها ماند پنجم موش اهلی و
صحرائی وسوسمار ششم خز وسنجاب وسمور وفنک هفتم حشرات
چون مار وعقرب وخنفا ومگس وکیک وپشه وغیر آنها هشتم
حیوانی که عادت بخوردن فضلهٔ آدمی کرده باشد چه او حرام است
تا آنکه ورا مدتی استبرا کنند یعنی اگر حیوان شتر باشد چهل
روز اورا ببندند وعلف پاک بدهند واگر گاو باشد بیست روز
وبعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز گفته اند وبعضی از ایشان
سی روز گفته اند واگر گوسفند باشد ده روز وبعضی از مجتهدین
در گوسفند بیست روز گفته اند وبعضی گفته اند که یکهفته
واگر مرغ خانگی باشد سه روز واگر ماهی باشد یک روز وشبی
واگر اردک باشد پنج روز وبعضی سه روز گفته اند ودر بعضی
روایات شش روز واقع شده واگر غیر آنها باشد واجب است
که آنمقدار ایشان را ببندند وعلف دهند که آن اسم از و بر طرف
شود نهم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفند که شیر خوک
بخورد آنقدر که استخوان او سخت شود حرام میشود وهرچه
از و بزاید حرام است دهم حیوانی که گوشت او را خورند با او شخصی
دخول کرده باشد چه آن حیوان و نسل او حرام میشود و واجب است

وکژدم

سوزانیدن

سوزانیده آن حیوان چنانچه زود باشد که در نجاست حد مذکور
شود واکر اینچنین کوسفندی در میان کلهٔ کوسفندان مشتبه
شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند ۱۱ یازدهم هر مرغ
پرنده که مخلب داشته باشد چون باز و چرغ ۹ کرکس و زاغ که در زراعت میباشد
و زاغی که برنک خاکستری میباشد که این هر دو مکروه است ۱۲ دوازدهم
خفاش و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند ۱۳ سیزدهم
مرغی که او را نشانزیتر میسانند تا آنکه میمیرد و همچنین حیوانی
که مجروح ساختند و بکذارند تا بمیرد ۱۴ چهاردهم ماهی که فلوس نداشته
باشد چون جریث و ماهی که در آب مرده باشد و هر کاه مشتبه شود
ماهی مرده بماهی زنده بعضی از مجتهدین کفته اند که در آب اندازند
اکر بر پشت افتد حرام است و اکر بر روی افتد حلالست ۱۵ پانزدهم سند
پشت ۱۶ شانزدهم خاد پشت ۱۷ هفتم خرچنک بری ۱۸ هژدهم کوشتی که در زیر
سبزی بریان کنند زیرا که آن کوشت حرام میشود بشرط آنکه سبزی
شکافته میباشند و همچنین حرام میشود اکر ماهی حلال و ماهی حرام
باهم بریان کنند و ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد امّا اکر ماهی
حلال بر بالای ماهی حرام باشد حرام نیست ۲۰ و تخم هر حیوانی تابع
آن حیوانست و اکر مشتبه شود هر کدام که هر دو طرف او مختلف
باشد حلالست و امّا چهارده قسم مکروه اوّل اسب دوم خر
سیوم استر و بعضی از مجتهدین کوشت استر را حرام میدانند
چهارم حیوانی که یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و

مختلف

استبراء چنین حیوانی هفت روز اگر آن حیوان علف نخورد و نیز روز

شیر حیوانی خورده که گوشت او را خورند اما شراب خورده باشد گوشت

او را حرام نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست بشویند پنجم حیوانی که شیر

آدمی خورد ششم کلاغ کوچک که در حوالی زراعت میباشد و زاغی

که برنگ خاکستری باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله وسلم نهی کرده از کشتن هدهد هشتم خطاف چه در حدیث

آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید و بعضی از

مجتهدین او را حرام میدانند و موید قول اولست آنکه بال بر هم

زدن او بیشتر از صف بستن بال اوست نهم قبره چه در حدیث آمده

که قبره را نباید خورد و بطفلان نباید داد که بازی بآن کنند زیرا که او

همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان اهل بیت میکند دهم فاخته

چه در حدیث آمده که شوم است نگاه داشتن فاخته یازدهم

خطاف دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آن مرغیست در ازگردن گرد

آلود رنگ که در درخت خرما میباشد چهاردهم شقراق و وجه

کراهیت او آنچه در حدیث آمده که او مار را میکشد فصل چهارم

در بیان آنچه از حیوانات و غیر آن حرام است و مکروه و آن بر سی

و دو قسم است بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما

بیست و چهار قسم حرام اول هر چیز روانی که مست کند چون شراب فقاع

که از شیره انگور میکنند و نبیع که از عسل میگیرند و نقیع که از مویز

میگیرند و مزر که از ذرت میسازند و فضیح که از خرما میسازند و روح

سخت کرده باشند والبجه یعنی مایه چه از مجتهدین استعمال آنها را
از نرده جایز داشته اند نهم حیوانات خواه گوشت او را خورند و خواه
نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم
سپل زهر حیوانی دوازدهم زهره هر حیوانی سیزدهم انثیان یعنی
هر دو خایه که منی در وی جمع میشود چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی
محل بول او پانزدهم مشیمه یعنی جائی که بچه در آن قرار میگیرد
شانزدهم نخاع و آن مغزیست سفید که در مهرهای پشت می باشد
و عوام آنرا حرام میگویند هفدهم علباء و آن عصب است زرد که
از پس سر تا بفرج کشیده است هژدهم غدد یعنی گوهائی که در میان
گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل
بعصب و کف دست و پاست بیستم حدقه و آن سیاهی است
که در چشم میباشد که بدان چیزی میبینند و آنرا مردمک
چشم میگویند بیست و یکم خرزه دماغ و آن مغزیست که در کله
سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون
و سپل زو سرگین و ذکر و فرج و انثیان و مثانه چیزی دیگر را از
حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دوم خاک و
گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت حضرت
امام حسین علیه السلام که بمقدار نخودی جهة شفاء میتوان
خورد و گل ارمنی نیز جهة دوا میتوان خورد بیست و سیم زهرهای
کشنده آیا چیزی که بسیار آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد

عرایض

بسیار خوردن آن حرام است چون تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند
آنها بیست و چهارم بنگ خوردن حرام است و هرگاه کسی باحتیاج
باین چیزهای بهم رسد مثل آنکه در صحرایی واقع باشد و چیزی
نباشد که بخورد سوای آن چیزهای حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف
شود و پیاده نتواند رفت و از همراهان باز ماند و ترسد که بکشند
او را یا مال او را ببرند درین صورت جایز است که آنقدر بخورد
که صدرمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطی که آن شخص بجنگ
امام عادل نرود و راه زن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخص
باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار او را حرام است و اگر شخصی
در صحرایی باشد و چیزی که نداشته باشد و ترسد که از گرسنگی بمیرد
و کسی طعامی داشته باشد و آن کس قیمت آنرا نداشته باشد واجب است
بر آنکس که بدهد و اگر ندهد بقهر و غلبه از و میتوان گرفت و اگر در صحرا
تشنه باشد و ترسد بمیرد آنقدر شراب میتواند خورد که نمیرد
و اگر محتاج بخوردن بول باشد از تشنگی میتواند خورد و فرقی نیست
میان بول خود و غیر آن و بعضی از مجتهدین گفته اند که بول
خود را بخوردن از دیگری اولی و خوردن تریاق فاروق حرام است
مگر باحتیاج و اما هشت قسم مکروه اول گوشتهای حیوانی
که گوشت او را خورند و دلهای آنرا دویم گروه حیوانی که
گوشت او را خورند سیم گوشت خر و اسب و استر چهارم شیر انسان
پنجم چیزهای که جنب و حایض و کسی که پرهیز از نجاست نکند

دست

دست بر آن نهند برطوبت خوردن آنها مکروه است ششم پیاز و سیر
خوردن کسی که ارادهٔ داخل شدن مسجد داشته باشد و در شب جمعه
خوردن هفتم آبهای گرم خصوصاً آبهائی که کبریت از آن آید بقصد
شفا هشتم شرابی که بعلاج او را سرکه کرده باشند خوردن و بعضی
از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند باب پانزدهم از کتاب
جامع عباسی در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و در آن
چهار مطلب است مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام
آن بدانکه اقسام طعام پنج است اول واجب چون طعامی که سد رمق
شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات یا عاجز شدن از عتق
دویم حرام چون مائده که در آن شراب خورند سیوم چون طعام
عروسی و خانهٔ نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن چهارم
مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام ختنه دختران و
طعام خانهٔ تعزیت پنجم مباح و آن ماعدای طعامهاست که مذکور
شد و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب نوشیدن و [illegible] شدن
دارد هفتاد و شش امر است یک امر واجب و چهل و چهار امر سنت
و چهار امر حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب گردانیدن
ذهن است از موضع طلا و نقره اگر در ظرف طلا و نقره کوبند طعام
خورند و اما چهل و چهار امر سنت اول دست شستن پیش از طعام
خوردن دویم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن
پیش از طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین

وارد شده که تا آن تری که در دست باشد برکت در آن طعام هست سیوم
نشستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم بسه انگشت
طعام خوردن انگشتان خود را لیسیدن پنجم طعام از پیش خوردن
ششم لقمه را کوچک بر داشتن هفتم بسیار خاییدن تا هشتم بمردم
نگاه نکردن در حالت طعام خوردن نهم پیش از طعام خوردن
بسم الله الرحمن الرحیم و همچنین سنت است بسم الله الرحمن الرحیم
بواسطه هر لونی از طعام یا بر هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن
بگوید که بسم الله الرحمن الرحیم بر اول و آخر طعام کافیست
و اگر بسم الله الرحمن الرحیم را فراموش کرده باشد هر وقت
که در خاطرش آید بگوید در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام
آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید کافیست یازدهم الحمد لله
گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و حلال آنچه متعارف
شد در میانه مردمان از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام خوردن
در حدیث مذکور نیست دوازدهم مکرر الحمد لله گفتن در اثنای
طعام خوردن دوازدهم بعد از فارغ شدن این دعا خواندن
الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین و سقانا فی ظمائین و کسانا فی
عاریین و اید نا و انعم علینا الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم و یجیر
و لا یجار علیه و نستغنی و یفتقر الیه سیزدهم هر دو دست را شستن
اگرچه بیکی طعام خورده باشد چهاردهم مالیدن هر دو دست
بعد از شستن بر ابرو و هالۀ خود چه در حدیث اهل بیت علیهم السلام

امده

آمده که کلف که در روی میباشد زایل میکرداند ۱۶ پانزدهم ابهای
که از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن ۱۷ شانزدهم
در وقت دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای
خود را شستن آنگاه کسی که در دست راست او نشسته باشد و در دست
شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در دست چپ صاحب طعام
نشسته آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید
و در بعضی واقع شده که در دست شستن بکسی ابتدا کنند که در جانب
راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد و خواه بنده ۱۸ هفدهم آنکه اول
صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند ۱۹ هژدهم آنکه صاحب طعام
بعد از همه دست از طعام خوردن کشیدن ۲۰ نوزدهم دعا کردن بجهة
صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
منقولست که آنحضرت بعد از طعام میگفته بصاحب طعام افطر عندکم
الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة
الابرار ۲۱ بیستم نماز کردن هرگاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت
نماز وسعتی داشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار کشند ۲۲ بیست و یکم
بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر پای چپ
نهادن ۲۳ بیست و دوم بعد از سه روز یکبار گوشت خوردن ۲۴ بیست
و سوم چوب خلال دندان جهة مهمان حاضر ساختن بعد از
طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون
آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد ۲۵ بیست و چهارم سبزیها

احادیث

اطعم

باطعام آوردن چه در حدیث آمده که حضرت امیر المومنین علیه السلم
چنین میکرده ۲۶ بیست و پنجم پیش از طعام ابتدا بنمك خوردن
و بعد از طعام ختم بسرکه یا بنمك کردن ۲۷ بیست و ششم دهن را بعد از
طعام بسعد یعنی به تبلاق شستن چه در حدیث آمده که درد دندان
را دفع میکند ۲۸ بیست و هفتم جمع کردن آنچه در دستار خوان ریخته
باشد اگر در خانه طعام خورده باشند و در صحرا گذاشتن آنچه
در دستار خوان ریخته باشد اگر در صحرا طعام خورده باشند
۲۹ بیست و هشتم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که
هر گاه مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که
خواب کند و بوی نیك شنود ۳۰ بیست و نهم خوردن آنچه از طعام
و دستار خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها
میشود و محتاجی را برطرف میسازند و فرزند زیاده میکرداند و مرض
ذات الجنب را برطرف میکند ۳۱ سی ام ضیافت کردن مهمان و اگر بخواهد
آب خوردن جهة ایشان آوردن و اگر ۳۲ سی و یکم اعزاز و احترام
نمودن مهمان ۳۳ سی و دوم بسیار مهمان بخانه آوردن و طعام دادن
چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است
۳۴ سی و سوم آنچه در خانه حاضر باشد جهة مهمان آوردن ۳۵ سی و چهارم
تکلف نکردن جهة مهمان اگر خود آمده باشد و تکلف کردن
او را اگر طلبیده باشد ۳۶ سی و پنجم بسیار طعام پختن اگر مقدور وش
باشد و کم پختن اگر مقدورش نباشد ۳۷ سی و ششم نوصد روز مهمان

بروی.

بر روی خویش نمودن و آنچه خواهد جهة او حاضر آوردن چه روز
سیم مهمان جون اهل خانه اینکس میشود ٣٨ سی و هفتم خوردن صاحب
طعام خود با مهمان ٣٩ سی و هشتم اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام
خوردن اگرچه بمسافت پنج میل طلبند و امّا اگر کافری بطلبند اجابت
او لازم نیست ٤٠ سی و نهم باشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث
وارد شده که مومن باشتهای عیال خود طعام میخورد و کافر عیال او
طعام میخورند ٤١ چهلم آنکه انتظار چیزی دیگر نکشند تا حاضر شدن
نان ٤٢ چهل و یکم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده است که با هر نانی
برکتی است ٤٣ چهل و دوم بعد از گزاردن نماز خفتن چیزی خوردن
چه آن از عادت پیغمبر است ٤٤ چهل و سیم خوردن پاره نان که در راه
یافته باشند چه در حدیث آمده که هر کس آن را بخورد حسنه در دیوان
عمل او مینویسند و اگرچه نجس باشد بشویند و بخورند هفتاد
حسنه در دیوان عمل او نوشته میشود امّا چهار امر حرام اوّل
بسیار خوردن که ضرر رساند چه هر گاه چیزی خورده باشند و
دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها بهم میرسد و در حدیث
آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث برص میشود
دوم رفتن بمجلس جهة طعام خوردن که او را نطلبیده باشند
و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیوم خوردن طعام
در مایده که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورند چهارم در ظرف
طلا یا نقره طعام خوردن و امّا بیست و پنج امر مکروه اوّل شکم را از طعا

بر ساختن دویم تکیه کرده طعام خوردن سیوم بعد از طعام خوردن
هر گاه آروغ زند سر بسوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن در وقت
طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدای تعالی
دوست نمیدارد پنجم سر خود را همراه بردن هر گاه او را استفا
طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار هفتم
طعام خوردن در حالتی که راه بروند هشتم اجابت کردن
دعوت طعامی که جهة ختنه دختران پخته باشند نهم نان بکارد
پاره کردن و در زیر کاسه نهادن دهم خلال کردن استخوان از
گوشت چه در حدیث آمده که جن را در آن نصیبی هست پس اگر طعام
گوشت را نجی بندد لکن از آنچه بهتر است میبرند یازدهم هر روز
گوشت خوردن و در روزی دو مرتبه گوشت خوردن که این هر دو
بیشتی است دوازدهم زیاده از چهل روز ترک گوشت خوردن
کردن سیزدهم گوشت نپخته خوردن چهاردهم گرسنه خوابیدن
مردیبی پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هر گاه مفلس باشد
شانزدهم خدمت فرمودن مهمان را هفدهم ترک کردن در شام
چیزی خوردن چه در حدیث آمده که موجب خرابی بدن میشود
و نیز در حدیث آمده که هر کس در شب شنبه و یکشنبه شام
نخورد و قوت از و میرود تا چهل شبانروز باز نمی آید هژدهم
بدست چپ با اختیار و بدو انگشت طعام خوردن نوزدهم
در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلال کردن به

قضیبین درخت خرما و نی و ریحان نیز چه خلال بنی و ریحان کردن
سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال کردن بچوب شاه اسفرم
و آهن کردن مکروه است بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث
آمده که خوردن آن گوشت را میگدازد بیست و دوم بینی بی
مغز گرد و مغز گردو بی بینی خوردن بیست و سیم گوشت قاق خوردن
بیست و چهارم گوشت گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن
میشود بیست و پنجم انجیری که موش از آنجا خورده باشد
خوردن مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها بطریقی
که از حضرت ائمه معصومین علیه السلام منقولست نان شعیر بدانکه
نان جو خوردن در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نگیرد
الا هر مرضی که در او باشد بیرون کند و قوت پیغمبران است نان
برنج در حدیث آمده که جهة مبطون نافع ترین دواهاست
و دباغت معده میکند گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت
میرویاند گوشت را در بدن و سید طعامهاست در دنیا و
آخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گوشت سردست را
دوست میداشته و گوشت قالجه بدترین گوشتهاست چه بمحل
بول نزدیکتر است گوشت کبک ساقهای پا را قوی میکند و تب را
میبراند مرغ بچه از حضرت امیر المومنین منقولست که گوشت
مرغ بچه بهترین گوشتهاست قطاة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که گوشت قطاة مبارکست و صاحب یرقان کباب آن نافعست

گوشت چهارپا از حضرت امام موسی علیه السلم منقولست که گوشت
چهارپا بواسیر و درد پشت را نافعست و قوة باه میدهد گوشت
میش و گاو از حضرت امام رضا علیه السلم منقولست که گوشت
میش شنوائی و بینائی را زیاد میکند گوشت گاو را با سلق خوردن
برص را برطرف میسازد هریسه در حدیث آمده که نفع بسیاری
دارد و سبب قوة باه میشود تخم مرغ در حدیث آمده که سبب
بسیاری فرزند عسل شفای بیماریست که سبب آن بلغم باشد
عدس بریان کرده تشنگی را و قوة معده میدهد و شفاء هفتاد
مرض است و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده
گندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن آن گوشت میرویاند
و استخوان را سخت میسازد و قوة باه میدهد پنیر با مغز گردو
در حدیث آمده که بهر دو باهم شفاست و هر یک تنها مرضست
نمک نافع است از همه چیزها و ضرر ندارد سرکه و زیت طعام
انبیاست و منافع آن بسیار است چه ذهن را روشن
میگرداند و عقل را زیاده میکند و صفرا را کم میسازد و دل را
زنده میکند و جانوران که در شکم آدمی باشند میکشد و شهوت
زنان را برطرف میسازد زیتون بادها را می‌شکند روغن
دواست خصوصاً در تابستان شیر گوسفند سیاه نافع
تر است از گوسفند سرخ کاو سرخ بهتر است از کاو سیاه
شیر و عسل جهة آب پشت نافع است دنتار هضم طعام است

میرُبنشانند

ضعفی

ترنج

بدل میکرداند

ترنج بهترین چیزهاست جهة قطع بواسیر نخود بریان کرده جهة
درد پشت نافع است و هفتاد پیغمبر دعا فرا کرده باقلی مغز را
ساق را زیاده میکند و قوت به میسازد آنرا و زیاده میکند دماغ
و اگر با پوست دباغت معده میکند لوبیا بادها را از شکم میراند سماق
مرض بهق را زایل میکرداند کدو باعث زیادتی دماغ میشود ترنج
هر صباح بیست و یک عدد خوردن دفع مرضها میکند انجیر
شبیه ترین میوها است بمیوهای بهشت بعضی از مرضها را نافعست
قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوهاست و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم او را بهترین میوها گفته سیر را گرسنه
میسازد و گرسنه را سیر میکند و در هر اناری دانه بهشت است
و لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین انار را تنها میخورده اند
دانه انار را با به خوردن دباغت معده میکند و وسوسه شیطان
از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد
چهل روز دل او را نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد
روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز پس از وسوسه
شیطان خلاصی یابد و دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند
بادنجان جهة زهره سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون
بینی آمدن را برطرف میسازد بهی بسر رنگ را نیکو میگرداند و اگر
زن هر آبستنی بخورد فرزند را نیکو میسازد و غم را میبرد و کسی که
او را بخورد کلام او تمام مکمل است و شجاعت می آموزد

دل را جلا میدهد و معده را دباغی میدهد خصوصاً در وقتی
که طعام خورده باشد آلو المقاء حرارت میکند و صفرا را ساکن می سازد
و خشک آن خون را ساکن میسازد و مرض بلغمی است برنج بعد از
طعام خوردن نافعست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم دوست میداشته اند ترج سبز را بجد دباغت معده میکند
و بواسیر را زایل میکند و ساقین را قوی میکند و تقطیر بول را نافع است
کاسنی امانست از قولنج هفت ورق آن و بر هر ورق از او قطره
از آب بهشت است و باه را زیاده میکند و فرزند را نیک می سازد
درد و شفای هزار مرضست بادروج یعنی ریحان کوهی سدها را
میکشاید و اشتهای طعام می آورد و سل را میبرد و هضم طعام میکند
حضرت امیر المومنین دوست میداشته اند و را کندنا جهة سبزی
نافعست اگر سه روز بخورند بوی را خوب میکند و بادها را دفع
میکند و قطع بواسیر میکند و امانست از جذام حضرت امیر المومنین
علیه السلام با نمک میخورده کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبر است
باعث زیادتی حافظه میکند و دل را پاک میکند و جنون و جذام
و برص را برطرف میکند خرفه حضرت فاطمه علیها السلام او را دوست
میداشته کاهو خون را صاف میکند سداب عقل را زیاده میکند
سلق از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام منقولست که او
دفع جذام میکند و در و شفاء مرضهاست و استخوان را سخت میکند
کماه آب آن شفاء درد چشم است ترب از حضرت امام جعفر صادق

علیه

علیه السلام منقولست که در وی سه خصلتست ورق او بادها را میبرد و
مغز او بول را میبرد و اصل او بلغم را برطرف میسازد جزر امانست
از قولنج و بواسیر و باه را قوی میکرداند شلغم جذام را میبرد بادنجان
مرض را میبرد و طبیعت را باصلاح می آرد پیاز قوة باه میدهد و
بلغم را میبرد و پشت را سخت میکرداند و تب را برطرف میکند و مرض
وبا را برطرف میکند و سعیر خوردن آن پس از طعام رطوبتها را
دفع میکند مطلب سیوم در آداب آب نوشیدن بدانکه بیست وسه
امر بآب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنت و
یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب کردانیدند دهن
از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه
مذکور شد و اما سیزده امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن
این دعا بخواند الحمد لله الذی انزل الماء من السماء و مصرف
الامر کیف هو من یشاء بسم الله خیر الاسماء دوم آنکه بعد از آب
خوردن این دعا بخواند الحمد لله الذی سقانی ماءً عذبًا و لم
یجعله ملحًا اجاجًا بذنوبی الحمد لله الذی سقانی فارونی
واعطانی فارضانی وعافانی وکفانی اللهم اجعلنی ممن
یسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه وآله ویسعد
بمرافقته برحمتک یا ارحم الراحمین سیم آنکه آب را بمکد چهارم
آنکه آب را بنوشند بهر دو دست پنجم آنکه بسه نفس بنوشند
اگر آب دهنده غلام باشد ششم آنکه بیک نفس آب بنوشند اگر

آب دهنده آزاد باشد هفتم آنکه آب بسیار نوشند چه بسیار نوشیدن
آب مادهٔ جمیع مرضهاست هشتم از پی دیگ دستهٔ کوزه و موضع
شکسته آب نوشند نهم آنکه در وقت آب نوشیدن حضرت امام
حسین را علیه السلام یاد نماید چه اگر آنحضرت را یاد کند و قاتلان
او را لعن نماید صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت میشود
و صد هزار گناه از دیوان عمل او محو میشود و صد هزار درجه
بلند او را روزی میگردد دهم آبی که از ناودان کعبه فرود آید نوشیدن
چه سبب شفاء مرضها در آنست یازدهم آب زمزم نوشیدن
چه سبب شفاء مرضها در آنست دوازدهم آب باران نوشیدن
چه سبب شفاء امراضست سیزدهم هدیه بردن آب زمزم بشهرها
و امّا یک امر حرام در ظرف طلا و نقره آب نوشیدن و امّا هشت
امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن چه در حدیث آمده که آب نیل
مصر دلرا میمیراند دوم آنکه بیک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده
غلام باشد سیم آنکه بسه نفس آب نوشند اگر آب دهنده آزاد
باشد چهارم بیکبار فرو بردن آب چه باعث مرض کباد میشود
و آن مرضیست در جگر پنجم ایستاده آب نوشیدن ششم از نزدیک
دسته کوزه و شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار نوشیدن هشتم
ترک حمد کردن مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه
پیچیدن و انگشتری در دست کردن و در آن دو فصل است فصل اول
در اقسام رخت پوشیدن چه مجمل بر پنج قسم است قسم اول

رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هر گاه شوهر
او خواهد ازو و رخت پوشیدن والی هر گاه باعث و خوف و
ترس و عدو شود **قسم دویم** رخت پوشیدن سنّت چون رخت
خوب پوشیدن زن جهة شوهر خود او لدفعه و رخت پوشیدن
مرد جهة زن خود و رخت خوب پوشیدن والی جهة تعظیم
شرع و رخت پوشیدن علما جهة تعظیم علم **قسم سیوم** رخت پوشیدن
حرام چون رخت حریر پوشیدن مردان در غیر جنگ و ضرورة
چنانکه مذکور خواهد شد **قسم چهارم** رخت پوشیدن مکروه
چون پوشیدن رخت خوب زنان در وقت مردن شوهر چنانچه
در بحث طلاق مذکور شد هر گاه ارادهٔ زینت بکند **قسم پنجم**
رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدن است سوای
آنچه مذکور شد چه رخت پوشیدن مباح است **فصل دویم**
در آنچه بر رخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر
متعلق است بر رخت پوشیدن یک امر واجب و شش امر حرام و
بیست و شش امر سنّت و ده امر مکروه اما یک امر واجب آنکه پاک
باشد در حالتی که نماز میکند چه در جامهٔ نجس نماز صحیح نیست
و امّا شش امر حرام **اوّل** پوشیدن مردان حریر محض را در غیر جنگ
و ضرورة **دویم** پوشیدن زنان حریر محض را در حالت احرام
و در حالت نماز کردن خلافست **سیوم** پوشیدن پوست مرده
چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشند **پنجم** رخت خوب پوشیدن

زن اجنبیه بقصد انکه زنا کنند باو ششم انکشتری طلا در انکشت
کردن واما بیست وشش امر سنت اول رختی که می پوشند قیمتی باشد
بجهة تجمل وزینت دویم انکه سفید باشد واز پنبه باشد چه
در حدیث امده که جامهٔ پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه است
صلی الله علیه واله وائمه معصومین علیهم السلام بوده سیوم
انکه کوتاه باشد چهارم آنکه استین آنجامهٔ خانه غیر جامهٔ
بیرون باشد پنجم انکه در حالت پوشیدن جامه کوزهٔ نو را
پر از آب سازند وسورهٔ انا انزلناه بروسی ودو بار بخوانند
وبر آن دمند وبر آن جامهٔ ریزند چه از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که سبب فراخی نعمت میشود مادامی که از انجامه
چیزی باشد هفتم انکه در حالت پوشیدن جامهٔ نو بخوانند
این دعا را که محمد بن مسلم بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلم
نقل کرده که پرسیدم از انحضرت که کسی که جامه نو بپوشد
چه کار کند انحضرت فرمود که این دعا بخوانند اللهم اجعله ثوب
یمن وتقوی وبرکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتك وعملا بطاعتك
واداء شکر نعمتك الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و
اتجمل به فی الناس هشتم انکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا
بخوانند اللهم سومنی بسیماء الایمان وتوجنی بتاج الکرامة
وقلدنی حبل الاسلام ولا تخلع ربقة الایمان من عنقی نهم انکه
ایستاده عمامه بندند چه در حدیث نهی وارد شده از نشسته

[illegible]

عمامه

عمامه پیچیدن دهم آنکه همیشه تحت الحنک ببندد یازدهم آنکه
در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند اللهم استر عورتی وآمن
روعتی واعف فرجی ولا تجعل للشیطان فی ذلک نصیبا ولا له الی
ذلک وصولا فیضع الی المکاید وتهیجنی لارتکاب محارمک ١٢ یازدهم
آنکه زیر جامه را رو بقبله بپوشد ١٣ دوازدهم موزه و نعلین را
نشسته بپوشد ١٤ سیزدهم آنکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه
پای راست را پیش از پای چپ در نعلین و موزه کند و در کندن
اول پای چپ بکند ١٥ چهاردهم آنکه در وقت موزه پوشیدن
این دعا بخواند بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد وطی
قدمی فی الدنیا والآخرة وثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الا
قدام ١٦ پانزدهم آنکه در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند
بسم الله والحمد لله الذی رزقنا ما اوقی به قدمی من الاذی اللهم
ثبتهما علی صراطک ولا تزلهما عن صراطک السوی ١٧ شانزدهم
آنکه نعلین و موزه زرد باشد چه در حدیث از امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که کسی که نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال
خواهد بود تا کهنه شود ١٨ هفدهم نعلین سفید پوشیدن
چه از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که نعلین
سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشنده آن آید
و نعلین زرد از لباس پیغمبرانست ١٩ هجدهم پوشیدن موزه
٢٠ نوزدهم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که فربه

میکند پوشیده [۲۱] بیستم انگشتری بدست کردن [۲۲] بیست و یکم انگشتری
بدست راست کردن [۲۳] بیست و دویم انگشتری عقیق بدست کردن
چه در حدیث آمده که امانست از همه بلائی [۲۴] بیست و سیوم انگشتری
که نگین او یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده
که مفلسی را میبرد [۲۵] بیست و چهارم انگشتری که نگین او فیروزه
باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که محتاج نمیشود
کسی که در دست او انگشتری باشد و نگین او فیروزه باشد
[۲۶] بیست و پنجم انگشتری که نگین او جزع باشد و بلور باشد در دست
کردن و امّا ده امر مکروه اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در
سفر مکروه نیست دویم پوشیدن نعلین سیاه در حدیث آمده
که بچشم ضرر میرساند و غم می آورد امّا کفش سیاه پوشیدن مکروه
نیست سیوم پوشیدن جامه که در صورت باشد و در وی نماز کردن
چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران
که بمومنان بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه سیاه
پنجم جامه پوشیدن که انگشت نما باشد بسبب آن جامه چه در حدیث
آمده که کسی که بپوشد جامه که مشهور باشد بسبب آن جامه خدا تعالی
جامه از آتش در وی پوشاند ششم جامه سرخ پوشیدن نه مگر
در عروسی هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد و بزعفران رنگ
کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر

علیه السلام

علیه السلام فرموده که رنگ کردن بزعفران خاصه بنی امیه است و در حدیث
آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد پوشیده است و عذر گفته که من
چون عروسی کرده ام جهة آن قبای زرد پوشیده ام **هشتم** آنکه یک
کفش یا یک نعل پوشیده در راه رود مگر آنکه یکی را داده باشد
که بدوزند چه در حدیث آمده که آنکس که در یک نعل راه رود اگر ضرری
شیطان باو رساند کسی را ملامت نکند الا نفس خود را **نهم** آنکه انگشتری
از آهن در دست کند **دهم** آنکه عمامه را نشسته به پیچد **باب**
شانزدهم از کتاب جامع عباسی در قضا پرسیدن و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** در اقسام آن و صفة قاضی و در آن سه
فصل است **فصل اول** در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو قسم است
قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه مسلمانان و آن
وظیفهٔ امام است یا نایب او و بر امام واجبست که در هر قطری
از اقطار و هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع
الشرایط که امام تعیین کند جهة قضا پرسیدن بر او واجب عینی است
و بعضی از مجتهدین واجب عینی نمیدانند با تعیین هرگاه جماعتی
باشند و اگر امام تعیین نکند واجب کفائیست مگر آنکه منحصر در
شخصی باشد چه در صورت عدم تعیین امام نیز بر آنکس واجب
عینی است و اگر امام عالم نباشد بحال آنکس واجبست بر آنکس که حال
خود را با امام عرضه کند تا امام عالم شود بحال او و در حال غیبت
امام فقیه جامع الشرایط را است حکم کردن و واجبست بر مردمان

دفع قضایای خود چنانچه در زمان قاضی منصوب از جانب امام لازم
بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حال غیبت امام و نبودن
فقیه جامع الشرایط قضای فقیه عدل امامی و اگرچه مجتهد نباشد
کافیست و حکم او حکم فقیه جامع الشرایط است و هرگاه جماعتی که اهلیت
قضا داشته باشند بسیار باشند آیا قضا برسیدن سنت است
میان مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که اگر بر خود
اعتماد داشته باشد که بآن قیام نماید سنت است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر مفلس باشد سنتست که قضا برسد و از بیت المال
رزق گیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنت است که مرتکب قضا
شود تا مشهور بفضل گردد و اگر مشهور باشد بفضل یا آنکه
محتاج نباشد مکروه است قضا برسیدن و جایز است از جانب
حکام ظالم قاضی شدن هرگاه دانند که حکم شرع را بطریق حق جاری
میتوانند ساخت و حکمی که قاضی منصوب از جانب ظالم کند صحیح نیست
و اگرچه آن ظالم صاحب شوکت باشد و اما ترافع جهة ضرورة بآن
قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکم کند جهة تشخیص یا گرفتن مال خود
قاضی در یك شهر و درین صورت مخیر اند مردمان در رفع کردن
قضای خود بهر کدام که خواهند هرگاه مساوی باشند و الا رفع
باعلم باید کرد و یا مساوی در علم باو و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع
اعلم مقدم است و اگر درین صورت میان مدعی و مدعی علیه نزاع واقع
شود و هر یك از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد مقدم

وجایزاست

275

که از جو میگیرند و غیر اینها هرچه مست کننده باشد خواه کم باشد
خواه بسیار و حکم فقاع که از مویز و جو میگیرند حکم شراب دارد باجماع
مجتهدین امّا هرچیزیکه از بوی شراب آید چون رُبّ سیب و رب به
و اترج و آنچه بدانها ماند حلالست و در حکم شرابست شیرهٔ انگور
که بجوش شد و کمتر از دو حصّه آن ناقص شود و اگرچه بغیر آتش باشد
حلالست و اگر شیرهٔ مویز بجوشانند آیا حلالست یا نه مجتهدین
درین مسئله خلافست اصح آنست که حلالست زیرا که آفتاب
زیاده از دو حصّه ناقص کرده و همچنین کشمش و مویز که در طعام
کنند حلالست بر قول اصح و اگر شراب سرکه شود حلال میشود خواه
بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آنچه
بسبب آن شراب سرکه شود مستهلک شود در رو و خواه نشود امّا
اگر چیزی نجس در شراب اندازند یا کافری دست باو مالد آنگاه سرکه
شود پاک نمیشود و اگر سرکه در سرکه در شراب ریزند آنمقدار که
سرکه او را مستهلک سازد یا آنقدر شراب باشد که سرکه را مستهلک
میسازد حلال نمیشود بعضی از مجتهدین گفته که هرگاه اندک
شرابی در سرکه ریزند جایز نیست استعمال آن تا آنکه آن شراب که
شود دوم خونی که از گردن حیوان آید حرامست خواه خون جهنده
داشته باشد و خواه نداشته باشد چون کیک و غیر آن و در حلال
بودن خون دل خلافست میان مجتهدین سیوم بول و آن حرامست
خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند سوای بول اشتر جهة شفا

[illegible]

از عراقی

وبعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت او را خورند حرام دانسته‌اند
و همچنین حرام است منی و غیر آن از اعیان نجسه و همچنین فضلات
انسان و حیوان نا ماکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق
ایشان چه خوردن اینها حرام است چهارم شیر حیوانی که گوشت
او را نخورند و در حلال بودن شیر بکه و پستان حیوان مرده
باشد میان مجتهدین خلافست پنجم هر چیزی روان که نجاست
او عارض شود خوردن آن حرام است چون آب نجس ششم
طعام غیر را بی اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیه کریمه
قرآنیه استثنا واقع شده که بی اذن میتوانند خورد و اگر
ایشان نیز دانند که راضی نیست آنکس بر ایشان نیز حرام است
هفتم اعیانی که چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده
باشد بملاقات پس اگر آن چیزها قابل پاک کردن باشد خوردن
آنها پیش از پاک کرده حرام است و همچنین نانی که آن را با آب
نجس خمیر کنند حرام است خوردن آن و روغن که بسته باشد
هرگاه نجاستی ببعضی از اجزاء او رسیده همانچه نجاست باو رسیده
حرام است و باقی حلال هشتم مرده و در حکم اوست هر پاره که
از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد خوردن آن و استعمال
کردن آن حرام است سوای پشم و موی و ته نشین و پر مرغ اگر
آن را ببرند و اگر بکنند آن موضعی که بآن متصل است باید شست
و شاخ و سم و دندان و ناخن و استخوان و تخم هرگاه پوست بالایین

از اعیان نجس

سخت

و بیان این است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را بنوعی
قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهة قضا برسیدن میان مردان
تعیین نماید و دیگری را جهة زنان و آیا جایز است که شرط کند که هر دو
مثلا حکم واحد متفق شوند میان مجتهدین درین مسئله خلافست
و کسی که جاهل باشد باحکام شرعیه و شرایط قضا در وی متحقق
نباشد و قضا برسیدن حرام است چه در حدیث از امیر المومنین
علیه السلام منقولست که قاضی بر چهار قسم است سه قسم ایشان
در دوزخند یکی آنکه دانسته حکم بباطل کند دویم آنکه بباطل کند
و نداند که باطل است سیوم آنکه حکم بحق کند و نداند که باطل است
حق است و این هر سه بدوزخ میروند و یکی آنکه حکم بحق کند
و داند که حق است و این قاضی ببهشت میرود قسم دویم قضا
برسیدن خاص و آن در صورتیست که مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی
شوند که میانه ایشان حکم کند و حکم این شخص بر ایشان جاریست
و اگر چه کسی امام یا کسی از جانب او جهة قضا برسیدن عام
موجود باشد و شرطست درین قاضی آنچه در قاضی منصوب
از جانب امام شرطست از صفتهائی که مذکور خواهد و آیا رضا
مدعی و مدعی علیه بعد از حکم این قاضی شرطست میان مجتهدین
خلافست و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنا حکم رجوع
کند آن قاضی نافذ نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعی علیه
تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند در خطا عاقله دیت نمیدهد

فصل دویم در صفات قاضی بدانکه ببیست و هفت صفت میباید که در قاضی باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت اما دوازده صفت واجب **اول** بالغ باشد چه قضاء طفل صحیح نیست **دویم** عاقل باشد چه قضاء دیوانه صحیح نیست **سیوم** انکه مرد باشد چه قضاء زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قضاء زن در مواضعی که گواهی او مسموع باشد صحیح است **چهارم** آنکه مومن باشد چه قضاء غیر مومن صحیح نیست **پنجم** انکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره بسیار نکند چه قضاء فاسق صحیح نیست **ششم** حلال زاده باشد چه قضاء ولد الزنا صحیح نیست **هفتم** انکه قدرت بر چیز نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین **هشتم** انکه آزاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین **نهم** انکه کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است **دهم** انکه فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد صحیح نیست قضاء او **یازدهم** انکه کسی باشد که گواهی بر مدعی و مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون قضاء فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو **دوازدهم** انکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد بدانستن هفت علم حاصل میشود **اول** علم کلام بدلیل تفصیل چه اجمال کافی نیست و آن هو علمیست که بحث میشود در آن از شناختن خدا تعالی و صفات ثبوتیه

یعنی اصول و ارکان [illegible]

سلبیه

سلبیه وعدل وحکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المومنین علی
و ایمه علیهم السلام و معاد اما معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور
می شود از جواهر و اعراض و دفع شبهها کرده اند وکنند واجب کفایست
دویم علم اصول فقه و آن هم علمیست که بحث میشود از دلیلهای حکمهای
شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان
وغیر اینها سیم علم نحو ضروری و آن علمیست که بحث میشود در و
از احوال اخر کلمه و کلام از حیثیت اعراب و بنا و اما استفسار
مسایل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروری و آن علمیست که
بحث شود در و از احوال بناء کلمه پنجم علم بلغة عرب بامقدار که
قران و احادیث حضرت رسالت پناه و ایمه معصومین علیهم السلام
را تواند فهمیدن ششم علم منطق و آن علمیست که فهم را از خطا
در فکر نگاه میدارد و از علم منطق دانستن شرایط حدود برها
ومعرفة اشکال اقترانیه و استثنائیه کافیست هفتم دانستن
چهار اصل اول آیات قرانیه دویم احادیث نبویه صلی الله علیه
وآله و ایمه علیهم السلام که از انها احکام شرعیه مستنبط میشود
و در دانستن آنها دانستن که به بیست و پنج امر لازم است و آن دانستن
ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم
و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و ماول و قضیه الفاظ و کیفیت
دلالت و مفاسد الفاظ و متواتر و احاد و مسند و مرسل و مقطوع
و حال رواه و تعارض ادله و موقوف استخراج و آیات قرانیه که از ان احکا

هشتم

وغیره

شرعیه مستنبط میشود وقریب بپانصد آیتاست وشرط حفظ در آنها نیست
بلکه فهمیدن معنی آنها واستحضار آنها هرگاه محتاج بآنها شود
کافیست ودر احادیث اعتماد بر اصل مصحح از چهار اصل مشهور
که آن کافی ومن لا یحضره الفقیه وتهذیب واستبصار است که بسند
متصل از عدول تا امام روایت کرده اند باشد کافیست سیوم
احاطه بمسائل اجماعیه با انکه اجتهاد بخلاف آن نکند اما معرفة
مسائل اجماعی وخلافی لازم نیست چهارم دلیل عقلی از استصحاب
وبراءة اصلیه ودر جائی که محتاج بدلیل عقلی میشود که آیات قرآنیه
واحادیث نباشد ودانستن قیاس امامیه حجت نیست اما
نزد سنیان حجت است ومراد بدانستن این علوم انکه او را قوتی
باشد که رد فرع باصل تواند کرد واستنباط فرع از اصل تواند
کرد چه تحصیل این علوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است
اما آن قوت بهم رسانیدن بغایت مشکل است تا انکه توفیق الهی
شامل حال کدام دولتمند گردد واما پانزده صفت سنت اول
انکه قاضی زاهد ومتورع وامین باشد دویم انکه اعمال صالحه
بسیار کند سیوم انکه شدید العفه باشد از هوای نفس چهارم
انکه حریص باشد بتقوی پنجم انکه صاحب قوت باشد بی انکه عنف
وتعدی کند وملایم باشد بی ضعف تا انکه طمع نکند قوی در باطل
ومایوس نشود ضعیف از عدل او ششم انکه حلیم باشد هفتم انکه
فهیم باشد بمرایای امور هشتم انکه ضابط باشد نهم انکه زود بشنود

بیش

شدید الغضب

حین هلوا

بینها دهم آنکه قوت در بصر و بصیرت او باشد یازدهم آنکه دا
باشد بین یا بنا اهل آن شهری که در آنجا قاضیست دوازدهم از طمع منزه
باشد سیزدهم آنکه صادق القول باشد چهاردهم آنکه صاحب رای
سخت باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد فصل سیم تتمه قاضی بودن
شخص بسبب تعیین امام ثابت میشود بسه طریق اول شنیدن
از امام که بشخصی بصیغه ماضی گوید ولیتک الحکم یعنی والی
کردانیدم ترا در حکم کردن میان مردمان یا استنبتک فی الحکم یعنی
نایب کردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر چون احکم بین الناس
یعنی حکم کن تو میان مردمان دویم گواهی دادن دو عادل بقول
امام در تعیین سیوم گواهی دادن جماعتی که از گواهی ایشان ظن
حاصل شود و بشیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام
بی این سه طریق کافی نیست و اگرچه قرینه دلالت کند بر آن و آیا
خط امام در قبول کردن قول او میان مجتهدین درین مسئله
خلافست و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول دیوانه
شدن و بیهوش شدن او و نسیان غالب شدن بر او و درین صورتها
اگر زایل شود باینها قضا عود نمیکند دویم مردن امامی که آن قاضی را
نصب کرده سیوم ساقط شدن ولایت کسی که او تعیین کرده چون
فاسق شدن او یا بیهوش شدن او چهارم عزل کردن امام او را
جهة مصلحت و آیا بی مصلحت امام او را میتواند میان مجتهدین
درین مسئله خلافست اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی

تعیین نصب

فاسق شدن

بعزل او شرط است پس اگر پیش از علم بعزل او حکم کرده باشد صحیح است
واگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان مسئله حکم کرده
بودم قبول نکنند قول او را مگر بگواه که گذرانیده نه واگر پیش از عزل
دعوی کند قولش مقبول است مطلب در آنچه تعلق بقضا بر سیدن
دارد بدانکه بیست و هفت امر تعلق دارد شانزده امر واجب
و سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما شانزده
امر واجب اول حاضر ساختن مدعی علیه بجهة مدعی واگر چه تحریر
دعوی نکرده باشد بخلاف غایب که تکلیف حضور نکند او را مگر
با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد
واگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکند و گواه میگیرد
واگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نیامده باشد قاضی
کسی پیش او فرستد که وکیل او باشد اگر او وکیلی تعیین نکرده
باشد واگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد
که او را قسم دهند واگر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع
نماید قاضی حکم میکند واگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جایز است
و قاضی معزول نیز اگر مدعی علیه را بطلبد لازم است رفتن اما
اولی آنست که تحریر دعوی کند آنگاه مدعی علیه را بطلبد دویم برابر
دانستن مدعی و مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند خواه کافر
و در نظر کردن و گوش کردن سخن ایشان و جواب کلام ایشان
دادن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل کردن در حکم و بعضی

بقضا بر سیدن

ان

از مجتهدین سنّت میدانند امّا اگر یکی از ایشان مسلمان باشد
ویکی از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس مقدم بر اهل کتاب
بسازند چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام در پهلوی او نشست
وجایز است که کافر ایستاده باشد ومسلمان بنشیند اما تسویه
در میل قلبی واجب نیست **سیوم** مقدم داشتن کسی که پیشتر آمده
باشد بدعوی مگر آنکه متاخر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل
وکسی که بسفر رود یا زن باشد چه ایشان را مقدم دارد واگر در آمدن
مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کس بر آید او را مقدم
دارد در یک دعوی **چهارم** شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن
کند از خصمین واگر هر دو ابتدا کنند از کسی شنود که در دست راست
خصم بوده باشد وشیخ طوسی درین مسئله نقل اجماع کرده وبعد از آن
قرعه بزنند خلاف مر سنیان را که ایشان گفته اند هر دو قسم بخورند
که کدام مدعیست وکدام مدعی علیه وصرف دعوی ایشان کنند یا صلح
کنند وحکم درین صورت در مقدم داشتن مخیر است **چهارم** (پنجم) زجر
کردن کسی که از طریق شرع در مجلس او تعدی کند بآهستگی ونرمی
واگر بآن متنبه نگردد درشتی کند واگر محتاج بزدن باشد بزند
اما حق اگر از قاضی باشد سنت است که عفو کند مادامی که بفساد
نکشد **ششم** تلقین نکردن یکی از مدعی ومدعی علیه چیزی را که
ضرر ویکی در آن نباشد وهدایت کردن یکی از ایشان تا به حجت
او **هفتم** رشوه نگرفتن پس اگر گرفته باشد واجب است که اعاده

کند بر صحت جنس یا وجود آن و بدل آنرا با تلف آن هشتم آنکه قاضی
در میان گواهی دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه آنرا وسیله
کند بر گواهی دادن هرگاه او در گواهی دادن متردد باشد و همچنین
مدعی علیه خواهد که اقرار کند بر حق حاکم شرع او را چیزی نگوید
که باعث انکار کردن او گردد مگر در حدود نهم حکم کردن هرگاه
مدعی التماس کند حکم را و موجب حکم ثابت شده باشد پیش او پس
درین صورت بگوید که حکمت یا فضیلت یا انفذت و آنچه بدینها
ماند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه حق مدعی را تسلیم او
کند مدعی را بگرفتن آن عین یا فروختن آن کافیست و کافی
نیست که بگوید که پیش من ثابت شده مدعای تو یا دعوی تو ثابت
چه درین صورت نقض آن جایز است بخلاف امر کردن بگرفتن
عین چه نقض آن جایز نیست دهم حکم خود پیش را بر طرف کردن هرگاه
خلاف آن ظاهر گردد و بقرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر
واحد او حاکم باشد و خواه عالم او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد
جاهل بآن و خواه تنفیذ آن نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم
و محضر و همچنین واجبست نوشتن تمسک جهة اقرار کننده
هرگاه خصم او التماس کند و معروف باشد یا کسی باشد که او را
بشناسانند و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و یا
متعلقه نوشتن آنکس که التماس میکند بدهد دوازدهم حبس کردن
محکوم علیه به بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند و اگر ادعا

صح

مفلسی

مفلسی کند و اصل مال نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد
سوگند او را و سر بدهد و اگر چنین نباشد حبس کند او را تا آنکه
مفلسی او ظاهر گردد و بگواه مطلع بر ظاهر و باطن یا آنکه خصم
تصدیق افلاس او کند و اگر مال ظاهر داشته باشد امر کند بفروختن
و اگر از فروختن امتناع کند جبر کند او را بر فروختن یا آنکه
بفروشد بنیابة او **سیزدهم** سوال کردن از گواه هرگاه مدعی علیه
منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را بحاضر گردانیدن
آن و بعد از آنکه گواه را حاضر گردانید سوال نکند حاکم از و مگر بالتماس
مدعی یا آنکه بگوید هر کس پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو
گواه متفق بگویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان
نزد حاکم ثابت باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین
گفته اند که بی اذن مدعی حکم میتواند کرد لیکن واجبست که
بر خصم عرض کند گواهان را تا آنکه اگر خصم داند فسق ایشان را
ظاهر گرداند پس اگر خصم جهة جرح کردن مهلتی طلبد سه
روز مهلت دهد او را بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را
نداند معدلان مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید گواه ندارم خاطر
نشان مدعی کند که قسمی میرسد او را مدعی علیه پس اگر مدعی طلب
قسم نماید حاکم قسم دهد او را **چهاردهم** سوال کردن از حال گواهان
از عدالت و فسق ایشان اگر علم نباشد و اگر مدعی علیه از آن ساکت
باشد و موقوف نیست واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن در

ایشان و ایا ساقط میشود وجوب تفحص حال گواهان باقرار
کردن مدعی علیه بعدالت ایشان مجتهدین را درین مسئله
دو قولست پانزدهم آنکه در حالتی که مدعی علیه از قسم خوردن
امتناع نماید حاکم یکمرتبه باو بگوید که اگر قسم نمیخوری مدعی قسم
میخورد و حق را بازیافت مینماید و همچنین واجبست بر حاکم
قسم دادن مدعی بر غایب و میت و غیر آنها شانزدهم آنکه
تا یکی از مدعی یا مدعی علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اگر ایشان
نباشند و حکم کند حکم او صحیح نیست و اما سی و شش سنت اول
بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت نماز
تحیت مسجد کردن و سوال نمودن از خدای تعالی توفیق و عصمت
و اعانت و سلام کردن بر آنکسی که از پیش او آید دویم نزول کردن
در میان شهر سیوم گرفتن صورت تمسکات و محضرها و قباله
از قاضی معزول چهارم سوال کردن از احوال آن شهر پنجم
شناختن اهل آن که محتاج بشناختن آن باشد ششم منادی
کردن بآمدن او در وقت آمدن بشهر و خواندن چیزی که
جهة او امام نوشته باشد هفتم آنکه ابتدا کند باحوال
آنهائی که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس
اقرار کند جهة خصم نگاه دارند او را و اما آنکه حق را بدهد
و اگر منکر باشد سوال کند از خصم پس اگر خصم اعتراف کند
بآنکه او را بغیر حق حبس کرده ام رها کنند او را و اگر محبوس گوید

شهر

کرا

کرا خصمی هست اما نمی شناسم نگاه دارند تا خصم او پیدا شود و اگر
گوید که خصم ندارم حال خصم او منادی کردن تحقیق نماید پس
اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود سر دهد او را و اگر
گوید که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را درین مسئله
دو قولست اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن قدح
در قاضی اولست بلکه تفحص حال او باید کرد و قسم باید داد بری
الذمه بودن او آنگاه سر دهد او را یا الکفیل درین صورت لازم است
خلافست و اگر گوید خصمی دارم اما امر باطل حبس کرده بود درین
مسئله نیز میان مجتهدین خلافست و حکم آن مثل حکم مسئله مذکور است
نگاه کردن در مالهای اطفال و دیوانگان پس حکم کند میان ایشان
بانکه نظر کنند کدام اطفال اگر بالغ شده اند مال ایشان تسلیم کند
و ولی ایشان اگر از ولایت معزول شده باشد حکم باسقاط ولایت
او کند و همچنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر
ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف
ایشان را باطل کنند و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کنند و اگر
ضعیف باشد ضم کند با ایشان جماعه دیگر را ۹ نظر کردن
۹ نهم
در امینان قاضی لول در لقطه و ضاله پس هرگاه امینان تخلف
شده باشند بازگیرد از ایشان اما لقطهای مسلمانان او لقطه
و ضاله که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه ایشان بر قیمت ایشان
باشد بفروشد آنها را و ماعدای آنها را نگاه دارد یا آنکه بکسی دهد

کاتبان را یافته باشد دوم فکر کردن در محضران و قسمت کنندگان
املاک و کسانی که گواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانی که
قاضی اگر کر باشد سخنان مدعی و مدعی علیه را بقاضی فهمانند
پس هر کدام از اینها اگر فاسق شده باشد تبدیل کند بدیگری سیوم
نشستن جهة قضا در قضائی که سهل باشد آمدن پیش او و
آنکه رو بقبله بنشیند و بر خلاف جور پا ننشیند بلکه جهة
او فرشی بیندازند چهارم آنکه وضو بسازد و جامهٔ خوب بپوشد
پنجم آنکه بسکینه و وقار از خانه بیرون آید ششم آنکه بسیار گشاده
روئی نکند که مردم جرأت کنند در سخن گفتن پیش او و گرفته
نباشد که مانع سخن گفتن پیش او باشد هفتم آنکه خالی از آنچه
او را مشغول سازد و باعث پراکندگی خاطر او گردد چون غضب
و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بیشمار و بیماری و خواب
و آنچه بدینها ماند هشتم حاضر گردانیدن علما در مجلس قضا
تا آنکه او را آگاه گردانند بر مغلطه حکم و خطائی که کند نهم
حاضر گردانیدن در مجلس قضا [illegible] جماعتی از عدول را
جهة ترتیب خصوم در دعوی و جماعتی که گواه شوند بر اقرار
کردن مردمان بحکم کردن قاضی و گواهی عدول و قاسم امین دهم
ترغیب کردن قاضی مدعی و مدعی علیه را بصلح کردن پس اگر از
صلح امتناع نمایند حکم کنند و اگر این مسئله برو مشتبه باشد
مهلت طلبد تا ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند یازدهم

متفرق

متفرق ساختن گواهان هرگاه در قضیه ایشان شک و ریبی داشته
باشد اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند ٢١ دوازدهم آنکه کسی که
اقرار بحدی کند او را چنان نکند که شکایت شاید انکار کند و از حد
خلاص کرده چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نسبت
بماعز کرده ٢٢ سیزدهم امر کردن بنشستن مدعی و مدعی علیه را در برابر
او جایز است آنکه هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز
نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد ٢٣ چهاردهم
آنکه در وقت قضا برسیدن در بار نداشته ٢٤ پانزدهم آنکه قاضی خود
متوجه خریدن و فروختن جهة خود نشود ٢٥ شانزدهم حاضر نشدن
قاضی بضیافت مدعی و مدعی علیه و ضیافت نکردن یکی از ایشان
٢٦ هفدهم آنکه هرگاه مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند
بایشان گوید که سخن گویید یا مدعی شما سخن گویید ٢٧ هژدهم آنکه
در ساقط گردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعة نکند ٢٨ نوزدهم
عیادة بیماری مدعی و مدعی علیه و حاضر شدن بجنازه ایشان ٢٩ بیستم
اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد
٣٠ بیست و یکم سوال کردن از عدالت گواهان در پنهانی چه آن از
تهمت دورتر است و هرگاه مدتی بگذرد که در گواهان تغییر
حال ممکن باشد از حال ایشان سوال باید کرد ٣١ بیست و دویم
آنکه قاضی وعظ گوید در وقت قسم دادن ٣٢ بیست و سیم آنکه قضایای
هر روزه و هفته و ماه و هر ساله را هر یک در جایی جمع کند و تاریخ

برابر

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که هرگاه تفتیش نکرده‌اند از حال
ایشان سوال باید کرد

انهانا انکه از تغییر محفوظ باشد بیست وچهارم انکه برحکم کردن
در هر قضیه گواهان عادل بگیرد بیست وپنجم عفو کردن قاضی
از کسی که درشتی با او کند بیست وششم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی
از بیت المال جهة رزق اگر احتیاج نداشته باشد وهمچنین است
حکم کاتب ومترجم قاضی ومعلم قران وآداب وغیر آن وصاحب دیوان
ووکیل وگواهان که گواهی دهند مگر انکه جهة سفر کردن ومونت سفر
محتاج باشند چه درین صورت گرفتن چیزی جهة مونت سفر
جایز است بیست وهفتم انکه گوید بکسی که قسم متوجه اوست
بگوید اگر قسم بخوری حکم میکنم بحق جهة دیگری بیست وهشتم
سوگند مغلظه در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد واما چهار
امر حرام اول دادن چیزی جهة قاضی شدن وبعضی از مجتهدین
گفته اند که انکس که اراده قاضی شدن دارد اگر مشهور نباشد میان
مردمان سنت است که چیزی دهد وقاضی شود تا انکه مشهور
شود بعلم وفضل دویم رشوت گرفتن در قضا بر سبیل وهمچنین
رشوت دادن بقاضی حرام است مگر انکه داند که اگر رشوت ندهد
مالش فوت میشود چه درین صورت جایز است سیوم اجرت
گرفتن قاضی با عدم تعیین او واحتیاج از مدعی ومدعی علیه یعنی
ایشان اما با حاجت مکروه است چهارم تلقین کردن مدعی
ومدعی علیه را بچیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد واما پنج
امر مکروه اول دربان نگاه داشتن قاضی در وقت قضا بنشیند

بنوشید
دورش
دادن

وبعضی

و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهة آنکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله نهی از آن کرده دویم قضا بنشیند در
وقت گرسنگی و غضب سیوم خریدن و فروختن قاضی بنفس خود
چیزی را بجهة خود چهارم بسیار گشاده روی بودن قاضی که سبب
آن شود که هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بسیار مقبوض بودن
قاضی ششم تعیین کردن جماعتی مخصوص جهة گواه شدن هفتم
شفاعة کردن قاضی جهة اسقاط حقی یا ابطال دعوی هشتم
متفرق ساختن گواهان هر گاه فاضل باشند و وعظ گفتن ایشان را
نهم با یکی از مدعی و مدعی علیه سخن کردن و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا بنشیند و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند یازدهم رزق گرفتن قاضی با عدم احتیاج
و عدم تعیین از بیت المال مطلب دربیان تحقیق دعوی و جواب
و کیفیت حکم حاکم و در آن چند فصل است فصل اول در تحقیق
دعوی بدانکه مدعی کسی است که هر گاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری
نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند
و مدعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرطست اول
آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دویم آنکه عاقل
باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیوم آنکه مختار و جایز التصرف
باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را
گواه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه دعوی از جهة نفس خود کند

ادیم

یا بجهت کسی که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع و امین او باشد
پس اگر غیر این آنها دعوی کنند صحیح نیست پنجم آنکه آنچه دعوی کنند
چیزی باشد که مسلمانان مالک آن شوند پس دعوی شراب و گوشت
خوک بر مسلمانان صحیح نیست و اگرچه دعوی آن مشهور باشد
ششم آنکه دعوی او لازم باشد بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی
نماید که فلان مال را فلان شخص بمن بخشید این دعوی مسموع
نیست تا آنکه بگوید که بمن بخشیده و تصرف من داده چه در بخشیدن
تا بقبض ندهد لازم نمی‌شود و جواب مدعی علیه بر سه قسم است
قسم اول آنکه اقرار کند بآنچه مدعی دعوی میکند پس درین صورت
هرگاه مدعی علیه بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد لازم
میشود بر او ادای حق و اگر درین صورت مدعی از حاکم التماس نماید
که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد و گواه بگیرد حاکم چیزی
بنویسد و گواه بگیرد بشرطی که مدعی را بشناسد یا دو گواه عادل
گواهی دهند که بر حاکم ظاهر شود حال مدعی علیه چنانچه گذشت
و اگر گواه نباشد بر نسب مدعا مدعی التماس نوشتن کند حاکم چیزی را
بنویسد و در آن نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد بمجرد قول
اقرار کننده چیزی ننویسد و اگرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که
ممکن است که هر دو با یکدیگر ساخته باشند بجهة لازم ساختن
حق بر غیری و اگر مدعی علیه را در صورتی که اقرار بمال المدعی کند
دعوی که مقتضی نماید و بگواه آنرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا

چیزی

چیزی بیدالنند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند
تا حال او معلوم شود **قسم دویم** آنکه مدعی علیه را انکار دعوی مدعی
نماید پس درین صورت حاکم شرع اگر عالم باشد بحق مدعی حکم کند بر
مدعی علیه بدادن آن حق بمدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی میکند
پس اگر گواهان عادل بگذراند بر حاکم ظاهر شود حکم کند و اگر گواهان
بگذراند حال آنها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت
گواهان از مدعی مینماید و جرح در شان از مدعی علیه و اگر مهلت خواهند
سه روز ایشان را مهلت دهند پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب اند
مخیر میسازد حاکم او را میان قسم دادن مدعی علیه و صبر کردن تا گواهان
حاضر کند و درین صورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر
گوید مدعی که گواه ندارم حاکم خاطرنشان او نماید که او را بر مدعی علیه
قسمی است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای
مدعی قسم نمیتواند داد و مدعی علیه بی رضای مدعی یا حاکم شرع اگر
قسم خورد اعتباری ندارد و بعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی
ساقط میشود و بعد از آن اگر مدعی مالی از مدعی علیه بیابد حرام است
که بعوض مال خود بردارد مگر آنکه مدعی علیه بعد از قسم گوید که قسم
دروغ خوردم و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذراند حق او در ثبوت
ثابت میشود یا نه میان مجتهدین درین مسئله خلاف است اصح آنست
که ثابت نمیشود و در صورتی که قسم متوجه مدعی علیه باشد
اگر از قسم امتناع نماید بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند با آن

بان حق جهة مدعی یا انکه ملتفی هرکاه قسم بخورد حکم جهة او کند

درین مسئله میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که مدعی باید

که قسم بخورد ولکن درین صورت مدعی یا امتناع نماید یا دعوی

او بالکلیه ساقط میشود یا در ان مجلس دعوی او ساقط میکردد میانه

مجتهدین درین مسئله نیز خلافست مشهور آنست که بالکلیه

دعوی او ساقط میشود مکر انکه بر مدعای خود کواهان عادل

بکذراند و اکر مدعی از قسم خوردن در بعضی وقت مهلت طلبد

مهلتش میدهد حاکم بخلاف مدعی علیه که اکر مهلت طلبد در قسم

خوردن مهلتش نمیدهد و در صورتی که قسم متوجه مدعی میباشد

آیا میرسد او را که طلب حاضر کردانیدن حق خود کند میانه مجتهدین

درین مسئله خلافست اقرب آنست که لازم نیست و قسمی که باعث

باسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدای تعالی باشد یا بصفات

مختصه او چنانچه در بحث سوکند خوردن کذشت و اکر حاکم

داند که جهود را اکر قسم بمذهب او دهد بترسد میرسد که قسم

بمذهب او دهد مکر انکه مشتمل باشد که سوکند مغلظه خوردن

بر مدعی لازم نیست و سنت است که حاکم وعظ سوکند خورنده را بکوید

بیش از سوکند خوردن و قسم خوردن میباید که در مجلس حاکم باشد

مکر کسی که معذور باشد چنانکه از عادت او نباشد که از خانه بیرون

آید و بیماری که نتواند بمجلس حاکم حاضر شود و سوکند خوردن کند

باشارت اوست و بعضی از مجتهدین کفته اند که صورت قسم از این چنین

بنویسند

از قسم خوردن

بتو بپسند و بکنند دهند که بخورد اگر سوگند بخورد ساقط میشود
دعوی او و اگر نخورد آنچه مذکور شد دو حکم میکنند و کافیست
منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی و اگرچه جواب مدعی را
بانکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن بر قطع باید که بر فعل
نفس خود و ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر قسم
خوردن بر پنج قسم است **اول** بر نفی و آن وظیفهٔ منکر است چنانچه
مذکور شد **دویم** اثبات و آن در پنج موضعست که مدعی در آنجا قسم
بخورد جهة اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرر از خود **اول**
لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم دانند **دویم** قسم خوردن
مدعی کشتن و قسم خوردن خویشان او **سیوم** قسم خوردن مدعی
هرگاه گواه نداشته باشد **چهارم** قسم خوردن مدعی علیه هرگاه
مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور
شد **پنجم** قسم استظهاری هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غایب
باشد چه مدعی درین صورتها قسم میخورد جهة اثبات مال خود
و در چهار موضع مدعی قسم میخورد **اول** آنکه مدعی علیه رد کند
قسم را چه درین صورت مدعی قسم میخورد چنانچه مذکور شد
دویم مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه درین صورت
مدعی قسم میخورد **سیم** آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه
مذکور شد چه درینصورت مدعی قسم میخورد **چهارم** آنکه مدعی
دعوی کشتن ابوت بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد

آمده چه درینصورت قسم متوجه مدعیست و در سه موضع رد قسم
بر مدعی ممکن نیست اول آنکه هرگاه دعوی کند وصی یتیم مالی را
بر شخصی و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید
چه درین صورت رد قسم بر وصی یتیم نیست دویم آنکه وصی یتیم بر
وارث دعوی نماید که میت بر فقرا وصیت کرده یعنی باو وصیت
کرده بخمس یا زکوة یا حج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتنا[ع]
نماید چه درین صورت حبس منکر لازم است یا آنکه سوگند خورد
یا اقرار کند سیوم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن
امام نامشروعست بلکه حبس منکر میکنند تا سوگند خورد یا حکم
کند بسکول کردن او و در پنج موضع قسم نمیتوان داد اول آنکه شخصی
منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکوة دویم آنکه شخص
منکر باشد رسیدن مال او را بنصاب سیوم آنکه شخصی دعوی
اخراج زکوة از مال خود کند پنجم آنکه جحود دعوی سلام کند
بلیس از تمام شدن سال تا آنکه از زاد دن جزیه خلاص شود قسم
سیوم آنکه مدعی از جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت
کنگی باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند علم اگر داند تا آنکه جواب
او را اقرار و انکار معلوم او شود و اگر سبب او عناد و عداوت
باشد حبس کند او را تا جواب مدعی گوید یا آنکه حکم کند بنکول
کردن او یعنی قسم نخورد او و بعد از آنکه حاکم شرع باو ظاهر کند
جواب را ازکار اگر جواب نگوید مدعی را بقسم خوردن امر کنند اگر

چهارم آنکه زکوة را ناقص ادا کند
و حصول نقصان را انکار کند

قسم

قسم خوردن او ممکن یا باشد و حکم کند جهة مدعی بحق

فصل دوم

در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه اما بعلم خود حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس و غیر امام از قاضیان جامع الشرایط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتواند کرد آیا در حقوق الله بعلم خود میتواند کرد میان مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که میتواند حکم کرد اما بمجرد خط خود حکم نمیتواند کرد هرگاه در خاطرش کیفیت آن حکم نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته اند و در ماسوی چهار موضع منع کرده **اول** عدالت گواهان و جرح ایشان چه قاضی اگر عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم میتواند کرد بعدالت یا فسق ایشان و اگر عالم نباشد بعدالت یا فسق ایشان واجب است که از حال گواهان سوال کند و اگرچه مدعی علیه از آن ساکت باشد **دوم** احتراز کردن در مجلس حکم و اگرچه غیر او نشود **سیوم** حکم کردن با علم یقینی بخطا کردن گواهان یا کذب ایشان **چهارم** تعزیر کردن کسی که بی ادبی کند در مجلس قضا و اگرچه غیر او عالم نباشد بآن و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که بعلم قاضی حکم میتواند کرد و حکم میکند قاضی در حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد از مجلس و خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد بر بقاء حق خود چه درین صورت قسم دادن مدعی جهة خود دعوی نماید اما اگر از جهة موکل یا مولی علیه باشد قسم

نیست بلکه مال را تسلیم او میکنند بالکفیل تا آنکه غایب حاضر شود
و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم است و اما
اگر در شهر باشد و از آمدن بمجلس حکم متعذر باشد آیا حکم میکنند
درین مسئله میان مجتهدین خلاف است اقرب آنست که حکم میکنند
اما بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادا حق یا ابراء آن کند و گواهان
عادل ثابت سازد رد کنند حکم جهة او آنچه حکم کرده باشد و
قاضی در حق الله چون دزدی کردن غایب حکم میکنند بر غایب
بزدن اما در دست بریدن او حکم نمیتوانند کرد و بسبب نوشته
قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتوانند کرد اگرچه مهر
کرده باشد اما اگر قاضی دیگر را حکم کردن خبر دهد انفاذ حکم
او میتوانند کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر گوید که پیش من ثابت
شده بر دیگری لازم نیست انفاذ آن فصل سوم در کیفیت حکم
کردن بدانکه هرگاه مدعی و مدعی علیه دعوی کنند که در دست
هر دو باشد و گواه نداشته باشد حاکم هر یک را بر نفی استحقاق
دیگری سوگند میدهد و بالسویة آنچیز را میان ایشان قسمت
مینماید و همچنین است حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند
و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آن یکسی دهد
که سوگند خورده پس اگر سوگند خوردن آنکس بعد از سوگند
نخوردن آن دیگری باشد سوگند میدهد حاکم او را جمع میکنند
میان نفی و اثبات و اگر پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد قسمی دیگر

[illegible]

میدهد

میدهد حاکم شرع او را جهة اثبات تحلیف بالتسویه میان ایشا
قسمت میکند هرگاه هر دو گواه داشته باشند و آنچه در دست هر یکی
باشد حاکم از وی میگیرد و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه
داشته باشد که تعلق باو دارد یا قسم پس اگر یکی از ایشان بخانه متصرف
باشد و دیگری بی گواه نباشد قسم متوجه اوست انکسی که متصرف است
گواه داشته باشد و گواه کافی از قسم خوردن او نیست و اگر یکی از
ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آن خانه کند و دیگر دعوی نصف کند
و گواه داشته باشد نصف را بکسی میدهد حاکم که دعوی کل میکند
بیمنازعی و نصف دیگر را قرعه بزنند باسم هر یک که بیرون آید
از وست بعد از انکه قسم بخورد جهة نفی استحقاق دیگری و اگر
از قسم خوردن امتناع نماید میان ایشان نصف را دو قسم سازند
پس مدعی کل سه ربع میبرد و مدعی نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته
باشند میان ایشان بالمناصفه قسمت میکنند بعد از انکه مدعی
نصف را قسم بدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند
حاکم بدو قسم منقسم میسازد و میان ایشان و مدعی قسم میخورد
و بر مدعی قسم نیست و اگر درین صورت هر دو گواه داشته باشند
نصف را حاکم بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض
شده اند و در جمیع امور مساویند مجتهدین درین مسئله اختلاف
کرده اند جهة انکه آیا گواهان داخل معتبر است یا گواهان خارج پس
مذهب آن جماعة که گواهان داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی

نصف آن

علیه

نصف باید داد و در صورتی که گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول
اعدل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر تاریخ
گواهان مختلف باشد آنچه مقدم باشد حکم کردن بآن مقدم است
و اگر مساوی باشند قرعه بزنند و هرگاه گواهان بعد از گواهی دادن
رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم نمیتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن
رجوع کنند حکم باطل نمیشود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان
آن مال را ضامنند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر عین باقی باشد آن عین را میگیرند
و اگر دعوی کشتن یا رجم کردن یا بریدن یا جراحت کردن باشد
و رجوع کردند گواهان پیش از استیفاء آنها باشد استیفا جایز
نیست و در قصاص بعضی از مجتهدین گفته اند که منتقل بدیت
میگردد و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان
درین صورتها بعد از استیفاء آنها باشد و اعتراف کنند که عمداً
بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوان کرد یا مازیادتی
دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند
قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند عمدا دروغ
گواهی داده ایم و بعضی گویند بخطا گواهی داده ایم آنهایی که عمدا گواهی
داده اند قصاص است و آنهایی که خطا کرده اند بتمه دیت آنها را
میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از طلاق رجوع کنند
درین مسئله میان مجتهدین خلافست بعضی از ایشان گفته اند

شوهر

که

که بشوهر اول رد کنند حاکم آن زن را و گواهان مهری که شوهر ثانی داده
غرامت میکشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر بعد از دخول
رجوع کرده‌اند یعنی آن فتوی بر تمیکنند بلکه شوهر ثانی بسبب دخول
مهر را میدهد و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل
نمیدانند و اگر پیش از دخول رجوع کنند غرامت میکشند گواهان نصف
بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع صورتها و تعزیر بر ایشان
میکند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان
ضامنند در صورتهای مذکوره بتفصیلی که مذکور شد مطلب
در بیان قسمت کردن میانه شریکان و لازم نمیکردن حصه یکی از
شریکانست از حصه دیگری بدانکه سنت است بر حاکم که شخصی
تعیین کند در هر شهری که میانه ایشان تا شریکان چیزهائی که مشترک
باشد قسمت نماید و رزق کننده را قسمت از بیت المال مسلمانان بدهد
و شرطهای قسمت کننده پنج است اول آنکه بالغ باشد دویم آنکه عاقل
باشد سیوم آنکه مؤمن باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه عالم
باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میانه
ایشان قسمت کند غیر آن شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است
و در اینکه شخصی که شریکان باو راضی شده باشند سوای آنکه مکلف
باشد از شرطهای که مذکور شد چیزی لازم نیست چه اگر بقسمت
کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسم است
قسم اول قسمت اجباری یعنی هر یکی از شریکان از قسمت امتناع نماید

غرامتی میکشند

او را که دروغ گفتن گواهان

حاکم شرع بجبر و قهر میانهٔ ایشان قسمت میکند وآن بر دو قسم است اول
چیزی یکه میانهٔ شریکان حاکم بجبر قسمت جبری میکند میباید که حصهٔ
هر یک مساوی باشد یا انکه مختلف اما تواند مساوی ساخت و در قسمت
کردن ضرر بدیگری نرسد و مراد بضرر آنست که در قسمت کردن واقعی
آن نقصان فاحش بهم نرساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر
قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگر چه اندک باشد بی رضای شریک
حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی
که سبب آن شود که شریک از حصهٔ خود منتفع نشود لازم نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که وقتی لازم است که شریک بطریقی که پیش از قسمت
کردن انتفاع از حصهٔ خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع
گیرد و تحقیق این اقوال قول اولست دویم انکه شریکی که ضرر باو
رسد بسبب قسمت کردن راضی بقسمت نشود چه درین صورت
نیز حاکم بقهر میانهٔ ایشان قسمت میکند قسم سیم قسمت تراضی
یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم نمیتواند کرد بلکه تا شریکان بآن
راضی نشوند صحیح نیست وآن نیز بر دو قسم است اول انکه بقسمت
کردن که ضرر بهر شریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن
دکانچه که قابل قسمت نباشد یا انکه بقسمت کردن ضایع شود
چون شکستن یاقوتی که میان دو شخص مشترک باشد دویم انکه
قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری
دهد تا حصه مساوی شود پس درین صورت حاکم شرع با ایشان

راضی

287

راضی نشوند بتعیین میتوانند میانه ایشان قسمت کرد و در صورت
قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن
باجزا یا بیان کند جایز است اما اجابت او بر دیگری لازم نیست
بلکه هر یک را فسخ میرسد و در قسمت غیر اجباری هرگاه حصه شریک
باجزا قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشد و متفق شوند
بحصه خود لازم نمیشود بی قرعه و اگر متفرق نشوند قرعه بزنند
حاکم میانه ایشان باین طریق که اسمهای ایشان بر رقعها بنویسد
و بکسی دهد که مطلع بر آن نباشد و امر کند او را بیرون آوردن
اسم هر یک را بر حصه یا حصه را بر اسم یکی از ایشان آنچه بیرون آید
بدان عمل کنند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع
شده قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید
و بگواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را قسم باید خورد
پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است اگر قسم نخورد مدعی قسم بخورد
و قسمت باطل است و اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر شود که مال
غیری بوده اجزاء آن مساوی باشد قسمت باطل نمیشود اما
اجزاء مختلف باشد قسمت باطل میشود **فصل** در شهادت
یعنی گواهی دادن و در این چند فصل است **مقدمه** در واجب
بودن آن و شرطهای آن بدانکه گواهی دادن واجب کفائی است با جماع
مجتهدین با قدرت بر آن خواه طلبیده باشند او را جهت گواه شدن
و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر مستحق بر خود و بعضی از

از مومنین واجب است کی فاش بر ان حرام است مکر موونت سفر جهه
اداء شهادت و کواه هست که واجب عینی میشود و لکن در صورتیست
که کواه منحصر در شخصی باشد و شرطهائی که در کواه میباید یازده شرط است
شرط اول انکه بالغ باشد پس کواهی دادن طفل مسموع نیست و
از مجتهدین کفته اند که کواهی اطفال در جراحتی که سرایت بمردن
نکند مقبولست بشرط انکه ده سال داشته باشند و متفرق کواهی
ندهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین
کواهی اطفال را مطلقا مقبول نمیدانند **دویم** انکه عاقل باشد
چه کواهی دیوانه صحیح نیست اما اکر دیوانکی ادواری باشد در حالتی
که دیوانه نباشد صحیح است **سیوم** انکه مسلمان باشد چه کواهی
کافر صحیح نیست و اکر چه جهة کافری کواهی دهد و بعضی از مجتهدین
کفته اند که کواهی جهود مقبولست و بعضی کواهی اهل ذمه را
در حق یکدیکر جایز داشته اند و اکر چه در مذهب مختلف باشند
چون کواهی دادن جهة جهود بر ترسا و کواهی دادن عیسوی جهود
باجماع جایز نیست و کواهی دادن جهود و غیر ان جهة مسلمان جایز نیست
مکر در وصیت کردن هر کاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی
از مجتهدین کفته اند که کواهی ایشان را در وقتی مقبول میدانند
که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت **چهارم** انکه مومن
باشد یعنی قایل بامامت دوازده امام علیهم السلام باشد
پس کواهی غیر مومن صحیح نیست **پنجم** انکه عادل باشد و عدالت

از مجتهدین

و بعضی از مجتهدین گفته اند [illegible] در وصیت
مقبول است [illegible]

هیئتی است نفسانی که باعث ملازمت تقوی ومروت میگردد
زایل میشود عدالت بکردن گناهان کبیره وبسیار کردن گناهان
صغیره ومجتهدین در کتب خود عدد گناه کبیره را مختلف
ذکر کرده اند بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده اند اوّل
شریك اثبات کردن جهة خدایتعالی دویم کشتن مسلمانی بغیر
حق وزخم زدن او بغیر سیوم زنا کردن چهارم لواطه کردن
پنجم گریختن از جنگگاه هرگاه دشمن کمتر از دو مثل باشد مگر
بدو طریق که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم
ربا خوردن هشتم زنان شوهردار را بزنا انداختن نهم
خوردن مال یتیم بغیر حق دهم غیبت کردن مسلمانان یازدهم
سوگند دروغ خوردن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم
شراب وهرچه مست کننده باشند وبنگ خوردن چهاردهم
استحلال کعبه معظم یعنی ترك کردن احرام در وقت داخل شدن
باو سوای جماعتی که استثنی کرده اند پانزدهم دزدی کردن شانزدهم
بیعت را شکستن هفدهم کافر شدن وبدیار کفر رفتن بعد از
مسلمان شدن هژدهم از رحمت خدایتعالی نومید بودن نوزدهم
از مکر خدایتعالی نومید بودن بیستم از مکر خدایتعالی ایمن بودن
ودر حکم این هردو است اعتراض کردن بر قضای الهی وقدر او بیستم
عاق شدن یعنی از اطاعت مادر وپدر در هر موضعی که اطاعة
ایشان لازم باشد بیرون رفتن وبعد ازانکه این بیست چیز را

ذکر کرده اند نقل نموده اند که این بیست چنین در احادیث مذکور
صریحاً که اینها گناه کبیره اند و بعضی از مجتهدین زیاده بر آنچه
مذکور شد هشت دیگر چنین زیاده کرده اند اول قیاده یعنی میانه
زنان و مردان وسیله شدن برسیدن ایشان بیکدیگر بحرام
دوم دیوث بودن سیوم بیرون آوردن کسی که پناه بکعبه و مدینه
برده باشد مگر آنچه مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غضب
کردن مال مسلمانان پنجم سخن چینی کردن ششم قطع صله
رحم کردن هفتم کم ستدن و زیاده فروختن هشتم نفع رسانیدن
باهل ظلم نهم ترک نماز و روزه و حج و زکوة در سالی که واجب شده
باشد کردن دهم ظهار با زن خود یازدهم خوردن گوشت مرده
و خوک بی احتیاج دوازدهم راه مسلمانان زدن سیزدهم
سرود مستان و خواندن با نظریق چهاردهم قمار باختن
پانزدهم هجو کردن مسلمانان شانزدهم مردان حریر محض و طلا
پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مومنان داشتن نوزدهم
وصیت کردن جهة غیری بقصد ضرر رسانیدن بوارث
و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناه کبیره هفتاد است
و در بعضی از احادیث آمده که عدد کبیره بهفتصد نزدیکتر است
که بهفتاد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره آنست که
شارع جهة کردن آن حدی قرار داده باشد پس هر چه حد
نداشته باشد گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند

که گناه

که گناه کبیره هر گناهیست که کننده او را در قرآن یا در حدیث وعده
داده باشند بعقاب سخت و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه
کبیره هم گناهیست که در کردن آن فهمیده شود که کننده آن
بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
گناه صغیره نمیباشد بلکه همه گناهان کبیره اند اما نظر
بیکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره است مثل آنکه نظر کردن
بزنان اجنبیه صغیره است نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن
صغیره است نسبت بزنا کردن بدیشان و این قول خالی از قوتی نیست
چه در حدیث آمده که نگاه بخردی گناه مکنید بلکه نگاه
ببزرگی کسی کنید که نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی از
احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و زایل میسازد عدالت را
ترک مروت کردن و آن هر چیزیست سبب سبکی میشود چون
طعام خوردن غیر بازاری در بازار و سر برهنه راه رفتن
و بسیار چیزهائی که سبب خنده شود و ذکر کردن و پوشیدن
علما لباس لشکری را و غیر اینها و عدالت گواهان بسه چیز
ثابت میشود اول علم حاکم شرع بآن بمعاشرت باطنی دوم گواهی
دادن دو عادل بعدالت او و میباید که تعریف کنند آنشخص را
بنام او و نسبت او و در حضور مدعی و مدعی علیه چه ممکن است
که میانه شاهد و مدعی شرکتی باشد یا میانه او و مدعی علیه عداوتی
باشد سیوم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین شیاع را در اثبات

مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان
غیر آن متعارض شوند گواهان فسق مقدم است هرگاه مطلق گواهی
دهند و سبب آن را نشان ندهند و اگر سبب ذکر کنند بعضی از مجتهدین
گفته که گواهان جرح مقدم است و بعضی گفته اند که گواهان عدالت
و آیا ثابت میشود عدالت گواه باقرار کردن مدعی بعدالت او میانه
مجتهدین خلافست و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بی
عدالتی شخصی حاکم را شکی باشد سنت است که میانه گواهان تفریق
کند هرگاه فضلا بنا شد و عدالت گواهان در وقت گواهی
دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که
عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه
در وقت گواهی دادن **شرط ششم** آنکه حلال زاده باشد چه شهادت
ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث وارد شده
که شهادت او در چیزهای اندک مقبول میتوان
کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع
مشخص باشد پس اگر میانه مردمان بخلاف آن مشهور باشد
گواهی او مقبول است **شرط هفتم** آنکه در گواهی دادن متهم نباشد
چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری مقصود باشد
چون شهادت شریک جهت شریک خود و شهادت وصی در آنچه
او وصی است و شهادت قرض خواهان جهت مفلسی بمالی
و شهادت عاقله بفسق گواهانی که گواهی دهند بر کشتن شخصی

و شهادت آقا جهت غلام

دیگری را

دیگری را بخط او شهادت قرض خواهان مفلسی بفسق قرض خواهان
دیگری **شرط هشتم** آنکه میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چه گواهی
عداوت عدو مسموع نیست امّا جهة تعدیل صحیح است هر گاه عداوت
متضمن فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست جهة آنکه گواهی
دادن بر جمیع ملتها صحیح است **شرط نهم** آنکه گواهان بسیار سهو
نکنند **شرط دهم** آنکه بخود سر گواهی نه دهند در حقوق الناس تا آنکه
حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد پس اگر بخود سر گواهی دهند گواهی
ایشان مقبول نیست در آن معامله که بخود سر گواهی داده باشد
امّا در معامله دیگر مقبول است اگر بخود سر گواهی نه دهند در آن
امّا اگر گواهی دادن از ایشان بخود سر در حقوق الله باشد
مسموع است **شرط یازدهم** آنکه گواهی را بلفظ بگویند با قدرت
چه اشارت کافی نیست امّا در گنگ اشارت که دلالت کند بر
مقصود کافی است و شرط نیست در گواه آنکه بیگانه باشد چه
گواهی خویشان مقبول است و اما گواهی پسر بر پدر مقبول نیست میان
مجتهدین درین مسئله خلاف است اقوی آنست که صحیح نیست و این
شرطها که مذکور شد میباید که گواه در وقت گواهی دادن
متصف باشد بآنها پس اگر این شرط در ایشان نباشد در وقت
گواه شدن و در وقت گواهی دادن متصف شوند بآنها گواهی
ایشان مقبول است مگر در گواهان طلاق که در وقت گواه شدن
میباید که باین شرط متصف باشد چنانکه مذکور شد **فصل دوم**

در آنچه سبب گواه شدن میشود بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا
آنکه او را علم قطعی نباشد بآنچه بر آن گواهی دهد و آن بدو چیز حاصل
میشود **اول** دیدن آنچنانکه اگر چیزی باشد که توان دیدن آنرا چون غصب
کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن
و لواطه کردن و گواهی دادن کسی که کر باشد در اینها مسموع است هرگاه
شرطهائی که مذکور شد در او باشد و جایز است دیدن گواه روی
زن اجنبیه را جهة گواه شدن بر او مگر آنکه او را بخوبی بشناسد
آنچه در بعضی صورت دیدن روی او جایز نیست **دویم** شنیدن در آنچه
قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و کافی نیست
دیدن خط خود اگر چه عادلی گواهی دهد و آنچه سنیان نسبت
کرده اند با امامیه که ایشان قایلند بجواز آنکه شخصی جهة
برادر مومن خود بدروغ گواهی دهد غلط است زیرا که امامیه
اجماع نقل کرده اند بر آنکه این گواهی دادن جایز نیست و تصریح
کرده اند و این قول مذهب محمد بن علی شلمغانیست که داخل غلاة
بوده و سبب غلط افتادن سنیان این بوده که این مرد وقتی مذهب
امامیه داشته بعد از آن داخل غلاة شده و گواه تا آنکه نسب
شخصی را و عین او را نشناسد گواهی جهة او میتواند داد پس
اشارة او کافی نیست چه تزویر ممکن است و اگر حال آن مرد بر گواه
مجهول باشد اگر دو عادل حال بر او مشخص کنند صحیح است
مطلب در بیان تفصیل حقوقی که بگواهان عادل ثابت میشوند

و آنها

وآنها بر سه قسم اند قسم اول که بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود
وآنها سه چیز اند اول زنا دوم لواطه سیوم سحق قسم دوم
که بگواهی چهار مرد عادل یا سه مرد عادل و دو زن ثابت میشود وآن
زنا موجب رجم است چه آن بگواهی سه مرد و دو زن ثابت میشود
قسم سیوم که بگواهی چهار مرد عادل یا دو مرد عادل و چهار زن ثابت
میشود وآن زنائی موجب جلد است چه آن بگواهی دو مرد و چهار
زن نیز ثابت میشود قسم چهارم که بگواهی دو مرد عادل ثابت
میشود وآن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا انداختن
زنان سیم خوردن هر چیز که مست کند چهارم حد کسی که دزدی کرده
باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفارات نهم مسلمان
شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل و جرح
سیزدهم عدت زنان چهاردهم طلاق پانزدهم عفو کردن از قصاص شانزدهم
خلع هفدهم وکالة هژدهم وصیت کردن بشخصی یعنی مال نوزدهم
نسب بیستم دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد بیست و یکم دخول
کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد
یعنی عمدا باشد قسم پنجم که بگواهی دو مرد عادل و یک مرد و دو زن و یک
مرد با قسم میشود وآن هر چیزیست که مال باشد یا غرض از و مال باشد
وآن هجده چیز است اول دین و قرض دوم غصب سیم قراض چهارم
بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه هشتم مسافاة نهم شرکت
دهم رهن یازدهم وعده کردن در بیع دوازدهم وصیت بمال سیزدهم

خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن شانزدهم گرفتن
مال کتابت هفدهم هبه معوضه هژدهم کشتنی که دیت باشد و دیت
جراحتها و همچنین کشتن بنده پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را
یا آنکه بنده را چه در بعضی صورت دیت ثابت میشود و خلافست
میانه مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص باین قسم از گواهان
ثابت میشود اقرب آنست که بیک مرد و دو زن ثابت میشود قسم
ششم که بگواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجتماع هر دو ثابت
میشود و قاعده در آن آنست که در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن
دشوار باشد غالبا گواهی زنان در آن کافیست و آن هشت چیز است
اول بکارت دویم زائیدن سیم آواز کردن در وقت زائیدن چهارم
عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت بمال
چه وصیت بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن
نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت
ثابت میشود و آیا بگواهی یک مرد نصف وصیت ثابت میشود میانه
مجتهدین درین مسئله خلافست و اشکال در خنثی اقوی نیست
و اگر زنان دانند که شخصی جهة شخصی وصیتی بمال کرده آیا جایز است
که او وصیت را در گواهی دادن زیاده گوید تا آنکه ربع او موافق
اصل وصیت باشد خلافست میانه مجتهدین درین مسئله
هفتم انقضاء عدت هشتم حیض و نفاس قسم هفتم آنکه بگواهی
یکجا کس ثابت میشود چون دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد

بقول

بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنچه بگواهی یک کس ثابت میشود
چون عزل وکیل چه هرگاه وکیل را بگواهی یکمرد عادل ظنی حاصل شود
عزل میشود چنانچه در بحث وکالت مذکور شد و چون دیدن
ماه بقول سلار که در اول ماه یک گواه عادل کافی میدانند قسم نهم
که بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن جمع مدعی وخویشان او
هرگاه بنداشته باشد بنجاه قسم میخورد وکشتن ثابت میشود

قسم چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود

بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند وشیاع
اخبار جماعتی است که حکم شرع را ظن غالب حاصل شود ودر ذکر
تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میان مجتهدین خلاف است
بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسب بپدر و مادر
دویم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم وقف صدقات نکاح
پنجم آزادی و بندگی ششم ولایت از قبل امام وبعضی از مجتهدین زیاده
بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند
اول عزل دویم ولای عتق سیم رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن
پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم
کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن
دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایه چهاردهم آزاد بودن پانزدهم
تهمت در کشتن شخصی دیگر را وبعضی از مجتهدین زیاده برین
بیست و دو چیز پنج چیز ذکر کرده اند اول غصب کردن دویم دین

پنجم

کرده اند

سیم آزاد کردن بنده چهارم مفلس بودن پنجم دیدن ماه قسم پنجم
در تفصیل حقوقی که ثابت میشود بگواهی دادن گواهان عادل
که بر گواهی دادن عادل واین قسم را گواهی بر گواهی میگویند وآیا
درین گواهی دادن زنان بر گواهی مردان مقبولست میان مجتهدین
خلافست اقرب آنست که مسموع نیست واگرچه در مکانها نهی
باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و باین قسم گواهی یازده
چیز ثابت میشود اول قصاص دویم طلاق سیم نسب چهارم
آزادی پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان هشتم
زائیدن نهم فریاد زدن طفل در وقت زائیدن دهم وکالة
یازدهم وصیت کردن بمال وغیر آن و قاعدهٔ کلی درین قسم آنست
که هرچه حق الناس است ثابت میشود اما حق الله باین گواهی
ثابت نمیشود وشرطهای گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان
چهار است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه و فرع
گواهی دهند پس اگر هر یک از گواهان اصل دو گواه گواهی ندهد
مسموع نیست دویم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا اینکه مرده
باشند یا در سفر باشند یا بیمار باشند یا در حبس یا از ترس
ظالمی بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند
گواهی گواهان فرع مسموع نیست سیم آنکه شرطهائی که در گواهان
اصل مذکور شد در گواهان فرع نیز باشد پس اگر آن شرطها نباشد
گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند

در وقت گواهی دادن بآنکه نام ایشان را ذکر کنند پس ایشان را مذکور
نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان
اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میان مجتهدین درین مسئله
خلافست اصح آنست که گواهی گواهان فرع درین صورت مسموع
نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند
قول ایشان مسموعست و یا مساوی بودن گواهی ایشان مسموعست
و مراتب این قسم گواهی دادن سه است اول اعلی و اقوی آنست که گواهان
اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشید که گواهیم که فلان شخص نزد فلان
شخص مبلغی دارد دویم آنکه گواهان فرع این قول را از گواهان اصل
در حضور حاکم شرع بشنوند سیوم آنکه گواهان فرع بشنوند این
قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سیوم میان
مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموعست و گواهان در قسم
اول چنین ادای شهادت کنند که گواه گرفتند ما را فلانیان و در قسم
دویم شنیدیم که در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سیوم
شنیدیم که چنین میگفتند باب هفدهم از کتاب جامع عباسی در اقرار
کردن و وصیت نمودن و در این دو مطلبست مطلب اول در اقرار کردن
و آن بر دو قسم است اقرار بحق کردن و اقرار بخویش بودن و در آن
چند فصل است فصل اول در اقرار بحق کردن و شرطهای آن چهارم است
اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار
ببلوغ باحتلام یا امکان آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اگر اقرار ببلوغ

فلانیان

کند بسلا در بنصورت تا بکواه ثابت نسازد مقبول نیست دویم عاقل
باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست واکر دیوانکی او دوری باشد اقرار
ودر حالت غیر دیوانکی صحیح است سیم انکه معلق نسازد اقرار را بچیزی
چون مشیت زید وشهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست
وصحیح است اقرار کردن بصیغهٔ عربی وفارسی وغیر ان چهارم
انکه قصد اقرار کند چه اقرار کسی که قصدی داشته باشد
چون مست ودیوانه وخفته وسهو کننده وغلط کننده صحیح
نیست وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مستی مست بسبب
خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است وباقرار خود مواخذ است
پنجم انکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده بانچه تعلق بمولی
دارد از نفس او ومال او صحیح نیست بلکه انچه اقرار بمال ازو واقع
شود بر او لازم است که بعد از آزاد شدن او از عهده بیرون
آید امّا اگر بنده ماذون باشد از آقای خود در تجارت کردن
وانچه بدان متعلق باشد پس اگر اقراری ازو واقع شود بچیزی
که متعلق بتجارت باشد صحیح است وهمچنین صحیح است اقرار او
که بغیر مال باشد چون طلاق زوجه ششم انکه مختار باشد
پس اقرار کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست هفتم انکه
جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب
قصاص باشد وغیر طلاق ونکاح چه اقرار مفلس که حاکم شرع
او را جهة قرض خواهان از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست

اما در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش جهة
اجنبی با تهمة بموت صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهة
وارثی باشد از اصل بیرون میرود هشتم آنکه کسی که اقرار
جهة او میکنند میباید که اهلیت آن داشته باشد که چیزی جهة
او اقرار کنند چه اگر اقرار کند جهة ملکی یا دیواری یا زمینی صحیح نیست
و اگر اقرار کند جهة چاروائی در آن خلافست بعضی از مجتهدین
گفته اند که احتمال بطلان دارد و بعضی گفته اند که احتمال استفساد است
دارد و اگر گوید که بسبب آن دابه بعضی گفته اند که بمالک او متعلق
و اقرب استفسار است پس اگر تفسیر کند بارش جنایة بر شخصی قبول
میکنند از او و اگر چه تعیین نکنند بر قول اقرب وطلب تعیین از و
میکنند و احتمال بطلان درین صورت میرود و اگر اقرار کنند
جهة بنده منصرف بمولای او میشود و اگر اقرار کنند جهة
مسجدی یا مدرسه و ذکر سبب ممکن آن کنند چون وصیت
یا وقف یا مطلق گویند صحیح است و اگر سببی محال ذکر کنند سبب لغو است
بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را درین صورت باطل
میدانند و اگر اقرار کنند جهة حمل همچنین است اگر مرده بیفتد
باطل است اگر وصیت کرده باشد و از باقی ورثه است اگر نسبت
بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق
میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تنصیص بر زیاده
و نقصان همه مساویند نهم آنکه کسی که اقرار او میکنند تکذیب

او بکند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب و اقرار جهة
غیر آن ادعی غلام را لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی
اقرار کند بنده را جهة شخصی و او منکر میشود و آزاد میشود دهم
آنکه او کسی باشد که صالح مالک شود چیزی را که جهة او اقرار کند
پس اقرار بجهة مسلمانی بخوک یا شراب یا جهة کافری بمصحف
یا بنده مسلمانی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار را در صورت
آخر جایز داشته اند و گفته اند که حاکم شرع جبر میکند ایشان را بفروختن
آنها یازدهم آنکه آنچه بآن اقرار میکنند میباید که چیزی باشد
که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر اقرار کند بآزادی جهة
کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضله انسان یا پوست مرده
کند مگر آنکه پوست را جهة حلال داشته مرده اقرار کند چه
درین صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهة شخصی حبه از گندم
یا پوست جوی لازم است که بآنکس بدهد و اگر چه آن را مال
نگویند دوازدهم آنکه آنچیز ملک اقرار کننده نباشد پس اگر
گوید که ملک من از فلان است صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی
باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر کسی بحسب شرع
ثابت شده باشد که چیزی را بر او وقف کرده باشد اقرار کند
بآن جهة غیر صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که اقرار کند
بآن در دست او باشد چه اگر اقرار کند بمال غیر صحیح نیست
فصل سیوم در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شرطهای

اقرار

اقرار کردن زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول آنکه
ممکن باشد الحاق مقر به پس اگر اقرار ببنوة معروف هستی یا
ببنوة بزرگتر از خود یا مساوی یا ناقص که عادت بر آن جاری نباشد
باطل است و همچنین باطلست بنسب اقرار کسی که شرعاً ممنوع باشد
چون ولد الزنا و ولد لعان و اگرچه درین صورتها فرزند قرار دهند
میراث میبرد و اگر اقرار کند که این ولدیست از زنا خلافست که
اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار بمنافیست که قبول نمیکنند و اول
آنرا قبول میکنند دوم تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون
و میت چه در صغیر انکار اعتبار ندارد اگرچه بعد از بلوغ باشد
و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوت
صحیح است و تعدی نمیکند از متصادقات بورثه ایشان سیم
عدم منازع در نسب پس اگر دو کس نزاع کنند در آن فرزند اعتبار
بگواه است و اگر عم اقرار کند ببرادری برادر میدهد مال میت را
و اگر زوجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیقش کنند مال را
بفرزند میدهند و اگر تکذیبش کنند زیاده از هشت یک نصیب
خود را بفرزند میدهد و اگر برادران گویند که فرزندی هست
و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران بفرزند میدهند
و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف را باو میدهد و اگر
هر دو بثالثی اقرار کنند ثلث را باو میدهند و با عدالت هر دو
نسب و میراث هر دو ثابت میشود فصل سیم در احکام اقرار بدانکه

هرگاه اقرار کند بمال معینی جهة شخصی معینی لازم است دادن مال
بآن شخص و هرگاه اقرار کند بچیزی مجهول بر متعارف بلد اقرار
کننده است و هرگاه متعدد باشد آنچه غالب باشد در استعمال و اگر
استعمال غالب نباشد تعیین آن بر اقرار کننده تعلق دارد و هرگاه
اقرار بمجهول کنند صحیح است و الزام میکند حاکم اقرار کننده را
تفسیر آن مثل آنکه اقرار کننده بمالی یا بشیء یا مال بسیار یا مال
عظیم یا کثیر یا نفیس بشرط آنکه او را در عرف مال گویند پس در صورت
اگرچه اقرار بپوست بادام یا حبه از گندم کند صحیح نیست و شیخ
طوسی رحمه الله گفته که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که
در بعضی احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین
بهشتاد تفسیر کرده اند و درین قولیکه حدیث در نذر کردن
واقع شده و حمل نذر بر اقرار کردن قیاس است و اقرار بمجهول
بر پانزده وجه است اول اقرار کردن بشیء و آن بر اعم از مال است
پس اگر تفسیر کند بحد قذف یا شفعه قبول میکند حاکم آنرا و اگر
تفسیر کند بسرگین نجس قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین
اینرا نیز جایز داشته اند دویم اقرار بمال و لازم است برو
آنچه آنرا در عرف مال گویند و اگرچه قلیل باشد پس اگر مال
نباشد داخل نیست چون سرگین نجس و اما تفسیر مال بحبه گندم
جایز است چنانچه مذکور شد سیوم اقرار باسماء اجناس چون
زیت و ذهب و فضه و قول مفسر است و در تفسیر ایشان با قسم

اشکال است

اقرار

اقرار بصیغهٔ جمع و حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر میکوید که من
دو میخواستم که اقل جمع منطقی است خلاف است اقرب آنست که قبول
میکنند **پنجم** اقرار بصیغهٔ عدد چون صد و هزار و تفسیر او تعلق
بمقر دارد و اگر چه بحبهٔ کندم کند **ششم** ابهام در صله چون له علی
من واحد الی عشرة یعنی فلانی راست بر من از یک تا ده چه احتما[لی]
هشت دارد و احتمال ده دارد و احتمال نه دارد و احتمال پنجاه
و پنج **هفتم** [دارد] ابهام در وصف چون له علی مال هو ناقص و همچنین اگر
کوید له علی مال عظیم جلیل نفیس **هشتم** ابهام در جزء چون نصف
مثلا و تفسیر میکنند بنصف آنچه مشمول باشد و اگر اقرار کند
بده درهم و نصف و بعضی از مجتهدین میکویند که نصف راجع
بده درهم [مشهور] **نهم** ابهام بکذا پس اگر کوید که له علی کذا درهم برفع یا نصب
یا جر اقرب آنست که مراد او واحد است چه رفع بدل است و نصب
بتمییز و جر باضافه و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی
کفته اند در نصب احتمال بیست دارد و در جر احتمال صد دارد
چه اقل عددی که ممیز مجرور است صد است و اگر کذا کذا درهم
باشد مثل اول است در حالت نصب و جر و بعضی کفته اند که در
نصب احتمال یازده است دارد و اگر با حرف عطف باشد در حالت
نصب بیست و یکست **دهم** ابهام بعطف و مانند آن چون له علی
درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و
اگر کوید که از ثانی تاکید اولست صحیح است **یازدهم** ابهام بظرفیه و مانند

له علی کذا مثل آنست که بکوید له علی شیء لیکن اگر کوید

آن چون له زیت فی جرة او سمن فی عکة او قماش فی عیبته او الف
فی صندوق ظرف داخل نیست وبعضی از مجتهدین گفته اند
که هر چه بی ظرف نمیباشد اقرار باو اقرار بظرف اوست واقرار
بجار واقرار بزین اوست اما اقرار ببنده که عمامه وجامه
بر سر وتن دارد واقرار بعمامه وجامه نیست دوازدهم ابهام
در اعیان چون له هذا الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین
میکنند پس با تعیین اگر مقر له منکر باشد سوگندش میدهند
وانتزاع میکنند مقر به را از دست مقر میکذارد پس اگر مقر له
تصدیق کند بعد از انکار قبول میکنند سیزدهم ابهام مستخرج
بطریق استخراج مجهولات واین وقتی معتبر است که مقر له عالم
باشد بآن عبارت پس اگر عامی را تلقین کنند حکم ثابت میشود بر آن
مثلا بطریق جبر ومقابله اگر گوید زید را بر من ما لیس نصف ما لعمر
وعمرو را بر من مالیست ونصف مال زید پس مال هر یک را چهار است
بطریق جبر ومقابله وبهر یک از ایشان شش میباید داد و
در تفسیر جنس وجمع باقرارکننده باید کرد چهاردهم ابهام
ممکن استخراج بحساب ورجوع بمصر کنند چون له علی من الفضة
بوزن هذه الصخرة او بعدد ثمن عند زید پانزدهم ابهام
از حیثیت عموم چنانکه گوید زید راست جمیع آنچه در دست
منست واگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست
مال او زیاده باید داد واگر در خصوصیت دعوی کند که من مال

اورا

او را گیرند اسم شوکند بر میدهد و اقرار بعاین و دین صحیح است
واگر گوید که عینی که بر ذمت بکر است تعلق بزید دارد و نام در تمسک
عاریة است صحیح است و اگر گوید بر تست هزار درم و در جواب گوید بلی
یا نعم یا اجل یا من مقرم بآن لازم است درین صورت هزار و اگر
گوید در جواب بوزن کن یا نقد کن یا گوید من مقرم و نگوید بآن
درین صورت لازم نیست چه در دو صورت اول احتمال استهزا
دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم بآن حق جهة
تو بادیکری **فصل چهارم** در منافی اقرار و آن بر دو قسم است
قسم اول مقبول بدو شرط **اول** آنکه بعد از اقرار کردن بچیزی
استثنا زیاده بر آنچیز یا مساوی آن نکند بلکه بکمتر از آن
استثنا کند مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم
چه درین صورت اقرار بهشت درهم کرده **دوم** آنکه استثنا
متصل باشد چه اگر بیفاصله گوید الا سه درهم در مثال مذکور
صحیح است اما اگر بعد از مهلتی کند صحیح نیست و استثنا از اثبات
نفی است باجماع و از نفی اثبات است خلاف مر ابو حنیفه را که بر بن رفته
که استثنا از نفی اثبات کافی نیست و اگر استثناء متعدد باشد بغیر
عطف یا آنکه استثناء سیوم زیاده از استثناء دویم باشد هر دو
استثناء از اول بر می‌گردد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من
ده درهم الا سه درهم پس درین صورت بچهار درهم اقرار کرده
و اگر بحرف عطف باشد دو استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط

مستغرق نباشد واگر استثنا بچیزی دیگر باشد مثل آنکه گوید فلانی
راست بر من ده درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و
درین دو احتمال است احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد
و اگر گوید فلانی راست بر من درهمی بلکه دو میان مجتهدین درین
قول خلاف است اقوی آنست که اقرار به یک درهم کرده مگر آنکه گوید
مرادم دو درهم است و اگر بعد از جمله استثنا واقع شده باشد
مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهمی میان
مجتهدین درین مسئله خلافست بعضی از ایشان برین رفته اند
که عاید بجمله اخیره است و بعضی گفته اند که عاید بهر دو جمله است
قسم دویم مردود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار
قیمت شراب یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده ام یا اتلاف کند
حصه مسلمانی بشراب یا خوک چه درین صورت منافی اقرار مسبوق
نیست مطلب دویم در وصیت نمودن و در آن سه فصل است
فصل اول در وصیت کردن و در شرطهای آن بدانکه وصیت
مالک گردانیدن عینی یا منفعتی است بعد از مردن شخص را و
بعضی مجتهدین گفته اند که وصیت مسلط ساختن شخص است بر تصرف
در چیزی بعد از مردن و شروط آن دوازده است اول ایجاب چون
اوصیت بفلان بکذا او هکذا لکذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم
جهة فلان شخص بفلان چیز مثلا یا آنکه گوید فلان مبلغ را تصدق
کنند و بفلان مبلغ حج اجاره کنند بعد از وفات من و آنچه بدین

مانند

300

ماند وصیغهٔ عربیه در وصیت لازم نیست و اگرچه قادر بر آن باشد
و وصیت کند و کسی که عاجز باشد از نطق باشاره و کنایت و اما
اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشارت کند عمل بآن واجب نیست
و اگرچه در حال نوشتن او حاضر باشند دویم قبول کسی که وصیت جهة
او می کند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل چون تصرف کردن
در آن و این در جائی شرط است که محصور باشد اما در غیر محصور
چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از
مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول
اتصال بایجاب شرط نیست پس اگر قبول بعد از وفات واقع شود صحیح است
و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی یا بعد از وفات
او رجوع میتواند کرد و قبول کرد خلاف است مشهور آنست که
جایز است اما اگر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطل است
و اگر پیش از قبول قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول
و پیش از قبض رد کند خلاف است و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را
قبول میرسد خواه مردن پیش از موصی باشد و خواه بعد از موصی
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد
باطل میشود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی
له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش باشد
باطل است و در قبول و رد ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی وارث
نداشته باشد راجع میشود بورثه موصی و بعضی گفته اند بامام میرسد

بعضی از مجتهدین گفته اند که در منصوص وصیت باطل است
موصی له

سیوم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست ودر وصیت
طفل ممیز وکسی که ده ساله باشد خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند
که کمتر از ده ساله را وصیتش در ابواب بر صحیح است وبعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است واگر زنست
هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح
نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در
ابواب البر ومعروف نزد بعضی از مجتهدین وبعضی مطلقا صحیح
میدانند وهمچنین کسی که خود را زخم زده باشد ودر آن زخم خوف
مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه
وصیت مست وخفته وبیهوش صحیح نیست هفتم آنکه موصی
له موجود باشد در حال وصیت پس اگر وصیت کند جهة حمل
وجود او در حال وصیت معتبر است واگر مشکوک باشد در
وجود او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد که مالك شود چه وصیت
جهة ملك وجار او ودابه صحیح نیست مگر آنکه در دابه قصد علف
او کند نهم موصی وموصی له آزاد باشند چه وصیت بنده جهة
بنده صحیح نیست واگر چه قایل شویم باینکه بنده مالك چیزی میشود
وآیا بعد از آزادی وصیتی که در حال رقیه کرده نافذ است خلاف است
واولی منفوذ است هرگاه معلق ساخته باشد وصیت را بر آزادی
خود واگر موصی له بنده موصی باشد صحیح است وفا کند بان دهم
آنکه موصی له راجایز باشد وصیت بر وپس وصیت بر ظالمان

مال موصی

ونوشتن

ونوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست و اگرچه ذی رحم باشد و
بعضی از مجتهدین بر ذی رحم جایز داشته اند و وصیت بر جهودان
صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقا وصیت بر جهودان را جایز
نمیدانند و در کسی که وصیت کند اسلام شرط نیست پس وصیت
کافر جهة مسلمانی صحیح است بچیزی که مالک آن شود پس اگر شراب
باشد جهة مسلمان صحیح نیست **یازدهم** موصی بچیزی باشد که مالک
آن تواند شد پس وصیت بمدار آزاد و وقف و ام و ولد و گوشت میت
و سرگین نجس و فضلات و شراب صحیح نیست و بشراب و خوک در
وصیت مسلمان اما اگر هر دو جهود باشند صحیح است **دوازدهم**
آنکه ثلث مال که در حال وفات باشد وفا بآن کند پس اگر زیاده
از ثلث مال باشد آن زیاده باطل است مگر آنکه وارث اجازه
بدهد و اجازه وارث معتبر است بعد از وفات باجماع و قبل از آن
بنابر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازه پیش از وفات را صحیح
نموده اند و خلاف است میان مجتهدین که آیا اجازه وارث
در این صورت مفید آن چیز است که موصی وصیت کرده یا ابتدای
عطیة است **فصل دویم** در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت
مطلق **بدانکه** وصیت بر چهار قسم است **اول** وصیت واجبه
چون وصیت جهة ادای حقوق خواه حق الله باشد و خواه
حق الناس **دویم** وصیت مستحبه چون وصیت بمال کم کردن پس
وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است

دختران

واجب

کر ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت
بثلث را باستغنای وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط
باشد وصیت ربع را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر میدانند
چون وصیت بشهادتین و قرار بنبوت پیغمبر و امامت ایمه
علیهم السلام و جمیع آنچه پیغمبر خبر داده سیوم وصیت حرام
چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر آن چهارم
وصیت کردن مکروه چون وصیت بمال کردن بسیار و هرگاه
وصیت جهة جماعتی مطلق واقع میشود تقاضای تسویه میکند
مگر با رش نص کردن بر تفاوت بود بعضی از احادیث صحیحه
وارد شده که دو ثلث و خال بطریق میراث است و وصیت جهة
خویشان و موالی و مستحق زکوة و سبیل الله بطریق است
که در بحث وقف مذکور شد و وصیت بمجهول و غیر موجود
صحیح است و تعیین آن بوارث متعلق است بعد از وفات پس
اگر وصیت بمال یا نصیب بمال قلیل یا عظیم کند تعیین آن
بوارث متعلق است هرگاه بداند از مورث قدر معین را
و مراد بجزء عشر است چنانچه در روایت حسنه ابان بن تغلب
از امام ناطق جعفر صادق علیه السلام وارد شده که مراد بجزء
سبع است و در بعضی دیگر سبع ثلث است و در روایه صحیحه
وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی روایات صحیحه
سدس وارد شده و شی سدس است و اگر وصیت کند بمال بسیار

وصیت

بلیش

بلیس و بعضی از مجتهدین هشتاد درهم است چنانچه در بعضی از
احادیث وارد شده و زنند چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت
کند جهة شخصی بشمشیری بعضی در احادیث وارد شده که غلاف
و دنبوهای آن واقعست و در وصیت بصندوق آنچه درو باشد
از اموال داخل است و در کشتی آنچه درو باشد از اطعام داخل است
فصل سیوم در بیان وصی ساختن کسی و آن و لا بنسبت بر اخراج
حقی یا استیفاء حقی بر طفل و مجنون و پدر و جد بالاصاله مالک
ولایت اند و وصی که پدر و جد تعیین کنند جهة طفل صحیح است
و اگر اذن دهند وصی را در وصیت گرفتن جایز است و اگر نهی کنند
وصی را از وصی گرفتن نمیتواند گرفت و با اطلاق خلاف است
و مکاتبه صفار از امام حسن عسکری علیه السلام موید جواز است
و شروط وصی هشت است اول آنکه عاقل باشد پس گردانیدن دیوانه
صحیح نیست و اگر دیوانگی بهم رسد وصی بودن باطل میشود و اگر بر
طرف شود آیا عود میکند میان مجتهدین خلاف است و اگر دیوانگی
او دوری باشد نیز خلاف است اقرب آنست که در وقت عقلش
دیوانگی صحیح است دویم آنکه بالغ باشد هرگاه تنها باشد پس
وصی گردانیدن طفل منفرد بی آنکه ضم کند بالغی را صحیح نیست
و تصرف بالغ نافذ است تا بلوغ طفل آنگاه هر دو شریک کنند سوم
آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت
بر اطفال مسلمانان باشد چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور

داخل است

پس وصایه فاسق باطل است واگر چه فاسق شود بعد از فوت موصی
وبعضی گفته اند که در بعضی صورت باطل نمیشود پنجم آنکه اذن مولی
اگر بنده شخصی را وصی کند وآیا بندهٔ خود را وصی میتواند کرد
خلاف است ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد چون پدر
وجد پس اگر شخصی وصی کرد اند غیر پدر را صحیح نیست هفتم آنکه
وصی تواند که از عهده بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف
بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد ایا باطل است یا آنکه صحیح است
وحاکم ضم کند با او خلافست میان مجتهدین درین مسئله واگر
عجز در اثنا بهم رسد حاکم ضم کند با او شخصی دیگر را هشتم آنکه صیغه
بگوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع کردم یا
تفویض امر فلان طفل را بتو کردم یا تو وصی منی واین شرطها در حال
وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر خلل رساند یکی ازین
شروط وصایه باطل است وبعضی گفته اند که حال وصیت کافی است
وبعضی گفته اند که تا حین وفات میباید وشرط نیست ذکوریه
پس زن وخنثی را با اجتماع شرایط میتوان وصی کرد وشیخ طوسی
اجماع شیعه را برین نقل کرده وبصر شرط نیست وآنچه در روایت
سکونی واقع شده از منع محمولست بر کراهیت تا تقیه واتحاد وصی
شرط نیست ویا اطلاق هر دو یا هم تصرف کنند وجایز میکنند
یا امتناع حاکم ایشان را بر اجتماع وواجب نیست بر وصی قبول
کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد در حیات موصی بشرط آنکه

برسد

مثلا او تعلق بخال او دارد و همچنین است خاله خواه پدری باشد و خواه
مادری و فرقی نیست میان خال و خاله در میراث چه همه برابر
میراث میبرند و اگر خال و خاله پدر و مادری یا خال و خاله مادری
جمع شوند خویشان مادر سدس میبرند اگر واحد باشند و اگر
متعدد باشند ثلث بالسویه و باقی از خویشان پدر و مادری یا پدری است
با عدم خویشان پدر و مادری و ذکور ایشان درین صورت دو
مثل انثی میبرند و میان مجتهدین درین مسئله خلاف است اصح
آنست که همه برابر میراث میبرند و اگر متفرق باشند سدس
تعلق بخال یا خاله دارد و ثلث ثلث با تعدد و تتمه بخال و خاله
پدر متعلق است و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند سدس با واحد
بودن ایشان متعلق است و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه
و تتمه بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود
ایشان میراث نمیبرند و هرگاه ایشان موجود نباشند میبرند
و اعمام و اخوال میت اولیست بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر
او و اگر عم و عمه و خال و خاله پدر میت با عم و عمه و خال و خاله
مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی بالسویه بخویشان
مادری متعلق است بر قول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان
پدری دارد باین طریق که ثلث دو ثلث بخال و خاله پدری متعلق است
بالسویه و دو ثلث دیگر از آن بعم و عمه متعلق است ذکر دو مثل انثی
میبرد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی گفته اند

کہ خال مادر وخاله او ثلث ثلث بالسویه میبرند ودو ثلث ثلث ان
عم وعمه مادر است پس درین صورت فریضه از پنجاه وچهار
منقسم میگردد وبعضی گفته اند که بحق اول اربعه ثلث را بالسویه
میبرند ودو ثلث ثلثان از عمه وعم مادری میبرند بالسویه ودو
ثلث ثلثان بعم وعمه پدری متعلق است ذکر ومثل انثی قصدو هشت
منقسم میگردد مقلب دیگر اقرب بمیت از هر صنفی منع میکند
بعد از آن صنف را از اصل میراث وآن بر شش وجه است اول
منع طبقه اولی ثانیه را لیکن سنت است پدر ومادر را که سدس
بجد وجده بدهند با نصیب اعلی خواه جد وجده پدری باشند
وخواه مادری وهرگاه پدر ومادر موجود نباشند این دادن
سنت نیست دویم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را سیوم منع
نزدیکتر ابعد مرتبه بجهت مادر خویشان پدری تنها را در آن
مرتبه چهارم منع طبقه ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن
جریره ششم منع ضامن جریره غیبی او را واقرب از هر صنفی منع
بعد از صنف دیگر میکند چون خواهران مادری وجد قریب پدری
میت چه درین صورت جد قریب دو ثلث مال میبرد وخواهران
مادری ثلث را وچون جد مادری وپسر برادر مادری با برادر پدری چه
درین صورت جد پسر برادر را حاجب نیست ومزاحمت برادر پدری
نمیرساند ومیراث میبرد با جد واین قاعده تخلف نمیکند مگر در
هفت موضع اول میراث بردن پدر ومادر با فرزند زاده جهت پدر

أخوال

ومادر

پدر و مادر دارد و هرگاه یکی از ایشان با دختر او جمع شود
دختر از ثلثان میبرند و ششم یک از پدر یا مادر است و تتمه
میانه ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هرگاه شخصی میرد
و پسری داشته باشد تمام مال از پسر است و اگر متعدد باشند مال را
میانه خود بالسویه قسمت میکنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر
نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی میرد و یک دختر داشته
باشد تمام مال او از آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه
خود بالسویه قسمت میکنند و هرگاه میت فرزندان نداشته
باشد و فرزند زاده داشته باشد آن فرزند زاده بجای
فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور شد خواه تنها باشد
خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصه کسی را میبرد
که باو میرسد پس پسر دختر حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر
پسر میبرد و ذکور و اناث هر یک از ایشان طریق میراث پسر و
برابر دختر میراث میبرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد
دختر ذکور و اناث او در میراث بردن مساوی اند قسم دوم
نیز دو قوم اند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم
ایشان دوم جد و جده و هر چند بالا روند و این دو قوم وقتی میراث
میبرند از میت که دو قوم مرتبه اولی نباشند چه اینها پدر و مادر
و فرزند و فرزندزادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی میرد و یک
برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام

۱

مال باو تعلق دارد و اگرچه برادر پدری یا مادری باشد و اگر دو برادر
یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویه منقسم میکردد و
همچنین یک خواهر یا زیاده داشته باشند و اگر جمع شوند برادر و خواهر
برادر دو حصه میبرد و خواهر یک حصه چنانچه در میراث
پدر و دختر مذکور شد و هرگاه برادر و خواهر پدر و مادری
باشند برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر
مادری جمع شوند با پدر و مادری اگر واحد باشد شش یک مال تعلق
باو دارد و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال تعلق بایشان
دارد و تتمه آن از برادران و خواهران پدر و مادری است و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هرگاه با خواهر پدر و مادری خواهر مادری
جمع شود نصف از خواهر پدر و مادری و باقی میانه ایشان بچهار
حصه میشود سه حصه از خواهر پدر و مادری است و یک حصه از خواهر
مادری یا برادر و خواهر پدری الی و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه
برادر و خواهر مادری با برادر و خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه
رد بر همه میشود و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر او
با یکدیگر جمع شوند جد مساوی برادر میراث میبرد و جده
مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدری است
و جد و جده مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن جد پدر
مادری جد پدر را از میراث منع نمیکند چنانچه برادر و خواهر
پدر و مادری منع برادر و خواهر میکند و فرزندان برادر و خواهر در

اگر خواهرزاده

پدران و مادران ایشان موجود باشند یا جد و جده پدران و مادران
خود را میکیرند و هرکاه شخصی بمیرد و از و جد پدری یا مادری مانده
باشد و دیکر میراث خوار نداشته باشد تمام مال تعلق دارد
خواه جد پدری باشد و خواه جد مادری و هرکاه جد و جده جمع
شوند جد پدری حصه میبرد و جده نیم حصه هرکاه پدری باشند
و برابر حصه میبرند اکر هردو مادری باشند و اکر هردو پدری باشند
جد یا جده مادری اکر تنها باشد شش یک میبرد و تتمه تعلق
دارد بجد و جده پدری دارد و اکر زیاده باشند سه یک مال تعلق
بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و بعضی از مجتهدین
کفته اند که اکر کسی مادر مادر مادری بکذارد و مادر پدر پدری مال او میان
ایشان بچهار حصه منقسم شود یک حصه با مادر مادر مادر می دهند
و سه حصه مادر پدر و جد قریب بمیت منع میکند جد بعید را
با وجود جد قریب میراث نمیبرد و میت را در مرتبه اولی چهار جد
جده ممکن است که باشد پدر و مادر او و پدر و مادر مادر او و در مرتبه
دوم هشت جد و جده ممکن است و در مرتبه سوم شانزده و
در مرتبه چهارم سی و دو و همچنین هرچند بالا روند پس اکر
شخصی میت جد و جده بکذارد اجداد او و جدات مادری ثلث
مال را میبرند بالسویه و تتمه با اجداد و جدات پدری متعلق است
باین طریق که ثلث تتمه بپدر و مادر پدر پدر متعلق است ذکر مثل
انثیین پس سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد

یعنی جد بعید

۷ و در مثال اولی دو و دو نصف نیم بر ما و در
مادر پدر منتقل است

وجدات پدری نه است پس فریضهٔ ایشان از صد و هشت منقسم میگرد[د]
جهة تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث پدر و مادر مادر میرسد بالسویه
و دو ثلثه ثلث پدر و مادر پدر بالسویه میرسد و ثلث و دو ثلث
باقی بپدر و مادر مادر متعلق است بالسویه و باقی بپدر و مادر
پدر پدر تعلق دارد و ذکر دو مثل انثی و در ینصورت سهام خویشان
مادری شش است و سهام خویشان پدری هژده پس فریضهٔ ایشان
از پنجاه و چهار منقسم میگردد جهة تداخل چنانچه خواهد آمد و بعض
از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث از پدر و مادر و پدر مادر مادر است
ذکر دو مثل انثی میرسد و این مسئله نیز از پنجاه و چهار قسم
منقسم میگردد و قول اول اقویست قسم سیوم یعنی دو قوم مثل
اول عم و عمه و هر چند بالا روند دوم خال و خاله و هر چند بالا
روند و این دو قوم با عدم درجه مرتبهٔ ثانیه میراث میبرند
پس هرگاه شخصی بمیرد و عم بگذارد میراث باو متعلق است
و همچنین عمه و اگر جمع شوند یک حصه عم میبرد و نیم حصه عمه
بشرطیکه عم و عمه پدر و مادری یا پدری باشد اما اگر مادری باشد
بالسویه میراث میبرند و اگر جمع شوند عم و عمه پدر و مادری
و عم و عمه مادری ثلث مال از خویشان مادریست هرگاه زیاده از
واحد باشند و سدس اگر واحد باشد و تتمه بخویشان پدری
متعلق است ذکر ضعف انثی و اگر شخصی بمیرد و از خال بماند تمام

برسد این غیر بموصی و اگر برسد و بمیرد مشهور آنست که لازم است
وصی را قیام بامور وصایه مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین
گفته‌اند که هرگاه عالم نباشد بوصیت یا آنکه بمیرد رد میتواند
کرد و وصی امین است ضامن نیست مگر با تعدی یا تفریط و در حالی
که عادت جاری بتوکیل باشد جایز است که وکیل بگیرد و در آنچه
غیر جاری باشد بآن عادت خلافست اقوی آنست که جایز است
و جایز است وصی را استیفاء دین خود از آنچه در دست او ست
بی اذن حکم حاکم و قضاء دین غیر بی بینه با علم خود میتواند کرد بعد ازانکه
آن قرض خواه را سوگند دهد و بعضی گفته‌اند که تا نزد حاکم شرع
ثابت نشود نمیتواند داد و این اقوی نیست و اقتصار کند وصی را
بر آنچه تعیین کرده‌اند جهة او پس اگر بر مال موجود خود وصی کرده
باشد اولاد را در مالی که بهم رسد دخل ندارد و اگر مطلق باشد همه
داخل است و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهة اطفال خود تعیین نکند
حاکم تعیین کند و حاکم را مالک عزل آن وصی است هرگاه خواهد
و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد راجعست او جایز است و آحاد
مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامی که زنده باشد و وصایت
و رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد مسلمان عادل باب
هژدهم از کتاب جامع عباسی در قسمت کردن ترکه و میراث و آن
منتقل شدن مالیست یا حقی از شخصی بعد از فوت او بورثه
بیکی از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرطی که یکی از اموری که مانع

میراث بردن اینها شود چنانچه مذکور خواهد شد در ابتفانیا
ودر آن شش مطلب است مطلب اوّل در بیان آنچه سبب میراث
بردن میشود وآن بر هفت وجه است وجه اول خویش بودن
وآن متصل بودن شخص است بدیگری بولادت یا بانتهای هر دو
بدیگری بر وجه شرعی وآن بر سه قسم است قسم اول دو قوم‌اند
که با یکدیگر میراث میبرند اول پدر و مادر دویم فرزندان
و هر چند پایین روند این دو قوم با یکدیگر میراث میبرند
و با ایشان سوای شوهر و زن دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه
شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام تعلق مال او بپدر دارد
و همچنین اگر مادری داشته باشد واگر پدر و مادر هر دو جمع
شوند سه یک مال میت تعلق بمادر او دارد و دو تمه تعلق بپدر
واگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از پدر و مادر شش یک
مال را میبرند و تتمهٔ آن تعلق به پسر دارد واگر با پدر و مادر
دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک آن مال را میبرند
و نصف مال را دختر میبرد و تتمهٔ میان ایشان و دختر پنج
حصّه میشود بشرطی که میّت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر
پدری یا چهار خواهر پدری یا مادری پدری نداشته باشد چه اگر
اینها موجود باشند تتمهٔ مال میان دختر و پدر بچهار حصّه
منقسم میشود چنانکه مذکور شد واگر دو دختر با ایشان
جمع شوند و ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث از تعلق

پدر

و مادر نمی دیدند فرزند زاده بمیت دویم میراث بردن اجداد
با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه و مستند بحدیثی که از حضرت امام
موسی علیه السلام نقل کرده اند که شخصی بمیرد و از و دختر دختری بماند
و جد و جده سدس مال را جد و جده میبرند و باقی ازان ایشان سیوم
میراث بردن برادر مادری با پسر برادر پدر و مادری بر قول بعضی
از مجتهدین و مستند شده آنکه چون در پسر برادر پدر و مادری
دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برادر مادری
و تتمه از پسر برادر پدر و مادری و این قول ضعیف است چه همین
علت را در برادر پدری و برادر پدر و مادری جاری میتوان ساخت و
حال آنکه مانع است برادر پدر و مادری برادر پدری را بمذهب صاحب
این قول چهارم در صورتیکه شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد
و عم پدری چه باجتماع مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلق
به پسر عم دارد و عم را در مال او داخلی نیست و این حکم تغییر نمی یابد
بمتعدد بودن هر یک از پسر عم پدر و مادری و عم هر دو و همچنین
حکم تغییر نمی یابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان و آیا
بذکوریت و انوثیت تغییر می یابد حکم مثل آنکه دختر عم پدر و مادری
با عم پدری جمع شود یا پسر عم پدر و مادری با عمه پدری جمع شود میان
مجتهدین درین مسئله خلافست اجود آنست که حکم تغییر نمی یابد
و مال درین صورت تعلق بعم یا عمه پدری دارد و همچنین خلافست
میانه مجتهدین درین مسئله که هرگاه با پسر عم و عم مذکورین خال

جمع شود بعضی از مجتهدین گفته اند که مال تعلق بعم وخال دارد بطر
میراث وبعضی گفته اند که تعلق بخال دارد وقول اول اقوی نیست واکر
یکی از پسر عم وعمه خنثی باشد یاهر دو خنثی باشد احتمال نفی حکم
نیز دارد واحتمال دارد که ذکر فرض کنیم ایشان را پنجم میراث بردن
اجداد پدری ومادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین ششم منع
کردن اجداد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین
هفتم میراث بردن خاله مساوی جده هرگاه جمع شوند بر قول بعضی
از مجتهدین عمه میراث بردن مساوی جد هرگاه جمع شوند
بر قول بعضی از مجتهدین هشتم هرگاه با پدر ومادر فرزند
جمع شود منع نمیکند پدر ومادر را از زیاده از دو سدس مال مکر آن
فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر ومادر را منع زیاده
از دو سدس مال نمیکند بلکه با یک دختر میراث میبرند بطریقی که مذکو
شد وهمچنین دو دختر با یکی از ایشان وفرزند شوهر وزن را
از نصیب اعلی ایشان که نصف وربع است منع میکنند وهرگاه
برادران میت با مادر او جمع شوند منع میکنند مادر را از زیاده
از سدس به هفت شرط اول آنکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر
پدر ایشان موجود نباشد منع نمیکنند مادر را دوم آنکه دو برادر
یا یک برادر ودو خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر چنین نباشد
منع نمیکنند ومادر را خنثی در این صورت چون انثی است واحتمال
فرع علی الخنثی سیم آنکه برادران پدر ومادری یا پدری باشند

میراث بردن هفتم

پدر ومادر را از منع از دو سدس نکنند

چه برادران مادری میت منع مادر نمیکنند چهارم انکه برادران یکی از
جهتهای که مانع از تشخص در ایشان موجود نباشد چه اگر موانع ارث
در ایشان موجود باشد مادر را منع نمیکنند پنجم انکه برادران میت
در آن وقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند منع نمیکنند
مادر را از زیاده از سدس ششم انکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع
نمیکنند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یک زمان بمیرند
و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقی
و مهدوم علیهم توقف کرده اند هفتم آنکه میان حاجب و محجوب مغایره
باشد چه اگر متحد باشند منع نمیکنند مثل انکه مادر کسی خواهر پدری
باشد چنانچه در میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی شبهه
اتفاق افتاد چه اگر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند و دختری
بزاید مدخوله هم مادر و هم خواهر پدری فرزند خود خواهد بود
و وجه دویم که سبب میراث بردن میشود و آن زناشوهریست
که بعقد دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر آنکه
دو شخصی در حالت بیماری زنی را عقد کرده باشد چه در این صورت
اگر دخول نکرده بمیرد و میراث نمیبرد و هر یک از زن و شوهر
با اصحاب مراتب ثلث سابقه میراث میبرند هرگاه مانع
از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشان را دو نصیب است
اول اعلی و آن در شوهر نصف مال است و در زن چهار یک و اگر چه
زنان متعدد باشند هرگاه میت را فرزندی نباشد دویم ادنی

وان دو سهم هر چهار یک مال است و در زند هشت یک و اگرچه متعدد با
هرگاه میت را فرزندی باشد وجه سیوم ولاء آزادی چه هرگاه کسی
خود را آزاد کند از و میراث میبرد بچهار شرط اول آنکه او را بر
در غبت آزاد کند یعنی آزاد کردن بر او واجب نباشد چون کفاره
چه در این صورت میراث نمیبرد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بنده
بسبب آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی چنانچه در بحث عتق
مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد میراث نمیبرد از آن بنده
و بنده بآزاد کردن آن آقا میراث نمیبرد بولا مگر در ولا و ابر و
شیخ ابن بابویه موهم که در ولای عتق بنده آزاد کرده باشد
از آقا میراث میبرد سیوم آنکه از گناهان و جنایاتی که از بند
صادر شود در وقت آزاد کردن او بری الذمه ساخته باشد خود را
صورت میراث نمیبرد چهارم آنکه میراث خواری سوای بنده داشته
باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد نمیبرد و هرگاه باین
شرطها مردی بنده را آزاد کند و آن بنده بمیرد و آزاد کننده از
میراث میبرد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده
تعلق باولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث
و اگر اولاد نباشد میراث او برادران و خواهران پدری و اجد
و جدات و عمومه و اخوال و اولاد ایشان تعلق دارد خویشان مادر
در این صورت میراث نمیبرد و اگر آزاد کننده خویشان کسی که آزاد
کننده آزاد کرده باشد میراث از و نمیبرند و همچنین هرچند بالا

و اگر آزاد

واگر آزاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و با عدام او خویشان
پدری میراث میبرند اما فرزندان آن زن بنده میراث نمیبرند
مگر آنکه فرزندان او خویشان پدری آن زن باشند پس درین صورت
بسبب خویشی پدران زن میبرند و هرگاه بنده کنیزی که آزاد
کرده باشند نکاح کند ولاء اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر
ایشان را آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی
جد ایشان را آزاد کند ولاء اولاد بکسی منتقل میشود که جد را آزاد
کرده باشد اگر بعد از آن پدر ایشان را آزاد کنند ولای ایشان بکسی
منتقل میشود که پدر ایشان را آزاد کرده باشد وجه چهارم ولاء
ضامن جریره و آنچنانست که شخصی گناهان مرد آزادی او ارش
جنایت با او ضامن شود و شرط میراث برد نکند از و میراث
میبرد و هرگاه خویشاوندی نداشته باشد و آن آزاد از آنکس میراث
نمیبرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد وجه پنجم ولای کسی
که بر دست او کافری مسلمان شده باشد چه هرگاه آن کافر که مسلمان
شده باشد و بمیرد و هیچکس نداشته باشد حتی ضامن جریره
کسی که او را مسلمان کرده از و میراث میبرد وجه ششم ولای مستحقین
زکوة چه هرگاه بنده را از زکوة بخرند و آزاد کنند و آن بنده
بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقان زکوة است
وجه هفتم ولای امامت چه هرگاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعة
که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امام است و بعضی از مجتهدین

میراث خوار

گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از وی یک زن بماند چهار یک آن از نسبت
و تتمه آن در حال حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام میراث کسی را که میراث خواری نداشته باشد در زمان
خود بفقیران شهر و همسایهای مفلس خود میداده و اگر امام غایب
باشد در آن چند قولست بعضی از مجتهدین گفته اند که آنرا نگاه
میدارند تا ظهور امام و وصیت میکنند بورثه خود در رسانیدن
آن بامام و بعضی از مجتهدین گفته اند که در زمین دفن میکنند
و بعضی از مجتهدین گفته اند که قسمت میکنند بر فقرا و استاد بنده
اعنی افضل المتاخرین بهاء الملة و الدین محمد عاملی طاب ثراه ترجیح
این قول کرده بود و اگر ظالمی آنرا بتعدی بگیرد کسی ضامن آن نیست اما
اما دادن آن بظالم بخوف جایز است و اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث
خواری نداشته باشد میراث او نیز از امامست مطلب سوم در بیان
آنچه مانع میشود فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن از مال میت
بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود اول بنده
بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میت آزاد باشد و خواه بنده
و میراث میت درین صورت تعلق بمیراث خوار آزاد دارد و اگر چه
دور باشد چون ضامن جریره و اگر بعضی از و آزاد باشد و بعضی بنده
بنده بمقدار آنچه آزاد است میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزند
داشته باشد که نصف او آزاد باشد و برادر آزادی داشته باشد مال
او میان پسر و برادر منقسم بدو قسم میشود و اگر برادر نصف آزاد باشد

نصف

نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان عم آزادی باشد
چهار یک تتمه را او میبرد و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک را میبرد
و اگر شخصی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد سوای بنده و حاکم شرع
آن بنده را میخرد و آزاد میسازد و تتمه مال میت را باو میدهد خواه آن
بنده پدر و مادر و فرزند آن شخص باشد و خواه غیر اینها باشد از خویشان
و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را
نمیخرد دویم کافر بودن چه کافر از مسلمانان میراث نمیبرند و منع میکند
ورثه کفار را اگرچه نزدیک باشد امّا اگر ورثه مسلمان موجود نباشند
ورثه کافر میراث میبرند و فرقی نیست میانه کافر حربی و ذمی و خارجی
و ناصبی و غالی در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین
گفته اند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس
میراث نیست امّا مبتدعه از مسلمانان میانه ایشان و اهل حق توارث
جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مؤمن از اهل بدعت میبرد
امّا در عکس میراث نمیبرد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه
مسلمان شوند شریک اند اگر مساوی باشند و تمام مال و یرا
میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثه
اطفال تابع مادر و پدر اند در اسلام و کفر بحسب اسلام میبرند سیوم
کشنده بودن چه کشنده را از مال میت میراثی نیست و اگر جمعی
در قتل شریک باشند همه ممنوع اند هرگاه عمداً ظلماً کشته باشند و هرگاه
خطا باشد خلاف است مشهور آنست که از دیت او ممنوع اند و اگر شبیه

۱۰۷ اگر کافر مرده باشد وارث او ...
المسلمان از کافر میراث میبرد

میراث

عمد باشد دران نیز خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شخصی پسر خود را
ادب بزند و بسیار بزند و بمیرد میراث ازو میبرد و اگر جراحت کسی از
خویشان خود را ببندد و بدوزد و بمیرد میراث میبرد و اگر جاروانی
که میکشیده باشد لگد بزند و بکشد و اگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد
میراث میبرد و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل
میراث میبرد دوم کفر در صورتی که آقای غلام را آزاد کند غلام آنگاه بکشد
او را و آقا را پسری باشد چه درین صورت بعضی از مجتهدین گفته اند
که اینجا پسر مولا میراث نمیبرد چه استقلال ولا به پسر بعد از مردن پدر است
و پدر پیش از مردن ولای او ساقط شد و بعضی گفته اند که درین صورت
نیز میراث نمیبرد زیرا که ولا منتقل میشود از اقرب با بعد با عدم
او و درین حال معتق در حکم عدم است و همچنین خلاف است هرگاه
معتق بگریزد و کافر باشد بدار حرب و او را بگیرند و بنده کنند
و او فرزندی داشته باشد آنگاه غلامی که معتق آزاد کرده بود
بمیرد و بعضی گفته اند که درین صورت ولد معتق میراث ازو میبرد
بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد
چه معتق درین صورت در حکم معدوم است و دیت مقتول را کسی
میبرد که وارث مال است و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری
کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از
یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندی که بسبب انکار او لعان واقع شود
از پدر و پدر ازو میراث نمیبرد اما از مادر و مادر ازو میراث میبرد

و بعضی از ایشان منع قرابت پدر کرده اند

و فرزند

فرزند او از و میراث کذارد و خویشان مادری و زوج و زوجه میراث
میبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف بولد کند ولد از و میراث میبرد
امّا پدر از و میراث نمیبرد و آیا درین صورت خویشان پدر از و میراث
میبرند خلافست پنجم زنا که در نتیجه فرزند زنا از پدر میراث نمیبرد
و پدر از و و خویشان او نیز از فرزند میراث نمیبرند امّا پسر او
و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از و میراث میبرند در بعضی
روایات وارد شده که مادر او و برادران مادری و خویشان مادری
از و میبرند ششم بری شدن پدر نزد حاکم شرع از گناهان پسر که مانع
میراث بردن اوست از پسر بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر بر آن رفته اند
که منع نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث جرّ در صورت
پسر از ثلث ترکه محروم است هشتم مشکوک بودن نسبت مثل آنکه مولا
یا شوهر دخول کند و اجنبی نیز دخول کرده باشد در طهر واحد که
در صورت فرزندی که حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود در برود
چه پدر از پسر و پسر از پدر درین صورت میراث نمیبرد و میراث
پسر او از فرزندان اوست و بر پدر لازمست است که بیرون کند جهة
او حصّه از مال خود و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده اند
نهم غیبت منقطعه یکی از میراث خوارجه آن مانع است از میراث
بردن او تا آنکه دانسته شود زندگی او بگواه تا بگذشتن مدتی
که زنده نتواند بود در و کسی و بعضی از مجتهدین گفته اند که
در صورت چهار سال مال او نگاه دارند و درین چهار سال او را طلب

کنند پس اگر یافته نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند دهم قرض که تمام
ترکه را فرو گرفته باشد یازدهم دو کس بیکدفعه مردن یا آنکه مشتبه
باشد تقدم و تاخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم چه درین
صورت چنانچه زود باشد که بیاید میراث از یکدیگر نمیبرند مال
هر یک از ورثه احیای او دوازدهم در شکم بودن طفل یا از شکم بیرون
نیامده زنده میراث نمیبرد پس اگر مرده یا نطفه بیفتد میراث
نمیبرد سیزدهم بعد درجه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه
مذکور شد چهاردهم مریض بودن در عقد زوجه و دخول نکردن
و مردن در آن مرض چه بر قول مشهور میراث نیست پانزدهم منع طفل
که از شکم افتد از بعضی میراث مثل آنکه جمعی که بگواهی ایشان ثابت نشود
کل میراث گواهی دهند چون بگویند که او آواز داد چه درین صورت
طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال شانزدهم مشتبه شدن
وارث آزاد به بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه
آزاد را بیرون آرند و میراث باو دهند هفدهم قدر کفن و خرج
کردن میت جهة کسی بسه یک مال خود چه درین صورت ورثه
از سه یک مال او میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده
باشد از آن نیز میراث نمیبرند ورثه بیستم جنایت بنده از روی
عمد بر کسی چه درین صورت اگر او را بکشند وارث از قیمت او محروم است
اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه درین صورت
مخیر است میانه دادن غلام و دیت جنایتی که در شرع جهة آن

جنایت

جنابت مغرب باشد بیست و یکم فرزند نداشتن زن چه آن زن از
زمین میراث نمیبرد بیست و دویم حرام شدن زن مدخوله بر شوهر
بواسطهٔ شیر دادن زن کوچک چه در این صورت میراث نمیبرد و در
عیب اگر از طرف مرد باشد خلاف است و این امر را مجتهدین
دو موانع ارث در کتاب میراث نقل کرده اند از خواص این رساله است
بیست و سیوم قد حبوة که تعلق به پسر بزرگ دارد و دیگران از و
محروم‌اند و حبوة در لفظ عرب بمعنی عطیه است و آن چنانست که
شخصی هرگاه بمیرد انگشتری و شمشیر و مصحف و رخت‌های بدن او تمام تعلق
به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات وارد شده که زره و کتابها و
راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگست و آیا این اجناس اگر متعدد
باشد از پسر بزرگست یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست
که جامه‌ها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از وست و اجناس
دیگر که بلفظ واحد وارد شده یک فرد از آن تعلق به پسر بزرگ دارد
و بعوض این عطیه بر پسر بزرگ لازم است که قضا کند نماز و روزه را
که از میت فوت شده باشد بسبب بیماری یا سفر و قدرت بر قضاء آن
داشته باشد و اهمال کرده باشد و این خاصهٔ مذهب امامیست
و در مذهب سنیان سنت نیست و شروط حبوة شش است اول آنکه
پسر بزرگ موجود باشد چه اگر کسی پسر بزرگ نداشته باشد حبوة نیست
و اگر پسر بزرگ متعدد باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست
که حبوة میانه ایشان منقسم میشود دویم آنکه پسر بزرگ فاسد العقل

و سفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین **سیوم** آنکه بالغ باشد بر
قول بعضی از مجتهدین **چهارم** آنکه غیر از حبوة چیزی دیگر
میت داشته چه اگر چیزی دیگر نداشته باشد حیات نیست
پنجم آنکه میت قرضی دیگر نداشته باشد که تمام مال او را مستغرق
باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حیات نیست اما اگر بعضی
ادا نموده قرض میت را از مال خود میدهند آیا حیات تعلق به
پسر بزرگ دارد خلافست درین مسئله میان مجتهدین اقرب
آنست که تعلق به پسر بزرگ دارد و اگر در صورتی که میت قرض مستغرق
ترکه داشته باشد و پسر بزرگ قرض را از مال خود بدهد که حبوة را
متصرف شود آیا جایز است خلافست اقرب آنست که جایز است
ششم آنکه قضاء روزه و نماز پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین
چنانچه مذکور شد چه اگر نماز را قضا نکند حیات تعلق باو
ندارد و خلافست میان مجتهدین که آیا حیات را به پسر بزرگ دادن
واجبست یا نه الکن مجتهدین برین رفته اند که واجبست و اگر فرزند
بزرگ میت دختر باشد حیات تعلق به پسر بزرگ است و خلاف
میان مجتهدین که آیا قیمت حیات را با پسر بزرگ از حصهٔ میراث
کم میکنند یا نه الکن مجتهدین بر آن رفته اند که قیمت آنرا از حصهٔ
میراث او کم نمیکنند و اگر میت بحبوة وصیت کرده باشد بجهة
دیگری یا جهة صرف مصلحتی از مصالح مسلمانان میان مجتهدین
خلافست اقرب آنست که اگر ثالث ترکه باشد صرف در آنچه تعیین

کرده اند

کرده اند باید کرد و اگر زیاده باشد موقوفست در زیاده بر اذن
پسر بزرگ و اگر نصیب هر وارثی از حبوه کمتر باشد میانهٔ مجتهدین
خلافست بعضی گفته اند که ممنوع نیست پسر بزرگ را از حبوه
و بعضی گفته اند که ممنوعست مطلب سیوم در بیان تفصیل صاحبان
فرض و قرابت و سهام ایشان و در آن دو فصل است فصل اول در
تفصیل صاحبان فرض و قرابت بدانکه در قرآن مجید وارد
شده از تصریح به حصهٔ هر یک از میراث خواران آنرا فرض
ایشان گویند و آنچه بعموم قرآن سنیان استنباط کرده اند
از حصهٔ ایشان آنرا قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم
میشود بسه قسم قسم اول جماعتی که بفرض تنها میبرند چون
مادر و برادران و خواهران پدر مادری یا مادری و شوهر در صور
که فریضه متضمن بر وی نباشد و زوجه بنابر قول اصح که برد
نمیشود قسم دویم جماعتی که گاهی بفرض و گاهی بقرابت میراث
میبرند چون پدر و دختران و خواهران پدری قسم سیوم جماعتی
که بقرابت تنها میراث میبرند و ایشان سوای جماعتی اند که مذکور
شد چون جد و جده و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان
پس اصحاب در مرتبه اولی اصحاب فرضند سوای پدر با عدم
فرزند و پسر هرگاه با او دختر نباشد و اجداد و جدات از هر طرف
که باشند و اصحاب مرتبه ثالثه بقرابت میراث میبرند سوای خویشان
مادری چه ایشان صاحب فرضند و آنچه از میت میماند صاحب فرض

فرض خود را میبرد و اگر متعدد باشند هر یک حصه خود را میبرند
و آنچه زیاده میماند و میشود باز بصاحبان فرض چنانچه مذکور
خواهد شد و در رد بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای او نباشد
خلاف است اصح آنست که برو رد میشود و در رد بر زن نیز
خلاف است اصح آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه
در غیبت امام و خواه در ظهور امام هرگاه میراث خواری سوای
او نباشد و اگر وارثی چند امر نسبی یا سببی که باو میراث برد
جمع شود بهمه میراث میبرد و هرگاه هر یک از آن مانع دیگری
باشد بهمه میراث نمیبرد و آن بر هشت وجه است وجه اول
آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود که بهر دو میراث گیرد چون عم که خال
باشد وجه دوم آنکه در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع شود
که بهمه میراث میبرد چون پسر عم که پسر خاله باشد که پسر دختر
خاله باشد وجه سیوم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود
که یکی از آنها منع دیگری کند بیک امر میراث میبرد چون برادری
که پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد وجه چهارم آنکه نسبی
و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما یعنی
از آنها یکی از آنها مانع باشد چون شوهر یکه پسر عم باشد
و زن برادری یا پسر برادری یا جد برادری باشد چه در صورت
برادر بعمر یا پسر برادر پسر عم را مانع اند از میراث بردن پس نصف
میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر وجه پنجم

میبرد

پسر کر

تنها

انکه

314

انکه دو نسب در شخصی جمع شود و یک نسب در شخصی چون دو پسر عم که
یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی بهره دو نسب میبرد و آن دیگری
بیک نسب وجه ششم دو سبب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع
دیگری نباشد بهره دو میراث میبرد چون شوهری که معتق یا ضامن
جریره باشد وجه هفتم انکه دو نسب در شخصی باشد و در شخصی
دیگر نسبی باشد که منع کند یکی از آنها را چون شوهری که معتق باشد
و زن را پسری یا برادری باشد چه درین صورت شوهر شوهری
میبرد اما بمعتق بودن میراث نمیبرد وجه هشتم دو سبب جمع
شود در شخصی یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون
امام هرگاه غلامی را آزاد کرده باشد بامامت میبرد پس بولای عتق میراث
از آن غلام میبرد نه بولای امامت فصل دویم در بیان تفصیل
سهام مفروضه و صاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید
بر شش قسم است اول نصف و آن نصیب سه قوم است اول نصیب
شوهر هرگاه با او پسری نباشد دویم نصیب یک خواهر پدر و مادری
یا پدری با عدم خواهر پدر و مادری هرگاه برادر نباشد قسم دویم
ربع و آن نصیب دو قوم است اول نصیب شوهر هرگاه فرزند با
و فرزند زاده باشد دویم نصیب زن و هرگاه فرزند و فرزند زاده
نباشد قسم سیوم ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زنست هرگاه فرزند
و فرزند زاده موجود باشد قسم چهارم ثلث و آن نصیب دو قوم است
اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد دویم

بسبب

فرض هرگاه پسری با او نباشد دویم نصیب
و پسرزاده

نصیب دوکس یا بیشتر از خویشان مادری خواه ذکر باشند وخواه
انثی قسم پنجم ثلثان وآن نصیب دو قسمست اول نصیب دو دختر
یا بیشتر هرگاه پسر نباشد با ایشان دویم نصیب دو خواهر یا
بیشتر هرگاه با ایشان برادر موجود نباشد قسم ششم سدس وان
نصیب سه قسمست اول نصیب پدر ومادر هرگاه فرزند
یا فرزندزاده موجود باشد دویم نصیب مادر هرگاه
میت دو برادر یا یک برادر یا چهار خواهر پدر ومادری یا
یا پدری داشته باشد سیوم نصیب یکی از خویشان مادری
وترکیبات فروض سه هر یک با دیگری قسم ششم بعد از سقوط
مکررهائی که آنها بر بیست ویک وجه است اول جمع شدن
نصف با نصف مثل انکه زنی بمیرد وشوهری وخواهر پدری یا مادری
داشته باشد دویم جمع شدن نصف با ربع مثل انکه زنی
بمیرد وشوهری ودختری داشته باشد یا مردی بمیرد وزنی
وخواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد سیوم جمع شدن
نصف با ثمن مثل انکه شخصی دختری وزنی داشته باشد
چهارم جمع شدن نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود
بلکه نقص بر خویشان پدری میشود مثل انکه زنی بمیرد وشوهری
ودو خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشد ودر این صورت
نصف از شوهر آن زنست وما بقی از خواهران او پنجم جمع شدن
نصف وثلث مگر آنکه زنی بمیرد ودختری ومادری داشته باشد

یا پدری

شوهری

نصف و ثلثان

ششم جمع شدن ربع و ثلثان مثل انکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر
پدر مادری یا پدری داشته باشد هفتم جمع شدن ربع و ثلث مثل انکه
مردی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و سدس
مثل انکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد نهم
جمع شدن ثمن با ثلثان مثل انکه شخصی بمیرد و زنی و دو دختر
داشته باشد دهم جمع شدن ثمن و سدس مثل انکه شخصی بمیرد
و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد ۱۲ یازدهم جمع شدن ثلثان
با ثلث مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری
و دو خواهر مادری داشته باشد ۱۳ دوازدهم جمع شدن ثلثان
با سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری
و یک خواهر مادری داشته باشد ۱۴ سیزدهم جمع شدن سدس با سدس
مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزند داشته باشد و اما
هفت ترکیب ممتنع است اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه شوهر
با فرزند و فریضه زنست با عدم فرزند دویم جمع شدن ربع
با ثمن چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضه اوست
با وجود فرزند سیوم جمع شدن ثمن با ثلث فریضه زنست با وجود
فرزند و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن
ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث و ثلث ششم جمع شدن ثلث و سدس
چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند و سدس فریضه اوست
با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن و ثمن مطلب چهارم در قواعد حساب

یازدهم جمع شدن نصف با ثمن مثل انکه شخصی بمیرد و دختری و زنی داشته باشد

جز ثمن

کہ در قسمت ترکہ احتیاج بآنها میشود ودران دو فصل است فصل اول
در بیان نسبتهای کہ میان سهام ورثه وعدد رؤس ایشان
بهم رسد بدانکه نسبتهائی کہ میانہ عددهای غیر واحد ممکن است
کہ بهم رسد بر چهار قسم است قسم اول تماثل کہ دو عدد مثل
یکدیگر باشند قسم دوم تداخل وآنچنانست کہ دو عدد بر وجهی
باشند کہ عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه
وشش واین قسم را متداخلان میگویند قسم سیوم توافق و
آنچنانست کہ دو عدد بر وجهی باشند کہ عدد اقل را چون از عدد
اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد اما عددی ثالث غیر
از ایشان هر دو را فانی سازد واین عدد ثالث مخرج کسری باشد
کہ آن هر دو در آن موافق اند چون چهار وشش کہ هر دو شریک اند
در عدد دو وکہ مخرج نصف است کہ هر دو را فانی میسازد وگاه
هست کہ فقها جهة کمی عدد فریضه متداخلان را متوافقان
بمعنی اعم میگویند زیرا کہ البته متداخلان در کسری موافق
هستند واین را میانه رؤس سهام اعتبار میکنند چنانچه
باشد کہ در مسائل انکسار مذکور کرده د قسم چهارم تباین
وآنچنانست کہ دو عدد بر وجهی باشند کہ اقل اکثر را فانی نسازد زد
وعدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه وپنج فصل دوم
در بیان کسرها کہ در فریضه باشد ومخارج بشنتی آنها بدانکه
کسر آنست کہ واحد را باجزا معینه قسمت کنند وتمام آن اجزا را

که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیفکند از وی یکمرتبه
یا چند مرتبه عدد اکثر را فانی سازد وی باید که

میگویند

میگویند بعضی از ان اجزا را کسر و کسر نیز بر پنج قسم است اول کسر مفرد
چون ثلث دویم کسر مکرر چون ثلثان سیوم مضاف متحد چون نصف
ثلث چهادم کسر مضاف متعدد چون نصف سدس ربع پنجم
کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عدد یست که آن
کسر از و صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و
ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است
و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض سته پنج است نصف
و ثلث و ربع و ثمن و سدس مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج
مضاف در مخرج مضاف علیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست
و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت مخرج کسر
معطوف ثنائی حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در مخرج کسر معطوف
علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان
بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است
در جزو وفق کسر معطوف علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است
اگر تداخل باشد اکتفا بالکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد چون ربع
و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر معطوف ثلاثی
یا بیشتر آنست که نظر کنی در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثالث
پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج هر سه است و اگر
توافق باشد در جزو وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج است و اگر
تداخل باشد اکتفا بالکثر کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض

ستة بیست وچهار است زیرا که میانهٔ مخرج نصف که دواست ومخرج
ثلث وثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه
ونظر کردیم میانهٔ شش وچهار توافق بنصف بود نصف احدهما
را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد ونظر کردیم میانهٔ دوازده و هشت
یعنی توافق بربع بود وربع احدهما در دیگری ضرب کردیم بیست
وچهار شد وچون میانهٔ بیست وچهار وشش تداخل بود اکتفا
به بیست وچهار کردیم **مطلب پنجم** در بیان دانستن نصیب
هر وارثی از ترکه بعلم حساب وآن بر پنج طریق است **طریق اول**
آنکه در میان ورثه صاحب فرضی نباشد وهمه در یک مرتبه باشند
عدد روس ایشان سهام ایشان خواهد بود واگر دختری با ایشان
جمع شوند هر دو دختر را مثل پسری حساب کنند وبر ایشان
قسمت کنند واگر در میانهٔ ورثه صاحب فروض باشند طلب عددی
باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد
وقسمت باید که بر ایشان وترکه میت نسبت بسهام ورثه بر سه قسم
قسم اول آنکه ترکه بقدر سهام ورثه در مخرج باشد وآن بر چند وجه است
اول آنکه منقسم شود بر ورثه بی آنکه کسری واقع باشد مثل آنکه
شخصی بمیرد وپدری ومادری وچهار دختر داشته باشد پس اقل
عددی که سدس دارد شش است سدسان او که دواست بپدر ومادر
متعلق است وچهار باقی بچهار دختر **دوم** آنکه منکسر باشد پس
خالی از آن نیست که بر یک فرقه منکسر است پس در این صورت اگر در میانه

منقسم

روس

رؤس و سهام ایشان بتباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس را در اصل
فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته
باشد اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم
از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میانه سهام و عدد
رؤس رؤس ایشان بتباین است ضرب باید کرد سه را در شش
هجده میشود پس پدر و مادر شش سهم میبرند و هر دختری چهار
سهم و اگر میانه عدد رؤس و سهام توافق باشد جزء وفق عدد
رؤس را نه جزء وفق سهام را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل
آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و شش دختر داشته باشد
حصه پدر و مادر دو سهم میشود و حصه شش دختر چهار
سهم و میانه چهار و شش توافق بنصف است نصف عدد رؤس
ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود
شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران دو سهم میرسد
و اگر بر زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار
مستغرق جمیع فرق باشد یا مخصوص ببعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر
اگر میانه رؤس هر فرقه منکسره و سهام ایشان توافق هست رد باید
کرد رؤس ایشان را بجزء وفق و اگر میانه رؤس و سهام از ایشان
توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه رؤس و سهام بعضی
فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام از بعضی ایشان توافق نباشد
رد کنند رؤس ایشان را بجزء وفق و آنچه میانه ایشان توافق نباشد

بر حال خود بگذارند انگاه نظر کنند میانه عدد روس جمیع فرق
پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در
اصل فریضه و اگر تداخل باشد اکتفا با کثر ایشان باید کرد و اگر
توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد روس فرقه دیگر ضرب باید
کرد عدد روس هر فرقه را در عدد روس فرقه دیگر حاصل در عدد فرقه
ثالثه و همچنین فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در آنچه مذکور
شد ظاهر میشود که مسایلی که در انکسار سهام بر ورثه واقع میشود
بیست و چهار است دوازده صورت آنها که انکسار متفرق جمیع فرق است
و امهات مسایل انکسار است درین رساله مذکور میگردد اول
آنکه میانه سهام جمیع فرق و عدد روس ایشان توافق باشد
و میانه روس جمیع فرق تماثل باشد روس هر فرقه را بجزء وفق رد
باید کرد و عدد روس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی
بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته
اصل فریضه ایشان دوازده سهم است نصیب شش زن سه است و
چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب خواهران پدری
و چون میانه سهام زوجات و روس ایشان توافق بربع بود یعنی
اعم بود روس ایشان را بربع که دو بود رد کردیم و میانه روس
خواهران پدری و سهام ایشان توافق بخمس بود یعنی اعم رد
کردیم روس ایشان را بخمس که دو بود چون روس جمیع فرق بعد از
رد آنها بجزء وفق متماثل شد یکی از آنها را در اصل فریضه ضرب

ششم

کردیم

318

کردیم بیست وچهار شد حصه هر یک از زنان یک سهم شد وحصه
هر یک از خواهران مادری وخواهران پدری یکسهم شد دویم آنکه میانه
و میانه رؤس ایشان تماثل باشد وهمان رؤس یکفرقه را در اصل فریضه
ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد وهفت زن وهفت خواهر
مادری وهفت خواهر پدری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان
دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است بر رؤس ایشان
منکسر ومیانه آنها تباین است وحصه خواهران مادری چهار
سهم است بر رؤس ایشان منکسر ومیانه آنها تباین است وحصه
خواهران پدری پنج سهم است بر رؤس ایشان منکسر ومیانه آنها تباین
وچون رؤس جمیع متماثل بود رؤس یکفرقه را در اصل فریضه
زدیم هشتاد وچهار سهم شد حصه هر یک از زنان سه سهم
شد وحصه هر یک از خواهران مادری چهار سهم باشد وحصه
هر یک از خواهران پدری پنج سهم باشد سیوم آنکه میانه رؤس
وسهام بعضی از فرق توافق باشد ومیانه رؤس وسهام بعضی
دیگر توافق نباشد ومیانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس
آن بعضی را که میانه سهام ورؤس آنها توافق نباشد ومیانه
رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس آن بعضی را که میانه سهام ورؤس
آنها توافق باشد بجز بر وفق رد باید کرد وهمان رؤس یکفرقه را
در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد وسه زن ونه خواهر
پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصه

رؤس وسهام جمیع فرق توافق نباشد

زنان یک سهم است وحصّهٔ خواهران سه سهم وچون میانهٔ سه و نه
توافق بثلث بود یعنی اعم ردکردیم روس ایشانرا بسه وسه را در
اصل فریضه زدیم دوازده شد سه سهم حصّهٔ زنان شد وهریک
از خواهران پدری را یک سهم رسید چهارم انکه میانهٔ روس و سهام
جمیع فرق توافق باشد ومیانهٔ روس ایشان تداخل باشد روس
هر فرقه را بجز وفق رد باید کرد واکثر را در اصل فریضه باید زد
مثل انکه شخصی بمیرد وشش زن وشانزده خواهر مادری وده خواهر
پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصّه
زنان سه است باروس ایشان چون متوافق بثلث بود یعنی
اعم ردکردیم روس ایشانرا بدو که ثلث شش است وحصّهٔ خواهر
مادری چهار است باروس ایشان متوافق بربع بود یعنی اعم رد
کردیم روس ایشانرا بربع که چهار است وحصّه خواهران پدری
پنج است باروس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم روس ایشانرا
بخمس که دو است وچون میانهٔ روس جمیع فرق تداخل بود اکتفا
بچهار کردیم چهار را در اصل فریضه زدیم چهل وهشت شد حصه
هریک از زنان چهار سهم وحصّه هریک از خواهران مادری یکسهم
باشد وحصّه هریک از خواهران پدری دو سهم شد پنجم انکه میانهٔ
روس وسهام جمیع فرق توافق نباشد ومیانهٔ روس ایشان تداخل
باشد همان روس یکفرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی
بمیرد وسه زن وشش پسر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان هشت

[illegible]

سهم است

سهم است یک سهم حصهٔ زنان و میان ان و روس ایشان تباین و چون
میانه و هفت سهم حصهٔ پسران و میان آنها نیز تباین و چون میانه
روس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا بشش کرده شش را در اصل
فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ هر یک از زنان سه سهم
شد و حصهٔ هر یک از پسران سهم هفت شد ششم انکه میانه روس
و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه روس و سهام بعضی توافق
نباشد و میانه روس نیز تداخل باشد روس آن بعضی را که با سهام
ایشان موافق آمد بجزء بر وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه
باید زد مثل انکه شخصی بمیرد چهار زن و شش برادر پدری داشته
باشد اصل فریضه از چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم شد و
حصهٔ برادر سه سهم و چون میانه ایشان توافق ثلث بود بمعنی اعم
رد کردند روس ایشان را بثلث که دو است چون میانه دو و چهار
تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردند شانزده شد حصهٔ
زنان چهار شد و حصهٔ هر یک از برادران پدری دو سهم شد هفتم انکه [سهم]
میانه جمیع روس فرق و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میانه
روس ایشان توافق باشد روس ایشان بجزء وفق رد باید کرد و جزء
وفق روس فرقه را در فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقهٔ
ثالثه و حاصل را در اصل فریضه ضرب باید کرد شانزده شد و حصهٔ
زنان چهار سهم شد و حصهٔ هر یک از برادران پدری دو سهم شد
هشتم انکه میانه ان جمع مثل انکه شخصی بمیرد دوازده زن و بیست و چهار

خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده
سهم است حصهٔ زنان سه سهم شد چون میانهٔ روس و سهام
ایشان توافق بمعنی ام بود رد کردیم روس ایشان را بثلث یعنی
چهار و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم بود میانهٔ روس و سهام
ایشان توافق بربع بود رد کردیم روس ایشان را بربع یعنی شش
و حصهٔ خواهران پدری پنج بود و میانهٔ روس و سهام ایشان
توافق بخمس بود رد کردیم روس ایشان را بخمس یعنی ده چون میانهٔ
روس فرقهٔ اولی و ثانیه توافق بثلث بود ضرب کردیم دو را در شش
دوازده شد و میانهٔ حاصل و روس فرقهٔ ثالثه توافق بنصف بود
ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آنگاه شصت را
در اصل فریضه که دوازده بود ضرب هفتصد و بیست سهم شد
حصهٔ زنان صد و هشتاد سهم شد و حصهٔ خواهران مادری
دویست و چهل سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم شد
نهم آنکه میانهٔ روس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ
روس ایشان توافق باشد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه
ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد
و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ برادران پدری سه
سهم و چون میانهٔ روس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم
روس ایشان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد و بیست را

در چهار

در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست شد و حصهٔ
برادران پدری شصت شد **نهم** آنکه میانهٔ رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان
توافق باشد و میان سهام و رؤس بعضی توافق نباشد و رؤس ایشان
متوافق باشند و رؤس آن بعضی را که توافق هست میانهٔ رؤس و سهام
ایشان رد باید کرد و وفق ضرب باید کرد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ
ثانیه و حاصل را در فرقهٔ ثالثه و همچنین آنگاه حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان چهار است حصهٔ زنان یک سهم است و حصهٔ
خواهران پدری سه سهم است و میانهٔ سهام و رؤس ایشان توافق
بثلث است یعنی ام رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که چهار است
و چون میانهٔ هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را در چهار ضرب
کردیم حاصل شد که دوازده است در چهار اصل فریضه زدیم چهل و
هشت سهم شد حصهٔ زنان دوازده سهم و حصهٔ خواهران پدری
سی و شش سهم **یازدهم** آنکه میانهٔ سهام و رؤس جمیع توافق باشد
و میانهٔ رؤس آنها تباین باشد رؤس ایشان را بجزء وفق رد باید
کرد و ضرب باید کرد رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد
رؤس فرقهٔ ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی
بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است سه سهم
حصهٔ زنان و چون میانهٔ رؤس ایشان و سهام ایشان توافق

بجزء

رؤس

بثلث بود یعنی [illegible] رد کردیم روس ایشانرا بثلث که دو است و
حصه خواهران مادری چهار است وچون میانه روس وسهام ایشان
توافق بثلث بود رد کردیم روس ایشانرا بثلث یعنی چهار وحصه
خواهران پدری پنج است وچون میانه روس وسهام ایشان توافق
بخمس بود رد کردیم روس ایشانرا به پنج انگاه دو وسه ضرب کردیم
وحاصل در دوازده است که اصل فریضه است زدیم سیصد
وشصت حاصل شد حصه زنان نود سهم شد وحصه خواهران
مادری صد وبیست وحصه خواهران پدری صد وپنجاه شد
یازدهم انکه میانه روس وسهام جمیع فرق توافق نباشد ومیانه
روس جمیع فرق بتباین باشد روس هر فرقه را در دیگری ضرب
بایدکرد وحاصل را در عدد روس فرقه ثالثه وحاصل را در اصل
فریضه مثل انکه شخصی بمیرد وزنان وپنج خواهر مادری وهفت
خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصه
زنان سه سهم است وحصه خواهران مادری چهار سهم است
وحصه خواهران پدری پنج سهم است ومیانه سهام روس
جمیع فرق توافق نبود پس ضرب کردیم دو را در پنج وحاصل را
در اصل فریضه هشتصد وچهل سهم میشود حصه زنان
دویست وده سهم میشود وحصه خواهران مادری دویست
وهشتاد سهم وحصه خواهران پدری سیصد وپنجاه سهم
دوازدهم انکه میانه روس وسهام وبعضی از فرق موافقت

۱۲ در

و حاصل را در پنج ضرب کردیم

زدیم

باشد

باشد و میانه روس وسهام بعضی توافق نباشد و میانه روس جمیع
فرق بتاین باشد روس متوافقین را بجزو وفق رد باید کرد و
روس فرقه اول را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را بفرقه
ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی میمیرد چهار
زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل
فریضه ایشان دوازده است حصه زنان سه سهم و حصه
خواهران مادری چهار سهم چون میانه سهام و روس ایشان
توافق بنصف بود رد کردیم روس ایشان را بنصف که سه باشد
و چون میانه روس جمیع فرق بتاین بود ضرب کردیم چهار در
سه و حاصل را در اصل فریضه یکصد و هشت سهم حاصل شد
حصه زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد و حصه خواهران
مادری سیصد و سی و شش سهم و حصه خواهران پدری چهار
صد و بیست سهم شد قسم دویم انکه ترکه زیاده باشد بر سهام
مفروضه صاحبان فروض پس زیادتی را رد باید کرد بر
صاحبان فروض سوای زوجه که اصح انست که بر او رد نمیشود
مطلقا و در زوج خلاف است اصح انست که رد میشود چنانچه
مذکور شد و سوای مادر بحاجب بخلاف مذهب سنیان
که ایشان میگویند که انچه از حصه صاحبان فروض زیاده میماند
از خویشان پدر هست و این را تعصیب میگویند و تعصیب پیش
شیعه باطل است و از عادت فقهاء امامیه رضوان الله علیهم

اجمعین است که هرگاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد
اول قسمت فروض ایشان میکنند انگاه تتمه را نیز بر ایشان
رد میکنند و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین
نصیر الملة والحق والدین محمد طوسی قدس سره در رساله
میراث خویش بیکدفعه قسمت میکنند بر صاحبان فروض
طریقه سلطان المحققین با وجود انکه اظهر است که در احادیث
ائمه معصومین علیهم السلام نیز مذکور است چنانچه در روایت صحیحه
محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که گفت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام صحیفه میراثی که بخط حضرت امیر المومنین
علیه السلام بود و املای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم
بمن نمود و میخواندم نوشته بود که شخصی مرده دختری و مادری
داشته حصه دختر نصف است و حصه مادر سدس قسمت
باید کرد بر چهار سهم پس حصه مال تعلق بدختر دارد و یک
حصه تعلق بمادر دارد و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده اند
که دیدم در ان صحیفه که بخط امیر المومنین علیه السلام و املای حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم نوشته بود که مردی فوت
شده بود و دختری و پدری و مادری داشته حصه دختر نصف است
سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر یکسهم قسمت باید کرد مال را
بر پنج حصه سه حصه ان تعلق دارد بدختر و دو حصه ان
بپدر و مادر **فصل سوم** جمیع مسائل که مشتمل بر رد بر صاحبان

فروض است در طبقهٔ اولی و طبقهٔ ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین
که در طبقهٔ ثانیه رد را جایز میدانند یازده قسم است اول آنکه شخصی
مرده باشد دختری و یکی از پدر و مادر داشته باشد بطریق
سلطان المحققین فریضهٔ او از چهار سهم منقسم میشود دویم
آنکه شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد
اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود سیوم آنکه شخصی
مرده باشد و سه دختری یا بنت بنتی و یکی از پدر یا مادر داشته
باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود چهارم
آنکه زنی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته
باشد اصل فریضهٔ از شانزده سهم منقسم میشود پنجم آنکه مردی
مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل
فریضهٔ ایشان از سی و دو سهم منقسم میگردد ششم آنکه مردی مرده
باشد و پدری و مادری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان
از چهل سهم منقسم میگردد هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر
یا بنت بنتی و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
از چهل سهم منقسم میگردد هشتم آنکه مردی مرده باشد و یک خواهر
مادری و خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهار
سهم منقسم میشود نهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری
و دو خواهر پدری یا بنت بنتی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
پنج سهم است دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بنت بنتی

و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز پنج سهم است
یازدهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر
پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان شانزده است
واگر درین یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم
نشود رعایت نسبتهایی که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا منقسم
شود بر ایشان و رد نیز بر دو قسم است اول رد اخماسی که آنچه از
فرض صاحبان فرض زیاده می آید بر پنج قسم میکنند مثل آنکه شخصی
بمیرد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه
ایشان شش سهم است دو سهم تعلق بپدر و مادر دارد و سه سهم
تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد میشود به پنج سهم دوم
رد اربایع و آن چنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه
شخصی بمیرد و جماعت مذکوره و دو برادر و دو خواهر یا چهار یا یک برادر
خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد چه درین صورت
بر مادر رد نمیشود بلکه تتمه میان پدر و دختر بچهار سهم منقسم
میشود و بعضی از مجتهدین درین صورت نیز بر حصه منقسم
میکنند و حصه مادر را بپدر میدهند پس پیش ایشان رد نیز بر یک
قسم است قسم سوم آنکه ترکه ناقص باشد از سهام صاحبان
فروض و سبب آن دو امر است اول داخل شدن شوهر مثل آنکه
زنی بمیرد و دختری و پدر و مادری و شوهری داشته باشد
اصل فریضه دوازده است چهارم حصه پدر و مادر است و

سهم

سهم حصه شوهر است پنج سهم باقی ماند و سه سهام مفروضه دختر
شش است چون اینجا شوهر داخل شد حصه او ناقص شد نقص بر او
واقع شد و هر جا که در ترکه نقصی هم رسد بر پدر و دختر را
و خواهران پدری و مادری یا پدری بخلاف مخالفان که ایشان بر
فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند
و عول در مذهب حق امامیه باطلست دویم داخل شدن ارثا مثل
آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدری و مادری
و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است ثلث
آن که چهار است حصه خواهران مادری و ربع آن که سه است
حصه زن و پنج باقی حصه خواهر پدر مادری یا پدری و سهام
مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع میشود
طریق دویم آنکه نسبت دهند سهام هر وارث را از فریضه پس
بآن نسبت از ترکه میگیرند و این نزدیکست هرگاه نسبت واضح
باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و از او زنی و پدر مادری و مادر را
حاجت نباشد چه فریضه از دوازده منقسم میشود زن ربع
ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار است
و باقی که پنج است و ربع و سدس ترکه است بپدر متعلق است
و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمیشود مگر بضرب
مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعه مذکور باشند
چه محتاج است که ضرب کنند پنج را در عدد سهام فریضه تا

شصت حاصل شود پس هر دیناری را بدوازده حصه باید کرد
تا منقسم میشود پس زوجه را بانزده جزء میرسد که دینار
وربع دینار باشد و مادر را بیست جزء میرسد که یک دینار
وخمس دینار باشد و پدر را بیست وپنج جزء که دو دینار
وسدس دینار باشد طریق سوم آنکه قسمت کنند ترکه را
بر فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هریک
آنچه بهم رسد نصیب هریک باشد واین نزدیک است بفهم
چه قسمت درین صورت سهل است چون فریضه مذکوره
و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هریک
سهم را نصف دینار میرسد پس ضرب کنند نصف دینار
در سهام زوجه که سه است یکدینار و نصف بهم رسد و
نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند
دو دینار شود و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است
ضرب کردن دو دینار و نصف میشود طریق چهارم مستعمل
میان ورثان بر دو قسم است اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون
دوازده دینار چه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت
و ضرب کرد در ترکه آنچه حاصل شود قسمت باید کرد بر اصل
پس خارج قسمت نصیب آن وارث است مثل سه زن و پدر و مادر
و دو پسر و یک دختر چه فریضه ایشان بیست و چهار است
منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج و وفق بیست و پنج را ضرب

فریضه

جزو الضرب ان

باید کرد

باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام
هر یک از زوجات پنج بود ضرب میکنی او را در دوازده که اصل
فریضه است شصت شد و آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست
نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات
و سهام هر یک از پدر و مادر بیست است چون ضرب کنند در
دوازده دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست
خارج قسمت دو دینار میشود آن نصیب هر یک از مادر و
پدر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون ضرب کنند
با دوازده و قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار
و سه خمس دینار میشود نصیب هر دختری دینار و سه عشر
دینار میشود دویم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا
از جنس کسر گردد و زیاده کنند بر و کسر را و عمل کنند در وجهی
مذکور شد پس در مثال مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار و
نصف دینار باشد آنرا بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث
باشد سی و هفت باید کرد و همچنین هرگاه ممکن باشد قسمت
بقراط و حبات و ارز عمل کنند و دینار بیست قیراطست و
قیراط سه حبه و حبه چهار ارزه و بعد از آن رسم خاصی
نیست طریق پنجم مناسخات و آن چنانست که شخصی بمیرد و
قسمت میراث او نشده یکی از ورثه او بمیرد چه در بعض صور
قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسمت است

اول آنکه وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خو
از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران
بمیرد و بعد از آن یک خواهر او همچنین یک برادر و یک خواهر
بمیرد تا آنکه یک برادر و خواهر بماند مال میت را میان ایشان
اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند
و بالسویه میبرند اگر برادران و خواهران مادری باشند **دوم**
آنکه مختلف باشد وارث و استحقاق با یکی از آنها پس اگر منقسم
شود نصیب میت ثانی بر ورثهٔ ایشان هر دو مسئله از مسئله
اولی منقسم میکند مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر
پدری داشته باشد و آنگاه شوهر بمیرد و پسری و دو دختر
بگذارد فریضهٔ اولی هشت است حصهٔ شوهر چهار است و بر ورثه
او منقسم میشود و اگر منقسم نشود پس اگر میان نصیب میت ثانی
و سهام ورثهٔ او توافق باشد وفق فریضهٔ ثانیه را نه وفق
نصیب را ضرب میکنند در فریضهٔ اولی مثل آنکه کسی بمیرد و پدر
و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از دو
پسر و دو دختر بماند و فریضهٔ اولی شش است نصیب پسر چهار
و سهام ورثهٔ او شش پسر و میانه سهام ورثه و رؤس ایشان
توافق بنصف است ضرب میکنند سه را در شش هژده
میشود و اگر تباین باشد ضرب میکنند فریضهٔ ثانیه را در اولی
چون پدر و مادر و پسری و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر از او بماند

فریضه

را بضعه اول شش است وحصه پسر چهل است وسهام او پنج ومیانه
دو پسر وسهام ایشان بنابر این است پنج را در شش ضرب باید کرد
وسی می شود ولکن یکی از میراث خوار میت پیش از قسمت ثانی
پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است وهمچنین اگر فرض کنی تا تاسع
کند **مطلب ششم** لواحق میراث ودر آن چند فصل است **فصل اول**
در میراث جماعتی که بیک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری
بر سر ایشان افتد وهمه بمیرند از یکدیگر میراث میبرند
بچهار شرط **اول** آنکه هر یک مال داشته باشد چه میراث
در مال است پس اگر میان ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد
میراث نمیبرد واز و میراث نمیبرند **دوم** آنکه از یکدیگر
میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر
غرق شوند ویکی از ایشان فرزندی داشته باشد چه برادر
میراث نمیبرد با وجود فرزند **سیم** آنکه تقدیم وتاخیر مردن
هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم وتاخیر مشخص باشد
مقدم میراث نمیبرد **چهارم** آنکه مردن ایشان بسبب غرق
یا هدم باشد پس اگر دو کس بیکدفعه باجل خود میراث نیست بمیرند
وبعضی از مجتهدین گفته اند که هر سببی که باعث اشتباه شود
این حکم دارد وبعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش
اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث میبرند وهر گاه این شرطها بهم رسد
از یکدیگر میراث میبرند از جمیع چیزها یکدیگر سوای آنچه از یکدیگر

میراث میگیرند چه از آن میراث نمیبرند زیرا که لازم می آید که
شخصی مرده را زنده فرض کنند و این محالست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که از آن نیز میراث میبرند و خلافست میان مجتهدین
که آیا در صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد
واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت است
پس اگر پدری و پسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر
باید کرد و حصهٔ پدر را باید داد انگاه فرض مردن پدر کنند و حصهٔ
پسر را بیرون کنند از متروکات پدر سوای آنچه از پسر میراث
برده چه از آن میراث نمیبرند انگاه از هر یک آنچه میراث
برده اند بمیراث خوار زنده ایشان میرسد و اگر یکی از ایشان
میراث خور زنده داشته باشد مال کسی که میراث خوار ندارد
بکسی میرسد که با او غرق شده و از و بوارث زندهٔ او میرسد

فصل دویم در میراث خنثی یعنی کسی که فرج مردان و هم
فرج زنان داشته باشد و قاعده در تحقیق حال او چنانست
که به بینند که بول از کدام فرج بیرون می آید حکم بر آن و اگر از هر دو
بیکدفعه بیرون آید به بینند که از کدام آخر منقطع میشود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بر کسی کنند که اول منقطع میشود
و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در صورت خنثی
مشکل است حکم او و میان مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که پهلوهای
او بشمارند پس اگر هژده ضلع داشته باشد زنست و اگر هفده

326

داشته باشد باین طریق که نه ضلع از جانب راست بود و باشد و
هشت از جانب چپ مرد است و بعضی گفته اند قرعه بزنند و بعضی
گفته اند که اگر علامتی باشد از لحیه یا بول یا حیض یا احتلام
با جماع بآن عمل کنند و اگر اینها نباشد میراث مرد باو دهند و
مشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث
زن میدهند بآنکه ترکه بر تقدیر ذکوریة منقسم سازند یکمرتبه
و بر تقدیر انوثیة مرتبهٔ دیگر آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری
در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تداخل و
حاصل را در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را آنگاه
هر وارثی را نصف آنچه میشود در دو فریضه بدهند پس هرگاه
میت پسری و دختری و خنثی بگذارد فریضه ایشان از چهل
منقسم میشود چه فریضه ذکوریة پنج است و انوثیه چهار
چهار در پنج بیست میشود در دو ضرب کردیم چهل شد، حصه
ذکور بر تقدیر ذکوریة خنثی شانزده میشود و حصهٔ او
بر تقدیر انوثیت خنثی بیست میشود و نصف هر دو هژده است
و حصهٔ خنثی سیزده میشود زیرا که حصهٔ او بر تقدیر
ذکوریة شانزده است و بر تقدیر انوثیت ده حصهٔ دختر نه
میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریة خنثی هشت میشود
و بر تقدیر انوثیت او سیزده میشود و صورت تذکوره شوهر
باز جمع میشود مخرج نصیب ایشانرا در فریضه ضرب باید کرد

ونصیب اورا بیرون باید کرد آنگاه تتمه را قسمت باید کرد بر جهل
هر سهمی سه سهم اگر شوهر باشد و هفت اگر زن باشد و اگر جمع شود ابت
یا بد و مادر خنثی فریضه ذکوریة شش است و فریضه انوثیت پنج
وحاصل ضرب پنج در شش سی است و هرگاه در دو ضرب کردیم شصت
میشود پدر و مادر بیست و دو میبرند چه حصه ایشان بر تقدیر
ذکوریة بیست است و بر تقدیر انوثیت بیست و چهار و خنثی
سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع اکتفا بشش باید کرد
درین هر دو صورت و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شود فریضه
ذکوریة شش است و فریضه انوثیت چهار و میان ایشان توافق
ضرب کردیم نصف هر یک را در دیگری دوازده شد و در دو ضرب
کردیم بیست و چهار شد پنج حصه یکی از پدر و مادر حصه
خنثی نوزده شد و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند
فریضه ایشان نیز فریضه پدر و مادر با خنثی است که مذکور
شد یا شصت را در دو ضرب میکنیم صد و بیست میشود و اگر
با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسله انوثیت را
در هژده که مسله ذکوریه ضرب کردیم نود میشود و در دو ضرب
میکنیم صد و هشتاد حصه یکی از پدر و مادر سی و سه میشود
چه بر تقدیر ذکوریت سی و شش میبرد و بر تقدیر انوثیت
سی و حصه دختر شصت و یک و حصه خنثی هشتاد و هشت
پس درین صورت از حصه پدر نصف رد افتاد مزین اکرم دو

مثل

در

در تقدیر انوثیت هر دو شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریة
واگر جمع شود پدر و مادر با یکی از ایشان یا خنثی یا خناثی
ذکری یعنی برادری نصیب مادر ایشان بر فریضه ایشان نمیشود
و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر و مادری یا پدری
خنثی باشند چون اولادند و اما برادران مادری مساوی اند
و اعمام همچون برادران پدر نیست و اخوال چون برادران مادری

فصل سیوم در بیان میراث کسی که فرج نداشته باشد و کسی که
دو سر داشته باشد و میراث فرزندی که در شکم باشد و میراث فرزندی
که با مادر او لعان کرده باشد میراث ولد الزنا اما میراث کسی که فرج
ذکر و انثی نداشته باشد مخرج دبر نداشته باشد هیچکدام نداشته
باشد و آنچه خورد قی کند یا آنکه بول و غایت او هر دو از یک موضع
بیرون آید میراث اینها همه بقرعه بیرون می آید باین طریق که بر کاغذ
بنویسند که عبد الله و بر دیگری نویسند امة الله و بکر دانند در سهام
مبهمه و این بخوانند اللهم انت عالم الغیب والشهادة انت
تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بین لنا امر هذا المولود
کیف تورث ما فرضت له فی کتابک بعد از ان سهام را مشوش
سازند و بیرون آورند پس اگر عبد الله بیرون می آید میراث
دختر و میراث کسی که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد باین طریق
یکی از ایشان را بیدار میکنند اگر هر دو بیکدفعه بیدار شدند میراث
یک کس میبرد و اگر یکی بیدار شد میراث دو نفس میبرند و میراث

انت لا اله الا الله

کسی که در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون آید
و حرکت کند حرکت احیا حصهٔ دو پسر میباید نگذاشت پس اگر مرده
زاید بر ورثه قسمت کنند میراث ولد ملاعنه از مادر و فرزند
و زوجهٔ اوست و با عدم ایشان از خویشان اوست بالسویه و
او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد الزنا
از طرفین از فرزند و زوجه اوست و پدر و مادر از و میراث
نمیبرند و نه کسی که بایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه
مفقود باشد ضامن جریره میراث میبرد از و با عدام او امام
و ولد الزنا از یکطرف منع مخصوص بآن طرف است دون طرف دیگر
فصل چهارم در بیان مجوس بدانکه میان مجتهدین خلاف است
برات
در میراث ایشان و بعضی گفته اند میراث میبرند به نسبت صحیح
و سنت صحیح و بفاسد نمیبرند و بعضی که بهر دو میبرند خواه
صحیح و خواه فاسد و بعضی گفته که به نسبت صحیح و فاسد میبرند
و سبب صحیح میراث میبرند نه نسبت فاسد و آنچه در احادیث
وارد شده موید قول دوم است چه در روایت سکونی از حضرت
امیر المومنین علیه السلام وارد شده که مجوسی از مادر و خواهر و دختر
میراث میبرد از جهة آنکه مادر اوست و زن اوست و حضرت امام
ناطق جعفر صادق علیه السلام بکسی که دشنام مجوسی میداد که مادر
خود را خواسته بود گفت که نمیدانی که این پیش مجوسی نکاح است
و اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از و دختری بهم رسد زوجه

او

او نصیب دختری وزنی را میبرد و نصیب دختر آن دیگر میبرند و اگر خواهر مادری خود را که جده پدری او باشد نخواهد یا خواهر پدر را که جده مادری باشد نخواهد بهر دو میراث میبرد و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث بمانع میبرد چون دختری که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عمه باشد و خواهر یکه مادر باشد اما غیر مجوسی حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمیبرند باجماع اما بنسبت فاسد چون وطی بشبهه میراث میبرد **باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی** در بیان حدود دیگر که در شرع مقرر است جهة دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن و تعزیرهای که جهة بعضی از گناهان شارع مقرر کرده بدانکه حد در لغت عرب بمنع آمده و بحسب شرع عقوبت خاص است بآزار بدن کسی است که گناهی از و صادر شده و شارع جهة آن مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و در آن سه مطلب است **مطلب اول** در بیان اقسام حدود و آن چهارده است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان قسم اول از اقسام حدود و آن بریدن دست است در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانی و حبس مخلد در مرتبه سیوم و کشتن مرتبه چهارم و این دون دیگر دزدست و شروط آن چهارده است **اول** آنکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند او را تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه اولی حد نزنند بر از طفل عفو باید کرد

مثلش

ودو مرتبه دویم اورا تادیب باید کرد ودر مرتبهٔ سوم سرهای انکشتان
اورا باید تراشید تا انقدر که خون آلوده شود ودر مرتبهٔ چهادم سرهای
انکشتان او را باید برید ودر مرتبهٔ پنجم دست راست اورا بطریق
بالغ باید برید **دویم** انکه عاقل باشد پس دیوانه را تادیب باید کرد
واگرچه ممکن از و دزدی صادر شود اما اگر جنون او دوری باشد
ودر حالت غیر دیوانگی دزدی کند حد ازو ساقط نمیشود **سیوم**
انکه مختار باشد پس اگر کسی با کراه اورا بر آن دارد برو حدی نیست
چهادم آنکه انچه دزدیده باشد مال باشد پس اگر مال نباشد
برو حدی نیست مثل انکه طفل آزاد را بدزدد واگرچه جامهای
او زیاده از ربع یکمثقال طلا باشد حد دارد واگر غلام کوچک شخصی را
بدزدد حد دارد واگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه
در خواب باشد یا مست باشد ودر دزدیدن مال فرقی نیست میانه جا
وطعام ومیوه وآب ونمک وبرف وخاک وگل ارمنی وحیوان
وغیر آن **پنجم** آنکه آن مال بنصاب رسیده باشد ونصاب چهار
یکمثقال شرعی طلای خالص است که مضروب باشد بسکه معامله یا
هرچه قیمت او ربع مثقال باشد پس دزدیدن چیزی که قیمت آن
کمتر ازین باشد حد ندارد پس انکشتری که وزن آن شش یکمثقال
باشد وقیمت او چهار یکمثقال باشد اگر بدزدد حد ندارد واگر
وزن آن چهار یک مثقال باشد وقیمت آن شش یکمثقال باشد
حد ندارد واگر مالی را که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد وکمانش

٧ اما اگر بالغی را بدزدد اگرچه جامهای او ربع مثقال طلا باشند حد دارد

آن باشد

آن باشد که ربع مثقال بیست حد دارد و اگر جامه را بدزدد که قیمت
او کمتر از ربع مثقال طلا باشد و در جیب آن جامه ربع مثقال طلا
باشد و علم نباشد و بعد از دزدیدن آن جامه ظاهر شود آیا حد
دارد یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست
که شرط است و آیا اگر دو شخص یک مثقال طلا بدزدند قطع بر ایشان
هست یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب آنست
که بر ایشان قطع نیست **ششم** آنکه آن مال مال فرزند و آقای غلام نباشد
چه اگر پدری مال فرزند خود را بدزدد یا آقای مال بنده و اگرچه
مکاتب باشد بدزدد بر این هر دو شخص قطع نیست اما اگر پسر مال
پدر را بدزدد قطع هست و همچنین اگر مال مادر را پسر بدزدد
هفتم آنکه آنچه دزدیده باشد طعام در سال قحط نباشد چه
اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست **هشتم** آنکه تمام آن مال
مال غیر دزد باشد چه اگر مال خویش را که باجاره داده از مستاجر
بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را بدزدد
و همچنین است حکم اگر مال خود را بگمان آنکه مال غیر است قطع نیست
هرگاه پیش از بردن از حرز یا از بعد از بیرون آوردن از حرز
و پیش از آنکه بحاکم عرض کنند و حاکم حکم بقطع او کند مالک آن شود
بهبه یا بمیراث یا بخریدن **نهم** توهم حلیت نباشد پس اگر توهم
حلیت باشد قطع نیست مثل آنکه کسی توهم کند که ملک اوست
آنچه برده و اگرچه بمجرد دعوی باشد **دهم** آنکه آن مال دزدیده

مال محرم باشد پس دزدیدن شراب و گوشت خوک باعث قطع نمیشود
و اگر چه از جهود مشترک باشد لیکن دزد بعهدت غرامت آن
جهة جهود باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال باشد
بدزدند در آن میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که سبب
قطع میشود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزدند
بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارند و ربع
دینار باشد در آن خلاف است اقرب آنست که قطع هست و مال
کافر حربی بدزدند باعث قطع نمیشود و اگر مال جهود را که در
ذمة باشد بدزدند باعث قطع میشود یازدهم آنکه آنمال را
از حرز بدزدند و مراد از حرز جاییست که بواسطه نگاه داشتن
در آن بگذارند و آن مختلف باختلاف اموالست پس حرز زر و
جواهر صندوقست یا قفل و دکاکین در بسته جهة متاع
و غیر آن و خانه و باغ جهة میوه حرز است و طویله جهة
چاروا و قبر جهة کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب
نگاه کند اما اگر چیزی بدزدند موجب قطع میشود یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله خلاف است و درخت حرز میوه نیست
پس اگر از درخت بدزدند قطع نیست و اگر در مسجد را بدزدند
یا کفن را از قبر بدزدند قطع هست و آیا شرطست که قیمت اینها
ربع یکمثقال باشد یا نه میانه مجتهدین خلاف است و اگر غیر کفن
چیزی با میت در قبر گذارند و کسی را بدزدد قطع نیست و در

دزدیدن جامه خانهٔ کعبه یا پاره آن میانهٔ مجتهدین خلافست
واگر چیزی را از خزه چون صحرا و آسیا و راهها و مسجدها ببرند دزد
قطع نیست **دوازدهم** آنکه مجتهد دزد به بیرون آوردن آمتاع
از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را بشکند و دیگری بیرون برده
هیچکدام قطع نیست **سیزدهم** آنکه دزد متاع را بنفس خود بیرون
آورد یا آنکه طفلی را همراه ببرد که او بیرون داده قطع نیست **چهاردهم**
آنکه دزد پنهانی ببرد چه اگر بظاهر ببرد بقهر و غلبه یا عیاران
قطع نیست و مسلمان بودن و آزادی و ذکوریه و بینائی شرط
دزد نیست پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد
قطع هست و بعد از آنکه شرطهای مذکوره متحقق شود واجب است
بر دزد که آنچه دزدیده باشد بصاحب باز دهد یا مثل آن یا آن تلف
و قطع کردن دست او مانع نیست از رد کردن مال دزدیده
بصاحبش و حد آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبهٔ اول چهار
انگشت راست او را ببرد و کف دست و شصت او را بگذارند در دویم
~~مرتبه دویم پای چپ او را ببرد و کف دست و شصت او را بگذارند~~
و در مرتبه دویم پای چپ او را ببرد تا عقب و عقب را بگذارند
و در مرتبهٔ سیوم او را حبس مخلد کنند و در مرتبهٔ چهارم اگر دزدی
کند مثل آنکه در حبس چیزی بدزدد او را حاکم میکشند و غیر
حاکم را جایز نیست قطع و اگر دست راست دزد بعد از دزدی
تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست او نمیتوان

قطع را

یا قیمت آنرا

تا عقب و عقب

برید و سنت است که بعد از بریدن دست و پای دزد بر روغن زیت
داغ کنند **قسم دوم** در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن
دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و کلو کشیدن است و خلا
درین حد میان مجتهدین که امام میان آنها مخیر است یا بترتیب
همه را بفعل آورد بعضی از مجتهدین بترتیب گفته اند و همچنین
خلاف است درین که آیا زنده بکلو باید کشید یا اول بکشند و آنگ
بکلو کشند و آن حد محاربست و آن کسی است که در شهر یا در صحرا
یا در دریا یا در شب یا در وقت شمشیر برهنه کند بترسانیدن
مسلمانان خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف و خواه
قوی و خواه از جماعتی باشد که گمان برند که را مسلمانان
نتندبانند و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند
و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد
دست راست و پای چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت
و اگر مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای
چپ او را باید برید و از شهر بیرون کرد و چیزی باید برید
که از مصاحبت و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند
و منع کنند او را از داخل شدن ببلاد و شهرها و اگر ایشان او را
در بلاد جای دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را
سر دهند و از شهر خود بیرون کنند و اگر جراحت کرده باشد
قصاص برو لازم است و اگر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده

باشد

باشد و کسی نکشته باشد و جراحت نکرده باشد و مال کسی را نبرده حد
او آنست که او را از آن شهر بیرون کنند و اگر آن شخص محارب پیش از
گرفتن او توبه کند حد از و ساقط میشود اما اگر کسی را برده از و مال
میگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص بر و لازم است و اگر
کسی که سلاح ظاهر طلیع بوده باشد یعنی کسی باشد که از دشمن کرده
خود ترسد و همیشه جهت دفع شر او با شمشیر برهنه باشد
او را حدی نیست چه او محارب نیست داو یعنی کسی که مدد
محارب کند اما باعث کشتن او و ایذاء مردمان نشود چه بر او
نیز حدی نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب
داغ کنند بروغن زیت **فصل سوم** در بیان هشت قسم از اقسام
حدود و آن حد زنا است و شرطهای آن هفت است **اول** آنکه هر یک
از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه
تعزیرش میکنند **دوم** آنکه عاقل باشند چه بر مجنون حدی
نیست بر قول اقوی **سوم** آنکه مختار باشند چه بر کسی که باکراه
او را بر آن دارند حدی نیست **چهارم** آنکه آن زنی که با او دخول
کرده اند بر او حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حلیله ندارد
پنجم آنکه عقد نکرده باشد یا مالک نباشد چه اگر عقد کرده
باشد حدی نیست **ششم** آنکه با آن زن بشبهه دخول نکرده
باشد بلکه علم بتحریم باشد پس اگر بشبهه دخول کند حدی
نیست **هفتم** آنکه فرج خود یا در فرج زن غایب ساخته باشد

خواه در پیش و خواه در پس او غایب شدن حشفه کافیست پس
اگر در فرج او غایب نسازد و حد زنا نزاید و در اول اسلام حد
زنا در بکری که زنا میکرده آن بود که او را سرزنش کنند و سخت
درشت گویند و اگر غیر بکر بوده او را حبس مخلد میکرده اند
انگاه نسخ شد و اقسام حد زنا هشتست قسم اول رجم کردن
یعنی تا کمر در زمین نشانیدن و سنکسار کردن و آن حد هر یک
از مرد جوان آزاد بالغ عاقلیست که زن مدخوله بعقد صحیح یا
ملک داشته باشد و ممکن باشد که هر صبح و شام بآن زن برسد
و زن جوان اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از
مجتهدین گفته اند که درین صورت جمع میان صد تازیانه و
سنکسار باید کرد و اگر این مرد یا زن شوهر یا زن نداشته باشد
این حد تعلق باو دارد و دیگری حد دیگر دارد چنانچه خواهد
آمد و همچنین است حد زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه
باو دخول کند قسم دویم جمع میان صد تازیانه و سنکسار کردن
و آن حدود و قسم است اول حد مرد پیر آزاد بالغ عاقلیست که زن
مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه
که شوهر داشته باشد و زنا کند پس درین صورت ابتدا تازیانه
باید کرد انگاه سنکسار باید کرد و اگر یکی از ایشان نیز پیر که
مذکور شد آن حد تعلق باو دارد دویم حد مرد پیری که در میان
پایهای مرد دیگری منی خود را ریزد و زن داشته باشد و در بعض

فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر و محصن و غیر محصن قسم
پنجم صد تازیانه است و آن حد هفت قوم است اول حد مرد و زن
آزادی که زن شوهر نداشته باشد و زنا کنند دوم حد زن
آزادی که شوهر با او دخول نکرده باشد و اگرچه عقد واقع شده
باشد و زنا کند سیوم حد مردیست که زنا با زن صغیره یا
دیوانه چهارم حد زنی که شوهر داشته باشد طفلی با او زنا
کند برضا و رغبت او پنجم حد دو زن که در زیر یک لحاف
برهنه بخوابند و دو مرتبه ایشان را تعزیر کنند ششم حد کسی
در میان پاهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد
هفتم زنی که با زنی دیگر مساحقه کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر شوهر داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد قسم چهارم
صد تازیانه است و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است
و آن حد مردی آزاد است که بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد
و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زنی را عقد کرده امّا
و دخول نکرده باشد چه حد آنست که صد تازیانه بزنند بر و
و سر او را بتراشند و یکسال او را از آن شهر بیرون کنند و بر زن
تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست قسم پنجم پنجاه
تازیانه و آن حد بنده بالغی است که زنا کند خواه زن شوهر داشته
باشد و خواه نداشته باشد و بر بندگان تراشیدن موی سر
و از شهر بیرون کشیدن نیست قسم ششم هفتاد و پنج تازیانه است

از سه یعنی حد استخوان دو گروه است اول حد جماعتی که نصف ایشان
آزاد باشد و نصف بنده و زنا کنند چه در این صورت حد آزاد که
پنجاه تازیانه است نصف حد بنده که بیست و پنج تازیانه است بر و
می زنند هم چنانکه زن و شوهر بطریقی که در آزاد شدن و کنیز شدن نداشته
باشند دویم حد جماعتی که زنان او وصلت دهند بمردان بزنا
یا مردانی با مردان جهة لواطه قسم هفتم حد سنت است یعنی جمع
کردن تازیانه و یکبار زدن جمع آنها را بر آنکس که زنا کرده و آن
حد بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد قسم هشتم حد زیادتی
تعزیر و آن حد جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند

فصل چهارم

در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن
حد لواطه مردان باید که یکی جماع کرده و شروط آن سه
چیز است اول آنکه بالغ باشند چه غیر نابالغ را حدی نیست
بلکه تعزیر لازم است دویم آنکه عاقل باشند چه دیوانه را
تعزیر باید کرد و اما اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری
طفل و دیوانه حد بر بالغ است و تعزیر بر طفل و دیوانه سوم
اختیار پس اگر کسی را باکراه بر آن دارند حد بر وی نیست و بعد از آنکه
این شرطها بهم رسد حد لواطه آنست که ایشان را بشمشیر
بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان
اندازند یا از کوه بلند ایشان را بیندازند و اما محل مخیر است که
میانه دو چیز از اینها جمع کنند که یکی از ایشان سوختن و فرق نیست

میانه

میانه آزاد و بنده و مسلمان و کافر و میانه آنکه
ایشان زن داشته باشند یا نداشته باشند
و میانه فاعل و مفعول و بعضی از مجتهدین گفته
اند که اگر ایشان زن داشته باشند سنگسار
باید کرد و ایشان را بطریق زنا و اگر اینچنین نباشند
صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم
شرع بگواهان ثابت شود لواطه شخصی توبه که
کنند حد از ایشان ساقط نیست و اگر اقرار
کرده باشند پیش امام آنگاه توبه کنند امام مختار است
در میانه عفو کردن و حد زدن قسم پنجم در بیان
قذف و آن دهم از اقسام حدود و آن هشتاد
تازیانه است و آن دو قسم است اول حد کسی که
دشنام کسی دهد باینطریق که شما زنا میکنید
یا لواطه میکنید و هرچه بدینها ماند و شروط
آن هفت است اول آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر
باید کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب
باید کرد سیم آنکه کسی را دشنام میدهد آزاد باشد
چهارم آنکه کسی را دشنام میدهد مسلمان باشد
پنجم آنکه عفیف باشد چه اگر زانی باشد یا کسی را

که بفسق مشهور باشد دشنام دهد چه که در او
بد هند حد ندارد ششم آنکه کسی را که دشنام میدهند
فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حد
نمیزنند هفتم آنکه دشنام دهنده عاقل باشد بدشنام
کم میدهد و اگر دشنام دادن متعدد باشد نسبت
بجماعتی حد نیز متعدد میشود و اگر جماعتی را دشنام
دهد و بیکدفعه جمع شوند در طلب حد یک حد
بایدزد و اگر متفرق بطلبند حد متعدد میشود و اگر
بشخصی گوید که ای پسر زانی و زانیه در این صورت
دو حد براو لازم است و اگر بکسی دیوث گوید اگر
در عرف دشنام دهند این لفظ دشنام باشد
حد میزنند او را و اگر نه تعزیر باشد و اگر کافری
که مادر مسلمان شود گوید که ای پسر زانیه
حد بر او لازم است اما اگر آن زن بمیرد حد ازو
ساقط میشود و بچهار امر نیز ساقط میشود
اول تصدیق مقذوف دوم بگواه گذرانیدن سیم
بعفو کردن چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده میشود
و اگر بعضی از ورثه عفو کنند ساقط نمیشود و هرگاه سه مرتبه
حد بزنند و توبه نکنند در مرتبه چهارم میکشند و هرگاه

اگرچه بلوغت دشنام دهد بعضی امرا اند اند حد تعزیر بد اورا و هرگاه اینها شرطها متحقق نبود آنکس که دشنام داده
هشتاد تازیانه باید زد و مشهور آنست زند او را تا گواهی او را قبول نکنند و فرقی نیست درین حکم میان آزاد و بنده
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست

قذف مکرر شود و نزده باشند یک حد باید زد دوم
جماعتی که شراب یا هرچه مست کننده باشد خورند و شیرۀ انگور
که بجوشد و دو ثلث او نرود و حکم شراب دارد و
شرطهای آن چهار است اول انکه خورندهٔ شراب بالغ باشد چه
طفل را حدی نیست دوم انکه عاقل باشد چه دیوانه
را حدی نیست سیم انکه مختار باشد چه اگر کسی را باکراه
شراب دهند یا انکه بخوردن شراب مضطر باشد مثل انکه
در جای که آب نباشد و لقمه در کلوی او مانده باشد
شراب بانقدار می‌تواند خورد که آن لقمه را فرو برد چهارم
انکه عالم باشد بحرام بودن و نجاست چه اگر جاهل باشد
حد ندارد و هرگاه این شرطها متحقق گردد حد آن
هشتاد تازیانه است و فرقی نیست میانه کافری
که بظاهر شراب بخورد و مسلمان و بنده و آزاد و بعضی
از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند و
اگر حد بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم بکشند او را
و اکثر مجتهدین برین رفته اند که در مرتبه سیم او را
باید کشت و اگر مکرر شراب بخورند و حد نزده باشد
یک حد لازم است و اگر پیش از انکه نزد حاکم شرع بگواه
شراب خوردن او ثابت شود توبه کند حد ازو ساقط است
اگر ثبوت آن باقرار خود باشد امام مخیر است در حد زدن

هر کس این دعا را بخواند و یا با خود
دارد اگر انکس را بکشتن ببندند
از کرم خدای تعالی بخیر گردد
بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا الله الجلیل الجبار
لا اله الا الله العزیز الغفار
لا اله الا الله الواحد القهار
لا اله الا الله وهذا هو
لا اله الا الله الها واحدا
لا شریک له و نحن له مسلمون لا اله
الا الله وحده لا شریک له
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا و نحن له
مخلصون لا اله الا الله محمد
رسول الله وهذا هو لا شریک له
الها واحدا و نحن له عابدون و
حقا حقا و یقینا ایمانا و صدقا و
صلی الله علی خیر خلقه محمد و
آله و اصحابه اجمعین برحمتک
یا ارحم الراحمین
والسلام

بعد از ثابت شدن بنوبه که اول حد سه قطع نزند

بود و عفو کردن از آن و اگر شراب خوار اعتقاد حلال بودن
شراب داشته باشد و پدر آن مسلمان باشد حدّ او
کشتن است اگر مرد باشد توبه کردن مقبول نیست
چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
توبه او در این صورت قبول است و کسی که فروختن
شراب را حلال داند او را توبه باید داد و اگر از
توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال
نداند فروختن او را تعزیرش باید کرد و کشتن بر کسی
که غیر شراب را حلال داند نیست و کسی که شراب خورده
باشد و دعوی نماید که جماعتی باکراه بمن داده اند حدّ از او
ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند
و اگر دعوی کند که من عالم بحرام بودن شراب نبودم
قولش مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام
باشد قسم ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام
حدود و آن حبس مخلد است و کشتن و امّا حبس مخلد
و آن حد چند جماعت است اول حد کسی که امر کند بکشتن
کسی دوم حدّ کسی که در مرتبه سیوم دزدی کند
بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را بریده باشند
سیم حدّ زنی که مرتد شده باشد و امّا کشتن حد
بیست و پنج قوم است اول حد دزدی که در حبس مخلد

که مرتبه چهارم بود از

دزدی کند

دزدی کند دوم حد کسی که با مادر یا دختر یا خواهر یا دختر برادر
یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا کند سیم جهودی که با زنان
مسلمانان زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد و خواه نباشد
و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه باکراه زنا کرده باشد
چهارم حد کسی که با زنی باکراه زنا کند پنجم حد کسی که زنا کند
بزن پدر و کنیزی که پدر دخول کرده باشد ششم حد کسی
که او را تفخیذ یعنی منی ریختن در میان پای ایشان یعنی مردان
سه مرتبه تعزیر کرده باشند هفتم حد کسانی که ایشان را سه مرتبه یعنی زنان
جهة جهة سحق تعزیر کرده باشند هشتم حد کسانی که جهة دشنام
دادن ایشان را سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسی که
شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند
دهم حد کسی که حلال داند شراب را و توبه نکند یازدهم
حد کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند
دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند هر گاه پدر او
مسلمان باشد سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی آید و گریختن
ممکن نباشد چهاردهم حد کسی که بقصد بردن مال کسی آید
و تغیر یا از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که پیغمبر
و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلم را سب کند چه او را
باید کشت و اگر چه بی اذن باشد ما دامی که متضمن
فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و شک

در نبوت پیغمبر داشته باشد هفدهم حد کسی که تصدیق کند دعوی
آنکس را که دعوی پیغمبری کند هجدهم حد مسلمانی که ساحر باشد
و سحر کند نوزدهم حد کسی که با زن کسی زنا کند چه شوهر را کشتن
او جایز است و درین کشتن شوهر کفارة ندارد و لما
اگر بحسب شرع ثابت نسازد قصاص بران لازم است
نوزدهم حد مردی که پدر او مسلمان باشد و آن کافر گردد و این بیستم
کس را مرتد فطری گویند بیستم حد مردی که پدر او کافر باشد
و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر گردد و این کس را مرتد
ملی گویند چه او را توبه باید داد تا سه روز مهلت باید داد
پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر اینچنین شخصی
سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را
باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت کند
برانکه کافر است یا بفعل چون سجده بت کردن و مصحف را
در نجاست انداختن بقصد استهزا و استخفاف و شرطهای
مرتد ملی و فطری چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر
طفلی مرتد شود تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد
چه مرتد شدن دیوانه را تعزیرش لازم است سیم
آنکه مختار باشد چه اگر باکراه او را مرتد سازند چیزی
برو لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد
پس اگر بی قصد ازو واقع شود چیزی برو لازم نیست

دوزخ

فطري را توبه اش بحسب ظاهر مقبول نيست و تصرفات او چون
هبه و عتق و تدبير و وصيت صحيح نيست و زن في الحال عدة
وفاة نكاه ميدارد و اكر چه دخول باو نكرده باشد بر قول قوي
و ميراث خوار او تركه او را ميانه خود منقسم ميسازند و اكر
چه نكشته باشد او را و اكر زن مرتد شود او را نميتوان
كشت بلكه او را حبس مخلد بايد كرد و در اوقات نماز او را
بايد زد لباس خشن در وي پوشانيدن تا انكه توبه كند يا بميرد
و مرتد ملي را توبه بايد داد و اكر از توبه امتناع كند بكشند
او را و اين مرتد را تا نكشند ورثه او ميراث او را قسمت
نميكنند و تصرفات او صحيح نيست تا انكاه كه مسلمان شود
و زن او عدة طلاق نكاه ميدارد پس اكر در عدة طلاق
توبه كرد همان زن اوست و اكر بعد از عدت توبه كرد
زن زن او نيست و توبه مرتد انست كه اقرار كند با آنچه
انكار كرده بود و نماز كردن او كافي نيست و اكر بعد از مرتد
شدن ديوانه شود كشتن او جايز نيست و ولايت
او جهة مرتد شدن ساقط ميشود پس دختر صغير خود را
نميتواند كه جهة ديكري عقد كند يا جهة پسر صغير خود زني
خواست و همچنين كنيز خود را بشوهر نميتواند داد و بعضي
از مجتهدين كفته اند كه كنيز خود را ميتواند بشوهر داد
بيست دوم حد كسي كه بخانه كسي نكاه كند و بعد از انكه او را

منع کنند منتبه نکرد دچه او را میتوان کشت بیست سیم
حد اقای که بکشتن غلامان خود عادت کرده باشد بیست و
چهارم حد مسلمانی که بکشتن جهود عادة کرده
باشد بیست و پنجم حد کسی که مومنی از روی عمد بظلم
کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد
چنانکه در باب بیستم مذکور خواهد شد مطلب
دوم درانچه تعلق بحدود دارد ودرو دو فصلست
فصل اول درانچه حدود بان ثابت میشود بدانکه
دزدی بسه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش
حاکم وشرع دوم بگواهی دادن یك عادل یا قسم خوردن صاحب
مال سیم باقرار کردن دزد دو مرتبه ومحاربه بودن ومنی بدست
آوردن ویا بهیمه دخول کردن بد وچیز ثابت میشود اول
بگواهی دادن دو مرد عادل دوم یك مرتبه اقرار کردن
ولواطه بد وچیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل
دوم باقرار کردن چهار مرتبه وسحق وقیاده وشراب خوردن
ودشنام دادن بد وچیز ثابت میشود اول بدو گواه عادل
دوم باقرار کردن دو مرتبه وبوی شراب کردن دهن شراب
خوار ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه دارد وزنا بدو چیز
ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل ویا دو
دو مرد عادل وچهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار

مرتبه

337

مرتبه وشروطی که در گواهان و زنا ولواطه می باید سه است اول آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان ومکان و هیاة سیم اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست وبعد ازانکه ثابت شود بطریق مذکور نزد حاکم شرع اقامت حد برانهای که برایشان لازم شده میکند ومتولی حد غیر امام ونایب او کسی دیگر نمیتواند شد ومیانه مجتهدین خلافست در اقامت کردن آقا بر غلام او کنیز خود حد را هرگاه به بیند وهمچنین خلافست میانه مجتهدین در اقامت نمودن پدر وشوهر حد را بر پسر وزن خود هرگاه به بیند اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمیتوانند زد مگر برخصت امام مخیر است در حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام ومیانه دادن ایشان باهل ملت خود بطریق خود بران حد زنند ودر اقامت کردن حد حضور گواهان که بان ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غایب باشند حد میتوان زد و سنتست مر امام را که تلقین کند کسی را که اقرار میکند انکار کردن را چه مکروهست حریص ساختن اقرار کننده بر اقرار هر کسی را که عالم باشد بحال و فصل دوم در آنچه تعلق بحد و د دارد سی امر تعلق بحد و دارد

دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت و سه امر
مکروه امّا دوازده امر واجب اول اقامت حدود بر حق الله
و بر حق الناس بعد از مطالبه صاحب حق دوم حاضر شدن
شهود و بعضی حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند جهة
اقامت حق و اقل ایشان یک است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند ده کس است
و بعضی از ایشان سه کس نیز گفته اند و بعضی از مجتهدین
این حاضر شدن را سنت میدانند سیم امر کردن کسی
که میخواهند که او را سنگسار کنند بغسل میت کردن
و کفن پوشیدن و اگر غسل کرده باشد واجبست که بعد از
رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند چهارم دفن کردن
و نماز کردن بر و بعد از کشته شدن پنجم انکه گواهانی
که بزنا کردن گواهی داده اند اول ایشان سنگ بزنند
و هرگاه موجود باشند ششم انکه امام ابتدا بزدن سنگ
کند اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد هفتم
انکه اگر بر شخصی رجم و جلد واجب شود اول او
تازیانه بزنند انگاه رجم کنند هشتم انکه در
سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در
زمین پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را
سنت میدانند و اگر بعد از انکه ایشان را در زمین

پنهان کرده باشند بگریزند اگر ثبوت او بگواه شده ایشان را
برگردانند و اگر باقرار خود ثابت شده و اگر سنگ
بر او خورده برگردانیدن آن لازم نهم آنکه زانی را برهنه
بزنند بر قول بعضی و بر قول بعضی بطریقی که زنا کرده
دهم پوشیدن عورتین مرد واجبست و زن را با رخت
بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند
دوازدهم اجتناب کردن سر و رو و فرج او را واما پنج امر
حرام اول اهمال کردن در وقت کسی که او را سنگسار کرده
کرده باشند دوم اقامت حد غیر قتل بر زنی که بیمار باشد
و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس استحاضه
ببیند چه او هر دو بیمارند تا آنکه بهتر شوند و اگر
مصلحت تقاضا کند حد ضعف باید زد چنانچه مذکور
شد سیم اقامت حد بر زنی که حامله باشد تا آنکه بزاید
و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت
او کند و شیر دهد چهارم اقامت حد در حرم کعبه کسی را
که بجرم ملتجی شده باشد پنجم گذاشتن کسی که از گلو
کشیده باشند او را زیاده از سه روز و اما هفت امر
سنت اول آنکه امام مردمان را خبر کند و امر کند بحاضر
شدن ایشان جهة اقامت حد دوم آنکه سنگهای که
می اندازند کوچک باشد تا آنکه زود نکشد او را

وبسیار کوچك نباشد که دیر او را بکشد سیم مردانرا
ایستاده حد بزنند و زنانرا نشسته و زنان مخدره درخانه
بزنند چهارم بریدن متفرق کردانیدن حد پنجم انکه
در بریدن دست وپای بنوعی ببرند که اسان باشد
ششم انکه داغ کنند بعد از بریدن بروغن زیت هفتم
انکه دست بریده را در کردن او آویزند واما شش امر
مکروه اول علی حاضر شدن کسی که برو حدی باشد سیوم
اقامت حدود در سختی کرما وسرما پس در تابستان
در صباح وشام باید زد و در زمستان در
در میانه روز چهارم ضامن شدن کسی که حدی برو ست
پنجم شفاعت کردن در اسقاط حد او ششم مؤخر
داشتن حد بعذر مطلب سیم در بیان تعزیر کردن وآن
در لغت عرب بمعنی تا دیب است وبحسب شرع عقوبتی
یا اهانتی است که بجماعتی تعلق دارد که کناهان که موجب
حد نباشد کرده باشد ومقدار آنها را شارع معین
نساخته مکر در پنج موضع که مذکور خواهد شد
که مقدر ساخته مقدار آنها را بدانکه کناهان که
سبب تعزیر کننده انها میشود بر سی وپنج قسم است
اول کسی که در رمضان با زن خود جماع کند حبه
سه امر برو واجب است اول قضای ان روز دوم کفارت

دوم اقامت حدود در مساجد

سوم

سیم بیست و پنج تازیانه دوم کسی که زن داشته باشد
و کنیزی را بی رخصت او عقد کند و دخول کند چه
او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که هشت یکحد زنا
باید زد و نصف تازیانه را باین طریق باید زد که نصف
تازیانه را بدست گیرند و بنصف دیگر بزنند سیم دو مرد
بیگانه که برهنه در زیر لحاف باشند چه او را از سی
تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد چهارم مردی و زنی
بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه اینها را
از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی از
از مجتهدین درین صورت حد لازم میدانند پنجم کسی که بکارت
دختری را با انگشت ببرد او را سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه
باید زد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی از ایشان از
سی تا هشتاد تا هشتاد تازیانه گفته اند ششم کسی اقرار بحدی
کند انمقدار تازیانه زنند او را که خود گوید که تمام شد
بشرط انکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسی اقرار بلواطه
کردن یا سحق کردن یکمرتبه کند هشتم کسی که پسری را
بشهوت بوسه کند نهم دو زن بیگانه که برهنه در زیر
یک لحاف باشند دهم کسی که دشنام بشخصی دهد که در
عرف گوینده دشنام نباشد یازدهم کسی که بکنایت چیزی
گوید که سبب آزردگی دیگری شود مثل انکه بکنایت

بعضی از سی تا نود گفته اند

شخص گوید که من حرام زاده نیستم دوازدهم کسی که بزن خود
که من ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم
دو مردی که زن داشته باشند بیکدیگر دشنام بدهند پانزدهم
کسی که ترک واجبی کند و تقریر او برای امام منوط است
بشرط آنکه از حد آزاد و بنده نکذرد شانزدهم کافری که سحر
کند طفل هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورد هیجدهم
کسی که شراب بفروشد و حلال نداند نوزدهم کسی که
حرامی کند و حلال نداند بیستم کسی که بقهر و غلبه مال
کسی را بگیرد و بگریزد بیست و یکم کسی که خفیه مال کسی را بردارد
و بگریزد بیست و دوم کسی که حیله کند و اموال مسلمانان را
بسبب تزویرها و کتابها و نوشتها ببرد بیست و سیم
کسی که بنگ بخورد و بکسی دهد یا داروی بیهوشی بیست و
چهارم کسی که منی بدست بیاورد چه در حدیث آمده
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انجنین شخصی را
انقدر تازیانه بر کف دست اوزد که سرخ شده بود
بیست و پنجم کسی که غلام خود را بکشد بیست و ششم مسلمان
که جهودی را بکشد بیست و هفتم کسی که در مجلسی که شراب
خورند یا آنچه مست کننده باشد باختیار نشیند
یا طعام خورد بیست و هشتم کسی که ماهی که فلوس نداشته
باشد خورد بیست و نهم کسی که حیوان درنده پرنده را

سی ام کسی که سیر حیوانات را نخورد سی و یکم کسی که
پسر خود را بکشد سی و دوم طفل و دیوانه که زنا کنند
سی و سیم دزدی کردن طفل و دیوانه سی و چهارم طفل و دیوانه
که مرتد شوند سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چه
در این صورت بر پنج امر لازم است اول تعزیر آنچه رای
امام باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که بیست و پنج تازیانه
باید زد او را و بعضی صد تازیانه که حد است گفته اند
و بعضی کشتن گفته اند دوم قیمت او را ضامن است
که بصاحب دهند سیم حرام شدن گوشت او و گوشت
فرزندان او اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن
او حیوان اگر گوشت او را خورند پنجم بیرون از اینجا
که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت و حیوان او نخورند
آیا قیمت او را بصاحب میدهد یا خود متصرف میشود
یا تصدق میکند میان مجتهدین در او خلافست و اگر آن
حیوان بحیوان دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه
بزنند تا آنکه یکی بماند تتمه فرق میان حد و تعزیر به ۹ امر
میشود اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف بلکه مگر
در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی بودن آزاد
و بنده در تعزیر سیم موافق بودن تعزیر با گناهان بزرگی و
کوچکی چه در حد مسمی فعل کافیست چهارم آنکه تعزیر

تابع مفسده است و اگر معصیت نباشد چون تادیب طفل
و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت است پنجم انکه
هرگاه معصیت حقیر باشد که تعزیر او حقیر است اگرچه فایده
ندهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که این تعزیر عبث
چه قلیل فایده نمیدهد و کثیر جاین نیست ششم ساقط
شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از انها
بتوبه ساقط نیست هفتم داخل شدن تخیر در تعزیر
بحسب انواع تعزیر بخلاف حدود که در انها تخیری
نیست مگر در محارب ولواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب
اختلاف فاعل و مفعول و جنایه بخلاف حدود که مختلف
نمیشود باختلاف انها نهم انکه اگر مختلف شود بسبب تعزیر
بد و شهر رعایت کنند و در هر شهری تفاوت ان شهر بخلاف
حد دهم انکه تعزیر چند قسم است حق الله چون دروغ
گفتن و حق الناس چون دشنام دادن فحش و حق هر دو
چون دشنام صلحای که مرده باشند بخلاف حد
که حق الله است الا حد قذف که دران خلافست
باب بیستم از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای کشتن
ادمی و خونبهای اعضاء او و خونبهای سگ شکاری
و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کنند
و دران پنج مطلب است و خاتمه مطلب اول در بیان جمع

در اقسام کشتن است ودران چند فصلست فصل اول
واجب کشتن بدانکه کشتن آدمی برپنج قسم است قسم اول
چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود وجهود وترسا
وآتش پرست هرگاه التزام دوازده شرط که در بحث جهاد
مذکور شد نکند مسلمان نشود وکشتن وکشتن
بیست وپنج کس که در بحث حدود مذکور شد وکشتن
مسلمانی که کفار اسیر خود کرده باشند در جنگ وفتح ممکن
نباشد مگر بکشتن ایشان قسم دوم حرام کشتن مومنی
بغیر حق وکشتن جهود وترسا وآتش پرست که التزام
دوازده شرط مذکور کنند وکشتن کافرانی که امام
بایشان عهد کرده باشد جهة مصلحتی بمدتی معین
وکشتن کافری که او را امان داده باشند وکشتن
زنان اهل حرب واطفال ایشان مگر با ضرورت
وکشتن اسیرانی که بعد از جنگ بدست آیند
وکشتن کافر ذمی در ماههای حرام هرگاه حرمت آنها را
دانند قسم سیم مکروه چون کشتن کسی بجهاد میرود
و پدر خود را قسم چهارم سنت چون کشتن کسی
جهة قصاص هرگاه ترسد که اگر قصاص نکند ایذا
کند او را چه درین صورت ممکن است که مستحب باشد
قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که سبب جدا سبب قصاص

در جراحت وکشتن آدمی باعتبار سبب او منقسم میشود
بر شش قسم اول انکه موجب قصاص و دیت وکفارت
وکناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی
که اسیر کرده باشند کفار در جنک چه در آن کفاره
نیست وکشتن مباح دوم انکه موجب قصاص و دیت
وکفارة نباشد اما کناه داشته باشد چون کشتن
اسیری که از راه رفتن عاجز آید وکشتن جهاد کنند
وکسی را بی اذن امام یا پیش از انکه امام ایشانرا دعوت
باسلام کند سیم انکه موجب قصاص وکفارة
باشد چون کشتن مومنی مثل خود را از روی عمد
بغیر حق چهارم انکه موجب دیت وکفارت باشد
چون کشتن پدر پسر خود را وکشتن مومن مثل
خود را از روی خطا یا شبه عمد بتفصیلی چنانچه
مذکور خواهد شد پنجم انکه موجب دیت باشد
وموجب کفارة نباشد چون کشتن جهود و ترسا
وآتش پرست ششم انکه موجب کفاره باشد وموجب
نباشد چون کشتن بنده خود هرکاه مسلمان باشد
وکشتن آدمی را وکشتن با او منقسم میشود بسه
قسم اول خطاء محض که کشنده در فعل وقصد
خطا کند مثل انکه قصد داشت که تیری برکبوتر

اندازد

ندارد

و خطا شد بآدمی خورد وکشت **دوم** شبیه بعمد که کشنده

کرده باشد آن کار را اما بقصد کشتن نکرده باشد چون

زدن طفل جهة تادیب بچیزی که غالبا بکشد **سیم** عمد

محض که کشنده بقصد کسی را بکشد واین قسم موجب

قصاص است یعنی آن کشنده را در عوض کشتن باید

کشت **فصل دوم** در بیان احکام قتل عمد وجراحتی که از

کسی سر زند ودران چند فصلست **فصل اول** در بیان

مواضعی که دران مواضع قصاص لازم است بدانکه در

پانزده موضع قصاص باید کرد **اول** کشتن مومنی بغیر

حق از روی عمد **دوم** جراحت کردن هرگاه داند که این

جراحت سرایت میکند بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی را

بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میانه مجتهدین درین

مسئله خلافست اقرب آنست که درین صورت دیت

لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر

کشتم **سیم** بسیار زدن که احتمال او نتواند کرد **چهارم**

زدن اندک که بسبب او بیمار شود و بمیرد **پنجم** تیری

یا سنگ سر تیزی زدن که بآن بمیرد **ششم** گلوی کسی را گرفتن

ونگاه داشتن تا بمیرد **هفتم** خود را از بلندی بر سر کسی

انداختن وکشتن او را از بلندی انداختن **هشتم** کسی را

در آتش یا در دریا انداختن بشرطی که داند که بشنا کردن

مطلب

یا او را

بیرون نمی تواند آمد **نهم** طعام زهردار دانسته بخورد کسی
که نداند که زهر دارد دادن اما اگر آنکس خود دانسته بخورد
یا بیرخصت بخانه او آید و بخورد قصاص نیست **دهم**
آنکه کسی را در دریا اندازند و ماهیان و جانوران دریا
او را بخورند اگرچه قصد نکرده باشد بقول بعضی
از مجتهدین **یازدهم** چاه کندن در راه و طلبیدن جماعتی را
و در چاه افتادن و مردن و سگ گزنده را برگرفتن کسی
حریص کردن تا آنکه او را بکشد بشرطی که آن کس را
ممکن نباشد خلاص شدن **دوازدهم** پیش شیر انداختن
کسی بشرط مذکور **سیزدهم** پیش مار انداختن کسی را تا آنکه بگزد
او را و بمیرد **چهاردهم** در چاه انداختن کسی را و مردن او در آنجا
پانزدهم گواهی دروغ دادن بکشتن کسی جهة قصاص
و کشتن او کس را بگواهی و بشرط آنکه ولی که قصاص کرده
نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولی است
فصل سیم در شرطهای قصاص کردن بدانکه در قصاص
هفت امر شرط است **اول** مساوی بودن هر دو در آزاد
بودن و بنده پس مرد آزاد را بعوض بنده آزاد نمیکشند
مگر آنکه آزاد بسیار بنده بکشد که در این صورت او را
میکشند و مرد آزاد را جهة مرد آزاد و جهة زن آزاد
میکشند تا آنکه رد کنند نصف دیت مرد را بورثه دو زن آزا

او را بعوض زن آزاد و مرد آزاد میکشند و رد نسبت
بر قول قوی و قصاص میکنند جهة آزاد و بنده از بنده
مساوی بودن در دین پس مسلمانرا جهة کافر
قصاص نمیکنند بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش
میکنند و دیت میدهد چنانچه خواهد آمد و اگر
عادت کند بکشتن جهود قصاص لازمست چنانچه
مذکور شد بعد از آنکه زیادتی دیت جهة مسلمانرا رد
کنند و ذمی را جهة ذمی میکشند و ذمی را جهة ذمیه
میکشند با رد و ذمیه جهة ذمیه و ذمی کشتند
و رد نیست و ذمی را جهة مسلمان میکشند و مال
و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول دارد بر قول
بعضی از مجتهدین و اگر کافری کافری را بکشد مسلمان
شود قصاص از آن ساقط میشود بلکه دیت میدهد
اگر مقتول ذمی باشد و ذمی اگر مرتد را بکشد قصاص
میکنند سیم آنکه کشنده پدر و جد نباشد چه پدر و
جد را جهة پسر و پسرزاده نمیکشند بلکه تعزیر و کفارة
و دیت بر ایشان لازم است و اگر پدر و بیگانه
در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر
نصف دیت بیگانه را بورثه او میدهد چهارم آنکه
کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست

ودیت بر عاقله ایشانست چه عمد ایشان خطاست
ودرین مقام حضرت شیخ شهید قدس سره اشکال
کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطاست
وتصریح کرده اند که حیوانی که طفل ممیز بکشد وشکاریرا
که او بزند حلالست وحال آنکه در این هردو قصد
شرطست پس چون قصد آنهارا در کشتن اعتبار نکرده اند
ودر ذبح کردن ودر شکار کردن اعتبار کرده اند پنجم
آنکه کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص
نمیکنند اما اگر عاقل باشد آنگاه دیوانه شود
قصاص میکنند ششم کشته شده را جایز نباشد
کشتن پس اگر مباح باشد کشتن او بحسب شرع یا واجب
شود قصاص نیست هفتم آنکه بنفس خود یا بشراکت
دیگری بکشد چه اگر امر کند بکشتن قصاص نیست بلکه
اورا حبس مخلد باید کرد فصل چهارم در بیان آنچه قصاص
بسبب او ثابت میشود بدانکه بیکی از سه چیز قصاص
ثابت میشود اول اقرار کردن عاقل مختار آزاد و
خلافست میانه مجتهدین که بیکمرتبه اقرار کردن ثابت
میشود یا دو مرتبه میباید و اقرار بنده صحیح نیست
مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور
مفلس در آنچه موجب خون نباشد صحیح نیست و اگر بکی

از آنچه موجب قصاص باشد
صحیح است

ازدوکی

344

ماخوذ

از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند
او را بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک
از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته
انگاه شخصی دیگر گوید که من کشته ام این مسئله ایست که
حضرت امام حسین علیه السلم را حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم با من ساخته بجواب و انحضرت گفته که قصاص
از هردو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال
بدهند و باین روایت اکثر مجتهدین عمل کرده اند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول در ین صورت مخیر است
در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد دوم بگواه کذا شد
چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را
کشته قصاص ثابت میشود بگواهی زنان یا دو زن
و یکمرد ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که
بگواهی یکمرد و دو زن خونبها ثابت میشود و این قول
ضعیف است و می باید که گواهی دادن گواهان متفق
باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال
چه اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل
باشد مثل آنکه گویند ما دیدیم که جراحت کرده او را قصاص
ثابت نمیشود سیم قسامه و آنچنانست که هرگاه بر کسی دعوی
کند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشد میباید که

که پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نماید باجماع مجتهدین
ودر قتل خطا و شبه خلافست اقوی انست که دران نیز
پنجاه قسم است وبعضی از مجتهدین بر خلافند که بیست و پنج قسم
در قتل خطا گفته اند واین قسم خوردن در وقتی است که
توان گفت که مدعی راست میگوید مثل انکه شخصی دعوی نماید
بر سلاحداری که سلاح او بخون آلوده باشد که کسی را او کشته
در خانه او افتاده باشد یا در دهی که دیگران در ان ده
تردد نکنند وکشته در میان حقیقی ان ده افتاده باشد
یا در میانه دو ده افتاده باشد که غیر مردم ان دو ده
انجا تردد نکنند وکشته در میانه حقیقی ان دو ده
افتاده باشد چه اگر بیکی از ان دو ده نزدیکتر باشد نزدیکتر
اولی است بگمان بردن باو یا انکه بر طبق دعوی مدعی یک
عادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط انکه ظن او
شود که مدعی راست میگوید اما اگر کشته در مسجد
جامع یا در راهی که جماعتی تردد کنند در ان راه یا کشته
در صحرای افتاده باشد یا در مکانی که ازدحام خلق باشد
یا بر بالای پلی یا جسری باشد قصاص نیست بلکه خونبهای
او از بیت المال میدهند وآیا مظنه صدق مدعی بنفس
دعوی چون تعیین قاتل ونوع قتل شرطست میانه مجتهدین
درین مسئله خلافست وهرگاه مدعی در بعضورت چه

کس

کس خویش داشته باشد هر یک قسمی بخورند تا پنجاه قسم تمام
شود که فلانی خویش ما را کشته است و قصاص ثابت
میشود و اگر زیاده از پنجاه پنجاه کس [کس باشد] اقتصار میکنند
که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول درینصورت
مخیر است میانه تعیین قسم خورنده و اگر کمتر از پنجاه کس
باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر
قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان قسم بخورند
یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر
مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان
او پنجاه قسم میخورد و دعوی ساقط میشود و بعضی از
مجتهدین [درین صورت] گفته اند که اگر مدعی علیه قسم نخورد
درینصورت قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین
درینصورت گفته اند که مدعی [علیه] یک قسم بخورد ثابت شود
و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را
وعظ بگوید اما درین قسم خوردن بی [دو] پنجاه قسم شرطست
و حاضر بودن مدعی علیه در وقت قسم خوردن پیش شیعه
شرط نیست در [و از شرطست] قسم خوردن ذکر کردن کشنده و کشته
شده مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع
کشتن او از عمد و خطا و شبه بعد **چهارم** در [احکام] قصاص و
استیفاء آن بدانکه در کسی هرگاه شرایط قصاص محقق شو

کشته شده

فصل پنجم

وکسی را بکشد قصاص بر او لازم است واگرچه او را
باکراه کسی بران داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز ودیوانه
را باکراه برکشتن کسی مامور کرده اند قصاص در این صورت
برامر کننده است واگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند
ولی مقتول همه ایشان را میتواند کشت وزیادتی خونبهای
ایشان را بورثه ایشان میدهد واگر دو زن یکمرد را
بکشند هر دو را بعوض یکمرد میکشند چه دو زن بعوض یکمرد
حساب میشود واگر یکزن مردی را بکشد آن زن را بعوض مرد
میکشند واما نصف خونبهای مرد را میگیرند خلافست
اقوی آنست که دیگر چیزی از او نمیگیرند واگر دو خنثی مردی را
بکشند هر دو را میکشند ونصف خونبهای مرد را بورثه
او میدهند واگر یکمرد ویکزن مردی را بکشند هر دو را
میتوان کشت ونصف خونبهای مرد را بورثه او باید
داد واگر در این صورت مرد را بکشند زن نصف خونبهای
مرد را بورثه او میدهد ~~واگر زن را بکشد مرد نصف~~
~~خونبها را میدهد~~ واگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض
زن میکشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثه
او دهند واگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزادی ~~را بکشند~~
ولی مقتول مخیر است همه را میتواند کشت وزیادتی قیمت
ایشان را از خونبهای کشته شده بآقای ایشان میدهد

هر دو را میکشند

دیته

346

و بنده در عوض بنده قصاص لازم است و ایا در بندگان
تساوی شرطست در قیمت میانه مجتهدین درین مسئله
خلافست و اگر بنده و آزاد آزادی بکشند ولی مقتول
ولی مقتول هر دو را میکشند و نصف خونبهای آزاد
را بورثه او میدهند و زیادتی قیمت غلام را از نصف
خونبهای باقی او میدهد و سنت است حاضر
ساختن دو عادل در وقت استیفا و قصاص و اعتبار
آلت که زهر آلوده نباشد خصوصا در قصاص پس اگر در
حالت قصاص آلت زهر آلوده باشد ضامن است
و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفاء
و قصاص کردن نا باید برید نه جای دیگر را و اگر جنایت
کننده سر او را بریده باشد ایا سر او را جدا میتوان کرد
و اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که نمیتواند و جایز نیست کوفتن
و یلی بریدن یا باب غرق کردن یا باتش سوزانیدن
و اگر چه جنایت باینطریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر
باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند که بطریقی کشته
میتوان کشت او را و حرامست کشتن بشمشیر کند جهة
دشواری اما چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم
نیست و قصاص زن حامله جایز نیست تا انکه بزاید

وطفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد او را شیر دهد و اجره

کسی که قصاص کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی

نباشد یا باشد صرف ضروریات دیگر شود از مال مقتول

باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد

مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از

مجتهدان گفته اند قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان

پدر است مادر و خویشان او را دخلی نیست بعضی گفته اند

که اناث را مطلقا دخلی نیست و ولی بی اذن امام قصاص

میتواند کرد اما با اذن امام سنت است خصوصا

در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص

کردن واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشد محتاج باذن

جمیع اینها نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر یک را

قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن طفل

پدری و جدی داشته باشد ایشان قصاص نمیتوانند

کرد بلکه صبر کنند تا بالغ شود طفل و بعضی گفته اند که اگر

مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکن است

که تأخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا

راضی بقصاص شوند و بعضی خونبهای او بعضی را قصاص

میرسد بشرطی که حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده اند

بدهد و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در دار اسلام

ولی

خونی

قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی از روی عمد بکشند
قصاص لازم است و جایز است بجود و مفلس را استیفاً
قصاص هرگاه بالغ و عاقل باشند و قرض خواهان ایشان را
نمیرسد که مانع شوند از قصاص کردن و وکیل کردن در قصاص
جایز است پس اگر عزل کند وکیل را پیش از انکه عالم بعزل
شود و قصاص کند چیزی برو لازم نیست **فصل ششم**
در قصاص اعضای آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای
ادمی نیز تلف کردن آن عضو است یا انچه در حکم تلف کردن
باشد بچیزی که غالب تلف کند و اگرچه قصد تلف نداشته
باشد یا بغیر انچه تلف کند غالب یا بقصد تلف کردن و ثبوت
آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد
اما در سوگند خوردن جهة قصاص اعضا میانه مجتهدین
خلافست بعضی گفته اند که در جای که خونبها در و ثابت
شود و شش قسم باید خورد و اگر کمتر از خونبها باشد
قیاص بر شش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون
یکدست سه قسم باید خورد و اگر خونبهای اعضا کمتر از
شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید
خورد بشرط انکه در و خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد
بیست و پنج قسم و شرطهای قصاص اعضا همان شرطهای

ال وحد زد ل

باید خورد

قصاص نفس است با زیادتی یک شرط دیگر و ان مساوی بودن

اعضاست در صحیح بودن و عدم ان پس دست صحیح را بعوض

دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی

شود که دست شل آن بعوض دست صحیح او ببرند جایز است

بشرطی که از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست

و اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامن است و عوض

دست راست چپ را نمیتوان برید مگر انکه دست

راست نداشته باشد و اگر نداشته باشد بلی

چپ او را بعوض دست راست ببرند و اگر پای راست

نداشته باشد پای چپ او را باید برید و اگر کسی یک چشم

داشته باشد یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد

کور کند چشم او را بعوض چشم اگر کور میتوان کرد

و در عکس یک چشم صحیح را بعوض او کور باید کرد و بعضی

گفته اند که نصف خونبها نیز بدهد زیرا که یک چشم

او بجای دو چشم است پس در کور کردن او کل خونبها

لازم است و اگر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم

کس رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص

او بطریقی که در حدیث وارد شده آنست که پنبه را تر کنند

و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آئینه گرمی که رو

بآفتاب کرده باشد انداز بدارند تا انکه بینائی چشم او برود

چپ او را بعوض دست راست ببرند

بمانذ

348

بماند واقوی در کیفیت قصاص در نیصورت آنستکه بهر
طریقی که ممکن باشد جایز است و کوش صحیح بعوض کوش کر باید
برید و بینی صحیح بعوض بینی کسی که بو بیما نشود میتوان
برید و ذکر مرد جوانرا بعوض ذکر مرد پیر باید برید و
ختنه کرده را بعوض ختنه نا کرده باید برید دندان
کسی را که دندان دیکری را کنده مثل او را باید کند بشرطی
که دندان انکس که کنده اند بیرون نیاید اما اکر بیرون
آید قصاص نمیتوان کرد و رجوع درین با اهل خبرت باید
کرد و اکر اهل خبرت کویند که دندان کنده شده بیرون
نمی آید دیکر و بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت
بر وچیزی نیست و اکر دندان کسی را که اهل خبرت کویند که
بیرون می آید کنده باشد ارش لازم ست و دندان طفل
را اکر کنده باشد انتظار بیرون امدن باید کشید
پس اکر بیرون نیاید قصاص لازم است و اکر بیرون آید
ارش باید کرفت جهة زمانی که دندان نداشته و اکر متغیر
شده بیرون آید ارش میکیرد و اکر طفل بمیرد پیش از انکه
مایوس شوند از بیرون آمدن دندان او نیز ارش
لازمست و دندان اصلی را جهة دندان زیادتی
نمیتوان کند همچنین نمیتوان دندان زیادتی عوض
دندان زیادتی که در مکان باشد کند و اکر کسی

انکشت شخصی را بریده باشد و دست دیکر بر این انکشت
او را باید برید انکاه دست او را اکر بریدن انکشت سابق
باشد و اکر بریدن دست سابق باشد خونبهای انکشت را
بصاحب انکشت دهند و هر عضوی که واجب باشد در او
قصاص هر کاه یافت نشود خونبهای او را باید داد
و ثابت میشود قصاص در خارصه یعنی زخمی که پوست سر
بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در کوشت سر فرو
رفته باشد نیز قصاص ثابت میشود و در سمحاق
یعنی زخمی که از کوشت سر کذشته باشد و بپوست
نازک که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز قصاص
میرسد و در استیفاء اینها طول و عرض را رعایت
باید کرد اما قدر نزول اعتبار ندارد چه تفاوت
اعضاء در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت
نمیشود و زخمی که استخوان را شکسته باشد یا از جای
بجای دیکر نقل کرده باشد جهة انکه استیفاء آن
ممکن نیست برای انکه البته زیادتی و نقصان واقع
میشود و در قصاص و در حال قصاص هر دو طرف
زخم را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم
باید برید در هوای معتدل تا انکه از سرایت محفوظ باشد
و قصاص بغیر آهن جایز نیست و اکر در قصاص سرایتی

قصاص نیست و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن
جراحت و اگرچه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که جایز نیست قصاص پیش از
نیک شدن جهة آنکه احتمال سرایت بمردن دارد و در بیصورت
داخل میشود در قصاص نفس و هرگاه شخصی زخمی زند بر عضو شخصی
و از زخم خوردن بمیرد و مشتبه شود مردن بواسطه
زخم یا مرض در آن قصاص نیست بلکه قصاص عضو ثابت است

مطلب

فصل سیم در بیان خونبهای آدمی و در آن چند فصل است

فصل اول در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شصت
و هشت موضع باید داد **اول** کشتن آدمی هرگاه از روی
خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی انداز[د]
بر آدمی خورد و بکشد **دوم** کشتن آدمی از روی شبه عمد
مثل آنکه شخصی را بواسطه ادب کردن بزنند بچیزی که غالب
کشنده نباشد و اتفاقا بکشد او را **سیم** کشتن آدمی
از روی عمد هرگاه از هر دو جانب بخونبها راضی شوند زیرا که
در اصل شرع در بیصورت قصاص لازم است اما اگر هر دو
جانب بخونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که ولی مقتول مخیر است میانه قصاص و خونبها
گرفتن یا عفو کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی
مقتول هرگاه بخونبها گرفتن راضی شود واجبست بر قاتل

خونبها دادن چهارم در صورتی که کسی چاهی بکند و دیگری
نداند که چاهست واو را درچاه اندازد انکسی که چاه کنده
خونبها میدهد پنجم هرگاه دو سبب جمع شوند یکی سابق
باشد سابق ضامن خونبهاست مثل انکه کسی سنگی بجای بگذارد
و دیکری چاهی بکند پس پای کسی بر سنک خورد و درچاه
افتد سابق ضامن است واکر یکی ازیشان در ملک
خود سنک کذاشته باشد یا چاه کنده باشد ضمان خو
بر دیکریست ششم طبیب ضامن خونبهاست از مال خود
انچه تلف کند بعلاج از نفس و عضو واکرچه احتیاط
کرده باشد واکرچه بیمار اذن داده باشد و بعضی
از مجتهدین کفته اند که اکر طبیب سعی تمام کرده باشد
وحاذق باشد ضامن خونبها نیست واکر بیمار برای
ذمه طبیب کند پیش از مردن ایا خونبها ساقط
میشود مجتهدین را درین مسئله دو قولست هفتم
کسی که خواب الوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف
کند عاقله او ضامن خونبها اند و بعضی از مال انکس کفته اند
هشتم بردارنده متاع هرگاه بر کسی خورد و بکشد یا عضو
تلف کند ضامن است از مال خود نهم کسی که زن خود
در بغل کیرد تا جماع کند و بواسطه او زن بمیرد ضامن
اوست از مال خود دهم کسی که غافل فریاد کند و بواسط

کسی

طفلی یا دیوانه یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن است
خونبها را از مال خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که
عاقله او ضامنند یازدهم کسی که بر سر کسی افتد و بکشد
کسی را ضامن خونبهای اوست از مال خود و اگر خود
بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین گفته اند
اگر در افتادن مضطر باشد خونبها از عاقله است و اگر
باد بیندازد خون هدر و هدر است دوازدهم هرگاه طفلی
را از بلندی بسر کسی اندازد و قصد کشتن نکند
و غالب آن انداختن موجب کشته شدن نباشد
و اتفاقا بکشد ضامن خونبها اوست از مال خود سیزدهم
هرگاه کسی در راه تنگی بایستد در جای که مکان ایستادن
نباشد و کسی بر او خورد و بکشد او را ضامن خونبها
اوست چهاردهم هرگاه کسی را شب از خانه بیرون آورد
صباح او را کشته بیابند ضامن خونبها اوست هرگاه
گواه نداشته باشد که باز او را بخانه او برده یا دیگری
او را کشته و اگر مرده بیابند او را آیا بر او خونبها است
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر بیرون آورده
بالتماس کشته شده باشد بیرون آورنده ضامن نیست
و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ضامن است
اما اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن

ثلثست پانزدهم زن شیردهنده هرگاه در خواب بر سر طفلی
افتد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای آن طفل اند
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شیردهنده اگر را اجر
افتخار قبول کرده از مال خود بدهد و اگر به احتیاج قبول
کرده خونبهای آن طفل را عاقله او میدهد و اقوی
آنست که در هر صورت عاقله میدهند شانزدهم
اگر شیردهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و د
رجوع نزاع شود میانه ولی الطفل و ان زن در آنکه
انشخص گوید این فرزند من نیست و شیردهنده گو
فرزند تست انگاه ظاهر شود که دروغ گفته در
صورت هرگاه فرزندی که ایشان بشناسند حا
نساز ضامن خونبهای آن طفلست هفدهم هرگاه
بر کسی سوار شود و دیگری یکی از ایشان را بدندا
بگزد و او نفرت کند و سوار را بیندازد و بکشد
درین مسئله سه قولست اول انکه خونبها بر انکس
که گزیده و این از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دوم انکه هر یک از گزنده و کسی که بروی سوار بود
خونبهای میدهند و ثلث دیگر ساقط است
بعبث سوار شده سیم انکه اگر گزیده ملجا کرده با
انکس را در انداختن بجستنی که بی اختیار نفرت کرده

گودک
شیردهندگی

بر گزنده

[...]کرده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسی نیست که انداخته
[...]این قول سیم اقویست **بیست و هشتم** هرگاه زن شخصی دیگری را در خانه
[...]پنهان کرده باشد و بر شوهر ظاهر شود و آن شخص را آن
[...]زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خون
[...]آن شخص هدر است **نوزدهم** هرگاه شخصی طفلی را باذن ولی خواهد
[...]شنا یاد دهد پس غرق کند او را ضامن خونبهای آن طفل است
[...]خواه تقصیر کرده کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از
[...]مجتهدین گفته اند که اگر تقصیر نکرده باشد ضامن نیست
بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان بنائی احداث کند یا سنگی
[...]بگذارد و راه تنگ شود و شخصی بسبب او کشته شود
[...]ضامن خونبهای آن شخص است هرگاه بی اذن امام احداث
[...]کرده باشد و اما اگر راه واسع باشد و امام اذن داده
[...]باشد ضامن نیست **بیست و یکم** هرگاه دیوار کج شده شخصی
[...]بر سر کسی افتد و بکشد و آنکس عالم باشد و ممکن باشد
[...]که اصلاح کند او را و صلاح نکند ضامن خونبهای او است
بیست و دوم ناودان یا پنجره که در راه مسلمانان باشد
[...]یا علم صاحب بیفتد و کسی را تلف کند ضامن
[...]خون بهاست و اگر بی علم صاحب خانه و تقصیر او کسی را
[...]تلف کند خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که ضامن
[...]نیست **بیست و سیم** هرگاه کسی را آتش در ملک خود روشن کند

بکشد و زن شوهر را در
عوض او بکشد خون بهای
آن شخص را

بی اذن

در غیر روزی که باد باشد زیاده از قدر احتیاج وسرا
کند بتلف یکری ضامن خونبها کسی است که بسوزد و
همچنین اکر در روز باد در ملك خود اتش روشن کند
وهمچنین اکر در غیر ملك خود روشن کند وسرایت
کند بدیکری بیست وچهارم هرکاه تقصیر کند در حفظ
چاروای خود وان چاروا کسی را بکشد ضامنست
خونبهای انکس را که چاروا تلف کرده چه واجبست
بر صاحبان چاروای مست شده و درنده محافظ
انها بیست وپنجم هرکاه شخصی را بضیافت طلبند و سک
درنده او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست
واکرچه نداند که سک آن درنده است بیست وششم
هرکاه کسی بر چاروای سوار باشد یا او چاروا را در دست
داشته باشد وبکشد وصاحب ان چاروا همراه
وان چاروا بسر ودستها کسی را بکشد ضامن خونبها
اوست واما آنچه بپایها تلف کند ضامن نیست بیست
هفتم هرکاه سواری یا کسی اسبی در دست داشته با
ایستاده باشد بدست یا بسر یا پای او چاروا کسی را
ضامن خونبهای وست واکر دو کس سوار باشند هر
مساویند در ضامن بودن خونبها هرکاه یکی طفل یا
نباشد بیست وهشتم هرکاه صاحب چاروا کاری بکند

بچاروا

که چاره‌ای او هم کند و کسی را بکشد ضامن خونبهاست
بیست و نهم هرگاه کسی کاری بکند که عقل کسی برطرف شود
ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها
عقل بحال خود باز آید خونبها را از او نمیتوان گرفت
سی‌ام هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی چیزی نشنود کر شود
و بشرطی که مأیوس شوند از شنیدن او چیزی را خونبهای
او باید داد و اگر مأیوس نباشند شنیدن را بلکه ممکن باشد
که بعد از مدتی بشنوند انتظار باید کشید سی و یکم
هرگاه کسی کاری کند که هر دو چشمهای آنکس چیزی نه بیند
خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای
اوست سی و دوم هرگاه کسی کاری بکند که کس هیچ بوی را
نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال او ببوی
خوش و بد میتوان کرد و اگر باینها معلوم نشود
بقسامه عمل کنند و در بعضی احادیث وارد شده
که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرموده که گوهر
سوخته بپیش دماغ او برند اگر چشم او پر آب شود دروغ
میگوید سی و سیم آنکه کسی کاری کند که طایفه شخصی بطرف
شود بقول بعضی از مجتهدین سی و چهارم آنکه کسی کاری کند ذالفه
شخصی در حال جماع منی او بدشواری برآید سی و پنجم
آنکه کسی کاری کند که همیشه زن حامله نشود سی و ششم

انکه کسی کاری کند که بمبنه شخصی منقطع بشود بر قول بعض
از مجتهدین سی و هفتم انکه کسی کاری کند که شخصی حرف
نتواند رد و زبان نداشته باشد و اگر بعضی از حروف
تواند کفت و بعضی را نتواند کفت قیاس بر بیست و هشت
حرف باید کرد سی و هشتم کسی که هر دو استخوان که دندان
آدمی در و نشانیده و رستن بر و رویده بشکند
هرگاه دندانها با آن نباشد سی و نهم انکه کسی که کر
شخصی را بشکند و همچنان کج بماند چهلم انکه کسی
کند که چیزی بکلوی شخصی فرو نرود چهل و یکم انکه
کسی هر دو دست کسی را از بند دست که او را زند
ببرد چهل و دوم انکه کسی که دو استخوان دست را که
کویند با مرفق جدا از دست ببرد چهل و سیم انکه
کسی هر دو بازوی کسی را با دوش جدا از دست ببرد
چهل و چهارم انکه کسی پشت شخصی را بشکند و همچنین
حکم اگر کسی را کوز پشت کنند بحیثیتی که قادر
نشستن نباشد چهل و پنجم انکه کسی زخمی زند
که مغزی که مهرهای پشت است بریده شود
[illegible] ششم انکه کسی هر دو پستان مرد را یا زن را
و همچنین است حکم در بریدن سرهای پستان ایشان
بقول بعضی از مجتهدین چهل و هفتم انکه کسی را از بیخ

کسی

کسی را ببرد چه اگر غنی باشد چهل و هم انکه کسی خصیه کسی را ببرد

چهل و نهم انکه کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد خواه صحیحه

باشد ان زن و خواه علت دار چون رتقا و خواه بکر باشد و

خواه غیر بکر خواه کوچک باشد و خواه بزرك پنجاهم انکه

کسی زنی را دخول کند و موضع بول و غایط یا مخرج

بول و حیض او را بدانداز یکی کند خواه شوهر باشد

خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ هرگاه

شوهر باشد خونبها ساقط است پنجاه یکم انکه هر دو

انگشتگاه کسی را ببرد که باستخوان رسد پنجاه و دوم انکه

کسی هر دو پای شخصی را ببرد تا مفصل ساق پنجاه و سیم

انکه کسی انکشتان هر دو دست شخصی را ببرد و کفها را

بگذارد پنجاه و چهارم انکه کسی انکشتان پایها را ببرد و پایها را

بگذارد پنجاه و پنجم انکه کسی هر دو ساقهای پای کسی را تا

زانو جدا کند پنجاه و ششم انکه کسی هر دو زانوی کسی را

ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد در هر دو یک خونبها

دادن لازم است پنجاه و هفتم انکه کسی استخوان کون آدمی را

بشکند و سبب آن شود که غایط او همیشه آید پنجاه و

هشتم انکه بکارت بکری را بانکشت ببرد و مثانه او در نگاه

ندارد بر قول بعضی از مجتهدین شصتم انکه کسی بینی

کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود شصتم انکه کسی

پنجاه و نهم

شصت و یکم کاری کند که موی ریش کسی بیرون نیاید

شصت و... انکه کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید

...انکه کسی پلکهای هردو چشم کسی را ببرد شصت و سیم انکه موی...

...مژه های هردو چشم کسی را بریزاند و دیکر بیرون نیا...

شصت و چهارم انکه هردو لب کسی را ببرد شصت و پنجم انکه

...کسی زبان کسی را ببرد از بیخ شصت و ششم انکه کسی بلست هشت

...دندان کسی را بشکند شصت و هفتم انکه کسی کاری کند که ط...

...تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زنی بیفت...

شصت و هشتم انکه شخصی را در ماههای حرام بکشت...

...چه در این صورت خونبها باید داد جهت کشتن و ثلث خ...

...جهت کشتن در ماههای حرام و همچنین است حکم در...

...بر قول بعضی از مجتهدین مطلب چهارم در بیان خونبها

...اعضای آدمی و ان بر سی و پنج قسم است قسم اول

...انکه بجهه سبب نصف خونبها میشود و ان بلست امر

اول انکه کاری کند که موهای ابروی شخصی ببرد د...

...انکه یک چشم کسی را کور کند سیم انکه یکدست ک...

...ببرند تا زند چهارم انکه ذرع کسی را ببرند تا مرفق پ...

...انکه یک بازوی کسی را ببرند تا کتف هرکاه اینها را

...ببرند اکر یک دفعه ایشانرا تا کتف ببرند هم موجب

شش... نصف خونبهاست بر قول بعضی از مجتهدین

انکه

نکه یک پای کسی را ببرند تا مفصل ساق هفتم انکه یک ساق
ای کسی را ببرند تا زانو هشتم انکه زانوی کسی را ببرند
ا کر یکدفعه یکپا را تا زانو ببرند هم موجب نصف خونبهاست
م انکه یک استخوان روی را که دندانها در اوست بشکند
ببرند دهم انکه یکی از لب های شخصی را ببرند و بر قول
ضی از مجتهدین یازدهم انکه یک پستان زن را ببرند
وازدهم انکه یک خصیه شخصی را ببرند بر قول بعضی از مجتهدین
ا دهم انکه یکطرف فرج را ببرند چهاردهم انکه یکطرف
نشنگاه را ببرند پانزدهم انکه کاری کند که یک گوش
ی چیزی نشنود شانزدهم انکه یک گوش کسی را ببرند
رهم انکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نه بیند
ده هم انکه کاری کند که مژهای چشم کسی برود نوزدهم
، کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی چیزی نشنود
ستم انکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن
دیگر خورند و هر دو کشته شوند و ورثه هریک
ق خونبها از یکدیگر میگیرند قسم دوم انچه موجب خونبهاء
لث خونبهاست وآن در صورتیست که کسی پشت
ا بشکند و بسبب آن شود که بهر دو پای شل شود
م سیم انچه درو دو خونبها باید داد وآن پنج امرست
شکستن هر دو استخوانی که دندانها در وست

ادندانها دوم هرگاه پشت کسی را بشکند و از جماع کردن
بیفتد سیم هرگاه چیزی بر شخصی زنند و عقل آن برو
چهارم هرگاه چیزی بر گوش کسی زنند و کر شود و هر دو
گوش را ببرند بعد از آن کر شود پنجم هرگاه بینی کسی را
ببرند و دیگر بو بها نشنود قسم چهارم آنچه موجب خونبها
و زیادتی ارش است و آن وقتیست که پستان زیاد
ببرند و شیر او منقطع شود قسم پنجم آنچه سبب ثلث
خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن لب
شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری که
که هر دو لبهای شخصی سست شود از خلقت طبیعی
تر شود سیم هرگاه پلکهای بالای چشم را زایل کند
بر قول بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیه چپ
بر قول بعضی از مجتهدین قسم ششم آنچه موجب ثلث خو
و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بر قول بع
از مجتهدین دوم زایل ساختن پلکهای ما بین چشم
بر قول بعضی از مجتهدین سیم برطرف کردن حایل
میان دو سوراخ بینی است چهارم نیم زبان کندن و یا بر
پنجم تیر از هر دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که
او بهم نیاید ششم هرگاه پشت کسی را بشکند ا
شود هفتم آنکه کاری کند که بول کسی منقطع شود

منکر

نیک شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیه است
کسی بر قول بعضی از مجتهدین دهم هرگاه بکارت زنی را با انگشت
ببرند و بول غایط او بند نشود یازدهم هرگاه چیزی بر شکم
کسی بزنند که بول و غایط بیرون اید دوازدهم بریدن انگشت
بهام یعنی انگشت نر خواه از دست و خواه از پا بر قول
بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر کسی زند که
بخریطه دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین قسم
ششم انکه موجب ربع خونبها میشود و ان سه امر است اول
تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن هر دو سر
پستان مرد سیم بر طرف ساختن موی مژه یکی از
دو چشم قسم هفتم انکه موجب خمس خونبها میشود و ان
دو امر است اول هرگاه تیری از دو سوراخ بینی
کسی بگذرانند و بعد از ان جراحت او بهم اید دوم
هرگاه شش کس در آبی شنا کنند و یکی غرق شود بر هر یکی
از آن پنج خمس خونبهای او غرق شده واجب است بر قول
بعضی از مجتهدین قسم هشتم که سه خمس خونبها در آن لازم است
بریدن شکستن دوازده دندان شش از پایین که
ابتدای او دندان پیش باشد و انتهای او دندان
آخر و شش از بالا بطریق مذکور قسم دهم انچه در دو خمس
خونبها لازم است و آن دو امر است اول شکستن شانزده

دندان که از دندانهای پیش نباشد **دوم** کسی که کاری کند

که هر دو خصیه دیگری بزرگ شود **قسم یازدهم** انچه در و چهار

خونبهاست وآن در صورتیست که کسی کاری کند که د

دو خصیه شخصی بزرگ شود که قادر بر آن نباشد که در رفتن

پایها از دیگ بگذارد **قسم دوازدهم** که موجب سدس خو

وآن در صورتیست که از یک سوراخ بینی شخصی چیزی بکـ

وآن جراحت آخر نیکو شود **قسم سیزدهم** انچه موجب عشر خو

وآن برپنج قسم است **اول** بریدن انگشت خواه از د

وخواه از پا **دوم** چیزی کذرانیدن از یک سوراخ بینی

جراحت او نیک شود **سیم** انکه کاری کند کسی که

که خلقت او تمام شده و متحرک نشده باشد از

بیندازد خواه مرد باشد وخواه زن وخواه جهو

وخواه نصاری خواه ازاد وخواه بنده چه در

عشر خونبهای اینها دادن لازم است **چهارم** برید

سر مسلمان مرده را **پنجم** انکه زخمی بر ادمی زنند که

رسیده باشد واستخوان را شکسته باشد **قسم چها**

انچه در و نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال

باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش

از بالا و شش از پایین که ابتدای آنها از دندان

باشد وانتهای او به نیش **قسم پانزدهم** انچه در و نصـ

عشر

مثقال
…ر خونبها ست که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن ده امر است
…ل شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که
…ذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد سیم
…ازدهم انچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن
…ده امر است اول انکه کاری کند که چشم کور کسی برو
…د وچه در او ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم
…ریدن نرمی هر دو گوش چه در حد ثلث خونبهای گوشها ست
…سیم شل ساختن بینی شخصی چهارم کندن دندان زیادتی
…به در و کندن ثلث خونبهاء دندان اصلی است هرگاه
…نها کنده باشد اما اگر با دندان اصلی کنده باشد چیزی
…ر ین لازم نیست پنجم بریدن انگشت نیز بر قول بعضی
…مجتهدین ششم بریدن انگشت زیادتی چه در آن ثلث
…ونبهاء انگشت اصلی است هفتم شل کردن انگشت کسی
…در آن ثلث خونبهای انگشت صحیح است هشتم کوفتن استخوان
…عضوی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است
…م شکافتن هر دو لب آدمی بطریق که دندانها نمایان شود
…ث خونبهاء هر دو لب لازم است خواه تمام لبها شکافته
…ند و خواه بعضی دهم شکافتن یکی از لبها و در آن ثلث خونبهاء
…لازم است قسم یازدهم انچه در دو ثلث خونبهاء اصل عضو
…م است و آن چهار امر است اول شل کردانیدن انگشتان

پنجم خواه از دست وخواه از پا دوم کندن ناخن انگشت
وبیرون آمدن آن سیاه سیم انکه استخوان عضویرا د
وآن عضو باطل شود چهارم هرگاه کاری کند که شخص
تا نصف روز بول منقطع شود قسم هجدهم انچه دو خمس
خونبهای هر عضوی لازم است وآن چهار امراست
اول شکستن هر عضوی دوم هرگاه زخمی بزند بر ع
از شخصی که استخوان را ظاهر سازد چه در آن خمس خو
شکستن آن عضو لازم است سیم انکه کاری کند ک
لبهای شکافته شود وبعد از آن نیک شود چه
خمس خونبهای یک لب است چهارم شکافتن
لب وبعد از ان نیک شدن چه در آن خمس خو
یک لب است قسم نوزدهم انچه در آن چهار خمس هر
لازم است وآن دو امراست اول هرگاه استخ
عضویرا بشکند انگاه نیک شود دوم هرگاه است
عضوی بکوبد انگاه نیک شود چهار خمس خونبهای
لازم است قسم بیستم انچه هشت یک خونبها در ا
زم است چون بریدن یک سر پستان مرد قسم بی
یکم انچه در آن یکعشر لازم است چون خارصه و
زخمی است در سر که پوست را بشکافد قسم بیست دوم که
دو عشر است چون دامیه وآن زخمی است در سر

ازخون

357

...پوست گذشته باشد وبگوشت رسیده باشد و...
...سیار فرو رفته باشد **قسم بیست و سیم** باضعه که در آن
...ه شتر لازم است واو را نیز متلاحمه گویند و آن
...خمی است در سر که در گوشت فرو رفته باشد **قسم بیست چهارم** که در آن چهار
...شتر لازم است چون سمحاق بکسر سین وسکون میم
...آن زخمی است در سر که از گوشت گذشته باشد
...پوست نازکی که استخوان را پوشیده رسیده باشد و در آن
...چهار شتر لازم است **قسم بیست و پنجم** آنچه در آن پنج شتر
...لازم است وآن موضحه وآن زخمی است در سر که
...استخوان رسیده باشد واستخوان را ظاهر کرده
...باشد **قسم بیست و ششم** آنچه در آن ده شتر لازمست چون هاشمه
...آن زخمی است در سر که باستخوان رسیده باشد واستخوان
...شکسته باشد واستخوان از جای دیگر بجای دیگر نقل
...کرده باشد **قسم بیست و هفتم** در آن سی وسه شتر لازمست
...چون مامومه وآن جراحتی است در سر که بخریطه دماغ
...که در آنجاست رسیده باشد واو را ام الرأس میگویند
...بعضی از مجتهدین سی وسه شتر وثلث شتر گفته اند
...ثلث خونبها باشد **قسم بیست و هشتم** آنچه در وی سی شتر
...دیت آدمی را بتمامی است... شش لازم است چون دامغه وآن زخمی است
...در سر که خریطه دماغ را بشکافد ودرست که آدمی

باین زخم زنده بماند قسم بیست و نهم انکه در خونبها وقع
بان عضو باید کرد چون خارصه دست مثلا حیه
نصف شتر باید داد قسم سی ام انچه در وی ده مثقا
لازم است وآن سه امر است اول شکستن ض
که نزدیک بازو باشد دوم منی را بی رخصت ر
ازاد دایمی در بیرون فرج او ریختن چه در یصور
لازم است بر انکس که ده مثقال طلا بان زن د
سیم انکه کسی کاری کند که سبب آن شود که منی
در خارج فرج زن بریزد قسم سی و یکم انچه در وی بی
مثقال طلا لازم است وان انست که کسی کار
کند نطفه بعد ازانکه در رحم زنی قرار گیرد بیفت
قسم سی و دوم انچه در وی چهل مثقال طلا لازم اس
وآن انست که کسی کاری کند که از شکم زنی نطف
علقه یعنی خون بسته شده باشد بیفتد قسم سی
انچه در وی شصت مثقال طلا لازم است وآن انس
که کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه بعد ازانکه
مانند یعنی گوشت جاییده شده باشد بیفتد قسم
و چهارم انچه در وی هشتاد مثقال طلا لازم اس
وانچنانست که کسی کاری کند که از شکم ز
طفلی که استخوان داشته باشد تمام خلقت و

نده باشد بیفتد و اگر مادر طفل خود را انداخته باشد
نبهاء هر قسمی که مذکور شد لازم است که بپدر بدهد
الثالث پنجم دربیان انچه در چند موضع خونبها گرفتن ساقط است
در چند موضع نصف خونبها ساقط است بدانکه در بیست
و موضع خونبها ساقط میشود اما آن بیست و موضع
خونبها ساقط میشود اول انکه ولی مقتول عفو کند
قاتل را از خونبها و اگر ولی نداشته باشد امام وحاکم است
یا امام را میرسد که عفو کند میان مجتهدین خلافست
دوم انکه شخصی که تیر می اندازد هرگاه بشخصی گوید که بر حذر
باش و انشخص حذر نکند و تیر بو خورد و بکشد
سوم انکه دو بنده یا سواره در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند
و بمیرند چهارم انکه یا دکسی را از بلندی بیندازد و در زیر
… را بکشد پنجم انچه خود کسی بر سر کسی اندازد و خود کشته
شود ششم انکه کسی بخانه کسی آید بدزدی کردن و کشته
شود هفتم انکه کسی را جهة قصاص بکشند نهم انکه مقتول
حربی یا ذمی باشد که بشرایط جزیه عمل نکند دهم انکه
مسلمان باشد که کفار اسیر کنند و ممکن نباشد فتح
بکشتن آنها یازدهم انکه زن شخصی دیگری را بخانه خود
… پنهان کند و شوهر او واقف شود و بکشد او را
…دهم انکه کسی را در راه واسعی باذن امام بنا ی احداث

نماید یا سنکی نصب کند و بسبب انها کسی کشته شود سیـ[زدهم]
انکه ناودان و پنجره شخصی بر سر راه نصب کرده باشد
علم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم انکه کسی روزنی که
نباشد در ملک خود بقدر احتیاج اتش روشن کند
و سرایت کند بسوختن کسی پانزدهم انکه چاروای شخص
که بر او سوار باشد یا میکشیده باشد بپا یا بهای او کسی
بکشد شانزدهم انکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده
باشد انگاه انکس او را بکشد عمدا هرگاه درین صورت
عفو کند خونبها ساقط میشود هفدهم انکه شخصی هر دو
کسی را قطع کرده باشد و خونبها بگیرند انگاه سرایت کند
بمردن چه ولی مقتول میتواند کشت اما اگر عفو کند
خونبها ساقط است هجدهم انکه شخصی دستهای کسی
ببرد انگاه دستهای انکس را بعوض این ببرند و سرایت
بمردن باولی کند و ثانی سرایت نکند چه درین صورت ولی
میتواند کشت اما اگر بمیرد نیز پیش از کشتن ولی خونبها
از مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین نوزدهم
هرگاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال طلا
باشد ببرند انگاه او غلام ازاد شود انگاه بمیرد قصاص
کرد ورثه غلام و اگر عفو کنند خونبها نمیتواند گرفت ز
خونبهای دستها مال اقای غلام است بیستم هرگا[ه]

خود را بکشد پیشت دوم هرگاه کسی که بعمد یا بظلم کسی را کشته
باشد بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین
و اما آن دو که نصف خونبها ساقط میشود اول آنکه
دو مرد آزاد سوار یا پیاده که در دویدن بیکدیگر خورند و
هر دو کشته شوند چه ورثه هر یک نصف خونبهای ورثه
دیگر میدهند دوم آنکه زنی دست مردی را ببرد و بعوض
آن مرد دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند و مرد
بمیرد آنگاه ولی مرد از کشتن زن عفو کند نصف خونبها
ساقط میشود مطلب ششم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد
و خطا و شبیه بعمد و آن بر هفت قسم است قسم اول
خونبهای مرد مسلمان و اگرچه طفل باشد بدانکه خونبهای
مرد مسلمین در صورتی که کسی او را بغیر حق عمداً کشته باشد
ا از هر دو طرف بخونبها راضی شود بیکی از شش چیز است
ول صد شتری که پنج سال داشته باشد یا بیشتر که علت
شته باشد و لاغر نباشد و قیمت هر یک شتری ده مثقال طلا باشد
سد و بیست درهم باشد دوم دویست گاو که در عرف آنها را
گویند سیم دویست حله و هر حله دو جامه از برود
ست و معتبر آنست که اسم جامه بر او صادق آید چهارم
ار گوسفند بطریقی که در گاو مذکور شد و می باید که
ت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد

موضع

[illegible]

پنجم هزار مثقال شرعی طلای خالص ششم ده هزار
درهم شرعی نقره و فرقی نیست درین شش چیز میانه قتل
عمد و شبیه بعمد و خطا مگر بسه چیز اول اینکه شترها
چه در صورتی که بخطا کشته باشد صد و بیست شتر میباید
داد باین طریق که در حدیث صحیح تصریح بآن وارد شده
بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و
سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد انچه در حدیث و سی شتر چهار ساله
صحیح وارد شده چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله
و سی شتر دو ساله دوم انکه در صورتی که بعمد یا شبیه
بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود میدهد
و در صورتی که بخطا کشته باشد عاقله میدهند و
باشد که معنی عاقله در خاتمه مذکور شود سیم انکه در قتل
خونبها را در یکسال میگیرند و ابتدای سال از وقت
کشتن است در آخر سال و در زیاده آن یکسال داد
جایز نیست مگر برضای ورثه مقتول بخلاف قتل
خطا که در سه سال هر سال ثلاث خونبها را از عاقله
باید گرفت در آخر سال و در شبیه بعمد در دو سال
از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در خونبهای ولد
هرگاه اظهار اسلام کند خلافست بعضی از مجتهدین
گفته اند که مثل خونبها مسلمانانست و بعضی گفته

مثل خونبهای جهودان هشتصد درهم است قسم دوم
خونبهای زن مسلمان وآن نصف خونبها مرداست یعنی
پنجاه شتر یا صد گاو یا پانصد گوسفند یا صد حله یا پانصد
مثقال طلا یا پنج هزار درهم ودر خونبهای اعضا چنانکه مذکور
شد تفاوتی میانه مرد وزن نیست تا آنکه خونبهای آن
عضو بثلث خونبهای مرد برسد آنگاه خونبهای عضو
زن نصف خونبهای عضو مرد میشود قسم سیم خونبهاء
خنثی وآن ربع خونبهای مرداست قسم چهارم خونبهاء
زنی که طفل در شکم او باشد چه در خونبهاء زن وسه
ربع خونبهاء مرد لازم است قسم پنجم خونبهاء مرد جهود
ان هشتصد درهم شرعی است قسم ششم خونبهای زنان
جهودان وآن چهارصد درهم شرعی است قسم هفتم
بهای غلام واو قیمت اوست بشرط آنکه از خونبهاء ازاد زیاده
شد وخونبهای اعضای غلام بطریقی است که در خونبهاء
عضای آزاد مذکور شد پس هرچه سبب نصف خونبهاء
عضای آزاد میشد در غلام نصف قیمت میشود و
چنین در عضوی که در آزاد بحسب شرع خونبهای مقرر نباشد
غلام باید کرد در قیمت او پس انچه در غلام قیمت کنند
آزاد او را باید داد واگر غلام شخصی زخمی از روی خطا بر
زند که خونبهای آن مساوی قیمت ان باشد آقای

غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و او را بگیرد یا خونبها
او را و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهاء آن
مساوی قیمت او باشد بزند اقای غلام اختیار دارد
که غلام را بدهد بقیمت او را بگیرد یا انکه غلام را نکا
دارد و چیزی نطلبد **مطلب هفتم** در بیان انچه ارش
یعنی تفاوت میان صحیح بودن آدم و معیوب شدن عضو بدانکه در شانزده
موضع ارش لازم است **اول** انکه کسی کاری کند که
بسبب آن چیزی بگلوی شخصی فرو نرود **دوم** انکه کسی
پشت دیگری را بشکند انگاه نیک شود **سیم** انکه
کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد بر قول بعضی
از مجتهدین و بعضی درین صورت خونبها گفته‌اند
چهارم انکه کسی بعد از بریدن انگشتان کسی کف
را ببرد **پنجم** انکه بعد از بریدن دست کسی از ساعد
دیگر چیزی ببرد **ششم** انکه دست زیادتی کسی را ب
هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجته
هشتم بریدن رکب و آن چیزیست در زن که
پشت زنار رست در مرد **نهم** انکه چیزی در پشت
کسی بزند که بول یا غایط او بیرون اید **دهم** هرگاه
کند که گوش کسی چیزی نشنود انگاه نیک شود **یازدهم**
کاری کند که بول کسی منقطع شود انگاه نیک شو

دوازدهم

دوازدهم انکه پستانهای زنی را ببرند و شیر از و منقطع
شود یا دیر بیرون آید چه درین صورت خونبها زیادتی
دیت باید داد سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر دیگری زند که
ریطه دماغ او بشکافد چه درینصورت ثلث خونبها باید
داد چهاردهم هرگاه سیلی بر روی کسی زنند که روی او
سیاه یا سرخ یا زرد شود بر قول بعضی از مجتهدین
که اگر سرخ شود یکمثقال و نیم طلا باید داد
اگر سیاه شود شش مثقال و اگر زرد شود سه مثقال و
بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر اینها در بدن واقع شود
نصف انچه مذکور شد باید داد و اطلاق روایت شامل
هر دو نیست پانزدهم انکه حیوان کسی عیبناک کند در
صورت تفاوت عیبناکی او را میدهد شانزدهم هرگاه
حیوانی را بکشند و آن بر دو قسم است قسم اول انکه قابل
خوردن باشد و آن بر دو قسم است اول انکه گوشت
او را خورند چه درینصورت تفاوت قیمت میانه کشته
و زنده را باید داد و آیا مالک را درینصورت میرسد که
کشته بردارد قیمتی که من از او خریدام بده مجتهدین را
درین مسئله دو قول است و اگر تفاوت نداشته باشد
انکه گوسفند را در صحرای بکشند که کسی از گوشت او
منتفع نشود و قیمت او را باید داد قسم دوم انکه گوشت

ان حرام باشد چه قیمت انرا میدهد در بعضی که کشـ
آنرا میدهد بطریقی که بقیمت انچه از مرده قیمت دار
چون موی و پشم و دبر و بر و مانند انرا کم کت
واکر غاصب نباشد واکر غاصب باشد بعضی از مجـ
کفته اند که قیمت اعلا را از روز غصب تا روز تلف مید
قسم دوم انکه قابل کشتن نباشد وآن بر پنج قسم است
اول سک شکاری و در آن چهل درهم باید داد بر قو
بعضی از مجتهدین و بعضی کفته اند که قیمت او را با
داد دوم سکی که کله را محافظت میکند و در ان یک بره
لازم است و بعضی از مجتهدین بیست درهم کفته اند
و بعضی قیمت انرا کفته اند سیم سکی که محافظت باغ میکـ
و در ان بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی
از مجتهدین قیمت انرا لازم میدانند چهارم سکی که محافظ
زراعت میکند و در ان قفیزی از کندم باید داد
در غیر این چهار سک چیزی لازم نیست پنجم کسی که خوک
حلال داند خوردن کوشت آنرا چه قیمت انرا باید داد
و همچنین قیمت شراب انرا اکر تلف کند باید داد خاتمه
در بیان کفارت قتل و تحقیق عاقله و در آن دو
بحث است بحث اول در کفارت بدانکه در کشتن مسلم
بغیر حق وانچه در حکم مسلمان باشد سوای اطفال ایشان

واکرچه

واکرچه در شکم باشد و دیوانکان ایشان از روی عمد یا خطا

یا شبیه بعمد واجب است که کفارة بدهد چنانچه در بحث

کفارة مذکور شد واکر ولی مقتول بخونبها راضی شود و اکر او را

بکشد آیا کفارة واجبست یا نه خلافست اقرب آنست که

واجب است و از مال او بیرون باید کرد و همچنین کفاره

واجبست که هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن کار

شخصی کشته شود مثل انکه سنگ در جایی که ملک و نباشد انداختن

یا روی لنجا کذاشتن واکر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند

هر یک از ایشان کفارة علی‌حده واجبست و واجبست

کفارة در کشتن مسلمانی که در میان کفار باشد

ندانسته کشته شود واجب نیست کفارت در کشتن

یهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه

شرایط ذمه کردن نهند یا ننهند و همچنین کفارت

کسی که خود را بکشد و همچنین کفارت نیست اکر کاری کند

زن حامله انچه در شکم اوست بیندازد بشرط آنکه بچه

در شکم حرکت نکرده باشد و خلقت او تمام نباشد بحث دوم

در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی‌اند که خونبهای کسی را

خویش ایشان کشته باشد از روی خطا میدهند

از پدر و مادر و فرزندان و خویشان پدری و شروط عاقله

ست اول آنکه خویشان پدری باشند پس برادر

و خویشان مادری خونبها دادن جایز نیست دوم مرد باشد
چه بر زنان واجب نیست سیم انکه بالغ باشد چه بر طفل
واجب نیست چهارم انکه عاقل باشند چه بر دیوانه
واجب نیست پنجم انکه مالدار باشند و در وقت داد
خونبها پس اگر مفلس باشند دران وقت واجب نیست
برایشان و اگرچه در وقت کشتن مالدار باشد ششم
انکه کشتن را بگواهان عادل ثابت ساخته باشند پس
اگر کشنده اقرار کند یا صلح کند خونبها بر عاقله واجب
نیست هفتم انکه بخطا باشد پس اگر بعمد کشته باشد
خونبها را عاقله نمیدهند هشتم انکه کشته شده ازاد باشد
چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهند نهم انکه
کشنده جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست
دهم انکه کشنده آزاد باشد چه بنده عاقله نیست و مو
او مخیر است در دادن خونبها یا دادن غلام را بدست
ولی مقتول و هرگاه این شروط متحقق شود خونبها را دکت
ایشان دهند و اگرچه ایشان دران حال از قاتل میراث
نبرند خونبها را میدهد و هرگاه خویشان موجود نباشند
عاقله قاتل کسی است که او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز
موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد حاکم و شرع گفته باشد
که از و سر زند من ضامن باشم و اگر او نیز موجود نباشد

363

عاقله او امام است و بر عاقله در کشتن عمد و شبیه بعمد

یری از

خونبها لازم نیست مگر آنکه کشنده مرده باشد یا گریخته

باشد در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که خویشان

نزدیک آن میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و همچنین

عاقله را خونبها دادن لازم نیست هرگاه چارپای کسی یا

غلام آن کسی را بکشد بلکه در این صورتها از مال قاتل باید داد

یهودان عاقله ندارند بلکه قاتل متعهد خونبهای

کسی است که کشته باشد خواه عمد و خواه خطاء اگر

یهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشان است

زیرا که جزیه امام از ایشان میگیرد و خونبها را امام بر عاقله

قسمت میکند بحسب رای خویش و بعضی از مجتهدین

گفته اند که مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد و

فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اقرب آنست که

قسمت میکند امام آنرا بحسب رای خویش بر عاقله او

بطریق مراتب میراث پس اگر فرزندان از عهده خونبها

بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران

و فرزندان ایشان قادر باشند ایشان میدهند و

همچنین اگر عاجز آیند اعمام میت و اولاد ایشان میدهند

و اگر ایشان عاجز آیند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر

ایشان نباشند عمام جد و اولاد ایشان و اگر نباشند از ام

کنند و اگر نباشند ضامن جریره و اگر نباشد امام میدهد
و شرع نگیرند خویشان حاضر و غایب پس در صورت حاکم شرع
آن شهر چیزی بنویسند بحاکم شهر غایب که بر ایشان قسمت
کنند و اگر حاکم شرع با خطا در حکم یا اجتهاد از بیت المال خونبها میدهد
و در غیر حکم از روی خطا عاقله او میدهند **نکته** داعی دولت
قاهره نظام ساوی گوید که استاد خویش اعنی افضل المتاخرین
بهاء الملة و الحقیقة و الدین محمد عاملی رحمة الله تعالی استماع
رفت که روزی نواب اعلی که **ع** صد جان گرامی فدای نامش
باد بمجلس درس ایشان حاضر شده بودند بحث عاقله در
میان بود نواب اعلی پرسیدند که عاقله چه معنی دارد ایشان فرمودند
که عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای
کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرموده باشند
که حکمت درین چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جماعتی دیگر
خونبها دهند ایشان در جواب فرمودند که ظاهرا حکمت درین
آنست که چون خویشان دانند که از خویشان ایشان هرگاه
کسی را بکشد ایشان خونبها میدهند نگذارند که هرزه گردی
نموده همیشه محافظت او کنند و سبب آن شود که دیگر کسی
نکشد نواب اعلی فرموده اند که حکمت درین خواهد بود که اشخاص
همیشه شرمنده خویشان باشد و دیگر اینچنین کاری نکند
امید که ایزد تعالی فواتح و خواتیم از پادشاه جوانبخت

حرره ازبس

364

سرانرز را بمیامن برکات بی انتهای خویش و بانواع ظفر
ونصرت وخرمی وسرسبزی وکامرانی مقرون دارد و
وربع معموران لبسیط غبرا این پادشاه را مسلم کرده اعدای
دین ودولت او را همیشه مقهور ومنکوب گرداناد بحق النبی
وآله الامجاد ع یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

ختم کتاب بر دعای دوام دولت ابد قرین کرده شد امید
منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع اقدس اعلی گردیده
سبب حصول مطالب ومقاصد این داعی گشته در باقی
عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مخلد باد و
براعد امظفر و بهره مند شده و دیگی از مشاهیر مشرف
بطاعت وعبادت الهی ووظیفه دعا
دعاگوئی دوام دولت ابد قرین
شاهی ظل الهی قیام واقدام
تواند نمود ولله الحمد
علی فواضل نعمائه
وجزایل الآئه و
سابغة الیه
منه التوفیق
لاختتامه
بنده ار
سالم
بتاریخ بیچ‌هم شهر محرم الحرام ۱۱۰۳

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اول کلمهٔ طیب لا اله الا الله محمد رسول الله دوم کلمهٔ شهادت اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سیوم کلمهٔ تمجید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابدا ابدا ذو الجلال والاکرام
بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر چهارم کلمهٔ تمجید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پنجم کلمهٔ استغفار استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته
عمدا او خطا سرا او علانیة واتوب الیه من الذنب الذی اعلم ومن الذنب الذی لا اعلم
انک انت علام الغیوب وستار العیوب ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم